

خاطرات و سفرنامه

موسیویب شکستین

قفسول سابق روس در ایران

بامقدمه از

استاد ملک اشعرا بهار }  
دکتر تبرام فرزند شمس (استاد دانشگاه تهران)

ترجمه - علی محمد فرزند شمس (مترجم همایون)



# خاطرات و سفرنامه

موسیوب نیکتین

قنصل سابق روس در ایران

با مقدمه از } استاد ملک اشعراء بهار  
دکتر بهرام فره‌وشی (استاد دانشگاه تهران)

ترجمه - علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون)



چاپ اول ۱۳۲۶

چاپ دوم ۲۵۳۶

شماره ثبت وزارت فرهنگ و هنر ۱۴۸۱  
۲۵۳۶/۲،۵

ناشر: کانون معرفت - تهران - خیابان لاله زار

تلفن ۳۹۲۴۳۷ - تلگرافی «معرفت»

کلیه حقوق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص «کانون معرفت» است

استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع  
انتقام دیپلماتی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت  
۲۰ ساله رضاشاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون  
بحث الغای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد  
در هر حال مقاصد انگلیس و شوروی نسبت با ایران هر چه باشد من یقین دارم که  
بالاخره پیک مخالفت میهن پرستانه سخت و مؤثری بر خواهد خورد .

ب نیکتین

سپتامبر ۱۹۴۱ . پاریس

چیزی که مرا با وجود کسالت شدید و انزوای قطعی و محض وادار به نوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمه این کتاب و صدق لهجه مؤلف کتابست. مؤلف جایی که بزبان اوست نیز از گفتن حقایق چشم نمی‌پوشد. اما چیزی که عیب ندارد و سراسر هتراست ترجمه کتابست که ذره نقص ندارد قلم آقای فره وشی (مترجم همایون سابق) بقدری شیرین و لطیف و زیبا است که برآستی او بود که مرا باین فعالیت (از لحاظ خود من باید فعالیت حساب شود) با وجود نهی شدید پزشک وادار کرد.

از مقدمه کتاب تعلیم اشیا و ملک الشعراء بهار

استاد دانشگاه تهران

مؤلف دانشمند این کتاب، شرق شناسی ارجمند بود که به ایران عشق می ورزید. من نخستین بار او را در پاریس دیدم. وی در آنوقت در آپارتمان بسیار کوچکی زندگی میکرد. ناتوان بود و در بستر بیماری افتاده بود. هنگامی که بیدارش رفتم. همسر او که بانوئی سالمند و خوشرو بود در برویم گشود و به فارسی خوش آمد گفت. محیط خانه آنها کاملاً ایرانی بود، درست بیاد دارم که پنجره ها و درها را پرده های قلمکار اصفهان زینت داده بودند. رو میزی قلمکاری بر روی میز کوچک گردی گسترده بود و چند تسکه فرش ایرانی نیز بر روی زمین دیده میشد.

او در تختخواب دراز کشیده بود و کتاب صفوه الصفا را میخواند. از دیدار من اظهار خوشنودی کرد و ساعتی درباره ایران سخن گفتیم. قیافه آرام و دوست داشتنی او بهنگامی که بیاد ایران بود پر از شور و هیجان می شد.

بعدها چند بار دیگر بیدار او رفتم و از او نکته ها آموختم. بمن اندرز داد که در مطالعات ایران شناسی که در پیش دارم، تنها به مطالعه تمدن ایران اکتفا نکنم و حتماً در باره تمدن و فرهنگ اقوام مجاور ایران شناسائی بیشتری بدست آورم و این اندرزه که من کم و بیش بکار بستم در مطالعات من در فرهنگ تطبیقی یاری های شایان کرد. او از اینکه پدرم به ترجمه کتابش پرداخته بود بسیار خرسند بود. ایرانی که من شناختم آخرین اثر چاپ نشده او بود و ترجمه کتاب از روی نسخه ماشین شده انجام یافت.

اما در باره مترجم کتاب برای من سخن گفتن آسان نیست. نوشته ها و ترجمه های متعدد او گواهان صادقی هستند بر دانش او. او مردی بود که به فرهنگ ایران خدمت های بسیار کرد. در آنوقت که در ایران مدرسه نبود، مدرسه برپا کرد. آنگاه که نویسندگان انگشت شمار بودند حدود ۶۰ کتاب درسی تالیف و منتشر کرد.

مردی بود خود ساخته و مانند دانشوران قدیم ایران کوشیده بود تا از هر خرمن خوشمای برجیند و از اینرو وی جزو آخرین نمایندگان روش قدیم دانشوری بودو به همه علوم زمان احاطه نسبی داشت. فلسفه، ریاضیات، فیزیک، شیمی، طب، هیئت زبان عربی و فرانسوی را میدانست.

در جوانی پس از فرا گرفتن فارسی و مقدمات عربی به فراگرفتن پزشکی سنتی و آموختن زبان فرانسوی پرداخته بود. سپس در دارالفنون قدیم ریاضیات و فیزیک و شیمی و علوم جدید را فرا گرفته بود. سپس با تنی چند از یاران به سفر پرمشقت حج پرداخته بود و در بازگشت در مدرسه دانش که یکی از چند مدرسه جدید تهران بود، به معلمی پرداخته بود. از شاگردان آن زمان استاد ارجمند دکتر عیسی صدیق رامیتوان نام برد که تا پایان زندگی پدرم همواره پاس شاگردی او میداشت.

در همان زمان بود که زرتشتیان ایران نخستین مدارس خود را بنیاد نهادند و از او خواستند که از آنها سرپرستی کند. سالی چند رئیس مدارس زرتشتیان بود تا اینکه روزی مرحوم فروغی (ذکاءالملک) از او خواست تا برای تاء سپس مدرسه به زنجان برود.

پدرم می گفت "من این پیشنهاد را رد کردم و او قیافه ای جدی گرفت و بالهجه اصفهانی گفت: پس اگر شما جوان ها باین مملکت خدمت نکنید انتظار دارید من پیرمرد به شهرستانها بروم .."

این سخن فروغی زندگی پدرم را بکلی تغییر داد و عازم زنجان شد و آوارگی خانواده ما نیز از همان روزگار آغاز گشت. هر چند سال از شهری به شهری دیگر بار سفر می بستیم و خاطره های تلخی از این سفرها هنوز در ذهن من باقی است. زنجان، رضائیه، تبریز، کرمان، اصفهان و سرانجام بهنگام کهولت بازگشت به تهران.

پدرم بهر کجا که میرفت می بایستی تشکیلات جدید، فرهنگ و مدرسه بوجود آورد و تعلیم و تربیت جدید را اجرا کند و برای این کار، گاه با مشکلاتی بزرگ روبرو میشد. در همین دوران بود که دوره کتاب های درسی خود را نوشت که بالغ بر ۶۰ جلد میشود. بسیاری از این کتابها از جمله کتاب حساب مظفری در تمام مدارس ایران تدریس می شدند و کتاب حساب به چاپ هفتادم رسید.

به یاد دارم که روزی یکی از ناشران آثارش که با او دوست بود، وی را به میهمانی فراخوانده بود و بهنگام عصر او را به گردش در شهر برده بود و ضمناً "به املاک خود سری زده بود. پیش از سی مغازه و خانه و غیره را بازدید کرده بودند. بهریک از آنها که رسیده بودند دوست ناشر گفته بود، این خانه از سود حاصل از چاپ دهم کتاب حساب شما فراهم شده است. آن مغازه را از سود چاپ بیست و پنجم خریدهام آن دیگری از سود کتاب هندسه حاصل شده است. پدرم هنگامی که شب به خانه آمد.

می‌خندید و داستان گردش خود را در شهر برای ما باز می‌گفت. من از او پرسیدم. پدر پس سهم شما در این میان چه بود. از اینهمه کتاب که چاپ شد و بفروش رفت به شما چه رسید. خندید و گفت فقط برای چاپ‌های نخستین این کتاب‌ها ۵۰ ریال حق تالیف بمن داده شد که با آن یک چادر کرب دوشین برای مادرت خریدم و بقیه خرج شد. باری مردی بود چنین با یک دنیا گذشت و صفا.

در دهه آخر زندگی که از کار وزارت فرهنگ آنزمان بازنشسته شده بود. فراغت بیشتری داشت و به کار ترجمه کتابهای سودمندی پرداخت. از آثار این دوره او میتوان ترجمه کتابهایی مانند سیر فلسفه در آسیای میانه تالیف گوپینو، سفر نامه هانری رنه دآلمانی، سفرنامه مادام دیولافوا، ایرانی که من شناختم، روبنسون سویس و غیره را نام برد. مجموعه آثار چاپ شده درسی و غیر درسی او بالغ بر ۶۷ جلد میشود. چند سال پایان زندگی را دلیرانه در برابر بیماری سرطان حنجره مقاومت کرد و هیچگاه شکوه و ناله نکرد و ضعف و ناتوانی بوی راه نیافت و با آنکه چشمانش پس از آب آوردن و عمل جراحی بخوبی نمی‌دید. چشم از خواندن باز نکشید و با عینک و ذره بین بزرگی که بر روی صفحه کتاب میگذاشت ساعتها کتاب میخواند. گاهی نیز ساعتها بخود فرو میرفت و با افکار فلسفی خود سرگرم می‌شد و گاهی نیز شعری به مناسبتی می‌سرود.

چنین بود تا در بعد از ظهر روز دوازدهم آبانماه سال ۱۳۴۷ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی رهسپار جهان مینوگشت.

در پایان این گفتار از آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت که این کتاب را در قطع بزرگ تر تجدید چاپ کرده و گرد فراموشی از آن سترده‌اند سپاس فراوان دارم.

بهرام فره‌وشی





شرحی است که استاد بزرگوار جناب آقای  
ملك الشعرا بهار راجع باین کتاب مرقوم فرموده اند

## یکی از کتب خواندنی

چند روز قبل کتابی که تازه در سلسله انتشارات کانون معرفت ترجمه و  
طبع شده است بدستم رسید .

این کتاب در ۳۲۵ صحیفه بقطع کوچک و ظریف با حروف و کاغذ  
مرغوب منتشر شده و از کتبی است که خواندن آن برای هر جوان ایرانی از  
جمله ضروریات است - تاریخی است مربوط با آغاز مشروطه خاصه سالهای  
۱۹۰۹-۱۹۱۱ و میتوان گفت از ابتدای مشروطیت تا استعفای رضاشاه  
پهلوی را در بر دارد .

مؤلف یکی از جوانان خاورشناس روس و از نجیبای پتروگراد و از  
کارمندان فاضل و لایق وزارت خارجه روس تزاری است موسوم به (ب. نیکیتین)  
که تحصیلات خود را در ورشو و مسکو و پتروگراد در رشته حقوق و عربی و  
ترکی و فارسی و فرانسه خاصه ادبیات فارسی و شناسائی ایران بیابان برده  
و مدتی هم در استانبول تحصیل میکرده و در بالکان و ترکیه گردش کرده  
و بالاخره در ۱۹۰۹ برای مرتبه اول از لنین گراد (بقول او: پترزبورغ)  
از راه داخله روسیه و بحر خزر وارد ایران شده از طریق رشت باصفهان رفته  
و پس از چندی بروسیه برگشته است و درین سفر نخستین ارمغانهای تاریخی  
را بخوانندگان کتاب خود از حرکت دموکراسی گیلان و قزوین و طهران  
و اصفهان و قدری از شخصیت رؤسای این حرکت مرحوم «سپهدار تنکابنی»  
و مرحوم «سردار اسعد» و «صمصام السلطنه» و «ضرغام السلطنه» و قدری  
از حالات روحی محمدعلی میرزا و پیشرفت ملیون (بقول او دموکراتها) و  
پادشاهی «احمدشاه» بیان میکند ، و همچنین مقدماتی شافی و کافی از معاهده  
۱۹۰۷ بین روس و انگلیس - وارد شدن قوای نظامی روس بدون حق و

عدالت بداخل ایران بقصد تعرف مملکت و تعریکات سفارت انگلیس و دیگرهای بلووماژوراستوکس معروف انگلیسی نقل میکند و حتی یکجا صریح میگوید که دولت روس تزاری بنا پیشنهاد دولت انگلیس در شمال ایران قشون وارد کرده است تاکنی اروپائی تبریز و امور تجارتی را که در خطر افتاده است حفظ کند (ص ۳۹).... از عجایب آنستکه در خلال انتقادی از جنبش پیش از وقت دموکراسی در ایران و چین چنین میگوید: من معتقدم ایران باید پادشاه ایرانی با اقتدار و وطن دوستی داشته باشد مانند رضاخان»

از همان اوقات که در اصفهان بکارهای قونسولگری مشغولست اقرار میکند که حکومت در این طرفها - شمال ایران - قونسولهای روس است... در پائیز ۱۹۰۹ به لنین گراد مراجعت میکند - و رسماً وارد وزارت خارجه میشود - درین فصل مشروحی از سیاست بالکان و نزاع بلغار و صربیی با عثمانیها بیان میکند - همهجا روزنه افکار سیاسی او وسیع و روشن و گفتارش صریح و دلچسب است و از ابتدای کتاب خواننده خود را با مردی متمدن و مؤدب بشردوست میانه رو منصف و حقیقت یاب روبرو می بیند.

در ماه نوامبر ۱۹۱۱ بسمت منشی و مترجمی کونسولخانه رشت که آن روزها زیر چنگال بی رحمانه «نکراسف» نامی قرار داشت مأمور گردید ولی در فوریه سال دیگر ۱۹۱۲ به همراه خانم فرانسوی خود که زنی با سلیقه و با ذوق و با اطلاع بوده است برشت وارد میشوند.

بعد از ورود برشت بتدریج رشته اختیارات را در دست میگیرد و بالصراحه اقرار میکند که دولت روس تزاری شمال ایران و منطقه قسمت خود را ملک طلق خود دانسته تصرفات مالکانه میکند - و در ضمن همین داستان است که خبر قتل عام روسها را در تبریز و رشت و غیره (دومورد اخراج مستر شوستر) مینویسد و در تمام این قضایا مثل یکمرد بی طرف و بشردوست صحبت میکند که خواننده نه تنها عصبی نمی شود بلکه از وجدان این مرد پر بدش نمی آید. سپس میرسد بدانستان مرگان شوستر و روابط دوسفارتخانه انگلستان و روسیه تزاری و مظالمی که درباره ایرانیان آزادبخواه از طرف دو دولت ظالم ارتکاب شده و بعدهم میشده است...

مؤلف هر چه در قوه جوانی و ذوق و نشاط شخصی و علمی خود دارد درین فصل - یعنی در ایام توقف در کیلان بخرج میدهد - از تمام جنبه‌ها و از هر طرف زیر و بالا پشت و پهلوی درون و بیرون و حتی قواعد روابط بین مالک و زارع و سنن و قواعد دیرینه دیگر منجمله رساله حاج سید محمود مجتهد بحث میکند و نتیجه آنجا میرسد که شما بخوبی می‌بینید که مأمور روس بامر دولت خود و با معاهدات قدیم و مقررات از قبیل مداخله کونسولها در محاکمات اتباع داخله که یکطرف تبعه روس باشد و سایر قضایا و اختیارات و زور آنها و ناتوانی مأمورین ایرانی در ایران چه میکند و چه قدرت فرعونتی و سلطه قیصری را داراست ؟

مؤلف ما در پائیز ۱۹۱۴ سال اول جنگ از رشت احضار میشود - اما درین فصل دلکش که ذکر آن گذشت هر کس میتواند نشانه یک ملت بی گناه را که دچار دوغول سیاه و دود زدن گردنه شده است و با کمال مردانگی ( یعنی تا ورود ناصر الملک و بستن در مجلس دوم ) مقاومت میکند درک کند و از بیانات ساده و بشر دوستانه‌ای که جسته جسته از خلال افایریر مؤلف تراوش می‌نماید این حقایق را مزمره کرده و درست بفهمد !

این مرد در مدت اقامت خود در کیلان که تا حدود تشکابن و از طرفی تا طولش در اختیار داشته بقول خود حکومت بلکه سلطنت میکرده است - زیرا کونسول روس همه کاره بوده و مرجع تمام کارها او بوده است ... در تابستان سال ۱۹۱۴ با واطلاع دادند که بسمت منشی کونسول ژنرال الی تبریز منصوب شده است بالجمله تا بروز جنگ بزرگ بین الملل در رشت متوقف بوده و در ماه سپتامبر حرکت میکند و برای رفع بیماری مالاریا و گذراندن مرخصی به پترزبورگ (لنین گراد) میرود .

در مراجعت از پترزبورگ (لنین گراد) وارد تفلیس شده و شرحی از تاریخ گرجستان و علل محو شدن استقلال آن مملکت میدهد و بالاخره اشاره‌ای بژنرال ایسیم استالین میکند و میگوید امروزه امپراطوری تزارها با اراده یک نفر گرجی اداره میشود (نویسنده از روسهای سفید است و در پاریس اقامت دارد و با آنکه میدانند در روسیه شوروی حزب حکومت میکند باز اراده استالین را پیش کشیده است ...)

مؤلف در صفحه ۱۸۸ تحت عنوان : تعرض قشون روس در آذربایجان -  
این مطلب را با فعالیت عناصر انقلابی قفقاز که در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵  
دستی داشته اند مربوط میدانند و مینویسند ما مردم بودیم که باید بنگاهداری  
سرحدهات قفقازی خودمان قناعت کنیم و یا آنکه از سرحد تجاوز کرده در خاک  
ایران بغالیت نظامی پردازیم... بالاخره در موقع عزیمت من از بطرز بورغ  
شقی ثانی را ترجیح دادند !

اینجا مؤلف از صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰ بپعد داستان های مهم و مهیج  
از مداخلات قوای روس و ترك و كرد و آشوری و جلو و غیره در آذربایجان  
که خود او همه جا حاضر و از عمال عمده عمل بوده است نقل مینماید و تاریخ  
ایران و مداخلات روس و دسایس انگلیس را بخوبی روشن میسازد تا روزی  
که خود کونسول ارومیه ( رضائیه ) میشود - اطلاعاتی که او از حالات  
ارومیه میدهد معنی ضرب المثل ایرانی ( بیچاره ارومیه ) را که خودش هم  
دارد از یادها میرود برای ماتازه میکند و میرساند که چه صدمات و لطماتی  
در نتیجه مداخلات میسیونرها و ملل گوناگون کرد و آشوری و ترك وارمنی  
و مسلمان بر سر مردم ارومیه از مسلم و ترسا وارد شده است چنانکه در صفحه  
۳۱۲ گوید از قراری که معتمدین محلی میگفتند در این کشمکشهای روس و  
ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران در ارومیه و قراء اطراف  
آن از مسیحی و مسلمان بقتل رسیده اند !

بالجمله درین فصل سیاست اطراف دریاچه ارومیه و ارومیه و سرحدهات روس و ترك و  
اشاراتی که از تهران باو میشود و بالاخره تاجانی که انقلاب شوروی میشود و اختیار  
قوای روسیه در ایران بدست انگلیسهایم افتد و سپس مؤلف از ارومیه برشت میرود  
و بامیرزا کوچک خان از طرف بیچاره خوف فرمانده قوای روس که میخواسته  
است با قوای ژنرال « دنسترویل » از زشت بگذرند و بیا کو بروند بعنوان سفارت  
ملاقات کرده و اینجا هم قسمتی از داستان جنگلی و میرزا کوچک خان را از  
روی کمال بیطرفی وصف میکند .



بالاخره میگوید مسیو براوین کونسول اردبیل دعوت انقلابیون را  
پذیرفت بمن هم گفت داخل دعوت انقلاب شوم و نشدم... مدتی در تهران

میانند صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱ و در ماه ژون ۱۹۱۹ باتفاق مسیواتر از راه باکو - باتوم بطرف پاریس عزیمت میکنند ، این کتاب را هم در پاریس نوشته و استعفای رضاشاه را از سلطنت نیز در بردارد !



چیزی که مرا با وجود کسالت شدید و انزوای قطعی و محض و ادار بنوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمه این کتاب و صدق لهجه مؤلف کتابست . مؤلف جایی که بزبان او است نیز از گفتن حقایق چشم نمی پوشد - اشتباه زیاد دارد - و اگر میخواستم آنها را شرح بدهم این مقاله کتابی شده بود (۱) - اما چیزی که عیب ندارد و سراسر هنراست ترجمه کتابست - که بخلاف بعض کتابها که آقای معرفت چاپ کرده اند ذره نقص ندارد - قلم آقای فره وش ( مترجم همایون سابق ) بقدری شیرین و لطیف و زیباست که راستی او بود که مرا باین فعالیت ( از لحاظ خود سن باید فعالیت حساب شود ) با وجود نهی شدید پزشك و ادار كرد - امیدوارم خسته نشوند و باز هم ازین کتب مفید ترجمه فرمایند .



(۱) منجمله درباره سیاست خارجی رضاشاه از لحاظ سادگی و نیک بینی که مؤلف دارد ، بسیار خوشبین است و از آن نیک بینی ها یکی در آخرین صفحه کتاب اشاره با استعفای رضا شاه از سلطنت و حمله بریتانیا بایران است که میگوید : « استعفای رضاشاه را میتوان یک نوع انتقام دیپلوماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلوماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد (۲) که مهمترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ می باشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد ... ( ص ۳۲۵ س ۱۷ - ۲۰ ) و ما امروز شك نداریم و یقین میدانیم که اعلام الغای امتیاز دارسی و دنباله هائی که پیدا کرد مبتنی بر یک توطئه و تباخی مفصل دیپلوماسی بوده است که شنه ای از آنرا برخی از رجال دست اندر کار در مواقع رسمی فاش نمودند و یکی از ابتلائات بزرگ ما امروز برابری با همان توطئه و همان دیپلوماسی وسیعی در جبران و باز یافت آن است !!!...»

کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از کتب بسیار مفید تاریخی است که با منضم گردیدن بقاریخ پروفیسور براون که تازه چاپ و ترجمه شده است لازم بود این کتاب نیز ترجمه شود .

من از کنج انزوا بمؤلف محترم و مترجم فاضل این کتاب تبریک میگویم و مردم را بخواندن آن کتاب تشویق مینمایم .

تهران دیماه ۱۳۲۹ - م . بهار

تقديم بهمس عزيزو  
باو فایم که شریک رنج و  
آسایش و در تمام مراحل  
زندگی و مسافرتها یاز  
مددگار من بوده است .

ب . نیکیتین

# ایرانی که من شناخته ام

نگارش

موسیو ب - نیکیتین

قونسول سابق روس در ایران

ترجمه

آقای فره وشی (مترجم همایون سابق)





مادام و مسیونیکیتین

# مقدمه مترجم کتاب

## بسمه تعالی

شرح مختصر زیر برای آگاهی خوانندگان محترم کتاب است  
سال گذشته دوست ارجمند آقای صنعتی زاده کرمانی که دارای آثار  
قلمی زیادی هستند بزم گردش مسافرتی با اروپا کردند و ایامی را در کشورهای  
فرانسه و سوئیس و آلمان و انگلستان بسر برده بیشتر اوقات خود را بدیدن  
کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ و آثار علمی و ملاقات خاورشناسان مشهور  
صرف نمودند از جمله بامسیو. ب نیکیتین خاورشناس نامی و نویسنده این  
کتاب که فعلا رئیس قسمت اقتصادی تجارت خارجه بانک فرانسه است و زبان  
فارسی را هم خوب میدانند آشنا شدند.

مسیو نیکیتین که شرح زندگانی او بعد از این مقدمه نوشته شده اصلا  
اهل لهستان و مدتی در ایران از طرف دولت روسیه در رشت و ارومیه سمت  
قونسولی داشته و پاره‌ای از شهرهای دیگر ایران را نیز دیده است. مشارالیه  
مشاهدات خود را بصورت کتابی تحت عنوان ایرانی که من شناختم بزبان  
فرانسه بقلم آورده است.

آقای صنعتی زاده راجع باین کتاب و نقل آن بفارسی بانویسنده معروف  
آقای جمال زاده مذاکره و مشورت میکنند ایشان اظهار میدارند که من  
این کتاب را قبلا خوانده‌ام و نظر باینکه مطالبش راجع بایران است در ترجمه  
آن بفارسی زبانی ندیده بلکه مفید میدانم و قرار بر این می‌شود که با اجازه  
نویسنده نسخه آن برای ترجمه بتهران فرستاده شود.

بالاخره کمی بعد آقای جمال زاده نسخه ماشین شده را از نویسنده گرفته  
توسط استاد شهپیر جناب آقای ملک الشعرا بهار بتهران فرستادند و آقای  
صنعتی زاده نظر بسابقه دوستی ترجمه آنرا از نگارنده خواستار شدند بنده  
نیز در خواست ایشانرا پذیرفته بترجمه آن پرداختم و اکنون باهمت و سرمایه  
آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت کتاب چاپ و تقدیم خوانندگان میگردد.

موسیو نیکیتین در مدت مأموریت خود در ایران بمطالعه پرداخته و مطالب سودمندی را یادداشت کرده است مخصوصاً رقابت تاریخی دول مقتدرهم جوار ما را خوب روشن میسازد و چون در هنگام جنگ بزرگ در ارومیه قونسول بوده کشمکشها و زدوخوردهای حزن آور روس و ترکیه و اغتشاشات طایفه آشوری و کردها را در آذربایجان بخصوص در ارومیه که همه بزبان ماه تمام شد بتفصیل شرح میدهد و در هر حال تصور میکنم مطالعه کتاب او برای هم میهنان عزیز خالی از فایده نباشد

در خاتمه تذکار میدهد که نگارنده فقط بترجمه پرداخته و هیچگونه تصرف و اظهار نظری در مطالب این کتاب نکرده است و قضاوت در صحت و سقم مطالب آنرا بخواننده وامینگذارد. تهران آذر ۱۳۲۹ فراهوشی

### شرح زندگانی نویسنده کتاب

موسیو ب. نیکیتین (B. Nikitine) در تاریخ ارار ۱۸۸۱ مسیحی در لهستان قدم بعرضه حیات گذارده و پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ در دانشکده لازارف مسکو ودانشکده سن پترزبورگ که از ضمائم وزارت امور خارجه روسیه بود به تکمیل السنه ملل خاوری پرداخت. استاد این اودر مسکو عبارت بودند از پرفسور کرش (Korch) و بارن. ر. استاکلبرک (Baron. R. Stackelberg) و میرزا جعفر محلاتی و میرزا عبدالله غفار او و در سن پترزبورگ پرفسور و آ. ژو کوسکی V. A. Joukovski و میرزا رضاخان ایرانی در طی سنوآت تحصیلی در ایام تعطیل برای مطالعه احوال و اوضاع ملل خاوری مکرر بخارج بمسافرت و مأموریت رفت. در سال ۱۹۰۵ در قسطنطنیه در مؤسسه باستان شناسی روسی کار میکرد و در سال ۱۹۰۶ بیاریس مسافرت نمود و در دانشکده السنه خاوری حیه برقع نواقص تحصیلی پرداخت و در سال ۱۹۰۷ ببلغارستان رفت و باژون ترکها تماس گرفت و در ۱۹۰۹ بنمت نایب قونسول باصفهان مسافرت کرد و پس از مراجعت از ایران با دوشیزه فرانسوی مادموازل ح. لری (H. Leroy) ازدواج نمود. در بهار ۱۹۱۰ وارد وزارت امور خارجه روسیه گردید و در سال ۱۹۱۱

در مسابقه دیپلماتیک پذیرفته شد و در همان سال بسمت چاپار مخصوص حامل اخبار مأمور مسافرت به برلن و پاریس و لندن گردید و در سنوات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ در ایران در سرویس قونسولگری های روسیه رشت و تبریز و ارومیه و ساوجبلاغ و تهران بکار اشتغال داشت و بالاخره در تابستان ۱۹۱۹ ایران را ترک و پاریس رفت که در آنجا تا کنون بزندگانی ادامه میدهد و بامور بانکی اشتغال دارد یعنی در بانک فرانسه مدیر تجارت خارجی و سرویس مطالعات اقتصادی و علمی است. علاوه بر شغل رسمی ریاست و عضویت چندین انجمن علمی را در پاریس دارد از قبیل انجمن آسیائی و انجمن مطالعات ایرانی و انجمن آثار مادی ملل و مؤسسه بین المللی تاریخ طبیعی انسان و آکادمی دیپلماتیک بین المللی و انجمن خاوری لهستان و کمیسیون خاورشناسی آکادمی علوم نژادشناسی و غیره.

از آثار قلمی او مقالات متعددی است که در روزنامه های خاورشناسی و دیپلماسی و مجلات اسلامی و روزنامه آسیائی و مجلات لهستانی و آنسیکلوپدی اسلام و فرهنگ دیپلماتیک انتشار یافته است. رسالاتی نیز راجع بانجمن آثار مادی و انجمن مطالعات و اطلاعات اقتصادی و غیره نوشته است.

بعلاوه کتاب پرفسور و. بار تولد (V. Barthold) را که در موضوع خاورشناسی در اروپا و روسیه نوشته و کتاب پرفسور ژ. کاپانویچ (J. Gapanovitch) هر دو را ترجمه کرده و کتاب فروشی پایو آنها را چاپ و منتشر نموده است.

راجع بایران نیز رسالاتی در موضوعهای مختلف انتشار داده است از قبیل: ملت ایران و مطالعاتی راجع بر مانهای تاریخی و مباحث اجتماعی و ادبیات ایران معاصر - افشارهای ارومیه - طوالش - رشت - والیهای اردلان - فرقه طاووسی - مهماندار کنت گوینو - ماهیت اقتصادی ایران و غیره. از اینها گذشته مقالات زیادی در روزنامه های یومیه و مجلات غیر خاوری نوشته است در ۱۹۲۶ بگرفتن نشان لژیون دو نور و در ۱۹۱۳ بداشتن نشان شیرو خورشید ایران افتخار حاصل کرده است.

در ۱۹۳۱ نیز انجمن جغرافیائی تجارتهی پاریس نظر بفعالیت هائی که مشارالیه راجع باقتصاد آسیای روسیه و ممالک مجاور شرقی بعمل آورده با اعطای مدالی اوزا سرافراز کرده است.

## مقدمه نویسنده کتاب

تاریخ تکرار میشود. ایرانی که من از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۹ باوضاع واحوال آن شناسائی حاصل کردم کاملاً در تحت نفوذ روس وانگلیس امرار حیات میکرد. ایران امروز نیز در مرحله ای وارد شده که شباهت کاملی با همان مراحل پیشین دارد. یعنی بازهم همان علل همان آثار را تجدید می کند ایران پیوسته در میان دو همسایه نیرومند در فشار است.

مادامیکه روسیه برها کردن قفقاز (مخزن نفت، مانگاز) و آسیای مرکزی (پنبه و انواع فلزات) تن در ندهد و انگلستان از هندوستان (مخزن آدم و مواد اولیه) دست نکشد کشور ایران همیشه گرفتار این فشار و این اوضاع ناگوار خواهد بود.

گفتیم که تاریخ تکرار میشود. البته این تکرار در خطوط برجسته آن است. جزئیات متغیر است و تصادفات سیاسی رنگهای دیگری بخود می گیرد. همانطور که به بهانه اتحاد نظامی ژرمن و ترك و اعلان جهاد ترکان عالم اسلامی مشتعل گردید و تصرفات نظامی و مداخلاتی در کشور باستانی ایران بعمل آمد بازهم بهانه های دیگری شروع پیروز کرده است. بهر حال تصور میکنم مطالعه یادگارهائی که من در ایران از این اعمال دارم و بقلم آورده ام در موقعیت فعلی این کشور خالی از فایده نباشد. درست است که در فاصله یک ربع قرن ایران نوینی ایجاد شد و توانست استقلال خود را بدست آورده و ابراز لیاقت نماید و از زیر فشار رقبه بیگانگان بدر آید و دارای صنایع و طرق شایسته ارتباطی و استحکام مالی و سیستم قضائی غربی گردد و بطور کلی در تمام شئون خود پیشرفت حاصل نماید ولی این عمل حشر ملی و احیاء بعد از موت هنوز در میان نشو و ارتقاء خود باقی و از درجه کمال دور است.

این ترقیات درخشان که در ایران پدیدار گردید کاملاً مربوط به

نفوذ و اقتدار شخص پادشاه جدید بود اما باید دید که آیا این اقتدار که برای رفورم و استحکام ایران لازم بود و بعمل افتاد ممکن است با این پیش آمدها که بمنظور خلع سلاح و تعطیل تمام اهرمهای این کشور از طرف بیگانگان بروز میکند باز هم ادامه داشته باشد ؟

این خود مسئله بسیار مهمی است که انعکاس آن از سرحدات ایران هم خارج شده و باید در این موقع مطرح گردد و تمام ملل خاوری بآن توجه داشته باشند .

ایرانی که من شناختم کشوری است که من نسبت بآن مهر و علاقه پاک و مخصوصی دارم این دل بستگی بایران پس از تحصیلات عمیق خاورشناسی در من ایجاد و راسخ گردید و برای اینکه برسانم چگونه من با ایران مواجه شدم يك قسمت از دوره تحصیل خود را در اول این کتاب نقل میکنم و پس از همین دوره تحصیل بود که من بدون طی برزخی بلافاصله در اینکشور وارد شدم البته کسان دیگری هستند که با قلم و بیانی رساتر از من ایران را با آنهمه مناظر زیبا و گذشته تاریخی و چیز های دیدنی و مطالب فهمیدنی تشریح خواهند کرد . من در این کتاب فقط بشرح اقامت و مشاهدات خود پرداخته ام و بسی خوشوقت خواهم شد که خواننده از این یادداشتهای من نسبت بایران مهر و علاقه ای بروز دهد .

در خاتمه تذکار میدهد که از نوشتن این مقدمه سالها میگذرد و فعلا اوضاع بین المللی بکلی دگرگون شده و ایرانیان نیز سیاست خارجی قدیم خود و توازن نفوذ روس و انگلیس چندان توجهی ندارند و اخیراً هم با امریکادوستی پیدا کرده اند از صمیم قلب خواهانم که این وضع جدید ضامن استقلال واقعی ایران بوده و موجب اشکالی با روسیه هم جوار نباشد و ایرانیان و روسها همیشه در دوستی خود باقی بمانند . ب . نیکیتین

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	فصل
۱	قسمت اول دوره آموزش	۱
۶	آغاز تحصیل در مؤسسه السنة شرقیه	۲
۱۶	فواصل بین صحنه های تحصیلی	۳
۲۸	تحصیلات ضمیمه آسیائی	۴
۴۳	اصفهان	۵
۵۸	مراجعت بسن بطرزبورغ	۶
۵۹	ورود بوزارت امور خارجه	۷
۶۲	امتحان دیپلماتیک	۸
۶۵	قسمت دوم - اشتغال بکار	۹
۶۶	نقوذ روس در ایران	۱۰
۸۲	تصرفات نظامی روس در ایران	۱۱
۹۳	فعالیت قضائی	۱۲
۹۶	امور ثبت و انشائی و تجارתי	۱۳
۹۷	وظیفه سیاسی قونسولخانه	۱۴
۱۰۹	آرشیوهای قونسولخانه رشت	۱۵
۱۱۳	خاورشناسان در خاور	۱۶
۱۱۴	ورود آقای کرستووتس	۱۷
۱۲۰	هیئت قونسولی رشت	۱۸
۱۲۱	زندگی اجتماعی	۱۹
۱۳۲	منظره گیلان	۲۰
۱۳۴	زندگانی روستائی	۲۱
۱۴۰	گردش در محوطه قونسولی	۲۲

۱۵۹	مطالعات خاورشناسی	۲۳
۱۶۷	ترقی ایران در قرن نوزدهم	۲۴
۱۷۱	آخرین شاه سلسله قاجار	۲۵
۱۷۵	عقیده عمومی روسیه نسبت بایران	۲۶
۱۷۹	عزیمت از رشت بروسیه	۲۷
۱۸۳	تهیه مقدمات مسافرت به تبریز	۲۸
۱۸۶	تفلیس پایتخت گرجستان	۲۹
۱۸۸	تعرض قشون روس در آذربایجان	۳۰
۱۹۰	ورود به تبریز	۳۱
۱۹۷	منصوب شدن بقونسولگری ارومیه	۳۲
۲۰۲	اوضاع سیاسی و نظامی در آذربایجان	۳۳
۲۱۳	فعالیت قونسولی در ارومیه	۳۴
۲۲۹	مسئله کرد	۳۵
۲۳۶	تشکیلات نظامی مسیحی	۳۶
۲۴۱	تبدیل سلاح بلباس قضائی	۳۷
۲۵۵	عزیمت به تبریز	۳۸
۲۵۸	مسافرت با کاروان از تبریز بقزوین	۳۹
۲۸۹	در جبهه ایران - رشت و جنگلیها	۴۰

### عکسها

متأسفانه عکسهای کتاب خوب از چاپ بیرون نیامده و روشن نیست  
لذا توضیحاتی را جم با آنها شرح زیر داده میشود.

شرح	ص
مدعوین در اسپدوانی در بستر زاینده رود اصفهان	۵۴
رشت - محل امتیاز آلئینکوف برای بریدن چوب جنگل	۱۰۹
از راست بچپ ۱-دوبوا ۲-کارگذار ۳-ب نیکیترین ۴-سردار منصور	
بندر انزلی (پهلوی)	۱۱۰
رشت - قونسولخانه روس در زیر برف	۱۱۱



ازراست بچپ ۱- مادام نیکی تین ۲- قونسول اصفهان	۱۱۵
۳- خانم قونسول	
رشت- خانه قونسول روس	۱۲۵
رشت - دستگاہ ابریشم کشی ۱- میرزا عیسی خان فیض	۱۳۶
مادام موسیو نیکی تین	
رشت - رودبار	۱۳۸
طالش - قصر سردار امجد	۱۴۶
آق اولر طالش	۱۴۸
نشسته ۱- مادام نیکی تین ۲- بو کدائف خاور شناس	
۳- موسیو نیکی تین	
دهکده کلشتر در کنار سفیدرود	۱۵۸
درخت سرو مشهور هرزیل نزدیک منجیل	۱۵۹
رشت - چغام بین رشت وانزلی	۱۶۱
سالارالدوله هنگام تبعید از ایران ازراست بچپ ۱- سالارالدوله	۱۹۱
۲- موسیو نیکی تین ۳- افسر روسی	
مارشیمون و موسیو نیکی تین	۱۹۸
ارومیه - مجلس پذیرائی	۲۲۰
ازراست بچپ ۱- دکتر پاکار امریکائی ۲- لائبری امریکائی ۳-	
موسیو نیکی تین ۴- جناب سنناک اسقف کاتولیک ۵- مادام نیکی تین	
۶- جناب سرژ اسقف روس ۷- ژنرال ریبال چنگو	
زن کرد از طایفه جلو	۲۲۲
یکی از باغهای ارومیه	۲۴۲
اولین هواپیما که بایران آمده است	۲۹۳
دروسط ازراست بچپ م. نیکی تین م. کوزمینسکی. مفاخرالدوله.	
مادام نیکی تین	
هواپیمای کوزمینسکی	۲۹۴
سفارت روس در زرگنده	۳۱۶

## ایرانی که من شناخته ام قسمت اول - دوره آموزش

### فصل اول

#### تحصیلات متوسطه من در ورشو

وقتی که فکر میکنم چگونه خاورشناسی بمن الهام شد در صورتیکه هیچ نوع مقدمه‌ای در این باب برای يك محصل که از اهالی ورشو و فاصله زیادی از خاور دارد فراهم نبود و بعلاوه در خانواده من هم آثاری از گذشتگان وجود نداشت که برای من سرمشقی باشد و توجه مرا نسبت بخاور جلب کند و بتحصیل آن حاضر و راغب سازد می بینم دلایل چندی هست که مرا پس از تحصیلات متوسطه و ادار باختیار رشته تحصیلات عالی خاورشناسی کرد اگر چه تأثیر این دلایل یکسان نبود اما من حیث المجموع همه در خاطر من يك نقش قطعی را بازی کردند.

چون بازمنه طفولیت خود مراجعه کنم می بینم تمام کتب ابتدائی قرآنی من بزبان های لهستانی یا روسی بوده کتب رمان و نمایشنامه هائی که مطالعه کردم اولین وسایلی بودند که مرا آشنا کردند بچنگهای لهستان باشبه جزیره کریمه و با اتحاد با آن برضد طوائف قزاق و بیابان ها و سرحدات چمنزار را در نظر من مجسم میساختند که کشور لهستان را از بحر اسود جدا میکردند یعنی همان نواحی که جولانگاه طوائف تاتار بوده اند و نیز با چنگهای قفقاز و چنگ مقدس و چنگهای باترکن و بلغارستان و بالکان و غیره آشنا شده بودم (۱) و علاوه بر دروس رسمی تاریخی که در مدرسه آموخته بودم ساعات دوستانه ای هم باشوالیه های لهستانی و بیک های کریمه و کوهستانیهایی مغرور داغستان بصحبت میگذرانیدم و عملیات عالی همتان سرسازان روسی که پرچم ما را بکشورهای دور دست برده بودند میستودم از اینها گذشته تفصیلی را که کارازین Karazine راجع بفتوحات روسیه در آسیای مرکزی نوشته بود بدقت مطالعه

(۱) مؤلف نام مؤلفین کتبی که خوانده است بقلم آورده اما چون

برای ما ایرانیان متضمن فوائدی نبود از درج آن هاصر فنظر شد.

گردم. خواندن این صفحات مرا بهالم تازه ای وارد کرد و موجب بیداری حس کنجکوی طفولیت من گردید. معیناً خواندن این اوراق آن اندازه در من تأثیر نداشت که با اشتیاق يك راه قطعی برای تحصیل اختیار کنم زیرا که این نوشته هارا همسالان و هم کلاسه‌های من نیز میخواندند و از این وقایع و مسافرتها و سرگذشتهای تاریخی لذت میبردند. پس لازم بود که کسی با صدای رسا از خاور و ملل آن و جاذبه که مسافران را بطرف خود میکشاند برای ما مفصلاً صحبت کند و ما را از آداب و عادات و اخلاق خاوریان کاملاً آگاه سازد. متأسفانه هیچیک از پروفیسورهای تاریخ و جغرافیای ما این سیم را بارتعاش نیا نداشتند تنها معلم زبان فرانسه ماموسیو شارل نیرو (M. Charles Neyroud) که از اهالی لوزان سوئیس بود و اعتراف میکنم که شخصاً باین آموزگار آموزش و پرورش ابتدائی بسی مدیونم و همیشه سپاسگذار او هستم گاه گاهی احساسات مرا نسبت بخاور تعجبیک میکرد.

موسیو شارل در تمام نواحی آسیای روسیه مسافرت کرده و در کشورهای مجاور دریای مدیترانه بسیاحت پرداخته بود و از آنجا ها حاصل فراوانی از مشاهدات دقیق خود بار مغفان آورده که همه دارای حیات بود و مجموعه ای هم از عکسها که از امکنه و اشیاء جالب توجه برداشته همراه داشت و به ما ارائه میداد.

در مواقعی که ، افعال بیقاعده فرانسه را خوب صرف میکردیم و قطعات منتخبه را درست میخواندیم و اشعار حفظی را بروانی جواب میدادیم نشاطی باو دست میداد و در عوض باز اندازه یک ربع ساعت از شرح مسافرتهای خود ما را محظوظ میساخت گاهی از شکوه و زیبایی مساجد سمرقند و زمانی از فعالیت اهالی اسلامبول و زندگانی اعراب بدوی که در حوالی دمشق هستند صحبت میکرد و شاگردان با سکوت کامل گوش میدادند و کلاس که مرکب از چهل نفر پسران کوچک بود در این موقع رفتار و اخلاق پسندیده ای را نشان میداد. من اعتراف میکنم که در همین لحظات فراموش نشدنی و گرانبها بود که رفته رفته گفتار این آموزگار در خاطر من نفوذ کرد و سخنرانی او بهتر و بیشتر از هر کتابی تصاویر خاور را در ذهن من مجسم میساخت و مثل این بود که من خاور را دارای گوشت و استخوان می بینم. بعبارۀ اخری من خاور را با چشم میدیدم که دارای حیات است قطارهای شترکاروان و تجاری که در عقب دکانها روی زمین نشسته و آجرهای کاشی مینامی رنگ مساجد و تاریک و روشنی امکنه همه را عیناً مشاهده میکردم بتدریج احساسات من نسبت بخاور زیاد شد و میل مفرطی بدیدن این

آثار درمن ایجاد گردید بطوریکه آرو داشتیم که فوراً در این محیط غوطه ور شده و در این جمعیت باشم و از نزدیک باین درویش گوش داده و صحبتی که برای این مردم حیرت زده میکند بفهمم و داستان های دلکش الف لیل را از دهان او بشنوم و در هوای خنک و نشاط آور این مساجد بی سروصدا استراحت کنم این تأثرات شیرین طفولیت با پیشرفت تحصیل و سن من موجب تولید عامل دیگری شدند که عبارت بود از میل آزمایشهای شخصی

از طرفی هم انتقال پست پدرم بشهر ادسا موجب آن شد که من در مدت سه سال تحصیل ایام تعطیل را در این بندر دریای سیاه که در آستانه کشور ترکیه و آخر خطوط کشتی رانیهای متعدده است بسر برم. آمدورفت ملل مختلف ورود کشتیهای بزرگ که از تمام بنادر مدیترانه شرقی میآمدند موجب اشتغال حواس من شده و احساس میکردم که طوائف شرقی همه در آنجا هستند و من بآنها نزدیک شده ام مسافرین همه از شرق میآیند و هوای آن نواحی دوردست را با عطریات و مصنوعات خاوری همراه آورده اند و نیز میدیدم که در این بندر ترکها و عربها و سیاهان و هندوها همه مشغول فعالیت هستند و من در کنار آنها گردش می کنم یعنی همان سند بادهایی که در بحر احمر و اقیانوس هند دریا نوردی کرده اند صدای مخلوط زبان های کشورهای مدیترانه در این بندر ادسا بگوش من بر میخورد .

در این سنوات که مقارن بود با ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ مسیحی من هنوز از آستانه کشور قدیمی بیرون نگذاشته و حتی موقعی هم دست نداد که بتوانم اقلاً بقسطنطنیه که بسی شایق دیدار آن بودم بروم همیشه موفق شدم که دو دفعه بکریمه مسافرت کنم یکدفعه بهمراهی دوستانم که در آنجا املاکی داشتند رفتم و دفعه دیگر با دونفر از همسالانم به سیاستوپل ( Sébastopol ) رفته و از آنجا پیاده به یالتا ( yalta ) رفتم دفعه اخیر من خود را کاملاً در میان مسلمانهای تاتار میدیدم و احساس میکردم که در اطراف من لہجه ترکی تکلم میشود . در باغچه سرای قصر قدیمی خوانین کریمه را سیاحت کردم این مسافرت در موقع آخرین تعطیل مدرسه من رویداد پس از آن با صرفه جوئیها و از وجوهی که از تدریس شاگردان ابتدائی عاید میشد و خرج سفر فقیرانه ای که پدر و مادرمان بما دادند توانستیم با رفقای خود مسافرتی بکنیم بنا بر این در تابستان ۱۹۰۳ از ورشو بمسکو و از آنجا به یارو-لاوی ( yaroslavi ) رفتیم و بعد بکشتی نشسته در روی رود ولگا بطرف پائین رانندیم و بشهرهای نیژنی ( Nijni ) و قازان و سامارا ( Samara ) و ساراتو ( Saratov )

وحاجی طرحان و بالاخره بقفقاز رسیدیم و از آنجا راه معروف نظامی گرجستان را پیاده پیمودیم که واقع است بین ولادی قفقاز و تفلیس. در این شهر اخیر که پایتخت گرجستان است مختصر توقفی کرده و بعد رفتیم بطرف شهر باتوم که در کنار بحر اسود واقع است در همین ناحیه بود که اولین نخلستان و نارنجستان را زیارت کردیم و بمسافرت ادامه دادیم تا رسیدیم به دیر آتس جدید (Athos) در نزدیکی سوخوم قلعه در اینجا موضع حیرت آور و نشاط انگیزی را مشاهده کردم که هیچوقت از خاطر من محو نخواهد شد اینجا کوهستان مشجر رشته جبال قفقاز تشکیل باغ بزرگ بهشت مانند را میدهد که مناظر بسیار زیبا و جالب توجهی دارد. آخرین مرحله مسافرت ما باز کریمه بود از آنجا هم مجدداً به بالتا رفتیم که سابقاً خرابه های پانتیکابه (Panticapée) (۱) یونانی و آثار طوائف سیت را (Scythes) (۲) دیده بودیم پس از آن بسياحت داخله این ناحیه پرداختیم و بجادر داغ صعود کرده در چشمه آب یخ معجزه آسای شوق سو (۳) استحمام کردیم و جنگلهای وسیع با یلا (Yaïla) که بسیار جالب توجه بود با ناحیه ای که سکنه آن یونانی بودند تماشا کردیم و بقایای کلیساهای قدیم و باغچه سرای را دوباره بتفصیل از نظر گذرانیدیم و بقصبه قارائیم (karaim) و چوفوت قلعه Tchofout و سایر مواضع که دارای ابنیه و آثار قدیم بودند رفتیم مانند کچی قلعه و چرکس کرمن Tcherkess-kermen و مانکوپ قلعه که در آنجا آثار و نشانه هایی از طوائف گت Goths و عیسوی و مسلمان دیده میشوند و نیز منازل و قصوری را دیدیم که در سنگهای آهکی حفر کرده بودند این آثار قدیمی مجموعه ای بود که شناختن آنها معلومات تاریخی زیادی لازم داشت که ما فاقد آنها بودیم اما البته بندرت سیاحانی مانند ما را پذیرفته بودند که بانظر دقیق و کنجکاوی زیادی بتماشای آنها بپردازند هر گوشه ای را بدقت از بالا و پایین بازرسی میکردیم این امر ممکنه زوایای بسیار قدیمی هستند که قرون عدیده زمان را دیده و اکنون جز خرابه های پرازخاری بیش نیستند.

این مسافرت نیز باعث شد که من با رغبت و شوق مفرطی بمطالعات خاورشناسی خود ادامه دهم لغاتی چند از زبان تاتاری حفظ و اصول صرف و نحو آنرا تا اندازه ای فرا گرفتم.

- (۱) مهاجر نشین یونانی (۲) ملل قدیمی وحشی که اغلب چادر نشین بودند در شمال شرقی اروپا و جنوب غربی آسیا  
(۳) کلمه ایست ترکی بمعنی آب سرد.

بدین طریق من در قلب روسیه و روی رود ولگا و بعد در ممالک اطراف آن از قبیل کریمه و قفقاز وارد بعالم خاوری شدم بدون اینکه معلومات درست و مکفی از تاریخ و السنه خاوری داشته باشم همینقدر میدانم که اشتیاق من بود در این طریق روز بروز زیادتر میشد. از طرفی هم آثار خاوری در تاریخ میهن من از حیث جغرافیائی يك اصل انفکاک ناپذیری بود. و خلاصه اینکه همین احساسات باعث شد که پس از خاتمه تحصیلات متوسطه از پدرم درخواست کنم که مرا بمسکو بفرستد تا وارد تحصیلات خاورشناسی ملل مسلمان بشوم و بروم بمؤسسه لازارف که مخصوص تعلیم السنه شرقیه است.

اگرچه پدرم در بدو امر قدری متحیر و متفکر ماند ولی پس از آنکه باو گفتم که ممکن است از این راه در آئینه در امور دیپلماتیک وارد شوم از نظر مهتری که بمن داشت بندر خواستم رضایت داد که در سن بیست سالگی از او دور شوم و گفت ممکن است پس از چند سال خدمت در وزارت خارجه دوباره بخانواده برگردم و با آنها تماس حاصل کنم.

## فصل دوم

### آغاز تحصیل در مؤسسه السنه شرقیه

در این جا من نمیخواهم راجع بنادر رضاعی خاورشناسی خودم یعنی مؤسسه لازارف زیاد صحبت کنم همینقدر اشاره میکنم که این مؤسسه مربوط است بزمان کاترین دوم و در آغاز فقط یتیم خانه و پانسیون بود برای اطفال ارمنی که لازارف نامی از اهالی جلفای اصفهان تأسیس کرده بود. خانواده لازارف نظامیان و کارمندان اداری برجسته‌ای برای کشور روسیه فراهم کرد و نسبت بهموطنان بی بضاعت خود نیز خدمات بسیاری کرده است. باری این یتیم خانه کم کم نوسه یافته و سرانجام تبدیل شده بود بیک آموزشگاه متوسطه که در آنجا علاوه بر برنامه عادی چند زبان شرقی هم در آن تدریس میشد و طبیعی است که زبانهای ارمنی و گرجی هم باید تدریس بشود زیرا که شاگردان این مدرسه اکثر ارمنی‌ها و گرجی‌های قفقاز بوده اند در سال ۱۸۷۰ دولت روسیه باین فکر افتاد که تعلیم السنه شرقیه را از برنامه تحصیلات متوسطه جدا کند و دانشکده‌ای ایجاد کرد که دوره آن سه سال بود و مخصوصاً در آن خاورشناسی تعلیم میشد و شالوده کلاسهای مخصوص مؤسسه لازارف بدین طریق ریخته شد و شاگردانیکه دارای دیپلم متوسطه بودند در آن پذیرفته میشدند این کلاسها برای تشکیل کادرهای اداری قفقاز و بطور کلی برای ایالاتی که سکنه آنها مسلمان بودند اختصاص یافتند. بعضی از این شاگردان هم پس از خاتمه تحصیل بنا بر شورای معلمین و توصیه آنان در مؤسسه عالیتری در سن پترزبورغ وارد میگرددند که از ضمام وزارت امور خارجه بود و من بعدها به تفصیل از آن صحبت خواهم کرد تعلیمات مؤسسه لازارف صورت عملی داشت و بشاگردان زبان و تاریخ خاور مسلمان رایاد میداد و مقصد آن تربیت خاور شناسان علمی نبود بلکه مقصود پروراندن کارمندانی بود که بتوانند منافعه زیاد روسیه را در خاور و کشورهای مسلمان هم جوار تأمین کنند. البته این خیالی بود بسیار عالی اما در واقع بطوری که باید و شاید بنتایجی که از آن منظور بود منتهی نگردید. يك عده از شاگردان که در این مؤسسه لازارف وارد میشدند مقصودشان این بود که

زودتر بوسایل سهلی دیپلم گرفته در خدمات دولتی داخل شوند زیرا که در اینجا دوره تحصیلی سه سال بود در صورتیکه در سایر مدارس عالییه و دانشگاه میبایستی چهار سال صرف وقت کنند تا بتوانند در کارهای دولتی دخالت نمایند بنابراین کلاسهای مخصوصه لازارف بمؤسسات تعلیمات عالییه شباهت داشتند که عده قلیلی در روسیه بنام لیسه وجود داشت .

بسیاری از شاگردان دیپلمه مؤسسه لازارف دارای شغل اداری میشدند که هیچ مناسبتی با خاورشناسی نداشت بعلاوه عده شاگردان دیپلمه هم خیلی کم بود مخصوصاً آنهاییکه دیپلم درجه اول را میگردفتند و موظف بودند که تزی را هم از آنه دهند و کسانیکه باخذ دیپلم درجه دوم نائل میگرددند بصورت ظاهر دارای همان مقام درجه اول بودند اما حق ورود بمشاغل عالی را نداشتند بلکه باید در مقامات پست تری در اشل تابلوی مقامات که از زمان پتر کبیر در روسیه معمول بود وارد شوند و ترقیات آن بر طبق قدمت خدمت حاصل میگرددند . باید اعتراف کرد که با این حال مؤسسه لازارف اشخاص مهمی را بوزارت کشور و وزارت فرهنگ و مخصوصاً بوزارت خارجه تسلیم کرد که از آن جمله است زینوویو **Zinoviev** که بمقام سفارت اسلامبول رسید . ذکر این تفصیل برای تعریف وضعیت عمومی مدرسه ای که مرا در ماه اوت ۱۹۰۴ پذیرفت بی مورد نبود . در این موقع سی نفر باشلییه جوان که از تمام زوایای کشور پهناور ما و حتی از خارجه آمده بودند پذیرفته شدند در میان ما عرب ارتود کسی هم بود از اهل فلسطین ماهمه بطور یقین باور داشتیم که چماق مارشالی در کیف مدرسه ماهست یعنی اطمینان داشتیم که پس از خاتمه تحصیل مقامی را در وزارت خارجه اشغال خواهیم کرد اما طولی نکشید که تقریباً حالت بأسی ما دست داد و این درس عبرت را هم پرفسور زبان عربی آ. کریمسکی **A. Krinsky** بماداد این پرفسور عالیرتبه هیکل جانب توجهی نداشت ولی دارای معلومات زیادی بود او ما را در کلاس برای اولین درس پذیرفت و صحبت مفصلی کرد که بسیار یأس آور بود .

او بدون ملاحظه بما گفت برای چه اینجا آمده اید ؟ تحصیلات خاوری مخصوصاً زبان عربی که اساس معلوماتی شما باید قرار گیرد بسیار مشکل است و بایستی در آغاز توجه و دقت زیادی بآن داشته باشید و اگر چنین توجهی را نداشته و در این فکر هستید که زندگانی تحصیلی شما مطبوع واقع گردد و مانند محصلینی باشید که منظمأ در سر درس حاضر نمیشوند و فقط روزهای قبل از



امتحان با کتاب تماس میگیرند از حالا بشما میگویم که عاقبت بدی خواهید داشت و با پشیمانیهای تلخی مواجه خواهید شد زیرا که ابداً موفق نمیشوید که بر طبق برنامه ما جواب دهید پس بکسانیکه در این فکر نیستند و فقط بامید دریافت دیپلم باینجا آمده اند من صادقانه نصیحت میکنم که چون هنوز وقت دارند بروند بدفتر مدرسه و مدارک خود را پس گرفته بدانشگاه بروند بعلاوه سلمنا که شما سرانجام دیپلم خوب یا بدی را گرفتید آیا با آن چه خواهید کرد؟ زبان عربی بدر شما نخواهد خورد مگر اینک با آن دستگاه از خود دور کنید. خیلی کم اتفاق میافتد که معلومات شما بحالتان مفید واقع گردد پس تا وقت نگذشته بروید و اوقات گرانها را تلف نکنید.

البته خواننده تصدیق میکند که پذیرفتن شاگرد بدین طریق که آثار ملاحظت و مهوری در آن دیده نمیشود جز یأس و بی اعتمادی بمقدرات آتیه انسان چیزی اضافه نخواهد کرد اما صحبت کریمسکی برای ما مفید واقع شد و مدلل کرد که از ساعت اول - اگر میخواهیم در تحصیل موفق شویم - لازم است اقلاً بخودمان بگوئیم که عجاله باستثنای نام شاگرد هیچ تغییری در اوضاع تحصیلی ما روی نداده است و خواب دیدن ما که با او نیفرم کبر و غرور بفرشویم و در اجتماعات خلاف اخلاقی داخل شویم و به تحسین آرتیست ها پردازیم و در کارخانه آبخوسازی سرگرم شویم جز خواب دیدن چیز دیگری نخواهد بود و خلاصه آنکه هر کس بر حسب وسیله که دارد باید در یک زندگانی تازه ای وارد شود و شاگرد بانظم و ترتیبی باشد. لازم است فوراً با تصمیم و عزم محکمی بکار پردازیم و اقلاً شالوده بنای خود را ریخته داخل شویم در رموز این زبان عربی هولناک - که بقول یک مبلغ مذهبی که کریمسکی برای ما حکایت کرد - تنها فرشتگان ممکن است آنرا تکمیل کنند و همینکه با صرف ونحو عرب و ترک و فارسی آشنا شدیم که باید آنها را در سال اول فراگیریم تصور میرود که دستمان باز شود و بتوانیم بموضوعهای کمتر کسالت آور پردازیم و بمتونی برخورداریم که اجازه دهند با قدمهای محکم در روایات و اخبار و عقاید و سلیقه خاور مسلمان داخل شویم.

بدین طریق من تصمیم قطعی بتحصیل خاورشناسی گرفتم و البته آنرا مدیونم بدلائلی که بطور اختصار ذکر شد نسبت بجاذبه که خاور در من ایجاد کرده بود و هم چنین مدیون هستم باحساساتی که نباید از نظر دور داشته باشم یعنی رضایت پدرم که بدون هیچ شرطی مطابق میل من رفتار کرد و فقط نظرش بموفقیت من در کار و مراجعت بسن بطرس بورغ بود که در آنجا نیاکان من

بواسطه فعالیت نام شرافتمندانه تحصیل کرده بودند .

اکنون میپردازم بشرح ایام شاگردی و اوصاف معلمین خاورشناس  
و طریقه تدریس آنها : مدیر مدرسه متوسطه و کلاسهای خصوصی مؤسسه لازارف

پرفسور وزولد فدروویچ میلر بود . **Ves vold.Fedorovitch.miller**  
این مدیر ما مردی زبان شناس و طوائف شناس بود که نامش بواسطه

مطالعات در احوال ملل قفقاز مر کزی اشتهاری داشت این دانشمند بزرگ روح

بینظیری داشت و آنچه را که ما توانستیم بیشتر از سایر نسل های محصلین

در او مشاهده کنیم این بود که سالهای اقامت ما در این مؤسسه تطابق پیدا  
کرده بود با نهضت انقلابی ۱۹۰۵ در روسیه و بواسطه نفوذ این مدیر مهربان

ما بیش از یک نیمه یکسال تحصیلی را تلف نکردیم آنهم بواسطه اعتصابی بود  
که در غالب مدارس عالی روسیه روی داده بود و مدرسه ما هم مانند سایر

مدارس نتوانست در این مدت کم از اعتصاب برکنار باشد بخصوص که در این  
انقلاب طبقه جوان محصل جوش و خروشی داشت نظر بسرپرستی همین مرد

بود که ما توانستیم تحصیلات خودمانرا خاتمه دهیم بدون اینکه در صف ما  
تخلیه ای حاصل گردد در صورتیکه در سایر مدارس عناصر جلو افتاده از

مجازات دولت معاف نمیشدند من نمیتوانم در این جا وارد شوم بتفصیل این  
جنبش زیرا که از حدود کادری که من برای خود اختیار کرده ام خارج است

در این هنگام محصلین مدرسه ما بدودسته تقسیم شدند یکدسته مخالف انقلاب  
ودسته دیگر با آن همراه شد و خواستند بدینوسیله حالت روحیه خود را به دولت

نشان دهند و همین باعث شد که بمدرسه ما بانظرجدی نگاه نکردند در حین  
کشمکشها وزد و خورد های مسکو دسته مسلحی از محصلین مؤسسه لازارف

تشکیل یافت آنهم نه برای اینکه برود درسنگر و دوش بدوش کارگران جنگ  
کند بلکه برای این بود که در موقع بروز حوادث در مقابل جمعیتی که در این

ایام شوم - که شاید بوسیله عواملی تحریک شده - و محصلین را مانند شکار  
های واقعی بخاک سیانداختند از ما دفاع کند .

ما در مدرسه آمبولانسی هم داشتیم برای مجروحین این جنگ داخلی  
و هم یکدسته از محصلین که از راه انسان دوستی شغل پرستاری اختیار و در معرض

خطر پاسبانان واقم میشدند زیرا هر نوع کومکمی که به یایگان میشد در نظر  
عمال دولتی از جمله اعمال انقلابی محسوب میگردد .

من نتوانستم از بن مختصر جمله معترضه خود داری کنم که روشنائی  
مربوزی در اوضاع تحصیلی پرهیجان ما میاندازد و همین مختصر برای توضیح

اعمالی که من بعدها بآنها اشاره خواهم کرد کافی است .  
 خلاصه نظر باینکه مدیر ما از دانشمندان بزرگ معروف بود میل داشت  
 که سطح تحصیلی موسسه را بالا ببرد و بهمین جهت دروسی هم بما میداد  
 که خارج از برنامه تعلیمات عملی بودند از جمله تاریخ قدیم خاور را تدریس  
 میکرد و یک درس آزاد زبان سانسکریت هم میداد من ابتدا در این درس نام  
 نوشتم و مدت سه ماه هم در سر درس حضور مییافتم ولی مداومت در آن برای من  
 امکان پذیر نبود زیرا که تحصیل سه زبان مسلمان وقت مرادرسال اول گرفته بود  
 پرفسور میلر مذکور که در میان سایر کار هایش ریاست شرقی انجمن  
 امپراطوری آثار و ابنیه قدیمی را هم داشت شاگردانش را تشویق میکرد که  
 در آن انجمن وارد شوند ، البته این یک ابتکار بسیار مفیدی بود و مادر همراه  
 ساعات نشاط آوری را در این محل تاریخی بسر میبردیم که موسوم بود به  
 (۱) *Palata maluty. Skouratova. quai Bersenev*

انجمن آثار و ابنیه قدیمی در همین جا تشکیل مییافت و ما با کمال آزادی  
 فنجان های چای را با آبلیمو مصرف میکردیم صرف چای از ضمامم عادی بسیاری  
 از اجتماعات روسیه بود اجازه ورود در این انجمن برای ما بمنزله امتیاز خاصی  
 بود و بسی خوشوقت بودیم که در این موقع با پرفسورهای خودمان ارتباط پیدا  
 کرده و از صحبت های آنها لذتی میبردیم در سال دوم تحصیلی بواسطه پیش آمد  
 غیر مترقبه ای من توانستم در کارهای این انجمن سهیم شوم . توضیح آنکه قونسول -  
 بورگاس (۲) *Bourgaz* مهربانانه ای شکلی که روی آن چند صورت انسان  
 و خطوطی دیده میشد برای پرفسور میلر فرستاده بود این مهر دست بدست در میان  
 اعضای انجمن میگذشت بعضی خیال کردند که خطوط آن گلاگولیک اسلاوی باشد  
*Glagolique* (خطوط الفبای قدیمی روس) من نیز آنرا بنوبه خود تماشا کردم و  
 فوراً بنظر مرسید که باید این حروف از خطوطی باشد که در مملکت صبادرعر بستان  
 جنوبی معمول بوده است زیرا که شبیه آنها را در روزنامه آسیائی پاریس  
 دیده و رو نوشت کرده بودم پس جرئت خود را باهر دودست گرفته و عقیده خود را  
 اظهار کردم و برای اثبات رو نوشت خود را که در کتابچه یادداشتهایم بود بحضور  
 اراعه دادم معلمین از اظهارات من خوشوقت شده و همه تصدیق کردند که شاید حدس

(۱) نام منزل یکی از پیشخدمتان ایوان مدش بود که در مجادله  
 ایوان بانفوذ بزرگان حتی اعدام آنها شرکت داشت این منزل در مسکو محفوظ  
 و خاورشناسان در آن جلسه ای دایر کرده بودند .  
 (۲) بندری است از بلغارستان در بحر اسود .

من درست باشد و حضوراً بمن مأموریت دادند که در این باب تحقیقات لازمه را کرده نتیجه را بآنها اطلاع دهم بدیهی است که این کار قابل توجهی بود که بمن رجوع کردند و پس از چندی بآنها اطلاع دادم که این خط کتیبه- ایست از خط عربی جنوبی و معلمین از تحقیقات من اظهار رضایت کردند ولی باید اقرار کنم که اینکار اولین و آخرین کار من در این انجمن بود.

پرفسور میلر برای درس آزاد سانسکریت و همکاری ما در کارهای کمیسیون آثار و ابنیه قدیمی خاوری که دوابتکار علمی بودند یکنوع مسابقه ای هم ترتیب میداد یعنی همه ساله راجع بادییات و تاریخ خاور موضوع انشائی بمحصلین میداد و هر کس بهتر مینوشت بگرفتن مدالی مفتخر میشد.

در پیش ذکر کردم که عربی بتوسط پرفسور کریمسکی تدریس میشد و علاوه بر این تاریخ خاور مسلمان را هم تدریس میکرد که عبارت بود از تاریخ های عرب و ایران و ترکیه پرفسور کریمسکی پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه مسکو و مؤسسه لازارف اقامت ممتدی هم در کشور های عربی کرده بود و راستی از مردان تارک دنیا ی واقعی و جز بدانش و اطلاعات علمی و تخصصی خود بچیز دیگری دل بستگی نداشت او در یکی از منازل محقر زیر زمینی مؤسسه در میان کتابهای خود زندگی میکرد اصلاً از اهالی او کرانی و عشق زیادی بموسیقی داشت اشعار و غزلهای بز می هم بزبان مادری گفته بود باره ای از محصلین با اینکه زیاد از او میترسیدند گاهی او را مسخره کرده و نام عنکبوت باو میدادند برای اینکه همیشه در زیر زمین تاریک در میان کتابهای خود غرق شده و مانند عنکبوت زندگی میکرد اما اگر درست بتحقیق شخصیت او بپردازیم باید اعتراف کنیم که آدمی بود بسیاره زبان و حاضر خدمت بعلاوه بعالم مطبوعات و کتب آشنائی کاملی داشت مخصوصاً راجع بتمام کتب مربوط بمسائل و موضوعات خاوری اسلامی که در آنها متبحر و بی نظیر بود گذشته از تدریس و ترویج علوم و صنایع و ادبیات که در درجه اول مشاغل او قرار داشت کارهای دیگری هم میکرد و در واقع در زیر بار مشاغل زیاد خمیده شده بود از جمله کارهای مهم او تهیه و تدارک کتب درسی تاریخی لازم بود که تا آن زمان در روسیه وجود نداشت و شاید غریب بنظر آید که تا آن زمان در روسیه کتب درسی تاریخی اسلامی تألیف نشده باشد باوجود تقیداتی که نسبت بکتب اوشده و شاید هم بواسطه عجله او در اینکار بوده خاورشناسان روسی باید از این دانشمند متبحر قدر دانی و تشکر کنند که بواسطه فعالیت خستگی ناپذیر اقل شالوده اینکار لازم را برای ماریخت

پرفسور کریمسکی تنها عربی دان و اسلام شناس نبود بلکه در وطن پرستی هم نظیر نداشت راجع بوطن خود او کرانی فعالیت زیادی بروز داد و بزبان او کرانی کتب و مقالات زیادی نوشت بهلاوه در جنگ سیاسی هم دخالت داشت و اگر اشتباه نکنم در موقع حوادث ۱۹۰۴-۱۹۰۵ در تحت بیرق حزب مشروطه خواه دموکرات عملیات مهمی انجام داد خلاصه دروس کریمسکی برای من ارزش زیادی داشت و بهدم روابط شخصی و خصوصی در میان استاد و شاگرد برقرار شد چیزی که بیشتر مرا مجذوب این استاد کرد احساسات عالیه او بود و میل شدید او که این احساسات را در مانیز ایجاد کند و دقت ما را متوجه سازد بزمنه علمی که تازه در روسیه شروع شده بود من در خاطر دارم که از بیداری مسلمانان روسیه هم اظهار خوشوقتی میکرد یعنی بیداری که همه جا در روسیه میان ملل مختلف آن تازه بروز کرده بود. کریمسکی برای تدریس زبان عربی معاونی هم داشت که نوادا عرب و میبایستی تلفظ کلمات عرب را بیا یاد بدهد نام او میخائیل اوسی پوویچ عطایا بود (Ossipovitch) و سالهای زیادی از اقامت او در مسکو میگذشت همین عطایا ما را بالقبای عرب که مشترک است در زبانهای که ما بیا یاد بگیریم آشنا ساخت اوقات مدارس سه ماه اول تحصیلی به تلفظ و صوت کلمات عرب و حفظ ضرب المثل های عربی مصروف میگرددید.

همین طریقه در تعلیم زبانهای فارسی و ترکی نیز معمول بود یعنی ما از طرفی تئوری و از طرف دیگر پراتیک داشتیم و نفر پرفسور هم مأمور تدریس تئوری و ادبیات ایران بودند یکی پرفسور کرش (Korch) و دیگری استاکلبرگ (Stackelberg) این هر دو عضو آکادمی و در میان مسکو و سن پترزبورغ رفت و آمد داشتند پراتیک زبان فارسی بوسیله میرزا جعفر و میرزا عبداللّه تعلیم میشد شخص اخیر در سال سوم لهجه و لغات سارت (Sart) (۱) آسیای مرکزی روس را نیز بیا یاد میداد برای تدریس زبان ترکی معلمی داشتیم که اصلا اهل ترابوزان و مدنی قونسول ژنرال یونان نبود بنام استاور والوتروویچ ساکو Stavro Elevation Sakov که تئوری تدریس میکرد و تسرونیان (Tserounian) ارمنی اهل قسطنطنیه پراتیک بیا یاد میداد و نفر پرفسور هم بنام خالاتیان ارمنی و خاخانوگری دروس غیر اجباری را تدریس میکردند. خیال میکنم که تابلوی هیئت تعلیمی ما تکمیل یافته باشد مهندا نباید فراموش کنم که پرفسور سلوسسکی Vesselovsky ما را و اداریه رد بمقایسه موضوعات

(۱) قوم مسلمان و ترک زبان ساکن در آسیای مرکزی روس که فعلا جزء جمهوریت ازبکستان محسوب میگردد.

ادبی روسی و خاوری و موسیو پوتیر Potier مقایسه ادبیات روس و فرانسه و موسیو نرسیان مارا به آنسیکلوپدی حقوقی آشنا میساخت .  
 در اواخر تحصیلات من کرسی زبان ترك وا گذار شد بیک جوان ترك شناس موسوم به ولادیمیر آندرئی ویچ گردلوسکی (Veladimir andreievitch gordlevsky) او نیز مانند کریمسکی دارای تحصیلات خوبی بود و پس از فراغت از تحصیل دانشگاه مدتی هم در ترکیه مأموریت داشت.

البته من آن شایستگی را ندارم و بسی دور از آن هستم که بتوانم در باره لیاقت هیئت استادان مؤسسه لازارف قضاوتی بکنم و جز اینکه تشکر خود را بآن ها تقدیم کنم کاری از دستم ساخته نیست . اگر من نسبت بزبانهای مسلمانی معلوماتی دارم همه را از آن ها اخذ کرده ام و تشکر من از آن ها بیشتر برای این است که با گشاده رویی و مهر مرا متوجه بمسائل اسلامی و جمعیت مسلمات کردند و این خود یکی از شرایط اولیه لازم خاور شناسی بود که برای من حاصل نمیشد مگر آنکه با اعتماد زیادی با این جمعیت تماس طولانی داشته باشم و همین شرط اساسی بود که مارا وادار کرد که باروح باز و خالی از هر اندیشه قبلی در عالم اسلامی و مسائل مربوط بآن وارد گردیم البته این ایمان و ایقان بمنزله یک درس گرانبهائی بود که منظره مسلکی و منذهبی نداشت بلکه ایمان در آن مستتر و مضمون بود همانطور که ما آنند ضمیر مستتری در استادان غیر خاوری ما هم وجود داشت اینها همه کوشش داشتند که با همان نیروی مستتر و معلومات زیادی که دارا بودند مناظر مختلف تمدن اسلامی و تجزیه عناصر متجانس آن را در خاطر ما مجسم نمایند و این عمل بیشتر بوسیله استادانی که اصلا شرقی بودند صورت میگرفت که دارای دوجنبه بودند یکی جنبه عملی که از تأثیر شخصیت آن ها حاصل میشد و دیگری جنبه علمی که بایک میل مفرط و حوصله زیاد بمتلقین میکردند و تمام این تعلیمات از این نظر بود که ما بتوانیم بسهولت در آئینه شرقیان را بشناسیم و از احوال آن ها آگاه شویم و خودمان را هم بطوریکه هستیم بآن ها بشناسانیم .

بطور کلی یک اتمسفر خاصی در موسسه لازارف مارا احاطه کرده بود عده کمی بودیم که همه هم فکری داشتیم در تمام این سه کلاس بیش از یکصد نفر محصل وجود نداشت که همه همدیگر را میشناختند و پرفسورها هم از نزدیک مراقب رفتار ما بودند . از طرفی هم کوچکی محل موجبات روابط باطنی و صمیمیت را در میان ما ایجاد میکرد و در یکی از کوچه های تنگ مسکو واقع بود بطوری که

قبلاهم ذکر کردم کلاسهای مخصوص از مدرسه متوسطه جدا ولی دارای عمارت مخصوصی نبودند بلکه درست چپ همان منزل قدیمی که مطابق اسلوب کشور روس در مسکو نزدیک میدان لوبیانکا **Loubianka** بنا شده بود قرار داشت عمارت اصلی بوسیله طارمی قشنگی از کوچه جدا میشد حیاطی داشت و ایوان مدخل عمارت هم دارای ستون‌هایی بود که در سر هر ستونی دوشیر سنگی خوابیده دیده میشد و در پشت آن هم باغی بود این سه کلاس باخوابگاه در طبقه دوم واقع شده و سالن ناهار خوری در طبقه تحتانی بود که میتوانستیم با بهای کمی در آن غذا بخوریم رویهم رفته برای کلاسهای مخصوص بیشتر از چهار یا پنج اطاق وجود نداشت بااستثنای کتابخانه قشنگی که مخصوصاً برای مؤسسه ساخته شده بود در فاصله دروس دالان‌های این بنای کوچک پر از جمعیت میشد و در موقع تنفس بزرگ همه میرفتیم باطاق بزرگی موسوم به چای‌نایا (**Tchainaia**) (سالن چای خوری) و در آنجا استکان بزرگی از چای با ساندویچ میخوردیم یک نفر سوئسی بنام پلی کارپ **Polycarpe** که سابقاً یکی از یاوران جزء گارد بود از همه پذیرایی میکرد و از نسبه دادن باشخاص کم پول هم مضایقه نداشت دیوارهای این سالن از نمونه های خطوط خوب عربی قاب دار زینت یافته بود اینها همه آثار قلمی یکی از همشاگردان ما بود که ترقی زیادی نکرد و بدون گرفتن دیپلم از مدرسه بیرون رفت.

در میان شاگردان عده زیادی از اهالی او کرانی بودند و غالباً اتفاق می افتاد که دایره وار نشسته با آواز خواندن میپرداختند گاهی نیز شاگردان دیگری بآن‌ها ملحق شده و آواز دسته جمعی میخواندند کریمسکی هم در موقع رفتن باطاق خود نظری بآن‌ها میکرد و از دیدن آن‌ها چندان ناراضی نبود و شاید فقط مقام پروفسوری مانع بود که در نزد ما توقف کند. اما عطیه که تقریباً سمت ناظم کلاس‌ها را داشت گاهی میآمد و پدروانه بما نصیحتی میداد آن هم در موقعی که هیئت ما زیاد در خواندن افراط میکرد. سالی یکدفعه مادر روز جشن عطیه برای تبریک بمنزل او میرفتیم میز مرتبی از شیرینی و انواع خوراکی در وسط اطاق بود که مادر اطراف آن ساعت‌های مطبوعی میگذراندیم تشریفات پذیرائی را خواهرش حفیظه و برادرش که محصل طب بود بهمه داشتند. میرزا جعفر معلم قرائت فارسی ما که مردی باهوش و بذله گو بود گاهی ما را در منزل خود پذیرائی میکرد در این پذیراییهای خصوصی و گرم و بدون تکلف معلمین ما نیز حضور داشتند و یک صمیمیت صادقانه ای در میان ما برقرار بود.

اگر بگویم که ماهه مانند یک فامیل واقعی زندگی میگردیم شاید

اغراق نگفته باشم در انقلاب سال ۱۹۰۵ مدرسه فیدلر (Fidler) که در نزدیکی آن عطیه منزل داشت در زیر آتش توپخانه قرار گرفت با این حال روابط متقابل ما با آن قطع نشد زیرا که طبقه جوان نمیتوانست از این انقلاب برکنار باشد در پیش هم اشاره کردم که بواسطه فهمیدگی مدیر ما پرفسور میلر هیچ گونه اتفاق سوئی مابین ما و هیئت معلمین روی نداد .

اگر بخواهم به تفصیل بشرح زندگانی تحصیلی خودم در موسسه لازارف در جریان سالهای پر آشوب پردازم سخن دراز خواهد شد بنا بر این از شرح آن خودداری کرده میپردازم بفاصله های صحنه نمایش که در میان تحصیلات من پیداشد یعنی سه مسافرت بخارج که در هنگام تحصیل در موسسه لازارف برای من پیش آمد .



## فصل سوم

### فواصل بین صحنه‌های تحصیلی

این مسافر تهادرنگام تعطیلات صورت میگرفت و بواسطه اختلالهای فراهم شده از حوادث سیاسی صورت غیر طبیعی پیدا کرد در سال ۱۹۰۵ من توانستم سفری بقسطنطنیه بکنم و در سال ۱۹۰۶ بایتالیارفتم و در سال ۱۹۰۷ بفرانسه و بلغارستان

مدت توقف من در قسطنطنیه سه ماه طول کشید و باشکالی هم برنخوردم زیرا که پرفسور میلر سفارشناه ای به پرفسور اوسپانسکی (Ouspensky) نوشت که مرا در مؤسسه خود بپذیرد. این پرفسور بیزانس شناس معروفی بود که در آن وقت سمت مدیریت مؤسسه آثار و ابنیه قدیمی روسیه را در پایتخت مملکت عثمانی داشت. اوسپانسکی برای من شغل با اجری در کتابخانه مؤسسه معین کرد و من در آنجا با يك منشی بنام پرفسور پانتچانکو Pantchenko کار میکردم این پرفسور مولف کتاب مهمی بود که در باب ملودوول های Molevdovules بیزانس یعنی مهرهای سربی اداری نوشته بود. مطالعه این مهرها تا اندازه ای تشکیلات اداری ایالت بیزانس را روشن کرد يك منشی دیگری هم در آنجا کار میکرد بنام پرفسور لپرت Leppert جوان دانشمندی هم بنام موسیو شمیتد Schmidt در این میسیون ماموریت داشت و يك نقاش بنام موسیو کلوگه kluge در آنجا مشغول کارهای نقاشی بود من با این شخص اخیر رابطه پیدا کردم و در حالیکه مشغول بود بنقاشی از روی نقاشی های دیواری قهریه جامی (kahriyé-Djami) که یکی از کلیساهای قدیمی بیزانس بود مسافر تهای خود را در آسیای داخلی برای من شرح میداد و من در حالیکه نظرم به قوای بزرگ نقاشی بود با اندازه یکساعت و گاهی بیشتر بصحبت های او گوش میدادم بعلاوه غنائم ممتاز هنری زیاد نیز از آسیا با خود آورده بود من در این مؤسسه روزی دو الی سه ساعت بیشتر کار نمیکردم و بقیه اوقاتم صرف گردش میشد یکی از ترك شناسان هم بنام گردلوسکی Gordlevsky در این میسیون مشغول مطالعه بود ولی غالب اوقات در اناتولی بسر میبرد و کمتر بقسطنطنیه میآمد و بمن نصیحت میکرد که از این مدت استناز

خود در این شهر استفاده کنم منم کلاه، فینه بر سر گذارده و در شهر اسلامبول گردش میکردم داخل جمعیت ها میشدم و بدقت بصحبت های آنها گوش میدادم و سعی داشتم که مکالمات آنها را بفهمم و نیز بصدای کسبه که کالای خود را عرضه میداشتند دقت میکردم ابتدا چندان خوب نمی فهمیدم اما بعدها کم کم بصدای آنها آشنا شده و تا اندازه ای گفتگوهای آنها را میفهمیدم غالباً ناهار را در حوالی قرن الذهب در مهمانخانه های کوچک اسلامبول موسوم به لقانطه صرف میکردم علاوه بر اینکه در آنجا با دادن پول کمی غذای خوب و مقوی میخوردم در صدد بودم که با یکی از اشخاص مجاور میزم صحبت کنم در اینجا بیشتر کارگران دهقان اناطولی وارد میشدند و زبان واقعی ترکی را که چندان با لغات عرب و فارسی اختلاط نیافته بود صحبت میکردند زیرا که زبان اهالی شهر و مخصوصاً زبان ادبی آنها دارای لغات زیادی از فارسی و عربی است بعلاوه باین سیستم بر لیتزر کوچه گردی قناعت نکرده در نزد معلمی هم درس میخواندم توضیح آنکه گردلو سکی بمن و یکی از رفقایم که او هم از مؤسسه لارارف آمده بود ملائی را از اهل بسنه معرفی کرد که با اجرت خیلی کمی در نزد او درس بخوانیم ملا بمنزل ما میآمد یعنی در بانسیون کوچک آلمانی که واقع بود در محله پرا و متن کتاب ترکی را میخواند و برای ما معنی میکرد و با کمال میل و انس بود که در گردشهای خسته نشدنی مادر محلات ترك شرکت میکرد و قناعت داشت بیکی دو قنجان کوچک قهوه شیرین که با هم صرف میکردیم و اگر گردش تا بعد از ظهر طول میکشید در بین راه میسیر (زرت) میخریدیم و جاویدن آن مشغول میشدیم این میسیرهای گرم و نمک زده را کسبه دوره گرد میفروختند و داد میزدند هایدنا میسیر چوق سیجاق (آهای بلال خیلی گرم) و راستی ما از خوردن آنها لذت میبردیم.

خلاصه مادر شهر اسلامبول زندگانی منظمی داشتیم و در روی سفر واسکو تاری و سان استفانو (۱) که در حوالی آن پانچنکو و یلائی اجاره کرده بود گردش میکردیم و درویش های دوره گرد موسوم بملوی را میدیدیم و افسوس میخورم که نتوانستم در نمایشات قره گوزها حضور پیدا کنم زیرا که این نمایشات در شب تشکیل میشد و از طرف قنسول خانه بما دستور داده شد که در این نوع جاها و نمایشات شبانه داخل نشویم و بالاخره نباید فراموش کرد که ما محصلین روسی بودیم و از مسکو در سال ۱۹۰۵ باین شهر آمده بودیم و اشخاصی بودیم که در نظر پلیس عبدالحمید مظنون واقع میشدیم

در موقع سلامی ما بتوسط سفیر روس اجازه حضور یافتیم اما در وقتیکه سلطان از سلام بر میکش یک نفر از منی بمی بطرف او پرتاب کرده بود بنا بر این پلیس بتفتیش پرداخت و روزی هم بسراغ ما آمد و ما مجبور شدیم که از (خفیه مأموری) یعنی مفتش مخفی تأمینات که برای استنطاق ما آمده بود ملاقات کنیم او از شغل و دلیل اقامت ما در این شهر پرسشهایی کرد و ما توانستیم با چند گیلان کوچک (راقی) (۱) که با هم صرف کردیم او را مطمئن سازیم که مقصود ما مسافرت علمی است و قضیه بخیر گذشت زیرا که قونسولخانه هم صحت گفته های ما را تصدیق کرد و از شر پلیس مخفی خلاص شدیم کمی بعد هم در قسطنطنیه هیجانی رویداد و خبر رسید که ملاحان کشتی زره پوش پتمکین شورش کرده و بطرف سفر می آیند بعد معلوم شد که این خبر صحت نداشته و چون کشتی بکنستانتزا (۲) رسید بکده از کار کنانش تسلیم بمأمورین رومانی شدند و چند نفر که باعث شورش بودند بطرف دریا فرار کردند .

پهر حال من از این مسافرت استفاده کرده و توانستم بطریق عملی بزبان ترکی آشنا شوم در صورتیکه در بند و ورود باین شهر چیز کمی از این زبان میدانستم بعلاوه توانستم بطوریکه مقصود اصلی من بود با ترکها معاشرت کنم مخصوصاً تماس با توده که مرابار و حیات و افکار و خصوصیات زندگی آنها آشنا ساخت من در این اعتراف تنهانیستم کسان دیگری هم با من هم عقیده هستند و ثابت کرده اند که ترک واقعی آدمی است بسیار ساده و صادق خیلی مهربان و خون گرم حتی در موقع جنگ نیز حس رأفتی دارد البته اعمال خجالت آوری هم از آنها نسبت بمسیحیان سرزده است ولی مربوط بانها نیست بلکه از خصوصیات فرماندهانی است که تغییر راه داده اند . دهقان آناتولی همیشه در نظر من یک حریف شجاع فرمان بردار و با عدالت جلوه کرده و هیچوقت من با نظر عداوت باو نگاه نمیکنم اگر چه در این موضوع عقاید مختلف است ولی من اعتراف میکنم که ترک دارای فضائل مردانگی بس محکمی است و عنصری است بسیار عالی و قابل ترقی و شایسته آن است که مملکت با اساسی را تشکیل دهد فقط باید مقدرات و شرایط زیست دهقان آناتولی را اصلاح کرد . شاید لطافت طبعش کمتر از ایرانی باشد زیرا که لطافت طبع ایرانی حاصل یک تمدن در هم ریخته است معیناً ترک عاقل است و منتهای طاقت و تحمل را دارد . موجودی است با نظم و بجا که میهن خود علاوه مندو همیشه با شهامت و با حس وطن خواهی از خاک خود دفاع کرده است .

تعمیلات ۱۹۰۶ من قسمتی در ایتالیا گذشت و قسمتی در فرانسه در اینجا من بوقایع این مسافرت بسیار مفید به تفصیل نمی بردازم و فقط شمه ای ذکر میکنم که مربوط است به تحصیلات خاورشناسی من در مدت اقامت پاریس فرصت را مقتضای نام خود را در مدرسه السنه حیه خاوری و مدرسه علوم عالییه بطور مستمع آزاد ثبت کردم در مدرسه اولی به تکمیل دروس سال سوم زبان ترك پرداختم و دروس علمی را در نزد موسیو باریه دمینارد Barbier de Meynard آموختم و دروس عملی را نزد موسیو سونجان Sevindjan که قاری آن زبان بود و در مدرسه سر بن Sorbonne تعلیمات عربی را از موسیو در نبورك Derenbourg فرا گرفتم و این اولین تماس من بود با استادان خاورشناس فرانسه که همیشه یادگاری آمیخته با تشکر و احترام از آنها در خاطر دارم در مدرسه السنه منتظر دانشمند بزرگ موسیو باریه بودم که اجازه حضور در کلاس او را بگیرم موقتی که باو نزدیک شدم و درجه معلومات ترکی خود را باو گفتم و شرح استاژ سال قبل اسلامبول را نقل کردم دست پدرانهای به پشت من زد و با تیسمی بمن گفت (قولا فنیز آچیق دیر) یعنی گوش شما باز است مقصودش این بود که شما ترکی را خوب میفهمید و رفت بطرف عمارت خود و کتابی از کتابخانه مخصوص خودش برای من آورد و آن از جمله کتابهایی بود که برای مطالعه بشاگردان خود میداد این استاد چون سمت مدیریت مدرسه را داشت در همانجا منزل کرده بود راستی که من از لطف و مهربانی او خجیل شدم خلاصه اقامت من در پاریس بخوشوقتی گذشت زیرا که استادان خاورشناس پذیرائی ملاحظت آمیزی از من میکردند یعنی همان دانشمندانی که من بعضی از کتب آنها را دیده بودم. تصویریک فامیل بزرگ بین المللی خاورشناس برای ثبات من در خاورشناسی تأیید درخشانی بود پس از سالهای ممتدی که من توفیق یافتم بورود در انجمن آسیائی باز همان روح ملاحظت را در نزد اشخاص بزرگ خاورشناس فرانسوی دیدم که از آن جمله بود پرفسور سنارت Senart و سیلون لوی Sylvain Levi و پلیو Pelliot اشخاص مذکور رؤسای این مجمع علمای متبحری بودند در کنگره های بین المللی خاورشناسان که در ۱۹۲۸ در آکسفورد oxford و در ۱۹۳۱ در لیدن Leyden تشکیل یافت و منهم افتخار حضور داشتم باز همان روح ملاحظت مابین افراد آن برقرار بود.

اشتغال من در پاریس موجب آن شد که بمتدهای تعلیمات خاورشناسی فرانسه آشنا شده و در ضمن معلومات خودم را در زبان های ترك و عرب تکمیل و در عین حال زبان فرانسه خود را نیز اصلاح کنم.

در این گردش های موقه تعطیل سفر مختصری هم بنونس گردیم یعنی

هنگامیکه در ایتالیا بودیم يك قسمت از راه میان ژن **Genes** و پرتو سان ماوریزو **Porto San Mavrizio** را پیاده پیمودیم و از شهر ناپل رفتیم بتونس و افریقای شمالی فرانسه را باختصار دیدیم پس از بازگشت به پاریس هم من رفتم بيك گوشه نشاط آور هوت ساووا **Haute Savoie** که در آنجا بيکی از رفقای همدرس من مزرعه کوچکی در کت دیو **Côte d'hyot** داشت

لازم است بطور جمله معترضه اضافه کنم که تحصیلات متوسطه من در شهر ورسوا انجام یافت و يك همدرس فرانسوی هم داشتم که در لهستان تولد یافته و پدرش از اهل ساووا و در ورشو معلم زبان فرانسه بود و در همان ایام تحصیل من با يك فامیل فرانسوی مأنوس و معاشرت صمیمانه داشتم و رفیق من راجع به ایالت هوت ساووا داستانهای نشاط آوری نقل میکرد بلاوه با همین رفیق تحصیلی که نامش رنه ب **René.B** بود در سال ۱۹۰۳ در روسیه بفقار و کریمه مسافرت کردیم که شرح آن گذشت و مصاحبت او برای من لذتی داشت مخصوصاً که پس از چند سال دو باره به همراهی او برگردش پرداخته و با وطن کوچک پدرش آشنا شدم هوت ساووا محلی است بسیار خوش منظره و طرب انگیز در منزل موسیوب کتابخانه خوبی بود من در آنجا بکتابهای مفیدی برخوردیم از جمله کتاب بزرگی بود که در قرن هفدهم آداب و رسوم سفر را شرح میداد و من از مطالعه آن استفاده زیادی کردم .

در سال ۱۹۰۷ با بيکی از رفقای همدرس مؤسسه لازارف که دیپلم گرفته و میبایستی در آتیه نزدیک بوزارت خارجه وارد شود تصمیم گرفتیم که مسافرتی به بلغارستان کرده و برای اینکه این کشور را خوب بشناسیم قرار شد قسمت زیادی را پیاده سیاحت کنیم

من قبل از رفیقم از راه دانوب بشهر روسچوق که میعاد گاه ما بود رسیدم و در انتظار او چند روزی را غنیمت شمردم که بسیاحت شهر پرداخته و کمی بازبان اهالی آشنا شوم برای دیدن شهر مراجعه کردم بمدير مدرسه روسچوق که تحصیلات خود را در روسیه کرده بود و باو گفتم من در رشته خاورشناسی تحصیل کرده و بآثار گذشته ترك علاقه مندم او مرا معرفی کردید و نفر جوان ترك که از همین مدرسه فارغ التحصیل شده بودند نظر بمهربانی و همراهی این دو جوان نه تنها توانستم تر کهایي که در روسچوق مانده بودند به بینم بلکه توانستم بدون ملاحظه ای بمیان ژون تر کهای شهر نیز بروم . مرکز اجتماع آنها در کتابخانه و سالون قرائت خانه زبان ترکی بود ریاست این باشگاه را آدم بسیار شریفی بنام محمود افندی داشت که شغلش کفاشی

بود ساعات زیادی با مصاحبت او بسر بردم گاهی در کتابخانه و گاهی در تاکستانش که در حوالی شهر واقع بود و صحبت‌های ما اغلب دور میزد در اطراف مقدرات تر کهای روسیه عکس بزرگ کنگره مسلمانهای روسیه زینت بخش کتابخانه بود و در مقابل آن عکس تولستوی دانشمند روسیه دیده میشد در خاطر دارم که جوان ترکی از معلمین مدرسه روسچوق یک کتاب لغت کوچک ترکی و فارسی بنام (تحفه وهبی) بعنوان یادگار بمن داد .

در این ضمن همسفر من هم بروسچوق وارد شد شبی هم محمود افندی ما را دعوت کرد بمجمع دراویش شاه ظلی که تکیه‌ای در این شهر داشتند این شب تماشای خوبی کردیم و بسیار بما خوش گذشت .

مرشد آنها نظر بتوصیه محمود افندی ما را بامهر و ملاطفت پذیرفت و به تحصیلین خاورشناس روس خوش آمد گفت در این مجمع بکنه هم بود که بما با نظر خوبی نگاه نمی کرد بطوریکه بعد معلوم شد ملایی بود از کوهستانیهای قفقاز که در نتیجه مشاجره با مأمورین دولتی مجبور بجای وطن شده است پس از عبادت دسته جمعی دراویش که در این مجمع اخوت صورت گرفت یعنی ذکر که با صدای بلند در ستایش الله به تندی تکرار میکردند و ما در اطاق مجاور از شیشه ها ناظر آن بودیم صحبت شروع شد و قهوه آوردند مرشد هم در مرکز دایره دراویش در روی پوست گوسفندی نشسته و گاهی از روی ملاطفت شیرینی‌هایی آمیخته بقطر نمناع بما عطا میکرد ما نیز داخل صحبت شده از تحصیلات خودمان در مسکو ذکر کردیم و کوششی که مسلمانان در روسیه برای تشکیلات خود کرده بودند شرح دادیم و چون صحبت از تحصیلات قرآنی خودمان کردیم حضار بحیرت فرورفتند مخصوصاً وقتیکه دیدند ما آیاتی چند از قرآن را هم برای آنها از حفظ خواندیم در همین موقع بود که ملای مذکور در فوق هم بمیان افتاد و نمیدانم در چه موضوع مذاکره میکردیم که او بهیچان آمده و خواست اظهار فضلی کرده باشد و عباراتی را نقل کرد که نسبت بارسطو میداد و میگفت این عبارات بزبان یونانی است ما ابتدا از تبجرو مراتب فضل این ملای کوهستانی تعجب کردیم و از او تقاضا کردیم که مجدداً عبارات را تکرار کند تا یادداشت کنیم و در موقع فرصت بدقت مطالعه کرده و در ملاقات بعدی در این باب با او صحبت کنیم ولی چون روز بعد بمدرسه رفتیم و با پرسور یونانی بتجزیه آن یادداشت پرداختیم معلوم شد که عبارات ارسطوی ملامخلوط نامفهوم است از لغات عرب و چند کلمه یونانی قدیم و خالی از هر گونه مطلب و معنی است . اقامت ما در روسچوق خاتمه یافت و ملاهم دیگر بسراغ ما نیامد و

قضیه او باعث تفریح و سرگرمی محمود افندی گردید باری بکروز صبح تصمیم بحرکت گرفتیم و با قلبی فشرده از دوستان ژون ترك روسچوق اجازه مرخصی گرفتیم و رفتیم در جریان تابستان همین سال بود که در اثر فعالیت ژون تر کپا رژیم دولتی ترکیه تغییر یافت .

چون ما قصد داشتیم که از روسچوق بقسمت شمال شرقی بلغارستان برویم مخصوصاً در نواحی دلی اورمان Deli ourman قبل از حرکت دوستان روسچوقی ما برای راهنمایی خان هائی را (مهمانخانه ترك) بمانشان دادند که در آنجاها منزل کنیم مانیز نصایح آنها را پذیرفتیم و همیشه بمهمانخانه های ترك وارد میشدیم و این مسئله باعث سوء ظن پلیس بلغارستان شد و از اولین منزل ما در راز گراد Raz grad تحت نظر بودیم کشمکش هائی که در این ولگردیها با پلیس داشتیم داستان جداگانه ایست که از شرح آن صرف نظر میکنم زیرا که نتایج وخیمی نداشتند و من مجبورم باختصار بکوشم زیرا که این تفصیل جزء یادگاریهای شخصی من است و برای دیگران فایده ای ندارد در ضمن این نقشه مسافرت بلغارستان ، ما دو منظور خاصی هم داشتیم یکی آنکه بفهمیم حالت روحی بلغارها نسبت بروسیه چگونه است و دیگر آنکه معلومات خود را نسبت بعناصر ترك بلغاری تا اندازه ای تکمیل کنیم و بواسطه همین دو منظور بود که مادود دفعه ممالک بالکان را از نظر گذرانندیم و پس از استراحت و توقف مختصری در صوفیه رفتیم بدیرسن ژان دوریلو Saint jean de Rilo در رودپ Rodeps که در سرحد مقدونیه واقع است. راجع بمنظور اولی در صحبت هائی که در صوفیه با چند نفر از ادبا و پرفسورها کردیم برای مایقین حاصل شد که دیپلماسی روسیه در بلغارستان انگشتی بساز زده است که احساس مهری نسبت بملت روس داشته باشند (البته در نزد سالمندان بیشتر از جوانان) یک نوع بی اعتمادی در مقابل نقشه های دولت روس تولید شده بود انتشار مدارک محرمانه در بطرسبورغ راجع بضمیمه کردن این کشور در سال ۸۰ هنوز از خاطر هافر اموش نشده بود مخصوصاً در دیریلو یکدرس علم الاشیاء سیاسی هم بما داده شد توضیح آنکه رئیس دسته چته های بلغار بما پیشنهاد میکرد که باو ملحق شده برویم بمقدونیه ما از او پرسیدیم برای چه ؟ برای جنگیدن باترکها ؟ آری و هم چنین با چته های یونانی و سربیی اگر بآنها برخوردیم اما ما دعوت اورا نپذیرفتیم (۱)

---

(۱) مقصود این است که من بچشم خود دیدم که چگونه در بالکان طوایف

بقیه در باور قی صفحه ۲۳

نتایج از مایشات بلغاری ما نسبت به موضوع خاورشناسی کمتر صورت فریبنده داشت. قبلاً هم اشاره کردم که چگونه در رسچوق موقعیت بما اجازه داد که داخل شویم در محیط پرمهر ژون تر کها که با اعتماد از ما پذیرائی کردند و توانستیم فعالیت این میهن پرستان را که در تدارک تغییر رژیم کشور خود هستند از نزدیک مشاهده کنیم. خلاصه مسافرت در دلی اورمان همه جا برای ما مفید واقع شد و توانستیم بنا تر کها مکالمه کنیم مخصوصاً در دهکده ها که با مختار ( کدخدا ) تماس می گرفتیم و او ما را در خانه - های سکنه جای میداد در ضمن گردش روزی هم دچار طوفان و رگباری شدیم در حوالی دهکده چرکس نشین توضیحاً اضافه میکنم در موقعیکه بلغارستان هنوز یکی از ایالات ترکیه بود یکدسته از قفقازیهها چون از زندگانی در تحت رژیم روسیه نسا راضی بودند از موطن خود صرف نظر کرده و به بلغارستان مهاجرت کرده بودند و هنوز هم در آنجا زندگانی میگردند هیچ مقدمه ای موجود نبود که میزبانان نسبت بما مهمانان ناخوانده و تصادفی مهربانی و ملاحظت نشان دهند اما در هیچ محلی مانند منزل آنها از ما پذیرائی بعمل نیامد. یعنی چون رگبار و طوفان شروع شد ما فرار کرده و با اولین خانه دهکده که برخوردیم وارد شدیم اتفاقاً در اطاقی داخل شدیم که کوهستانیها بقول خودشان برای پذیرائی قناق ( مهمان ) تهیه می کنند، پس از بهتی که از ورود غیر مترقبه ما برای آنها حاصل شد، به آزمایش حضار آن اطاق پرداختیم و از قیافه آنها فهمیدیم که این جمعیت ترک نیستند، احتیاجی نبود که ما علت ورود خودمان را بآنها اظهار کنیم طوفان زنجیر گسیخته علت را بآنها میگفت بعلاوه رسم مهمان نوازی این کوهستانیها را که من همیشه با نظر احترام بآن نگاه میکنم در موقع گردش سال ۱۹۰۳ در قفقاز دیده بودم آنها میگفتند که مهمان از طرف الله برای ما فرستاده میشود معیناً لازم بود بآنها بگوئیم که ما چه کسانی هستیم واز کجا می آئیم و منظور ما از حضور در این گوشه بالکان که از هر شاهراهی دور افتاده و برای سیاحان مجهول مانده چیست؟ کم کم صحبت شروع شد البته تر کی حرف میزدند و طرفین از این برخورد خرسند بودیم چر کسها با توجه و تحیر بگفتار ما گوش میدادند ما راجع بتحصیلات خود در مسکو و سرب یا بلغاری و یا یونانی با تر کها میچنگیدند بطوریکه یکنفر کشیش که رئیس آنها بود مرا بادوستم دعوت میکرد که همراه او برویم و این خود درسی بود که سیاست بالکان را خوب در نظر ماروشن میکرد.



مؤسسه لازارف صحبت میکردیم بما گفتند که آیا علاوه بر صحبت خواندن ترکی را هم میدانید یا نه؟ پاسخ دادیم که کاملاً میتوانیم بخوانیم و اگر شما کتاب ترکی در دسترس داشته باشید گفته ما را قبول خواهید کرد.

جوانی از آن میان بلند شده و از طاقچه کوچک اطاق کتاب بی جلد چاپ سنگی از چاپهای معمولی قسطنطنیه بیرون آورده با داد پس از باز کردن فهمیدیم که منظومه معروفی است راجع به کوراغلو.

خلاصه صحننه جالب توجهی برای ما محصلین خاورشناس تشکیل یافت و ما با صدائی رساتر از آنچه در مقابل پرفسورهای زبان ترکی که رفتار و حرکات این پهلوانرا میستودند شروع بخواندن کردیم. سفرهای جنگی این پهلوان در روایات و داستانهای عمومی اناطولی و قفقاز و شاید دورتر یعنی در جاهائی که ترکی حرف میزنند مشهور است البته ما در این صحننه کاملاً فاتح واقع شدیم و توجه و مهر مستمعین را بطرف خود جلب کردیم چون شب سر رسید و ما نمی توانستیم برویم آتشی در بخاری روشن شد چراغ فقیرانه ای هم اطاق را روشن میکرد غذای روستائی فراوانی برای ما آوردند که پس از پیاده روی زیاد روزانه با اشتها و لذتی خوردیم و مدت زیادی از شب را ما دو محصل روسی با چرکسهای ریش نارنجی و بینی منقاری که از زیباییهای جالب توجه شهرهای مسکو و قسطنطنیه خیار دور بودند صحبت کردیم و بسی مضحك بود کسانی که بما تکلیف خواندن کردند عموماً از خواندن و نوشتن محروم بودند بنا بر خواهش جوانی که کتاب ترکی بما داد الفبای عرب را روی تکه کاغذی برای او نوشتیم فردا در موقه عزیمت ما تمام اهالی دهکده دور ما جمع شدند خواستیم وجهی بمیزبانان خود بدهیم اما آنها با اصرار از گرفتن امتناع ورزیدند وقواعد و رسوم مهمان نوازی خود را نسبت بقناق (مهمان) بیان کردند و ما را تا بیرون دهکده مشایعت کرده بهترین راهرا نشان دادند. ای مردمان شجاع که میدانم هرگز این سطور را نخواهید خواند محبت و مهر طبیعی شما پیوسته در خاطر ما محکوک مانده است همیشه قدر میگویم الله بشما خیر دهد.

البته دیگران که حرفه خاورشناسی دارند تحقیقات عمیق تری خواهند کرد. در اینموقع لازم بود ما از این نقل مکانها و ملاقاتها استفاده کرده خصوصیات تلفظی و غیره را در ضمن شرح داستانهای عمومی از دهان خود ترکیها یا چرکسهای دلی اورمان اخذ کرده و یادداشت کنیم و من اعتراف میکنم که در این مورد تقصیر کرده ام و تقصیر من هم بزرگ بوده است اما

ما در ابتدا این مقصد علمی را در نظر نداشتیم بلکه بدون نقشه قبلی از روی سادگی تفحصاتی میکردیم و در صدد این بودیم که احساسات زنده حالیه را درك کنیم و شاید هم منظور ما در صورتیکه روح علمی نداشت چندان بد نبود تماس ما با ترکها و چرکسها در بلغارستان اقلاً این فایده را داشت که کاملاً احساس کنیم و یقین حاصل نماییم که عالم مسلمانی که عناصر آن بر حسب تقاضای تاریخچه پراکنده و دور از هم واقع شده اند اجتماع بزرگی است که همیشه هم فکر و دارای يك حس مشترك روحانی است چنانکه يك ملای قفقازی بطوریکه قبلاً گفتیم در میان دراویش رسچوق چنین احساس میکرد که در منزل خودش زندگانی میکنند و تصمیماتی که در اولین کنفره مسلمان های روسی گرفته میشود امثال محمود افندی را بیطرف نمیکند که شغلش کفاشی و در بلغارستان رئیس ژون ترکها میباشد. این عناصر پراکنده در آنوقت پست و تلگراف بی سیم نداشتند معیناً اخبار اسلامی بسرعت در میان سلولهای لاهور و فاس و قازان و قاهره و غیره انتشار پیدا میکرد و این قضیه امروز هم بهمان صورت واقعی خود وجود دارد. گمان میکنم مسلمانان گفته های مرا تکذیب نکنند مخصوصاً راجع به رلی که اسلام روس بازی کرد مسلم است که این عملیات بدوئت بر نامه قبلی و بدون دستور محرمانه يك مر کزی هر چه باشد و بدون تشکیل نیروئی انجام یافت و فقط بواسطه سیستم عروق شعریه که در روی نقشه خاصی اثرات ارتعاشی غیر مرئی دارد قسمت های مختلفه اسلامی بهم مربوط میشوند. بیداری مسلمانان روسیه در سنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بلاحرف در ترکیه و ایران اثرات محسوسی از خود بروز داد و در نتیجه همین تأثیر بود که این دو کشور نقش انقلابی خود را بازی کرد برای اثبات عقیده من همان تطابق تاریخی نهضت های خروج از قیومیت در روسیه و ترکیه و ایران کافی است. من باز هم در موقع خود در این باب مفصلاً صحبت خواهم کرد. بهر حال کوشش ما در تماس گرفتن بسا طبقه عوام مسلمان در بلغارستان بی نتیجه نبود چشم ما بطوریکه هیچ انتظار آنرا نداشتیم بخوبی متوجه منظره عالم اسلامی شد و این خود يك درس عملی با ارزش و مهمی بود برای فعالیت آتیه ما.

از نقطه نظر خاورشناسی ملاقات خوشی که در صوفیه با پرفسور Grzegorzewski برای من دست داد نمیتوانم بسکوت بگذرانم. این پرفسور اهل کراکوی Cracovie و از ترك شناسان عالی مقام بود و نسبت بما مهربانی زیادی کرد و آنچه را که راجع بروح اخوت خاورشناسان در پیش گفتیم در اینجا نیز

ثابت و ظاهر بود این دانشمند محترم کشور بلغار را در نهایت کمال می شناخت ( رجوع شود بکتابش Rok przewrotu ) این پرفسور چندین سال در آنجا اقامت داشت و مشغول مطالعه بود مذاکرات من با او متمم بر بهائی شد نسبت بکتاب پرفسور چکی Tchèque ایرچک Iretchek که من آنرا در رسچوق مطالعه کرده بودم . تشکیل دولت بلغار از حیث خاور شناسی دارای نکات سودمندی است بلغارها در قرن پنجم مسیحی از وطن اولیه خود که در کنار رود وانگا بود مهاجرت کرده آمدند به بالکان هنوز هم بقایای پایتخت آنها بنام ولیکیه بلغاری Velikiy Bolgariy موجود و معروف است روسها در طی تاریخ چندین دفعه با اهالی کنار و لگا تصادم و کشمکش داشته اند قسمت غیر مهاجرتت به مرور زمان در عوایف تاتار مسلمان مملکت قازان مستهک گردید و قسمت مهاجرت نیز در بالکان بحالت اسلاوی درآمد و در تشکیل مسیحیت بیزانتین واردتود کس بطوری که جنگ روس و ترک برای آزادی در سنوات ۱۸۷۷ و ۷۸ منتهی شد بر روابط طولانی روس و بلغار مادر بلغارستان شرقی در دره گشو Guéchovo خرابه های اولین پایتخت بلغاریها را دیدیم که در بالکان موسوم است به برسلوو Preslav و بعد هم در ادامه گردش در تیرنوو Tyrnovo پایتخت دوم آنها را تماشا کردیم صوفیا یا سردتس Sredets پایتخت سوم آنها محسوب میشود . این موضوعات تاریخی را گرز گرزسکی برای ما نقل کرد و نیز منظره روابط لهستان و ترک را در خاک بلغارستان بمانشان داد مخصوصاً جنگ وارنا varna که در آن پادشاه لهستان لادیسلاس Ladislas مقتول گردید پرفسور من کور عقیده داشت که شاید بتواند سر این شاه مقتول را در جایی از خاک بالکان پیدا کند خلاصه آنکه در این جنگ سرشاه را بریده در شیشه دهان گشادی پراز غسل گذاردند و سلطان آنرا برد . نتیجه دیگر جنگ وارنا این بود که بکلی جریان حوادث را تغییر داد و تر کهپارا بیرون انداخت و کوچکترین نتیجه اش این بود که فتح قسطنطنیه برای آنها بتعویق افتاد .

پرفسور من کور راجع بخصائص نژادی طایفه شپی Chopy هم عقیده خود را اظهار کرد این طایفه در نواحی بیلاقی صوفیه سکونت دارند و غالباً نمونه های آنها در پایتخت بلغار با آن لباسهای عجیب سفید زردوزی شده دیده می شود بنا بر اظهارات پرفسور این ها عقباب قبیله پچنک Petcheneg ترک هستند که سابقاً توسط بلغارها در موقع مهاجرتشان بوسط روسیه جنوبی در امتداد رود دانوب و بالکان سوق داده شده اند این دانشمند لهستانی ما را در تکمیل روابط

نژادی درهم ریخته بالکان خیلی روشن کرد و با عناصر جدیدی که در تشکیل نژادی بالکان داخل شده اند آشنا ساخت و طریقه عمل مهاجرین لهستانی را در ترکیه برای ما بیان نمود مخصوصاً عملیات چاپکوسکی پاشا **Tchaikovsky** که در موقع جنگ روس و ترک یکدسته قشون جنگی تشکیل داد که باروسها جنگیدند تمام این مذاکرات مفصل در اطراف یک مشربه شراب عالی بلغاری بعمل آمد علاوه بر لذت این شراب از ترجمه مدارک قدیمه ترک بزبان معمولی لهستانی معاصر که پرفسور کرده بود حظ بردیم البته این نیروی واقعی روحانی را استاد بزرگی چون او نمیتوانست دارا باشد از دیدن او من بفکر پرفسور کرش **Korch** مسکوی افتادم که در زبان شناسی تبحری داشت و چندین زبان را بخوبی میدانست و اشعار فنلاندی را مثلاً بزبان یونانی جدید ترجمه میگردد پرفسور کرش بعلم شعر و عروض ایرانی نیز آشنا بود و بطوریکه محصلین میگفتند بسی دوست داشت که بداهتاً اشعار فارسی بگوید سرودن این اشعار موجب تعجب میرزا جعفر معلم ما شده بود هر دو با هم در وصف طبخاخی **Testov** که رستوران مطلوب اهالی مسکو بود و شرابهای زیر زمین آنهم شهرتی داشت اشعار فارسی میسرودند اشعار شیرین و سهل منتعم ایرانی در وصف شراب و ساقی بحد اعلا رسیده و احتیاج به تعریف ندارد. عیش و نوش با تصوف و عرفان در ایران با توافق کاملی سازش دارد و گوشه گیری و انزوا طلبی ایرانی هم دارای رنگهای مختلفی است .

از مطلب دور افتادم خلاصه آنکه از صحبت های پرفسور لهستانی استفاده زیادی کردیم و راجع بزبان ترکی هم چیزها شنیدیم مثلاً میگفت یک نوع لهجه ترکی در گالیسی **Galici** در کوههای کارپات باقی مانده است یعنی تنها مفاصل و بندهای کلمات ترک در آنجا محفوظ مانده در صورتیکه مجموعه لغات آن تبدیل با سلاو شده است و این خود نمونه ایست که طریقه مشی زبانی را که تغییر شکل میدهد و در محیط تازه داخل میگردد ثابت میکنند و این موضوعی است که در بالکان تمام نشدنی است و در آنجا این مسائل بمنزله مدارکی هستند برای مباحث و تفحصات سیاسی. من نیز به یک نفر بلغاری در حوالی کوستاندیل **Custendil** برخورددم او با ما بزبان بلغاری تکلم میکرد ولی لهجه و در آمد صدای او مانند یک لحن خارجی بگوش ما بر میخورد من نمیدانم که این شخص از اهل مقنونیه یا بلغار یا سرب بود اما همیشه قدر دانستم که مسئله ملیت پاره از نواحی بالکان خیلی درهم ریخته است .

## فصل چهارم

### تحصیلات ضمیمه آسیائی

#### حوزه اداری وزارت امور خارجه

سالهای تحصیلی من در مؤسسه لازارف پایان رسید امتحانات نهائی را ادا نمودم و باخذ دیپلم درجه اول موفق گردیدم استادان در سال ۱۹۰۷ شورائی تشکیل دادند و نوشته هم بمن دادند که بتوانم در مؤسسه تعلیم سن پترزبورگ داخل شوم این دیپلم درهای وزارت امور خارجه را بروی من باز میکرد و می توانستم در بابتیز ۱۹۰۸ بمؤسسه خاوری جنب این وزارتخانه وارد شوم بشرط اینکه مدیر آن پذیرفتن مرا بوزارتخانه پیشنهاد کند باید اعتراف کنم که پس از دریافت دیپلم تأملی در خاطر من پیدا شد. مخصوصاً در اثر تحصیلات این مدت سه سال ونیم خواه در روی نیمکت های مدرسه و خواه در سیاحت های ممالک خارجه میلی در من پیدا شد که ابتدا غیر محسوس وبعد بتدریج بروز و ظهور مییافت و آن این بود که اوقات خود را من بهدصرف تحصیل يك كاربر علمی بکنم موضوعات تاریخی و زبانی و نژادی اگر چه سرگرم کننده بود ولی در نظر من مخصوصاً از آن قسمت که مرا حاضر برای شغل اداری میکرد غیر کافی و کسالت آور جلوه میکرد این موضوع خاطر مرا مشغول داشت و فکر میکردم که آیا عملاتحقق پذیر هست یا نه ؟ پدرم کوشش و همراهی زیادی کرد تا بتوانم موفق باخذ دیپلم مدرسه لازارف گردم اما زباد ترازی این ... ؟ من در خانواده تنها نبودم دو خواهر و دو برادر هم داشتم که هنوز دو نفر آنها سر بار پدر و مادرم بودند پس اگر میخواستم تحصیلات خود را در جای دیگری غیر از مؤسسه خاوری وزارت خارجه تعقیب کنم لازم بود بکسیسه شخصی خود اکتفاء داشته باشم. در سن پترزبورگ مدرسه ای بود مخصوص تاریخ و السنه یعنی یکنوع دارالمعلمین عالی که محصلین به تحصیلات تاریخ و السنه قدیمی مشغول بودند و همان مؤسسه متحمل مخارج آنها بود و محصلین متمهد میشدند که پس از پایان تحصیل پرفسور شده و منحصرأبه تعلیم و تربیت پردازند من نیز باین فکر افتادم که بخت خود را بیازمایم بنابراین در تابستان ۱۹۰۸ باتمام مدارك خود رفتم بسن پترزبورگ و خود را بمدير آن مؤسسه موسوم به لاتی شو **Latychev**

معرفی کردم .

لاتی شو در قدمت یونان و طوایف سیت های روسیه جنوبی متخصص بود او مرا با گرمی پذیرفت و مدتی راجع بسیاحت هائی که در پاتنی کاپه و خرسنز و غیره کرده بودم با او صحبت داشتم و تقاضا کردم که مانند سایر محصلین در آت مؤسسه داخل شوم متأسفانه برخوردارم باینکه من دارای دیپلم تعلیمات عالیه هستم و فقط فارغ التحصیل های متوسطه حق دارند که مجاناً و بخرج مؤسسه تحصیل کنند و من این مسئله را نمیدانستم و تمام امیدواریهایم مبدل بیأس گردید بنا براین ناچار رفتم مؤسسه وزارتی و خود را به پرفسور ژو کوسکی Joukovsky که ایران شناس مشهور و در عین حال رئیس مؤسسه زبانهای خاوری و مدیر قسمت تحصیلی مواد مربوط بوزارت خارجه بود معرفی کردم و او را از شرح زندگانی خودم آگاه ساخته حتی رفتن نزد لاتی شو را نیز از او پنهان نداشتم و درخواست کردم که مرا در قسمتی که خود اداره میکند بپذیرد . ژو کوسکی که در تحت قیافه ظاهر آجدی یکروح خوب و حساس پنهان داشت با حوصله تمام بصحبت های من گوش داد و درخواست مرا پذیرفت و وعده داد که آنرا تصدیق وزارت خارجه برساند و با نصایح پربهائی یأس مرا برطرف کرد و در ضمن گفت کاری قونسولی مخصوصاً بطوریکه من در ایران مشاهده کرده ام باندازه کافی فرصت میدهد که انسان بمیل خود تحصیلات و مطالعاتی بکند . شما يك میدان بسیار وسیعی در آنجا دارید و میتوانید در بسیاری از مسائل که از اطاق کار شما دور هستند تحقیقاتی بعمل آورید بنا براین از فرصت استفاده کنید و من بشما اطمینان میدهم که پشیمان نخواهید شد در مقابل این ملاحظت من کاری نمیتوانستم بکنم مگر اینکه از نصایحی که بدون تظاهر وبدون ساختگی بمن داد تشکر کنم بنا براین آمدم بمنزل ومنتظر تصدیق وزارت خارجه شدم که در ماه اوت همانسال صدور یافت .

در حالیکه یقین داشتم که دخول من در دانشگاه باشکالی برنمیخورد زیرا که سفارشنامه شورای استادان مؤسسه لازارف را در دست داشتم و پرفسور ژو کوسکی هم وعده مساعدت داده بودم محض احتیاط برای جلوگیری از هر گونه اتفاقی نامه هائی بآزان و ارنبورک نوشته تقاضای شغلی در مدارس آن نواحی کردم و ارزش دیپلم خود را نیز رساندم که چون زبانهای خاوربریا میدانم ممکن است برای جماعت مسلمان آن نواحی مفید واقع شوم حق این است که من خود را لایق معلمی تعلیمات متوسطه نمیدانستم ولی فکر

میگردم که اگر لازم شود میتوانم خود را آماده این کار بکنم. علاوه  
 آزمایش مختصری هم برای من پیش آمده بود یعنی در ماه دسامبر ۱۹۰۷  
 که از مؤسسه لازارف بیرون آمدم در پنج ماه اول ۱۹۰۸ در یک  
 مدرسه خصوصی در لوپار توو Lubartowo که شهر کوچکی  
 است در نزدیکی لوپلن Lublin بتدریس مواد متوسطه پرداختم. بدبختانه این  
 آزمایش برای من صورت خوبی پیدا نکرد. زیرا که مدیر مدرسه بنسب بر  
 اظهاراتش محتاج بیک نفر روسی بود که دارای دیپلم تحصیلات عالی باشد برای  
 اینکه او را در مقابل مأمورین آکادمی روس سپر سازد این مأمورین نسبت  
 باین دسته تعلیمات آزاد در لهستان سوء ظن داشتند اما بعدها فهمیدم که این  
 مطالب ساختگی است و مدیر این مدرسه نسبت بمن و رفقای همقطار من خواسته  
 است حیلۀ ای بکار برد و فقط برای دو ماه آخر حقوق جزئی بسا اندازه حقوق  
 سواره نظام بمداد و ما هم از گرفتن آن ابا کردیم اما شاگردان باما خوش -  
 رفتاری کردند و بهمین جهت من یاد گار بدی از لوپار توو در خاطر نگاه نداشتم  
 در آنجا من مواد متعددی را تدریس میکردم و در مواقع فراغت مشغول مطالعه  
 کتاب فلسفه ترکی بودم بقصد آنکه آنرا موضوع تز خود در مؤسسه لازارف  
 قرار دهم.

باری از قازان یک جواب منفی بمن رسید که هیچ پست خالی نداریم  
 اما از ارنبورک پیشنهاد کرده بودند که بر حسب میل خودم در کوستانائی  
 Koustanai یا زورینو گلووسک Zverinogolovsk هر کدام را انتخاب کنم  
 ممکن است در مدارس این شهرها که در میان ممالک قرقیز قزاق گم شده اند بتلیم زبان  
 فرانسه پردازم یعنی در ایالات تورگای Tourgai و سیمپالا تینسک - Sémpa  
 latinsk متأسفانه قرقیزهای کوچک این افتخار را پیدا نکردند که از نویسنده این  
 سطور فرانسه یاد بگیرند زیرا که در ماه اوت نامه ای از سن پتر سبورغ  
 رسید که برای قبول شدن در قسمت تحصیلات شرقی باید خودم را بوزارت  
 خارجه معرفی کنم.

قبل از دخول در دانشگاه لازم بود تحمل فرمالیته ای را هم بکنیم و خود  
 را معرفی کنیم بیک کارمند عالی رتبه وزارت خارجه تا آزمایشاتی نسبت بما  
 بعمل آورده استمداد ما را برای دخول در امور وزارت خارجه تصدیق کند اگر  
 اشتباه نکنم ما اولین کسانی بودیم که در این آزمایش قبول شدیم زیرا که  
 شاگردانی بزرگتر از ما که در تحصیلات خاورشناسی قوی تر بودند ولی در اصول  
 و علم زندگی کمتر از ما باخبر بودند بیأس برخوردارند البته دیپلماتی که میخواهد

در يك محيط بين المللی از تقاء حاصل کند نباید از این اصول غفلت کند  
 خلاصه پرسور ژو کوسکی ما را همراه خود برد بوزارت خارجه و  
 يك بيك وارد شدیم باطاق يك معاون جزء اولین اداره آسیائی و از عهده  
 امتحان استعداد دیپلماتیک بخوبی برآمدیم او بامن بزبان فرانسه صحبت کرد و  
 از خانواده و تحصیلات من پرسید البته من نیت تحصیلات علمی خودم را که بی نتیجه  
 ماند باو اظهار نکردم بلکه برعکس با تفصیل شرح دادم که فائیل ما اصلاً اهل  
 پترسبورغ بوده و مسافرتهای خارج خودم را که بیشتر در این خانه بن  
 دوشانتز Pont des chantre (۱) اهمیت داشت شرح دادم .

در این جا پرانزی باز میگویم تا نزدیک شوم باین مسئله دقیق که آیا در  
 این خانه که سیاست خارجی مملکت روسیه صورت عمل بخود میگیرد تفاوت  
 محسوسی هم بین استخوان سفید و سیاه وجود داشت یا نه یعنی بعبارة اخری در  
 قبول کار بر اشرافیت و ثروت و قوم و خویش پرستی و توصیه اشخاص دخالت داشت  
 یا نه ؟ البته تجربه شخصی بمن اجازه نمیدهد که در کلیات این موضوع وارد  
 شوم همیشه قدر می توانم بگویم که اگر این عوامل دخالت داشتند تأثیراتشان  
 خفیف بود . البته دیپلمه های مدارس عالییه مانند مدرسه حقوق و لیسه الکساندر  
 تزارسکوئی سلو Tsarskōé Selo یا کانکوو katkov مسکو با سهوات  
 بیشتری در وزارت خارجه وارد میشدند و بسرعت در سفارتخانه های پای تخت  
 های بزرگ ترقی میکردند مخصوصاً اگر حامل نام اشراف و بزرگان روسیه  
 هم بودند اما در عین حال تصور میکنم که تحصیلات خوب هم صرف نظر از اصالت  
 و نژاد در کارها دخالت داشت و در های خانه بن دوشانتز را بروی داوطلب  
 باز میکرد .

مخصوصاً در زمان وزارت موسیو سازانوو Sazonov تمقید بودند که تمام  
 مأمورین جوان امتحان دیپلماتیک بدهند حتی مأمورینی که مدتها در پستهای  
 خود کار کرده بودند از این امتحان معاف نمیشدند در صورتیکه اساساً این کار  
 باید یک قانون مسلم تسویه حقوقی باشد برای تمام مبتدیان باز استثنائاتی دیده  
 میشد مثلاً کارمندانی که استازمتمدی در امور قونسولی داشتند بمقامات دیپلماتیک  
 منصوب میشدند و اشخاصی هم دیده میشد که در عین ناامیدی بستمهای بزرگی را  
 اشغال میکردند بدون اینکه از حدیده وزارت عبور نمایند مثل اینکه مهندس  
 لسار Portsmouth و غیره و خلاصه آنکه اگر تمیمی در ورود به دیپلماسی امپراطوری

(۱) پل خوانندگان توضیح آنکه چون وزارت خارجه روس قبل از  
 انقلاب نزدیک این پل واقع بود باین مناسبت آنرا بن دوشانتز میگفتند .



روس وجود نداشت بارون های بالت **Balte** هم تنها این موقعیت را نداشتند. من هم قطارانی از این فرقه اخیر داشتم و هم يك شاهزاده بلند نامی بامن شروع بکار کرد و در خاطر ندارم که نسبت باوزیادتر از من مساعدتی شده باشد. من خود بدون اتکاو توصیه خارجی وارد این وزارتخانه شدم و دوستانی هم دارم که فقط بامدارک تحصیلی مانند من در آنجا پذیرفته شدند بعلاوه محقق است که مامحصلین خاورشناس بواسطه تخصصی که داشتیم مورد نظر بودیم و قبلاً برای خدمت در خاور معین شده بودیم و بندرت اتفاق می افتاد که برقص عجیب و غریب کارمندان بر خوریم که مثلاً کسیکه در ایران کار میکنند مستقل کنند بسامریکای لاتین بعلاوه اگر انتقالی هم صورت میگرفت باایالات ترکیه بود که بروسیه هم حد بودند بقسمیکه تخصص و منافع کارمند هر دو با هم تأمین شود و شاید این نوع انتقال برای کارمندان نافع واقع میشد اما موافقی هم بود که مثلاً شاغل پستی در ایران خیلی ایرانی میشد و چون این کار بزبان سرویس وزارتتی بر می خورد ناچار او را منتقل میکردند خلاصه آنکه تخصص تاحدی در پست های معینی منظور نظر بود اما همینکه مأمورین به پست های مهمتری انتقال می یافتند میبایستی معاوضه شوند و گاه گاهی هم بروندباداره مرکزی و در آنجا کار کنند تا نظریات جامعی پیدا کنند که برای توسعه افق دیپلماسی آنها مفید و لازم بود اما جنگ و انقلاب مانع شد که دیپلماسی روس در این ارتقاء که اخیراً صورت عمل بخود گرفته بود تعمیم حاصل کند.

اکنون بر میگرددیم بطرف اوضاع خودمان. یعنی کلاً ای های خاوری البته این عبارت که بطور مزاح در این جا ایراد شده دارای معنای بدی نیست بلکه مقصود این است که ما مانند مال التجاره ای بودیم که نمیتوان آنرا به باختر فرستاد بنا بر این ما دارای يك وضع اختصاصی بودیم و قبل از دخول در خدمات وزارت خارجه میبایستی دو سال هم در قسمت ضمیمه وزارتتی که بشرح آن میپردازم باز مشغول تحصیل و مطالعاتی شویم در صورتیکه محصلین شرق اقصى شناس دانشکده سن پترزبورغ یا مؤسسه ولادوستک **Vladivostok** تحمل چنین تشریفاتی را نکرده و مستقیماً در وزارتخانه داخل میشدند

محلّی که برای این قسمت تحصیلی ما معین کرده بودند بطور مزاح معروف شده بود بدکان و آن يك قسمت از عمارت وزارتتی بود موسوم به - نمره ۲۰ مورشکائیای بزرگ **Morskaiia** که مدیر آن و چند نفر پرفسور و پاره ای از کارمندان وزارتتی هم در همانجا منزل داشتند و محصلین هم باید در همین جا اقامت کنند ما هر يك اطلاق مخصوصی داشتیم و این هشت اطلاق

از یکطرف بدالان مشترک می مربوط می شد که سالون درس ما هم در همان جا بود و از طرف دیگر درهای این اطاق ها باز می شد بطرف حیاطی و در واقع این عمارت بمنزله قلعه بزرگی بود. من هنوز زورق هائی را که در تابستان از رود موئیکا **Moika** هیزم می آوردند در نظر دارم يك درب این قلعه بطرف سد ساحلی آن رود باز می شد. بهر يك از ما در بیستم هر ماه ۳۳ منات سی و سه کپیک ... و ۶ گیروانکه شمع گچی میدادند. این رسمی بود که از زمان قدیم معمول بوده و ما میتوانستیم آنها را تبدیل بنفت کنیم. پیشخدمت ما بنام میشل که عاشق اسب دوانی بود و زانش از این عمل او ناراضی و غالباً باو تغیر میکرد مأموریت داشت که شمع گچی را تبدیل به نفت کند. دالان مجاور ما روشنائی گازی داشت که گاهی دور آن جمع میشدیم برای حضور در تماشای رقص لژگی یکی از همقطاران خودمان که در ترابوزان در میان لژگی ها تولد یافته بود و هوله ای مانند عماله بدور سر می پیچید و خط کشی هم بجای کارد در دست میگرفت و برقص میپرداخت.

در انتهای دالان آشپزخانه ای بود بزرگ که میشل با فامیل کوچک خود در آن منزل داشت و آب جوش برای چای صبح و عصر ما فراهم میکرد. این جا بمنزله مدرسه شبانه روزی بود که محصلین بخرج دولت زندگانی میکردند و من مدت دو سال از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ در آنجا بسر بردم علاوه بر اینکه دولت مخارج ما را متحمل میشد این دو سال هم جزء سابقه خدمت ما محسوب میشد.

برنامه این قسمت باستانشنای زبان یونانی جدید و تعلیم حقوق اسلامی چیز تازه ای برای ما نداشت و جای تعجب است که چرا این مواد را قبلاً در مسکو بما تعلیم نمیدادند معلم زبان ترکی ماموسیو و امواکی **Vamvaky** بود اومارا و ادار بخواندن روزنامه های ترکی میگرد و اسناد اداری زیادی را هم میداد که بزبان روسی ترجمه کنیم نسبت بزبان یونانی جدید که زبان مادری معلم مذکور بود بایستی همین اعمال را انجام دهیم. من با خجالت اعتراف میکنم که همقطاران لژگی رقاوض مادر ترجمه زبان یونانی در سال اول بما کمک زیادی میگرد و در زبان ترکی هم خیلی قوی بود يك آخوند تاتاری که مردی عالم مقام و عضو هیئت روحانی سن پترزبورغ بود و بواسطه افکار تجدد خواهی و تألیف چندین کتاب در نشر افکار خود معروف شده بود با مهر و ملامت ما را بمکالمات ترک و تاتار روسی آشنا میساخت و نامه هائیکه از نواحی مسلمان نشین روسیه برای او میفرستادند برای ما میخواند و معنی میکرد. فارسی را هم میرزا رضاخان که گمان میکنم

آتشه سفارت ایران در بطرسبورغ بود بما تعلیم میداد این شخص بسیار مهربان و مؤدب و در صفات و خصائص ملی خود ممتاز بود و ما را بر موز خط شکسته معمولی ایران آشنا میکرد البته این تمرین بسیار مفیدی بود برای کسانی که باید در ایران کار کنند پرفسور ژو کوسکی هم از طرف خود ما را و امید داشت بخواندن داستانهای عمومی ایرانی تا عبارات و جمل معمولی که عامه حرف میزنند و خارج از عبارات کتابی و ادبی است یاد بگیریم و کتاب بسیار مفیدی هم به ما داد تا از روحیه ایران هم عصر خود آگاه شویم و آن کتاب معروف بسیاحت نامه ابراهیم بك بود که از اخلاق و اوضاع سیاسی ایران قبل از انقلاب سخت تنقید میکرد زبان عربی و حقوق اسلامی هم توسط مسیو استر بولا یو Sterboulaïev قونسول ژنرال قدیمی بیروت تدریس میشد و ما را و امید داشت که روز نامه های عربی مصری را بخوانیم و معنی کنیم در موقع تعلیم اصول حقوق اسلامی جمله ای را زیاد تکرار میکرد یعنی میگفت در حقوق مسلمان موضوع حقوقی وجود ندارد بلکه در وظائف و تکالیف انسان بحث میکنند. زبان های فرانسه و انگلیسی نیز جای خود را در برنامه داشت.

مادر اینجا ۸ یا ۹ نفر بودیم که اکثریت با مسکوی ها بود یعنی تحصیلتی که از مؤسسه لازارف بیرون آمده بودند عده تحصیلین بطرسبورغی کمتر و آنها از دانشکده السه شرقی پس از ۴ سال تحصیل بیرون میآمدند و معلومات علمی آنها از ما زیاد تر بود آنها حرف زدن فارسی ما را مسخره میکردند و ما نیز معامله بمثل می کردیم اما نه در حضور پرفسور ژو کوسکی که همه مدیون او بودیم در سایر موارد سازش کاملی با هم داشتیم و بطور دوستانه و صمیمانه با هم رفتار میکردیم حتی با افسران نظامی که در این درس حاضر میشدند برای تحصیلات سه ساله و از الفبا شروع بکار میکردند و میبایستی خود را آماده کنند برای خدمات نظامی سرحدات مجاور ممالک ترکیه و ایران و افغانستان بکنوع دوستی و صمیمیت واقعی در میان ما برقرار بود. مبتدیان صبحها قبل از آن که درس شروع شود میآمدند با طاقهای ما و مادر یاد گرفتن درس با آنها گومک میکردیم.

اقامت درین محل اگرچه مواد مهم و قابل توجهی بمعلومات من اضافه نکرد خالی از فایده هم نبود مخصوصاً از تعلیمات پرفسور ژو کوسکی ایران - شناس مشهور استفاده میکردم. اما عجب اینست که زبان یونانی هیچوقت برای من مورد استعمال پیدا نکرد در خاطر دارم که مسیو و امواکی از خوش خطی من در آن زبان تمجید میکرد وقتی هم مرا واداشت که در روی يك کاغذ قشنگ رسمی با خط درشت یونانی نامه ایرا استنساخ کنم که باید بامضای تزار نیکلا

وزیر امور خارجه برای پدر روحانی بواتیکان فرستاده شود و فوت کراندوک  
ولادیمیر را با اطلاع دهند مکاتبات در بار روسیه اغلب و بخصوص در چنین مواقع  
بزبان یونانی میشد.

در سال اول اقامت در سن پترزبورگ من تز خود را تهیه کرده و فرستادم  
به مؤسسه لازارف. از موضوعی که قبلاً در نظر گرفته بودم یعنی فلسفه ترکیبی کوی  
**Birkevi** صرف نظر کرده و موضوع تاریخی دیگری را از يك منبع عربی  
انتخاب کردم که مربوط بود بملکه زینب تادمری (Tadmor) یا پالمیری  
(۱) که در ضمن آن از مسائل مربوط به بدویهای این نواحی هم بحث کردم  
در موقع تحصیلات اسلامی بعضی مسائل در خاطر ما محفوظ مانده بود مانند  
زمان جاهلیت عرب قبل از اسلام. و اشعار معلفه (یعنی بهترین اشعاری که در  
مسابقه شعرای عرب بدست آمده و بدیوارهای کعبه آویخته بودند) که معلمین بما  
توصیه میکردند برای آنها قدر و قیمتی قائل شویم و بعد تاخت و تاز سواران  
الله که در تحت رهبری محمد و جانشینان او تا مغرب رفتند و از طرف مشرق هم  
به سرحدات چین رسیدند. دیگر جنگ تالاس (۲) که میان اعراب و چینیها  
بوقوع پیوست و آنها یکی از وقایع تاریخی است که باید در کتابهای  
عمومی درج شده و در دسترس عامه قرار گیرد اینها همه مسائلی هستند که با  
بی قیدی تعجب آوری مواجه شده و در عین حال بدون تردید اصولی  
هستند مربوط به طریقه نشو و ارتقاء که نه فقط در آسیا و افریقا  
بلکه در اروپا هم تأثیر داشت و این مسئله را مورخ بزرگ بلژیکی پیرن **Pirenne**  
بتازگی مدلل کرده است. اگر بگویم که قبایل بدوی عرب تا آغاز  
جنگ بزرگ در همان طرز زندگی و رسوم سابق خود مانده حتی در مواقع درخشان  
بسط و توسعه قلمرو خود نیز تکانی نخورده اند راه اغراق نپیموده ام و  
البته همین منظره اجتماعی است که در این تأثیر داشت مخصوصاً در موقعی  
که برای فراهم کردن تز خود راجع به پالمیر و طرز تجارت این مرکز

(۱) - تادمر که در قدیم پالمیر نامیده میشد یکی از شهرهای شام بوده  
که سابقاً اهمیتی داشته است.

(۲) تالاس نام رود خانه ایست در آسیای مرکزی که در ماه ژویه  
۷۵۱ میلادی در آنجا بین قشون عرب بسرداری زیاد ایت صالح و قشون چین  
کاوسین چه **kao Sien tché** جنگی بوقوع پیوست و چین مغلوب شد این جنگ  
اهمیت تاریخی دارد زیرا که ترکستان شرقی اگر چه داخل چین بود اهالی آن  
اکثر مسلمان شدند.

بزرگ فلاحتی که واقع بود در محیط قبایل بیابان کرد مطالعاتی میکردم و محل مسئله بدویت و مخصوصاً خانه نشین کردن آنها در کشورهایی که از تجزیه امپراتوری عثمانی بوجود آمده اند اکنون جزء برنامه روزانه است.

این تز با فوایدی که ممکن بود برای دوره آموزشی خاورشناسی من داشته باشد بمنزله ضمیمه ای شد که بر سطح تحصیلات من اضافه گردید ولی جهتی را که در آتیه من باید با آن مواجه شوم نشان نپدید. این جهت در تابستان ۱۹۰۹ پس از مأموریت مطالعه در اصفهان مورد نظر من قرار گرفت مأموریت باصفهان بالطف پرفسور ژو کوسکی بطوریکه بد بشرح آن خواهم پرداخت صورت گرفت و من انتظار چنین مسافرتی را نداشتم بطوریکه چون نمیخواستم ایام تعطیل خود را بیهوده تلف کنم با پرفسور بانچنکو در این باب مکاتباتی کردم او بمن پیشنهاد کرد که بقسطنطنیه رفته به تعلیم و تربیت پسرش پردازم و در ضمن از موقع استفاده کرده مانند سال ۱۹۰۵ که با اودر مؤسسه آثار قدیم همکاری میکردم مشغول مطالعه بشوم.

خلاصه تا بهار سال ۱۹۰۹ هیچگونه تصمیم قطعی نگرفته بودم و بیشتر در این فکر بودم که خود را آماده خدمت در ترکیه یا بالکان بکنم اماما مأموریت اصفهان که ناگهان پیش آمد بر خوردی بود که مرا بطور غیر مترقبه متوجه بطرف ایران کرد.

در بامداد دیکمی از روزهای ماه مه سال ۱۹۰۹ پرفسور ژو کوسکی مرا با یکی از هم کلاسه هایم دعوت کرد و گفت ممکن است در موقع تعطیل مدارس دو نفر از محصلین را باصفهان بفرستند که در قونسول خانه روس به استاز بپردازند مخارج این مسافرت هم وجه معتنابهی است که وزارت خارجه بعنوان چاپار حامل اخبار خواهد پرداخت به علاوه قنسول اصفهان هم چون نایب رسی ندارد از بودن شما در آنجا خوشوقت و از شما خوب پذیرائی خواهد کرد در مقابل چنین تکلیفی من و رفیقم جز این که فوق العاده از مدیر مدرسه تشکر کنیم کاریگری نداشتیم زیرا که هیچ عاملی جز زرافت و مهر محرک او نبوده است که بفرما افتاده و چنین مسافرت مهم و در عین حال مفید را برای ما فراهم کند. با کمال خوشوقتی چند روزی را صرف تهیه مقدمات مسافرت کرده و بلیت قطار مسکو به روسیه با کو (باد کوبه) را گرفتیم و گذرنامه و چمدان سیاسی را برای سفارت روس که در تهران است بپاسپردند و در حین حرکت پرفسور ژو کوسکی که مکرر بایران بمأموریت های علمی رفته بود و آنکشور را خوب میشناخت تعلیمات و اندر زهای پدرانه

سودمندی بماداد. ما روسیه را از شمال بجنوب بافاصله چند روزی طی کردیم و از باد کوبه بکشتی نشستیم بقصد بندر انزلی که حالا موسوم است به بندر پهلوی بنابراین من همان راهی را که در زمان تحصیلی در تعطیل ۱۹۰۳ تا قفقاز رفته بودم دوباره بانشاط زیادی پیمودم و از بتروفسک Petrovsk از خط ساحلی بحر خزر تا در بند رفتیم. من آنجاها را درسفر پیش ندیده بودم. در باد کوبه هم توقف مختصری کردیم و بماخیلی خوش گذشت زیرا که توصیه ای برای برادر یکی از هم کلاسهایمان که اهل ترابوزان بود داشتیم این شخص مدیر شعبه بانک استقراضی روس در ایران بود و مانند ما از دانشکده خاورشناسی سن پترزبورغ فارغ التحصیل شده بود چنانکه ذکر شد از اینجا با کشتی بعزم ایران حرکت کردیم عبور از بحر خزر بیش از یکشب طول نگشید و فقط در لنکران کشتی برای بارگیری مختصر توقیفی کرد و در همین جا بود که کاپیتن مارا بعرضه کشتی برده ازدور نقطه سیاه و مبهمی را با انگشت نشان داد و گفت این کوه دماوند است یعنی کوه مقدس ایرانیان که در کتاب اوستای زرتشت هم بآن اشاره شده است. چون بانزلی وارد شدیم قنسول روس را که در گیلان اقامت داشت ملاقات کردیم او برای گذرانیدن ایام مرخصی بانزلی که نسیم بحر خزر کمی حرارت مرطوب اراضی آن را تخفیف میدهد آمده بود (در گیلان انواع مرکبات و برنج و توتون و چای و آب ریشم عمل میآید) خلاصه بتوسط قنسول گیلان کالسکه ای بدون اشکال برای مسافرت فراهم شد (کالسکه لغت روسی است که در ایران پذیرفته شده است) این کالسکه دارای چهار اسب بود که منزل بمنزل اسبها را عوض کرده و از خط رشت و قزوین بتهران میرفت در این سال ۱۹۰۹ وسیله نقلیه دیگری غیر از کالسکه برای مسافرت در داخله ایران وجود نداشت و البته بیشتر راهها کالسکه رونبود و میبایستی با اسب و کاروان راه پیمود.

در موقع ورود بایران اوضاع سیاسی کشور بی اندازه آشفته بود مخصوصاً در این خط مسافرت ما از رشت بتهران. توضیح آنکه محمد علی شاه قاجار مشروطه ای که پدرش بملت عطا کرده بود بانزلی نظامی از میان برد. و مشروطه خواهان را اذیت و آزار میکرد پیوسته بقولی که میداد وفا نمیکرد و سوگندی را که باقرآن یاد کرده بود نقض میکرد و بهمین جهت در تنگنای بدی گرفتار شده بود. شهر رشت که نظربه مجاورت با قفقاز از حیث آزادیخواهی و تمدن بر سایر ایالات ایران برتری داشت تصمیم گرفته بود که عده ای از مردان مسلح را بنام مجاهد و فدائی در تحت فرمان یکی از

امرای تنکابن موسوم به سپهدار برای مبارزه با استبداد شاه بطرف تهران پایتخت کشور بفرستند و از طرفی هم طایفه بختیاری که مردمان سلجشوری هستند و در جنوب غربی اصفهان در کوهستان زندگانی میکنند در تحت فرمان یکی از خوانین خود موسوم بسردار اسعد بجنیش آمده و بر ضد شاه مستبد قیام کرده بودند ( سردار اسعد مترجم پاره ای از زمانهای تاریخی الکساندر دوم و کتب دیگری است ) دفاع تهران هم بعهده بریکادۀ قزاق که تربیت شده افسران روسی هستند محول گردیده بود یک عده سر باز سیلاخوری و فیروز کوهی هم که هواخواه قاجاریه بودند با آنها کومک میکردند .

صورت ظاهر صحنه نمایش این بود اما در پشت آن روس و انگلیس بشدت بر قابت یکدیگر مشغول عمل بودند روسیه بطور پنهانی از استبداد محمد علی شاه طرفداری میکرد در صورتیکه تمایلات مشروطه خواهی بدولت انگلیس تکیه داشت بعلاوه باید دانست که نقطه حرکت نهضت انقلابی درسایه درختان پارك قشنگ سفارت انگلیس که سپاهیان هندی مستحفظ مدخل آن بودند صورت گرفت و انقلابیون یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند موقتاً در این پارك پناهنده شده و بست اختیار کرده بودند و بادیک های بزرگ پلو پذیرائی میشدند و ماژور اس ( S ) آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان میگردید و از آنها میپرسید : آیا شما مشروطه میخواهید ؟ چنین نیست ؟

خلاصه اسم شب اینطور بود و بزودی هواخواهان مشروطیت را بدور آن جمع کرد . این انعکاس از گزارشاتی است که من راجع باین حوادث شنیده ام . و البته اظهارات من نسبت به بریتانی کبیر خالی از روح خصومت است و بطور کلی راجع بسیاست انگلیس در ایران که بوسیله ماژور اس عملی میشد کاری ندارم . نه سال بعد هم چنین پیش آمد که من مجبور شدم بامشارالیه مدتی بایک وضع دوستانه ای باصطلاح ایرانیان در همین خاک پاك مقدس ایران همکاری کنم مرور زمان هم بتدریج کینه و بغض این دو دولت یعنی روس و انگلیس را رو بآرامش برد بطوریکه چندی بعد این دو سیاه است سخت سال ۱۹۲۷ از میان رفت .

بعلاوه رسماً هم روسیه و بریتانی کبیر با موافقت رژیم سال ۱۹۰۷ سازشی پیدا کردند زیرا که در این موافقت نامه مناطق نفوذ و سود خود را در ایران مجزا کرده بودند . یعنی موافقت نامه ای که ایران مترقی هیچوقت آنرا برسمیت نشناخت و بهمین جهت بود که بنا بدو خواست رسمی بریتانی کبیر قشون روس در سال

۱۹۰۹ قسمتی از شمال ایران را اشغال کرد و بهانه این قشون کشی هم این بود که میخواهند کلنی اروپائی تبریز و مخصوصاً تجارت را که با این نهضت انقلابی تهدید شده است حفظ کنند.

اکنون موقع آن است که از این شرح خارج از موضوع صرف نظر کنم و فراموش نکنم که در این جا نباید خود را با فکر و خیالات روابط و مناسبات انگلیس و روس تسلیم کنم زیرا که بهمه فرصت تشریح این موضوع را خواهم داشت و نباید از تأثرات ساده يك محصل خاور شناس که موقتاً برای تکمیل ایران شناسی باصفهان میروید بحث کنم.

البته خواننده تصدیق میکند که من در اینجا قصد سیاه کردن روی انگلیس را ندارم و بالعکس نمیخواهم عمداً و از روی اراده پاره ای از خبط و خطاهای بزرگ سیاسی روسیه را فراموش کنم از قبیل بمباردمان مجلس در تهران و توپ بستن باستانه مشهد و غیره. بلکه میل دارم تا اندازه امکان در گواهی خود از این موضوعات بر کنار باشم و امید وارم در موقع باثبات این گفته خود پردازم یعنی موقی که باید از فعالیت روس بطوریکه در پست های خود پس از فراغت از تحصیل و ورود به -اموریت رسمی در ایران شاهد و ناظر وقایع بوده ام صحبت کنم.

اکنون بر میگردم بشرح مسافرت خودمان در این تابستان ۱۹۰۹ که من بهمراهی رفیق باصفهان میرفتم متوالیاً بدسته های مسلح مشروطه خواهان بر میخوردیم نخستین بار در بین قزوین و امام کنده و پس از آن در نزدیکی پایتخت به نیروی دولتی برخوردیم که طرف دار سلطنت استبدادی بود و بعد هم در قم در موقع حرکت سواران مغرور و جنگی بختیاری بطرف پایتخت در تحت فرمان سر دار احمد حضور داشتیم آنها همه دارای کلاه های سفید بودند و کشیشان ارتودکس را بخاطر مامی آوردند در اینجا نباید انتظار صحنه های هولناک و جنگ های سخت و خونریزی را از دو طرف متخاصم داشت بلکه برعکس منظره چند صحنه آرام در خاطر من بیادگار مانده است و بجز حرارت جنگی که در وضع وزبان آنها دیده میشد و سادگی ایرانی که کمی هم وضع مضحکی داشت واقعه ای روی نداد بهلاوه همه میدانند که قضایا بدون خونریزی حل شد و جنگی در زیر دیوارهای پایتخت بوقوع نیوست و قضیه به وسیله دیپلماسی روس و انگلیس خاتمه یافت. محمد علی شاه از سلطنت استعفا داد و پسر او احمد شاه تحت نیابت سلطنت عضد الملک و بعد ناصر الملک قائم-



مقام او شد و شاه مخلوع با همراهی نمایندگان روس و انگلیس از ایران خارج و در روسیه در شهر ادسا توقف کرد موضوع خروج و توقف او را در روسیه پس از مدت کمی در اصفهان شنیدیم .

در جریان مسافرت ما از تهران با اصفهان اتفاقات خنده آوریم رویداد که بعد بنقل آنها خواهم پرداخت . از رشت تا تهران مسافرت ما بطور عادی گذشت و کسی مزاحم ما نشد و در هر ۲۰ یا ۲۵ کیلومتر اسبهای کالسکه را عوض میکردند و سوزچی قبل میآمد و انعام خود را میگرفت و میرفت جاده هم شوسه بود که روسها ساخته و در زیر نظر آنها اداره میشد و در فاصله کمی از رشت بایبج و خم های زیادی در میان کوهستان مشجر در نشیب و فراز بود و در زیر آن هم دره عمیقی بود که سفید رود غرش کنان در عمق آن جریان داشت . پل منجیل در یک دهلیز طبیعی واقع شده که باد شدت در آن میوزد اینجاست که دشتهای مرطوب سواحل بحر خزر و فلات بلند لم بزوع مرکزی ایران است . در محلی که موسوم است ببالا بالا و مرتفع ترین نقاط گردنه است قونسول ژنرال بوشهر را ملاقات کردیم یعنی موسیو پاسک **Passek** که با موسیو گریگوریو **Grigoriev** عضو سفارت تهران همراه بود این دونفر مسافر مجرب نسبت بما مهربانی کرده و لیموناد خنکی بما دادند . پس از تودیع بمسافرت خود ادامه دادیم تا قزوین رسیدیم قزوین شهر تاریخی نسبتاً مهمی است که اطراف آنرا تا گستانهای زیاد احاطه کرده و محل اداره راهداری راه شوسه روس هم در این شهر بود از قزوین مجدداً براه افتادیم تا رسیدیم بامام کنندی پیش قراول قشون سپهدار در آنجا اقامت داشت این اولین برخورد ما بود با نیروی انقلابی مرکب از مهاجرین قفقازی و ارمنی و تاتار اگرچه اکثریت با قفقازیها نبود ولی عده زیادی از آنها در این قشون وجود داشت و با ما بمهربانی رفتار کردند اینها همه با قطارهای فشنگ بکمر و تفنگ بدوش نزد ما آمدند و بزبان روسی با ما صحبت میکردند و همینکه دانستند ما نایب قنسول هستیم و با اصفهان میرویم بدون مزاحمت بما راه دادند همه اینها در تحت فرمان سپهدار برضد شاه از رشت به طرف تهران حرکت کرده بودند چند نفری مابین آنها که البته مسلمان بودند مدالهای تهره ای بسینه آویخته و روی آنها این عبارت عربی محکوک بود نصر من الله و فتح قریب

از شرح توقف خود در تهران صرف نظر میکنم و همینقدر میگویم رفتیم بزراگنده که محل بیلاقی سفارت روس است و پاکت های سیاسی را تحویل دادیم و بلافاصله با کومک حشاش دوباره کالسکه ای گرفته رو با اصفهان حرکت کردیم

این حشاش عربی بود ارتود کس که تحصیلات خاورشناسی را در سن بطرز بورغ فرا گرفته بود و شرح حال خود را در ملاقات بعدی در حین مأموریت در بانک روس برای ما نقل کرد بعدها هم در سن بطرز بورغ معلم عربی شد

اوایل شب بود که از تهران بیرون آمدیم و موقعیکه کالسکه ما در روی سنگهای قبرستان طویلی میغلطید شبح مر موزیکنفر بختیاری سورچی را امر به توقف داد و بدون اینکه رضایت ما را جلب کند در پهلوی او نشست.

در اولین منزل پس از گفتار مبهم و درهمی ما کلید این رمز را بدست آوردیم این مرد یکی از خوانین بختیاری بود که از طرف طایفه خود بتهران رفته بود تا بادوات را جم بچنگ تعهداتی بکند و در باب دست مزد خود چانه‌ای بزند ولی چون موقیقت نیافته بود بر میگشت که بکسان خود ملحق شود که بطرف پایتخت میرفتند و پیرسشهای قزاقان که در راه قم بودند اعتنائی نداشت معلوم است که این جنگجوی دیپلمات نقشه خود را خوب کشیده و با کالسکه فرنگی‌ها می‌رود یعنی در یکنوع ( بست ) متحرک راه می‌پیماید ما نیز بدون مزاحمت از بستهای قزاق گذشتیم و چون سفینه صبح دمید بسوازان بختیاری برخوردیم که در حوالی قم تفتیش می‌کردند و چون یکی از طایفه خود را در پهلوی سورچی ما دیدند و البته در نزد آنها شخص کوچکی هم نبود بتفریحات سواری پرداخته و مزاحم ما نشدند و من نفهمیدم چرا بعد از آنکه در قم باردوی بختیاری‌ها رسید باز هم مسافرت کم خرج بطرف اصفهان را برداخل شدن در چنگ و بهره بردن از آن ترجیح داد و در بین راه موقعیت مانع آن شد که با این ابهت و جلال یعنی با فرنگی‌ها بودن وارد اصفهان شود زیرا که چند منزل بشهر اصفهان مانده بعجله از پهلوی سورچی پائین جست و بایک وضع غیر مشرقبه ای مانند شبی که در طهران باوبر خوردیم این دفعه بکلی نابدید شد همیشه بچاپار - خانه وارد شدیم یک افسر ایرانی نزد ما آمد و گفت من آجودان جناب اجل سردار عضدالدوله هستم و اردوئی را بما نشان داد که در یکصد متری چادر زده و متوقف بودند چند توپ مسین درخشنده هم از دور دیده میشد سردار برای اینکه ما را بشناسد توسط آجودان بچادر خود دعوت کرده بود ما هم دعوت او را پذیرفته بچادر بسیار قشنگی که دارای همه نوع وسایل آسایش بود وارد شدیم ابتدا شربت خنکی بمادادند و پس از آن خر بوزه گرگاب که در نوع خود منحصر است آوردند و بالاخره سردار دستور داد قهوه ای هم بیابورند و در جریان صحبت ملتفت شدیم که این سردار در رأس نیروی دولتی قرار دارد و از طهران مدتی پیش برای جلوگیری نهضت انقلابی بختیاری فرستاده شده

است بختیارها هم برای اینکه وقت خود را بیهوده تلف نکنند از برخورد باین اردو صرف نظر کرده از راه دیگری بسرعت بحوالی تهران رسیده بودند میزبان ما نسبت بدولتیان عصبانی بود و از آنها بدمیگفت زیرا که او را در کنار بیابان یکنواخت نمک زار که تنها مناظر سرآب و ضم یکنواخت آنرا قطع میکرد بلا تکلیف و سرگردان گذارده بودند و از ما خواهش کرد که بمحض ورود باصفهان قنصل روسرا از جریان آگاه کنیم تا بوسیله تلگراف از طهران برای او کسب تکلیف کند زیرا که خود عضد الدوله جرئت نداشت که بیک تلگرافخانه نزدیک برود و با تهران رابطه پیدا کند در این جا فرارناگهانی خان بختیاری بخوبی برای ما روشن شد او فرار اختیار کرد که مبادا بدست سردار گرفتار و مانند اسیر گروگانان در این اردو بماند و بهمین جهت بود که از بست خیالی کالسکه ماصر فنظر کرد .

بهر حال ما از بدو ورود بایران به تغییرات و تحولات غیر مترقبه ای برخوردیم و معلوم شد که شورش و هرج و مرجی در کشور ایجاد شده است بملاوه این نکته را هم استنباط کردیم که در بین دولت استبدادی قاجار و ملت ایران تباین مهمی وجود ندارد بلکه اگر بخوایم قدری روشنتر بگویم صحنه نمایشی است که بازیگران آن هم ( بااستثنای مدیران نمایش ) موجباتی که آنها را بکار و فعالیت واداشته است نمیدانستند و فقط بازیگردن در این نمایش را با میل و رغبت پذیرفته بودند .

بعقیده من ایرانیها هم مانند چینی ها ملتی ظرافت مآب و فیلسوف منش و دارای تمدن با احترامی هستند و فکر خونریزی و فعالیت های نظامی کمتر از خاطر شهر نشینان عبور میکند بلکه این نوع خیالات و احساسات متعلق است بقسمتهای بدوی این ملت مانند طوایف بختیاری و قشقایی و لرو کرد و شاهسون و غیره که صفات و خصائص جنگی را حفظ کرده اند و هنوز هم گاهی در میان این طوائف زد و خوردی روی میدهد خلاصه اینکه من معتقدم که ایران باید یک پادشاه ایرانی با اقتدار و وطن دوستی داشته باشد مانند رضاشاه پهلوی و همین برای آن کافی است و چین هم رئیس جمهور عامه بستندی داشته باشد مانند چیانگ کائیشک تا بتوانند یک نمایش قابل ملاحظه ای از تجدید واقعی و وطن دوستی بمانند بدهند .

خلاصه اینکه این مسافرت ما از ابتدا پرتأثیر بود و بالاخره پس از ۱۵ روز از پترزبورغ تا اصفهان خاتمه یافت و ما برای معاونت و مساعدت موسیو بوگوئیاولانسکی (Bogoïavlensky) قنصل روس حاضر شدیم .

## اصفهان

پس از دیدن سایر پست‌های قونسولی میتوانم بگویم که پست اصفهان کم زحمت بودنها چند نفری از تبعه روس در آنجا تجارت محدودی داشتند در واقع قونسولخانه اصفهان پستی بود که باید در آن ناظر سیاست باشند اگر چه ایالت اصفهان بنا بر موافقت نامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در منطقه روس واقع و نباید دول هم جوار در آن نفوذی داشته باشند با این حال باز هم قنسولها اعمال نفوذی میکردند و دخالتی در کارها داشتند مخصوصاً فعالیت و دخالت بریتانی کبیر خیلی بیشتر از مادر آنجا آشکار بود و این مسئله را میتوان از کارهایی که انجام داده اند بخوبی احساس کرد یک قسمت از خاک بختیاری در محوطه کمپانی با اقتدار رفت ایران و انگلیس واقع شده است و انگلیسها با اینطایفه هم جوار هستند و در همین خاک بختیاری جاده شوسه ایست که ( برادران لنج ) ساخته اند و بطرف خلیج فارس و هندوستان ممتد می گردد حمل و نقل مال التجاره هنوز هم بوسیله کاروان در این راه صورت میگیرد و یکی از محصولات عمده اصفهان تریاک است مزارع خشخاش زیادی در حوالی این شهر دیده میشود بانك انگلیس هم در اصفهان شعبه ای داشت و معاملات عمده ای میکرد در صورتیکه شعبه بانك روس فقط نسبت به پنبه معاملات داشت .

قصبه ارمنی نشین جلغا نیز اهیتی داشت زیرا که ارمنیها با هندوستان روابط تجارتي داشتند یعنی از زمانی که شاه عباس کبیر آنها را از جلغای آذربایجان که واقع بود در کنار رود ارس در سرحد حالیه ایران و قفقاز با اصفهان منتقل کرد این روابط تجارتي برقرار شد و خلاصه آنکه اصفهان در همه جا آثار و علامت انگلیسی را دارد . همه روزه در قونسولخانه های روس و انگلیس و بانك و تلگرافخانه و گاهی هم منزل میسیونرهای انگلیسی و غیره اجتماعی بود برای بازی تنیس ، تلگرافخانه هندو اروپائی همه روزه اخبار بین المللی رو تر را منظمآ انتشار میداد بعلاوه قرائت خانه ای هم دایر بود که اعضای آن با اشتراك سهام روزنامه های خارجه را وارد میکردند و مجله های مصور انگلیسی در کلبی دور میزد بریتانی کبیر در اصفهان یک قنسول ژنرال و یک نایب قنسول افتخاری در جلغا داشت که ارمنی و موسوم باقانونر بود این ارمنی همیشه بایک دسته سپاهی با طمطراق حرکت میکرد در صورتیکه قنسول روس عنوان ژنرال نداشت مگر برای خارجی ها با این حال قنسول روس جوان فعالی بود که پیوسته در توسعه دایره فعالیت خود کوشش میکرد چنانچه مثلاً دارائی و املاک شاهزاده خانم ثروتمند قاجار خواهر ظل السلطان موسوم

بیانوی عظمی را قنسولخانه روس اداره میکرد و بالابك اوف قفقازی و کیل رسمی او بود باید دانست که تمام اعقاب قاچارمانند اودارائی نداشتند زیرا که در زمان فتحعلی شاه عده آنها رو بزبادتی گذارد و غالباً اوضاع زندگانی آنها خوب نبود بانوی مشارالیه هم با اینهمه دارائی از دسته متعدد بدھکاران بانك روس محسوب میشد. زیرا که این شعبه بانك در ابتدا بدون مضایقه و با کمال رغبت پولهای زیادی با عیان و ملاکین دیداد و در مقابل املاک آنها را وثیقه میگرفت و طولی نکشید که پول زیادی از بانك خارج گردید و قسمتی از آن بکسانی داده شده بود که پرداخت آن مشکوک و مشکل بنظر میآمد و بالاخره هم قنسولخانه روس مجبور شد که در کارهای بانك دخالت کرده باین قروض زیاد رسیدگی کند و اطمینانی حاصل شود که اگر اصل پرداخت نمیشود اقلاً فرع را بگیرند البته چنین سیاستی که در اعمال تجارتهی مداخله کند مفید نبود بلکه قنسول را مجبور میکرد که در کارهایی که از صلاحیت او خارج است مداخله کند و از روی ناچاری بجای مالکین در روابط آنها با مستأجر و دولت از حیث وصول مالیات و وحق ارباب دخالت کند (۱) علاوه بر کارهای این شاهزاده خانم يك و کیل مسلمان هم از اهالی روسیه بانظارت قنسولخانه واسطه و رابطه ما بین بانك و مردم بود البته در سایر ایالات هم از این قبیل مشتریان بشماره بیشتری وجود داشت و پر آشکار بود که نتیجه این معاملات عاقبت بکجا منتهی خواهد شد و معلوم است که اگر میخواستند از این راه نفوذ روس را در ایران زیاد کنند میبایستی کاملاً از حدود خود تجاوز کنند و سربار مشکلی بامور قنسولخانه ها بیافزایند و قنسولها باید شغل رسمی خود را تبدیل کنند بداره کردن امور فلاحتی و معاملات و کلا بدهن مردم که جز تولید ناراضایتی ها نتیجه ندارد و بایک وضع بسیار در همی وظائف خود را که ابتدا خیلی بهتر بود با اشکالات مواجه نمایند (۲)

(۱) املاک بانوی عظمی عبارت بود از ۱۲ قریه که جمعاً ۲۰۰۰۰ جمعیت داشت کمی بعد املاک ظل السلطان هم بر آنها اضافه شد که عبارت از ۸۰ قریه و ۱۲۰۰۰۰ سکنه داشت و تمام آنها را موسیوون کاور Von kaver مدیر عامل بانك روس در اصفهان اداره میکرد و خلاصه اینکه بدینطریق دائره نفوذ روس در اصفهان نسبت به یکصد و پنجاه هزار نفر دهاتی توسعه یافته بود (اگرچه از نظر اصول علمی و فنی این نفوذ ارزشی نداشت) و البته همین کارها باعث شد که دولت انگلیس احساس کرد که این عملیات بر خلاف موافقت نامه ۱۹۰۷ میباشد.

(۲) کار بجائی رسیده بود که در روزهای قبل از جنگ نزدیک بود که مالیات هم در ایالات شمالی ایران بوسیله قنسولگری روس گرفته شود.

این مسئله هم تعجب آور است که دولت سویت بنا بر عهد نامه ۱۹۲۱ تمام دارائی خود را در ایران بملت بخشید و من نمیدانم که آیا اوضاع راه شوسه از بحر خزر تا تهران و راه آهن جلفا بتبریز از کارهای بانک بهتر بود یا نه ؟ ولی تردیدی نیست که برای ملت ایران این بخشش با سخاوت کسر خرج زیادی را چیران کرد .

بی مناسبت نیست بگویم که من در این مدت استاژ ۱۹۰۹ در اصفهان فرصت را غنیمت شمرده بمطالعه ترتیب اخذ مالیات این ایالت پرداختم و در مراجعت گزارش مفصل و جامعی به پرفسور ژو کوسکی دادم . منشی ایرانی قونسولخانه هم مرد با فضل بود و اطلاعات ذقیمتی را جمع بدخل و خرج مالیات بمن داد او با حوصله تمام وضع کامل مالیاتی ایالت و ترتیب تجزیه و تحلیل آن را بمن آموخت . او را ق مخصوصی بنام فرد با خطوط کج و معوجی بوسیله دسته ای از متخصصین در این کار موسوم بمستوفی نوشته میشد که با علامات خاصی مالیات نقدی و جنسی را تعیین میکرد و تبدیل مالیات جنسی بنقدی که آنرا تسعیر میگفتند یکنوع حسابداری جدا گانه ای بود . اکنون می پردازیم بروابط ارباب و مستأجر و گوئیم ارباب تنها در مقابل خزانه دولت مسئول است . و شرایط اجاره هم نسبت بامکنه تغییر پذیر است مخصوصاً از حیث کمی یا زیادی آب و باید دانست که آب در ایران اساس و شالوده زراعت است و اهمیت آن در جاهایی که اراضی باقنات مشروب میشود بیشتر محسوس میگردد زارع نظر باینکه قنات متعلق بار ارباب است هرگز نمیتواند از او جدا شود در غالب جاها آب را بایک سیستم جالب توجهی از مسافتات بعیده بوسیله کانالهای حفر شده در زیر زمین میآورند . غالباً زارع بذرو حیوانات لازم را از ارباب میگردد بنا بر این محصول زمین در هر جا به نسبت تغییر پذیری بر حسب آنچه ارباب داده مابین زارع و ارباب تقسیم میشود و در جائی که ممکن است بوسیله آب باران زراعت شود یعنی دیم کاری قوانین دیگری مابین مالک و زارع برقرار است و مقدار آبی که برای مزرعه ای لازم است از روی فنجان معین میشود یعنی همینکه جلوی آب را بطرف مزرعه ای باز کردند فنجان چوبی یا برنجی را در طشت پراز آبی میگذارند ، این فنجان از زیر سوراخ ریزی دارد که بتدریج آب طشت در آن داخل میگردد و همینکه پر شد و در آب فرورفت معلوم میشود که مزرعه یک فنجان آب خورده است .

اغلب از زارعین در تحت اختیار کامل مالک هستند و نمیتوانند در مقابل ارباب سر بلند کنند و باید کاملاً مطیع و فرمانبردار ارباب باشند زیرا که فقط

ارباب در مقابل مأمورین دولت مسئول است و تنها کسی است که از عهده مخارج برمیآید و مختار است که مساعده ای بزراع بدهد یا ندهد. زارعین خرده مالک هم بسیار کم هستند و نسبت با ایالات و ولایات ایران مانند مقیاسات اوزان و طول و غیره تغییر میکنند. علاوه بر آنچه ذکر شد املاک خالصه ای هم هست که بدولت تعلق دارد و املاک موقوفه ای نیز وجود دارد که عایدات آنها بر حسب وصیت مالک مرحوم باید بمصرف مخارج روضه خوانی و طلاب مدارس و تغذیه فقرا و غیره برسد. دولت هم املاکی بعنوان تیول و موجب باعیان و اشراف می بخشد که مالیات آنها گرفته خرج کنند و صاحبان تیول مالک بالاستقلال قصبات و قراء تیول خود هستند و بدخواه خود بازارع رفتار می کنند و بسا میشود که آنها را حبس و شکنجه کرده و جریمه های جنسی و نقدی از آنها بگیرند و خلاصه آنکه روابط زراعتی که باطناً بستگی بر رژیم مالیاتی دارد فوق العاده بی نظم و ترتیب است و تاکنون باستثنای پاره ای از نواحی مخصوصه حقوق عادی دهقان موضوع مطالعه قانونی روشن و کافی قرار نگرفته است و نباید فراموش کرد که مبلغ و مقدار مالیاتها که در قدیم الایام معین شده بمقیاس ثابتی نیست و در هر جائی بستگی بحکام داشته است این حکام قبل از حرکت از پایتخت مبلغی بعنوان پیشکش میپردازند و چون بمحل رسیدند مطابق اشتهای خود هر چه توانستند از مردم میگیرند حکام هم البته بطریق مزایده معین میشوند یعنی هر کس بیشتر پول داد حاکم میشود و اصل و فرع پولی را که داده در محل بدستیاری نایب الحکومه و کدخدایان و سایر مباشرین جمع میکنند و غالباً فرع زیاد بر اصل میشود به علاوه زیر دستان و مباشرین و کدخدایان هم بنوبه خود حق جداگانه ای از رعیت میگیرند البته حساب اصل و فرع قبل از ورود بمحل در راه شده است و تمام این بار سنگین را رعیت بیچاره باید بدوش کشد که در این بازی قتل و غارت آخرین حلقه کوچک زنجیر است.

اولین دفعه ای که من باین زیردستان یعنی زارعین که تشکیل ساختمان اجتماعی ایران رامیدهند تماس حاصل کردم بشدت متأثر شدم و همین مسئله باعث شد که من بعد توجه خاصی باین منظره زندگانی ایرانی داشته باشم و مطالعات بعدی من در این زمینه در سایر ممالک آسیائی نیز عقیده ای در من ایجاد کرد که تنها راه وطن پرستی در آسیا این است که عطف توجهی بطبقه زارع کرده زندگانی روستائی را ضوری ترمیم کنند که بتواند نفسی براحت بکشد. برنامهای قشنگ سیاسی و تشکیل پارتیها و پارلمانها و صحبت های

با حرارت نسبت باصالت و شرافتمندی ملت نجیب ایران و غیره در نظر من ارزشی ندارد و فقط قائمین هر یک از کشورهای آسیا باید در این فکر باشند که نگذارند طبقه روستائی در این فقر و بدبختی را کد و فاسد بماند ، تخته قاپو کردن عشایر و تشکیل شرکت های تعاونی روستائی و اعتبار دادن بزارع و غیره به عقیده ناچیز من تنها اساس و شالوده ایست که میتوان در روی آن یک زندگانی سیاسی عادی و شاید آبرومندی بنا کرد و بقیه همه حرفهای بی اساس و پوچ است زیرا که آسیا هنوز حالت روستائی دارد .

در همان اوقات که من راجع باین مسائل مطالعاتی میکردم کار رسمی ما این بود که مکتوبات ایرانی را برای (M. B) خلاصه و ترجمه کنیم و یا بدستور او یادداشت هائی تهیه و مطالبی را جمع کنیم که شایستگی آنرا داشته باشد که به سفارت یا وزارت خارجه گزارش داده شود این قبیل کارها اساس مأموریت ما را تشکیل میداد و مبیایستی از نزدیک امور قنصلخانه را به بینیم و بکارهای اداری آن آشنا شویم در ضمن اینکارها موظف بودیم که بترتیب انشای اداری ایرانی هم نظری داشته باشیم و آنرا کم و بیش یاد بگیریم و اینکار هم با مساعدت منشی ایرانی دبیرخانه صورت میگرفت علاوه بر منشی مذکور یک جوان مهربان ایرانی ملقب بناصر الوزاره هم بود که سمت آتاشه قنصلخانه را داشت او هم راجع بطرز انشای فارسی دستورات و تعلیمات مفیدی بما میداد و در عوض نزد ما زبان فرانسه را تکمیل میکرد و با ما بآن زبان بمکالمه میپرداخت علاوه بر اینها ما یکنفر را هم استخدام کرده بودیم که از خوشنویسان درجه اول بود و گزارش هائیکه ما برای پرفسور ژو کوسکی تهیه کرده بودیم با خط خوب خود کتابت میکرد . پرفسور در موقع حرکت ما توصیه میکرد که دو بیٹی های بابا طاهر عربان یا لر را همراه بیاوریم زیرا که بعقیده او آنطور که شاید و باید شهرت بسزائی نیافته است و علاوه بر این بواسطه لهجه اری بسیار جالب توجه است و من بسیار متأسفم که نسبت باین قسمت نتوانستم ادای وظیفه کنم

علاوه بر کارهائیکه ذکر شد من همه روزه یک قسمت از وقت خود را صرف خواندن آرشیوهای قنصلخانه میکردم از عمر این آرشیوها مدت زیادی نمیکندشت زیرا که تأسیس این قنصلخانه در اصفهان از ده سال تجاوز نمیکرد ولی باز هم مطالب سودمند و جالب توجهی بود که من یادداشت میکردم . قنصلخانه اصفهان در آغاز تأسیس وظایف مهمی داشت زیرا تنها پستی بود که ما در قسمت جنوب ایران داشتیم و میدان عمل آنها تا ایالت فارس و سواحل خلیج فارس امتداد داشت قنصلخانه بوشهر خیلی بعد تأسیس شد و متعاقب آن هم



در بندر عباس پستی برقرار شد قنصل بوشهر هم همه ساله ایام تابستان را به شیراز می‌آمد زیرا که هوای این شهر مشهور نسبت بنواحی خلیج فارس تحمل پذیر تر است این نقل و انتقال خالی از اشکال نبود و همیشه بیک صورت رضایت بخش انجام نمی‌گرفت چنانکه یکدفعه هم کاروان قنصلی در معرض حمله قباایل این ناحیه واقع گردید و مجبور شد که دوباره بشیراز برگردد این قضیه حمله ناگهانی را باید با تردید تلقی کرد زیرا که در آن موقع صیت عظمت و اقتدار دولت روسیه در آن نواحی باندازه‌ای بود که قباایل جرئت حمله کردن بنمایند روس که با یک اسکورت کوچک قزاق حرکت می‌کرد نداشتند تردید من از این جهت است که در این موقع پست بوشهر مطلقاً پسندیده خاطر دولت هندوستان نبود که البته در سیاست خلیج و ایالات سواحل آن نظر خاصی داشت پست‌های قنصلی جنوبی ایران اغلب بوسیله قوای نظامی محفوظ بود و پست بوشهر هم یک نفر نماینده‌ای داشت که بخلیج فارس نظارت می‌کرد

در اینجا احتیاجی نیست که بیش از این صحبت بشود فقط باید بخاطر داشت که سواحل عربستان و ایران کاملاً در تصرف بریتانی کبیر بود یعنی تنها دولتی که در آن سواحل نیروی دریایی داشت و با اولین اخطار نیروهای دریایی می‌توانستند فوراً پیاده شده اوامردوات متبوعه خود را اجرا کنند.

در آغاز آن قرن دولت روسیه بهوس اقتاد مدلل کند که خلیج فارس شکار گاه قرقی نیست که نفع آن فقط به بریتانی کبیر عاید گردد و بهمین علت بود که قنصلخانه بوشهر تأسیس یافت و باز بهمین علت بود که یک سرویس بحری منظمی مابین ادسا و بوشهر ایجاد شد آنهم بوسیله کشتی لازارف که مأموریت داشت پرچم دولت روس را در این آبهای دوردست ببرد و مال‌الانجاره‌هایی از قبیل قند و آرد و پارچه‌های پنبه‌ای در بازارهای خلیج که تا آنوقت در تحت تسلط کامل دولت انگلیس بود خالی کند. من این کشتی قدیمی را دودفعه در سال‌های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در ادسا دیدم. بعلاوه در همین موقع بود و همه میدانند که امر بغداد بنهن ضرب شستی نشان داد و مستقیماً لطمه‌ای بنفوذ انگلستان زد و تصور آن میرفت که بزودی رابل ژرمنی بکویت منتهی شود آنهم در میان سیستم ارتباطی امپراطوری بریتانی اما حوادث و پیش آمدها این وضع دوار آور را نپذیرفت. و دبیرخانه‌های دول در این باب باهم سازش حاصل کردند و پیش بینی میشد که در سال ۱۹۰۸ راه آهن سراسری بطرف بغداد و خلیج خاتمه خواهد یافت بدون اینکه آنوقت فتح سیاسی آلمان را نشان دهد و قدر مسلم این است که خلیج فارس در مدت کوتاهی دارای مدیرهای صحنه سیاسی

بین‌المللی شده و دولت روس هم در این قضایای دخالت نبود. در بین پروژه های متعدد راه آهن روس در ایران یکی هم نقشه ای بود که مهندس ساخونوسکی Sakhnovski کشیده بود که خطی از خاک روسیه به بندر چاه بهار در خلیج عمان امتداد یابد و این نقشه را هم انگلیس مانند خط بغداد بهن نمی پذیرفت زیرا که چاه بهار در سواحل بحر عمان بمنزله دروازه هندوستان است و اگر این خط کشیده شود از ناراحتی و نااملائیات بحریمائی خلیج خلاص میشوند این جنک دیپلماتیک راه آهن کاملاً مربوط بگذشته است اما من تصور کردم که لازم است آنرا بخاطر بیاورم زیرا که آن يك صفحه روشن و مصور متدهای قدیمی را نمایش میدهد که بوسیله آنها رایل که عامل ترقی بود میبایستی در آستانه پاره ای از ممالک خاوری توقف کند اما بعد از جنک این مقاصد بکلی از بین رفت و اوضاع در ترکیه و ایران تغییر کرد و اکنون این دو دولت خطوط آهن را مطابق میل و نفع خود ترسیم و عملی کرده اند.

در اینجا باید بعهاده روس و آلمان در پوتسدام راجع بامور ایران نیز توجهی داشت که در سال ۱۹۱۰ منعقد گردید این معاهده پاریس و لندن را بحیرت انداخت زیرا که مقصود از موافقت نامه ۱۹۰۷ فقط این نبود که ایران را بمناطق نفوذ تقسیم کرده و دولتین مراقب حرکات آزادی خواهی باشند که تازه در آسیا بروز کرده بود بلکه لندن و پترزبورغ باهم سازش کردند که باطناً مسئولیت مشترک داشته باشند و از وات پولیتیک Weltpolitik آلمان جلو گیری کنند. اما در معاهده پوتسدام آلمان این حق را بدست آورد که يك شعبه خط آهن از بغداد بخانقین که سرحد ایران است بکشد و هم چنین این امتیاز غیر منتظره که میتواند این خط را تا کرمانشاه امتداد دهد و اگر روسیه موفق نشود که در جهت مقابل خطی بکشد آلمان میتواند از کرمانشاه هم تجاوز کرده خط را بداخله ایران امتداد دهد. از طرفی هم شرط شده بود که دولت آلمان منافع اقتصادی مخصوص روسیه را در شمال ایران رسماً بشناسد. محافل مطلع روسیه هم عقیده داشتند که این معاهده يك سازش اقتصادی است اما با توضیحاتی که من راجع بخلیج فارس و تأسیس يك سرویس بحری روس باین نواحی دادم همه خواهند فهمید که این سیاست ابتکاری صورت ظاهرش تجارتنی است و عوامل و وسایل اقتصادی همه در این بازی برای توسعه نفوذ سیاسی داخل خواهد شد چنانکه قنصل روس در اصفهان در سال ۱۹۰۹ کاملاً از نزدیک حرکات و رفتار نمایندنده Farben را مراقبت میکرد که در میان طوایف قشقائی و بختیاری بعنوان فروختن نیل روابطی ایجاد میکرد و تجارت آلمان هم روز بروز

در سایر ایالات ایران رونقی میکرفت و عوامل آلمانی بفعالیت پرداخته بودند دولت روسیه هم برای اینکه منافع خود را در کشور ایران حفظ کند بامتیازات آلمان در معاهده پوتسدام تن در داده بود و این کار بمنزله بیمه کردن بیمه دیگری بود یعنی تضمین قرارداد اصلی روس و انگلیس ولی با این همه احتیاطات جنگ بزرگ ثابت کرد که مقصود آلمان این نیست که در خاور مسلمان يك رل مجهول و منقعی بازی کند و کافی است نام واسموس را Wassmus ذکر کنیم یعنی این مرد نیرومند و نیرنگ بازی که در اطراف سواحل بوشهر انگلیس ها را انگشت بدهان متحیر کرده.

در هر حال ذکر این نکته نیز لازم است که در سال ۱۹۱۰ با وجود سازش و موافقت دولین انگلیس و روس بطرز بورغ بیش بینی نتایج ممکنه پیشرفت آلمان را در ایران از نظر دور نمیداشت و همین مسئله دلیل است بر اینکه موافقت نامه ۱۹۰۷ دیپلماسی روس را در ایران کاملاً قانع نکرد و اوقفط از بیم اتفاق وقایع ممکنه دیگر بقبول آن تن در داد بعلاوه معاهده پوتسدام هم بعقیده من خوب فهمیده نشد و آنطور که باید بسادگی بتفسیر آن نپرداختند من در این جا مایل نیستم که از حدود خود تجاوز کنم زیرا که در ۱۹۰۹ من در اصفهان فقط يك مأمور مطامعه بودم و در ضمن کار وقت آزادو کافی هم داشتم که در زندگانی کننی اروپائی شرکت کنم باری من در اصفهان قبل از رفتن بدفتر قنسولخانه صبح ها مدتی با سب سواری و گردش میپرداختم و در اطراف شهر امانظر دلفریب مزارع و آن برجهای بلند کبوترخان زیاد که در حوالی این شهر در مزارع ساخته شده و فضله کبوتران کود پر قوتی برای زارعین تهیه میکند و مزارع خشخاشی که گلستان بزرگی را بنظر میآورد تماشا میکردم و لذت میبردیم گاهی هم ورود من بقنسولخانه بتاخیر میافتاد زیرا که مجبور میشدم از بازارهای عجیب پر جمعیت مسلمان عبور کنم در بازار بانواع نمونه ها و خصوصیات و لباسهای گوناگون اهالی بر میخوردم از دحام حیوانات بارکش بینظمی غریبی فراهم میکرد صداهای تنفر آورو گوش خراش که از هر طرف بلند بود و هم دیگر را صدا میکردند و اتصالاً در حین عبور خبردار میگفتند در سرم دوازی ایجاد میکند بازارهای ایران مرکز تجارت و در عین حال ده ابر سیاسی است اخبار در بازار زودتر از همه جا منتشر میشود در همین بازار است که بر حسب تضاد جنبش و اعتراضی نسبت بحکام ظالم و طماع یا علل دیگری صورت میگردد در بارو متر سیاسی ایران بستن بازار علامت منتهی درجه طوفان شدید است از طرفی هم میتوان تمام روز را بدون خستگی در آنجا بسر برد و تماشای کار کردن صنعتگران

پرداخت. صنایع ظریف نقره سازی و زرگری و مسگری و غیره بی تماشاییست قلمدانهای زیبای ایرانی که از مقوا درست کرده اند و از حیث خوبی شهره آفاق است در این شهر ساخته میشود دیگر از صنایع مهم آنجا قلمکار سازی است که با زحمت زیاد صورت میگیرد ابتدا با قالب چوبی که مانند کلیشه است بسا رنگهای الوان در روی پارچه های حریر و چلووارو کرباس نقش و نگاری می اندازند و چندین بار این پارچه ها را در رودخانه زاینده رود که در بالای شهر جاریست شست و شو داده و خشک میکنند و اغلب وقایع شاهنامه را در آنها مجسم میکنند و بسا صنایع دیگر که هنر و سلیقه ایرانی را نگاه داشته اند تماشای جالب توجهی دارد توصیف و تعریف بناهای زیبا و کاشی کاریها که در ابنیه تاریخی اصفهان بکاررفته و نقاشیها که همه نشاط آور و وحیرت افزا هستند از عهد من خارج است راجع باین قسمت خاورشناسان کتب و رسائل و مقالات زیادی بزبانهای مختلف اروپائی مخصوصاً بزبان فرانسه که شایسته توصیف آنهاست نوشته و کاملاً شرح داده اند اما گردشهای نشاط آور پداریك قشنگ موسوم به هشت بهشت و لذت‌هایی که از تماشای این پداریك برای من حاصل شد نمیتوانم بسکوت بگذرانم اینجا اقامتگاه شاهزاده خانم بانوی عظمی است هر وقت با انجامیر فتمیم خواجه موقر و با هوشی برای سا قهوه‌ای میآورد و بسی مایل و شایق بود که با نایب قنصل‌های روس صحبت کند و ما هم بصحبت‌های او بی- رغبت نبودیم.

گاهی هم با کمال میل بچاقامیر فتمیم و غفلتاً بمنزل پدرموت Père Demute وارد میشدیم این مرد نمونه کاملی بود از میسیونرهای فرانسوی خودش بتنهائی حروف ریزی میکرد و یک مجله علمی و اخلاقی بزبان ارمنی برای شاگردان خود و سایر مسیحیان ارمنی چاپ و منتشر میکرد او نیز گاهی بقونسولخانه میآمد و با ما صرف غذا میکرد و با آهنگ‌های خوش بیان و ما را محظوظ میکرد این کشیش آدمی بود خوش محضر و عامه پسند و از حیث بنیه قوی و سالم و همیشه بشاش بود. وقتی که میدیدیم سوار بر اسب کوچکی است و جولان میدهد بسی مسرور میشدیم بکنفر تاجر انگلیسی هم با ما معاشر بود که با دقت زبان روسی را تحصیل میکرد و بسا میشد که جملات غامضی را که در زبان مادری ما مألوف است در مواقع پذیرائی تلفظ می کرد و ما را بتعجب میآنداخت که از کجا این جمل را یاد گرفته است.

از ایرانی‌ها هم معاشرینی داشتیم که یکی از آنها سمت کارکناری داشت یعنی مأمور وزارت خارجه ایران که واسطه ما بین قنصلخانه و مأمورین محلی

بود. و اگر تصادفاً محاکمه‌ای مابین تبعهٔ خارج و رعایای ایران روی میداد در جلسه حضور داشت. یکروز که سواره از گردش بر میگشتیم و بسرعت تاخت میکردیم کار گذار را در خیابان بزرگ چهارباغ دیدیم در ملاقات بعدی ما در قنسولخانه بما نصیحت میکرد که خوب نیست با اسب اینطور تند حرکت کنیم زیرا که در انظار عامه این نوع حرکت نشانهٔ جلفی و سبک مغزی است اشخاص عالی‌مقام مانند شما باید خیلی آرام و موقرانه حرکت کنند چنین حرکتی در ملاقات عام از مقام و منزلت شما میکاهد این جناب در این باب خیلی اصرار داشت و مدتی ما را سرگرم کرد. بآب آتش خواص میل زیاده از اندازه داشت و بقدری در قنسولخانه می‌آشامید که در موقع برگشتن بمنزل از حالت عادی خارج و بدر و دیوار می‌خورد (البته با این حال بمقام و بزرگی اولطمه وارد نمی‌آمد) یک‌نوکر میبایستی زیر بغل او را بگیرد که میباید از زمین بخورد و نو کرد دیگری هم فانوس بزرگی با شیشه‌های الوان در پیشاپیش او میکشید زیرا که شهر اصفهان در آن وقت فاقد روشنائی عمومی بود.

ده روز پس از ورود ما با اصفهان صمصام السلطنه بختیاری حاکم اصفهان بمناسبت خلع محمدعلیشاه از سلطنت جشن مفصلی در میدان شاه ترتیب داد ما نیز در این جشن دعوت داشتیم میدان شاه اصفهان محلی است پر وسعت و بسیار قشنگ و دورا دور آن ابنیه زیبای تاریخی وجود دارد مانند مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و عالی‌قاپو که معمولا آلاقی میگویند و مندخل بلند بازار بزرگ و غیره در این میدان وسیع در زمان صفویه شاه و امرا و شاهزاده‌گان اسب دوانی و چوگان بازی میکردند. خلاصه این میدان بزرگ پر از جمعیت شده بود و اهل شهر بالتمام برای اظهار شادمانی و تماشای آتش بازی در آنجا ازدحام کرده بودند همینکه آتش بازی شروع شد من میدیدم که شعله‌های بزرگ آتش گاهی يك بدنه دیوار را خراب و گاهی يك تکه از کاشیهای مینائی گنبد هارا از بین میبرد در صورتیکه آسمان هم شل شبانه زر دوزی شده از کواکب خود را روی همه اینها گسترانیده بود میهمانان عالی‌مقام در بالای بام عالی‌قاپو از تماشای این منظره مسرور و در مقابل آنها میوه‌های گوناگون در ظروف مخصوصی گذارده شده و پیوسته پیشخدمت‌ها شربت‌های خنک می‌آوردند اما در اینجا انسان بلا اراده در فکر گذشتهٔ با عظمت و ابهت اصفهان فرو میرفت در زمان شاه عباس کبیر تجار و سیاحان و کشیشان و سیاستمداران از مغرب بیایند صفویه روی می‌آوردند برای اینکه شکوه و عظمت ابن ابنیهٔ زیبارا که در زمان خود منحصر بفرد بود از نزدیک تماشا کنند و ضمناً معاهدات پر فایده

سیاسی و تجارتی منفعه نمایند آیا آن گذشته چه بود؟ و این حال کنونی و تغییراتی که بواسطه بی‌علاقگی ایران‌مداران در این کشور رویداده چیست؟ تاج کیانی که زینت بخش سرشاهانی مانند شاه عباس کبیر و نادرشاه افشار و غیره بود در سرتفلی که در نتیجه استعفای پدر بسلطنت رسیده بشدت در معرض تهدید واقع شده و در اساس منارشی (۱) و دیناستی (۲) اختلال راه یافته و مملکت هم از فردای خود اطمینانی ندارد.

تهران از جمعیت فانی انقلابی بختیاری و قفقازی و ارمنی احاطه شده و پیرم خان ارمنی بسمت رئیس نظمیہ معین و با موزری که به پهلو او بیخته در مجمع رسمی حضور می‌یابد. من میدانم که از این اجتماع بالاخره چه بیرون خواهد آمد؟ در عین حال که در این افکار غوطه ور بودم نظری هم بصورت خشن صمصام السلطنه داشتم که ظاهراً خرم و مسرور بنظر می‌آمد زیرا که حال دیگر خود را حاکم بالاستقلال فرض میکند و متصل با حرکات ناگهانی و بامهارت بیمانندی دانه‌های انگور را از خوشه‌هایی که در ظرف بلورین مقابل او است جدا کرده و پی‌درپی بطرف دهان خود می‌فرستد. اما فکر من از این آثار برجسته و درخشان و ظریف که از بقایای اندوه نورانی و باعظمت و ابهت صفوی بودند بر نمیگشت. نقاشیهای زراوند و دو بی‌نظیر داخل عمارات قصر بلند عالی قابو و کاخ بیمانند چهل‌ستون که عالی قابو مدخل آن است و تصاویری از مراسم پذیرایی سفر او جشن‌های درباری و تصویر قاصه‌های باملاحظه و همچنین ظرفی که در ریزه‌کاری آنها بکاررفته سیاحان را از هنر مندی و سلیقه استادان چیره دست آن زمان مات و مبهوت میکند اما افسوس که کسی در فکر حفظ آنها نبوده و جایجا نمونه‌ای از آنها باقی مسانده است و جای افسوس زیدادتری است که قاجاریه مخصوصاً ظل السلطان در روی اغلب این تصاویر گچ کشیده و گویا خیال محو آنها را در نظر داشته است بطوریکه میگفتند عمارات بسیاری از این قبیل بوده که تمام را خراب کرده و مصالح آنرا فروخته است و هیچ فکر نکرده است که این آثار باعظمت که باعث سر بلندی و مفاخر ایران است باید از آسیب دهر مصون ماند. جای خوشبختی است که دولت حالیه بفکر تعمیر آنها افتاده و میخواهد این رشته باسرافت گذشته را دوباره پیوند زده و هنر مندی ایرانی را در مقام بافتخار خود باقی گذارد و این مسئله در اکتوبر سیون سال ۱۹۳۳ که برای همین کار در برلین گتن هوس Burlington House تأسیس شده بود کاملاً احساس میشود.

بندیرانیهای گرم دیگری هم در موقع ورود ما باصفهان بنوبه بوسیله کلنی اروپائی بعمل آمد و شروع آن از قنصل ژنرال بریتانی شد یعنی مستر گراهام (Graham) که اصل زاده بارآفتی بود و با همکاری روسی خود با مهر و محبت رفتار میکرد علاوه در سال ۱۹۰۹ دولتین انگلیس و روس همکاری صمیمانه ای داشتند چنانچه محمد علی شاه هم که در زرگنده مقر بیلاقی سفارت روس پناهنده شده بود در تحت حمایت مشترک دولتین قرار داشت و مستحفظین او یک نفر قزاق روس و یک سپاهی هندی بودند که در پیش در اطلاق او بیاسبانی میپرداختند اسکورتهای نظامی روس و انگلیس هم در اصفهان برادر وار باهم رفتار میکردند و بمنزل یکدیگر آمد و شد داشتند. فقط در مسابقه های اسپرتی باهم رقابتی بروز میدادند و هیچوقت در میدان جنگی باهم مواجه نشدند در خاطر هم هست که روزی مسابقه ای در بستر زاینده رود موقعیکه بکلی خشک بود مابین آنها واقع شد در رودخانه چادر بزرگی زده بودند و مدعوین ایرانی و اروپائی در آن جای داشتند و در نتیجه قزاقهای جیگیت (Djiguites) در این مسابقه پیروزی حاصل کردند زیرا که بادقت و احتیاط تمامی آماده کار شده بودند. غالباً طرف صبح من سواره با آنها میرفتم و تمرینات نظامی آنها را تماشا میکردم اینها احتیاج به تشویق و ترغیب هم نداشتند و با کمال



ایستادن سواران در مقابل تپه  
در روز ورود ما به اصفهان  
۱۳۰۹ قمری  
۱۹۳۰ شمسی

میل عملیات خود را انجام میدادند .

یکروز هم قنسول ما بافتخار مستر گراهام ناهاری داد و هنگامی که مدعوین در مهتابی عمارت مشغول صرف قهوه و مشروبات بودند قزاقها مهارت فوق العاده ای بروز دادند و در حیات دایره ای تشکیل داده و تصنیف های قدیمی او کرانی خود را که جنک با ترکان و تاتارها را بخاطر میآورد دسته جمع میخواندند و گذشته خود را مجسم میکردند مستر گراهام قنسول انگلیس از این کنسرت بدون مقدمه خیلی محظوظ شده بود . این قزاقان از فوج کوبان Kouban بودند که کاترین دوم امپراتریس روسیه اجداد آنها را از زاپروژاسکایا سیچ Zaporozskaïa Sietch انتقال داد و اجتماع نظامی آنها را بهم زد . ذکر این قضایا برای رساندن این نکته بود که همه جادر ایران قنصلخانه های روس یکدسته قزاق مستحفظ داشتند . قنصلها با داشتن این عده نه تنها تأمین داشتند بلکه حضور آنها در قنصلخانه اندکی محیط زندگی روسیه را نشان میداد و بوی انسی داشت . بعلاوه میدانیم که روسیه با همین نظامیان دایره نفوذ خود را در خاور مسلمان توسعه داد حتی قبل از آنکه سیاستی با قصد و نیت عملی گردد قزاقها خود سرانه نقشی را در روابط با همسایگان مسلمان شرقی بازی کردند . آیا فتح سیبری را مدیون ارماک Ermak نیستند ؟ و آیا فشار روسیه بطرف شرق اقصی تا شبه جزیره کامچاتکا بفعالیت چند نفر فاتحین قزاق صورت نگرفت ؟ مانند خابارو و khabarov و دژنوف Dejnev و اتلاسو Atlassov و غیره . آیا فرمانده قزاقان یاغی موسوم به استنکارازین Stenka Razine که بر ضد مسکو شورش کرده بود با توابع خود سواحل ایرانی بحر خزر را غارت نکرد که هنوز هم سرود قدیمی آنان اثر این شورش را بخاطر میآورد ؟ و نیز میدانیم که این آتاما نهای قزاق آمدند بدر بار یکی از شاهان ایران و اظهار اتحاد کرده و تقاضا داشتند که شاه از آنها پشتیبانی کند . علت وقوع این قضایا هنوز هم بطور کافی واضح و روشن نشده است . علاوه بر تواریخ و سالنامه های رسمی که جنگها و عهد نامه ها و روابط روس و خاور را شرح میدهند تاریخ کوچک نیم رسمی هم موجود است این تاریخ کوچک نیز جائز اهمیت است و نباید آنرا فراموش کرد . همین تاریخ است که انحرافات بدون بحث و تمایلات واقعی را در روابط مجاورت ملی که مربوط بمجاورت دولتی نیست بخوبی منعکس میسازد .

بعد از قزاقان قضیه مهاجرین به میان میآید یعنی روستائینی که تشنه زمین بودند و در خاک ملل مجاور داخل میشدند و چندی بعد دولت روس خود را



در مقابل عمل انجام یافته ای میدید. این عملیات بیشتر در سرحداث روس و چین انجام گرفت. نباید فراموش کرد که در ایران هم نظایر این اعمال صورت گرفت مانند مهاجرت ملت روس در دشت مغان که این دفعه تقریباً بطور رسمی بود و مهاجرت قبل از جنگ بزرگ در دشت ترکمان در امتداد استرآباد که دلنه پاشی شروع شد و باعث اضطراب تهران گردید (۱) و خلاصه آنکه در نقشه روابط آماری روس و خاور در اعصار مختلف همیشه يك نوع عبور و دخول تدریجی بوقوع پیوسته که همه یکسان و بیک صورت بوده است. کشور روسیه نیز بنوبه خود همانطور که ملت روس را در خاور وارد میکرد گاهی نژادهای شرقی را میپذیرفت و در خود تحلیل میبرد از آن جمله است نژاد ارمنی که یکی از نمونه های بارز است و در جریان تاریخ نظایر این وقایع زیاد رویداده مانند مهاجرت

(۱) متن روزنامه نووئی ورمیا Novoïe Vremia در تاریخ (۱۳۱۲۲۱۹۱۴) . . . هیاهوی غربی در توده اجتماعی اراضی حاصل آور آزاد ایران شمالی بلند شده. مطبوعات اشاره میکنند که يك موج بزرگ مهاجرین که مقاومت با آن امکان پذیر نیست بطرف استرآباد رو آورده است طوایف ملکان و قفقازی و مهاجرین آلمانی و ساماری و ترکستانی و زارعین فاقد زمین اورنبورگ Orenbourg و اوکرانی دور و مهاجرین ناراضی سیبری و ترکستان مانند سیل عظیمی براه افتادند و تصور می رود که عده مهاجرین روس در استرآباد به ۲۰ هزار نفر برسد کسانی که زودتر وارد شدند اراضی مزروعی بدست آوردند و برای مدت ۹۹ سال اجاره کردند که ممکن است برای يك هکتار زمین تقریباً سه منات و ۲۵ کوپک در هر سال بعنوان مال الاجاره بپردازند اما ناگهان اوضاع تغییر کرد، سرمایه داران روسی بر روی این اراضی بسایر دست انداختند و مهاجرین که از دسته های مختلف تشکیل و بضاعتی هم نداشتند که زیر بار قرار داد بروند در زمین های سرمایه داران مشغول زراعت شدند و اجباراً بایستی نصف محصول خود را بمالکین بدهند. در ژانویه ۱۹۱۴ کنفرانسی در سن پترزبورگ از وزرا منعقد گردید و اکثریت آراء بر این قرار گرفت که تخصیص قسمت های بزرگ زمین (تا ۱۵ هکتار) برای اشخاصی که وسایل کافی برای اقدام بکارهای بزرگ ندارند مناسب نیست و بنا بدستور مسیوسازانو به موسیو کرستووتس korostovets وزیر مختار روسیه در تهران (۱۳۱۴۲۱۹۱۴) قرار است که برای حل مسئله دولت یا بانک روس در ایران تمام اراضی بسایر نواحی استرآباد و گرگان را خریداری نماید تا بتوان برای آبادی آنها بسا شرکت کارمندان با تجربه اداره مهاجرین اقدام لازم بعمل آورد

طوائف کالموک kalmouks و قرقیز و بلوچ و دونگان Doungan و حتی  
دسته کوچکی از اعراب

باز برگردیم بشرح مسافرت: تصور میکنم خواننده را بقدر کفایت از  
مشاغل خود در اصفهان آگاه کرده باشم. مدتی که در این شهر مشغول مطالعه  
بودم استفاده زیادی کردم و از آن پس ایران در نظر من مسانند موضوع های  
درسی تاریخی و ادبی جلوه نمیکرد بلکه در نزد من بمنزله موجودی بود که  
همیشه زنده است. جنبه های خوب و بد آن برای من موضوعی است بسیار عالی و  
پرسعت و جالب توجه در این جا يك زمینه مشاهده و فعالیت وجود دارد که من  
فقط پیاره ای از جزئیات آن برخوردارم و بجای بایران علاقه پیدا کردم که از  
میل رفتن بترکیه و بالکان بکلی صرف نظر نمودم. در اصفهان بمعنی نصایحی که  
پرفسور ژوکوسکی در موقوع پذیرفتن من بدان شکسته داده بود بخوبی پی بردم  
و فهمیدم که مسئله روابط روس و خاور بواسطه مجاورت با قفقاز شکل خاصی را  
اختیار کرده است و در عین حال مسئله کلی روابط انگلیس و روس را در آسیا  
پر مایه ترمیکند

قبل از وداع با اصفهان باید این نکته را هم متذکر شوم که در این شهر  
بود که با پیاره ای از مطبوعات فارسی آشنا شدم یعنی مطبوعاتی که در زیر عبا  
خیالات و افکار تازه ای را منتشر میکرد. در رأس آنها روزنامه حبل المتین جای  
داشت که در کلکته طبع و منتشر میگردد و تنقیدات نمیشداری راجع سیاست  
تهران در آن دیده میشد و کتابی هم بنام سیاح هندی بعنوان تأثرات یک کنفره ندی  
که در ایران بسیاحت پرداخته دیدم که دارای همان روح انتقاد بود و از سیر  
قهقرائی این کشور باستانی بحث و اظهار تعجب و تأسف میکرد. از طرف قفقاز  
هم روزنامه فکاهی ملانصرالدین با خوجه نصرالدین در ایران منتشر میگردد  
که از تاریخ شدن عالم اسلامی و خصائص ارتجاعی طبقه روحانی و سیاست مخالف  
آزادی آنها بحث میکرد و تأثیر زیادی در ایرانیاں داشت از همه مهم تر آنکه  
يك غول سیاسی مخفی هم گاهی سر و کله خود را نشان میداد و آن شب نامه هائی  
بود که با چاپ سنگی انتشار می یافت و مطالبی که باعث بیداری عامه ایرانیاں  
بود در آن درج میشد. البته روزی خواهد رسید که در ایران نوین موزه ای  
تأسیس گردد و این اوراق با روزنامه چهره نمای منطبقه مصر و مجله کوه منطبقه  
بر آن و مجموعه ای از شب نامه ها جای آبرو مندیرا در آن اشغال و در معرض نمایش  
گذارده شوند تا تاریخ بتواند راه خود را در میان تمایل های عقاید مختلف ایرانی  
که تقریباً پس از سال ۱۹۰۵ میلادی بروز و ظهور کرده بودند پیدا کند

صرف نظر از روزنامه قانون که خیلی پیش در لندن توسط ملکم خان یکی از پیش قدمان ایجاد ایران نوین طبع و منتشر میگردید نوشته های شخصی ملکم خان که ایران آن روز را در دربار سنت جیمس Saint James نمایش میداد همه اکنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است اما هنوز کسی در خواندن آنها مجاز نیست و البته همه اینها من حیث المجموع بتاریخ جدید ایران هدایای بسیار گرانبها و نفیسی تقدیم خواهد کرد

### مراجعت بسن بطرز بورغ

در پائیز ۱۹۰۹ بحکم اجبار اصفهان را ترک و بسن بطرز بورغ مراجعت کردیم در حالیکه احساسات و تأثرات زیادی را در نتیجه مطالعات همراه آورده بودیم و بطور گزارش منتقل نمودیم پرفسور ژو کوسکی او نیز از مطالعاتی که در مدت اقامت اصفهان برای ما حاصل شده بود مسرور گردید. حقیقت این است که پس از استاز اصفهان تحصیل برای ما ملالت آور بود و آرزو مند بودیم که هر چه زود تر از کتب و مطالعات و بالاخره تحصیل فراغت حاصل کرده و بکارهای عملی که لذت آنرا در این مسافرت چشیده بودیم اشتغال ورزیم خلاصه ما بدون رغبت دوباره بر مسکاتیا ۲۰ رفته و به تحصیل مشغول شدیم زیرا که در این موقع غیر از این کاری نمیتوانستیم بکنیم اما راجع بشخص خودم باید اعتراف کنم که این سال دوم برای من سال تحصیلی واقعی خاور شناسی نبود بلکه سالی بود که میخواستم برای ازدواج تصمیم قطعی بگیرم و بالاخره هم بادوشیزه (ل) پاریسی در سال ۱۹۱۰ پیوند زناشویی بستم و ضمناً بوزارتخانه هم وارد شده و مشغول کار شدم خوشبختانه هوش و عقل سلیم و اراده نیرومند هم سرم که در زندگانی و مقدرات من در خوبی و بدی سهیم گردید موجب تعدیل سرشت اسلاوی من گردید. برآستی این زن بهترین دوست و با وفا ترین مرئسی بود که نصیب من شد. مساعدت و معاونت او بود که مرا وادار کرد در راهی که انتخاب کرده بودم با استقامت قدم بردارم. با اینکه مایل نیستم که از قرابت های خانوادگی به تفصیل صحبت کنم بی مناسبت میدانم که بطور خلاصه بگویم که من توانستم بطوریکه قبلاً بان اشاره کردم تجدید ارتباطی با اقوام نزدیکم پیدا کنم مخصوصاً اقوام پدری یعنی عمه ها و دختر عمه ها. جد پدر من سناتور مشهور و صاحب تألیفات حقوقی بوده است و در زمان سلطنت نیکلای اول در ادارات مهم پایتخت رل بزرگی را بازی کرده است شمایل او تا قبل از انقلاب زینت بخش سالونهای اشراف بطرز بورغ بود و از جمله کارهایش این است که با اسپرانسکی (Speransky) در وضع قوانین روسیه

همکاری داشت یکی از برادرانش هم نقاش هنرمندی بود که هنوز نمونه آثار قلبی او در معبد سنت ایساک Saint isaac باقیست و دیگری از برادرانش سمت دریاسالاری داشت اما پدر بزرگ من در تحت افکار عصر خود واقع بود و قبل از اعلان قانونی ۱۸۶۳ راجع بالغای بردگی کشاورزان را آزاد کرد و آمد در سن بطرز بورخ در خانه خود ساکن گردید و چ. زع قضات سه ساله استیناف شد. یکی از عموهایم در وزارت کشور کار میکرد و مدتها هم معاون حکومت آرخان ژلسک Arkhan gelsk بود و عموی دیگرم از افسران گارد و در آخر عمر بمدیریت موزه سوورو Souvorov منصوب گردید بنا بر این من خویشان متعددی از اعیان آنها در میان ساکنین پایتخت داشتم. در فرم فلاحتی که بوسیله الکساندر دوم صورت گرفت و طرز زندگی اشراف و مالکین اراضی را بکلی تغییر داد و خانواده من هم از آن جمله بود طبقه اشرافی نتوانست با جریانات بالا برود ناچار پدرم داخل خدمات کشوری شد و منظوری نداشت جز اینکه با پشت کار و فعالیت خود بتواند دور از اقوام با اتکاء بنفس خود امرار حیات نماید زیرا که ثروت ما هم پس از اجرای قانون ۱۸۶۳ مانند دیگران بکلی از میان رفت.

همین چند کلمه کافی است که برساند برای چه من با فکر شخصی فعالیت برداشته و بالا رفتن با جریانات را در نظر گرفتم و برای نقطه حرکت بطرز بورخ را انتخاب نمودم، البته تشویق و ترغیب خانوادگی هم در کار بود و مساعدت و مهر پاره از خویشان باین قصد که مرا در میان خود سرفراز به بینند و خوشوقت شوند نیز بمن کومک کرد.

### ورود بوزارت امور خارجه

در بهار سال ۱۹۱۰ پس از فراغت از دوره تحصیل خاورشناسی که رو بهم ۶ سال طول کشید بوزارت امور خارجه وارد و در آرشیوهای سیاسی پذیرفته شدم نه اینکه واقعا بکارهای آرشیوی اشتغال داشته باشم بلکه محل کارم در اداره ای معین شد که امور سیاسی خاور نزدیک مانند بالکان و ترکیه در آنجا متراکم میشد در ضمن کار یکوقت متوجه شدم که از راه راست خود منحرف گردیده ام زیرا که اصولا بایستی اداره خاور میانه دلبستگی داشته باشم و در امور ایران و بخارا و غیره مداخله کنم.

ناچاردم فرو بستم و بکارتن در دادم و تصمیم گرفتم که از وضع و مقام خود در وزارتخانه استفاده کامل بکنم و چون ممکن نبود جریان حوادث را در ایران تعقیب کنم بمطالعه اسناد و مدارک سیاست جاری خاور نزدیک پرداختم که-

پرونده های آن در آرشیو موجود بود و از این اشتغال خوشنود میگرددیم. در آخر کار هم که یکسال و نیم طول کشید يك پیشنهاد اساسی برای کلاسمان تهیه کردم که خیلی از آنچه عمل می کردند بهتر و آسانتر بود اینرا هم باید بگویم که در موقع ورود بوزارتخانه ما را بردند بمعبد قازان و در آنجا سو گندیکه معمول کارمندان است یاد کردیم و ابلاغ و اجازه کار کردن در اداره اول وزارتخانه را بمادادند.

کار ما در آرشیوها در تحت ریاست های متوالی موسیو پریک لونسکی Priklonsky که بعدقنول ژنرال بود اوست شد و بوت زو Butzov انجام مییافت و قسمت زیادش ماشین نویسی بود (زیرا که در آنوقت همکاری نسوان در خدمات سیاسی پذیرفته نمیشد) غالباً اخباری که از بالکان و ترکیه میرسید رو نوشت بر میداشتیم و بعدهم چندین نسخه چاپ میکردیم و اینها تشکیل مجموعه ای را می داد که باصطلاح آنوقت موسوم بسالاد بود یعنی اسناد و مدارکی که در کیفها تمام پستهای مهم میفرستادند تا از جریان اوضاع بین المللی که در مکاتبات و مراسلات متبادله رسمی منعکس میشد آگاه باشند اما قسمت های محرمانه و سری و جالب توجه جزء سالاد نبود بلکه آنها را با نامه های مخصوصی میفرستادند و پرونده ای هم در عرض يك یا دو روز در هفته از تلگرام ها و گزارشات لازم از امور جاریه تهیه میشد که وزیر باید آنها را بنظر شخص امپراطور برساند در این مرقع البته لازم بود که دقت بیشتری بشود اشخاص مجرب و کار آزموده در این کار دخالت داشتند معمولاً در چنین مواقع کارها فوری و مییابستی باعجله و شتاب انجام گیرد و همه عصبانی میشدند. تشریفات و رسومی که بر طبق آنها باید این اوراق تهیه شود زیاد بود در موقع تقدیم امپراطور آنها را باعلامت مخصوص موشح میکرد و با این علامت معلوم میشد که آنها را خوانده است و غالباً هم چند کلمه در حواشی آنها اضافه میکرد که پس از برگشت فوراً باید ورنی مخصوص بآن زد و محفوظ داشت بالاخره در آرشیوهای سیاسی مکاتبات رمزنی و کشف آنها بعمل میآمد مخصوصاً در خاطر دارم که در موقع جنگ ایتالیا با ترکیه در ۱۹۱۱ که تنگه ها در معرض تهدید واقع شده و ممکن بود بسته شود و صدور گندم از روسیه بخارج باشکال بر میخورد ما کارمندان را بدسته های متعدد تقسیم کرده و بکار وا میداشتیم اینها متصل جانشین یکدیگر میشدند برای اینکه امور پیشرفت حاصل نماید. هر گاه بخوایم از جریان آرشیوهای سنوات ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ نظری ولو اینکه سطحی باشد بدهم وقت زیادی لازم است و کوشش من بوتزو فرزند همان کسی است که در موقع قضیه تنیاکو در تهران سفیر روس بوده است

بجای منتهی نخواهد شد. برای اینکار لازم بود متوالیاً دفاتر نارنجی روسی که پراز مغایرات مربوط باوضاع ترکیه و بالکان بود و اداره وارد میشده را ورق زد و مطالعه کرد مخصوصاً در خاطر دارم که امور جزیره کرت فعالیت زیادی را در دفترخانه تولید کرده بود از اینها گذشته مسئله ملاقات فردیناند بلغاری هم در میان بود! علاوه بر همه اینها گزارش مخصوصی هم برای امپراطور تهیه میشد که وقایع را تا زمان وجود کشور بیزانس باید حاوی باشد. خوشبختانه عاقبت کارها بخوشی خاتمه یافت حتی ملاقات پیر پادشاه سرستان که برای عروسی دخترش هلن با شاهزاده ایگور کنستان تیمویچ *Igor konstantinovitch* بروسیه آمده بود.

شرح مذاکرات متبادله شاهان بالکانی با مثال ما که در امور سیاسی میتدی بودیم مربوط نبود. همیشه معلوم شد که جنگ بالکان با ترکیه پس از فتح فرضی باید بحکیمیت امپراطور نیکلای دوم واگذار شود در ضمن امور بالکان هم باید اشاره کنم که شاهزادگان مونتنگرو و یوستانه تقاضای اعانه ای را میکردند که روسیه با آنها میداد و امور دیردچانسکالاور *Detchanska Lavral* در مقدونیه و غیره هم در کار بود. این وقایع مرا بفکر پرونده امور الکساندر-بانتبرک انداخت که در آن پاره ای از نامه ها با خط الکساندر سوم دیده میشد که با عصبانیت این شاهزاده را پسری خطاب میکرد و میخواست بحرفهای او گوش بدهد بسیاری از مدارک قابل مطالعه ای هم بود که کمتر با آنها توجه شده بود مانند مراسلات متبادله با دولت فرانسه راجع بواگذاری احتمالی جزیره شیخ ابوسعید در مدخل بحر احمر بروسیه که در آنجا قصد تأسیس استاسیون زغال سنگی داشت در همین نواحی واقعه دیگری هم که کمی تیره بود رویداد و آن سروصدای قزاقی بنام آشم اوف یا آفشم اوف در حبشه بود که پرونده عجیبی در آرشیوها داشت پرونده دیگری هم از موسیو اسوچین *Svetchine* مستشار سفارت قسطنطنیه بود که فراموش خانه ورل سیاسی آنرا بامدار کی گزارش داده بود علاوه سال ۱۹۱۱ سال بحران مرا کش بشمار میرفت و من میتوانستم تلگرامهای متبادله با سفرای مادر پایتخت های اروپائی و گزارشات نمایندگان خودمان را در پنجه یومیه در زیر نظر داشته باشم. و رودر این قضایا برای من مفید بود و موجب آن شد که پس از ازدواج در ماه اوت ۱۹۱۰ بکومک و تشویق خانم جداد در صدامتجان <sup>دیلو</sup> ~~خود~~ <sup>تیک</sup> ~~بر~~ آیم تا یکبار قبل از رفتن بکشورهای خارج پرونده تحصیلی خود را از مطالعات و آزمایشهای دوره آموزشی بکلی ببندم و فقط با آرمایشات و مطالعات حقیقی موضوعهای شرقی رو برو شوم.

فردیناند بنام تزار ادعا کرد و لازم بود در این باب تحقیقات تاریخی بکنم

### امتحان دیپلماتیک

امتحان دیپلماتیک که مانند مسابقه‌های بزرگ که در سای Quai d'orsay است (۱) (کنکور کوچک در روسیه وجود ندارد) شامل مواد زیر بود: حقوق بین‌الملل تاریخ عهدنامه‌ها حقوق قنصلی. اکونومی پلیتیک و آمار علاوه بر این امتحانات شفاهی دو امتحان کتبی هم بود: یکی از آنها مطالعه پرونده حقوق اداری بود (مثلاً پس نشانیدن اشخاص غیر مقبول که میخواهند از سرحد عبور نمایند یا تبعید اتباع خارجه که مجاز نیستند در کشوری بمانند) که باید بزبان روسی نوشته شود و دیگری خلاصه کردن يك مخابره دیپلماتیک که باید بزبان فرانسه شرح داده شود و بالاخره موضوعی که باید بیشتر در آن دقت بکار رود حقوق بین‌الملل و تاریخ عهدنامه‌ها بود. ممتحن هم پرفسور بارن ام آ **Baron M. A.** اهل تاربه **Taube** و معروف بسخت‌گیری بود برعکس پرفسور **Martens** که تازه در گذشته بود و بطوریکه میگفتند بسا دو طلبان بارافت رفتار میکرد.

علاوه زبان فرانسه را باید با کمال روانی صحبت کرد و پرسشها بزبان دیپلماتیک فرانسه و یا روسی میشد جلسه امتحان دیپلماتیک سالی یکمرتبه در فصل بهار انعقد میگردد: و میبایستی چندماه قبل نام نویسی کرد (۲) در این سال ۱۹۱۱ ماده نفر بودیم که با يك روح صداقت و رفاقت برای دادن امتحان حاضر شدیم هر يك جدا گانه مشغول مطالعه بودیم اما دو یاسه ماه بامتحان مانده دور هم جمع میشدیم و بمباحثات لازم مبادرت میخیم و با هم مشورت میکردیم.

بالاخره پروزهای رسیدیم که بامقدرات ما بستگی داشت. جلسه امتحان تشکیل یافت امتحان کتبی را دادیم و پس از یک هفته برای امتحان شفاهی حضور یافتیم هر يك بنوبه در سالن قشنگ دفتر وزارت و وارد میشدیم در آنجا ممتحنین در تحت ریاست موسیو آرژبرو پولس **Argiropoulos** مستشار وزارت و موسیو ساوینسکی **Savinsky** مدیر دفتر و یک نفر دیگر در اطراف میز گردی در روی صندلیهای راحتی قرار گرفته بودند و يك صندلی هم برای قربانی خالی بود ابتدا بارن توب شروع به پرسش کرد و من در پاسخ او راجع با اعلان جنگ از روی حقوق بین‌الملل که پس از حمله ژاپن در سال ۱۹۰۴ با اوضاع آن روز

---

۱ - نام وزارت امور خارجه فرانسه است که چون در پاریس کنار رودخانه سن واقع شده باین نام موسوم شده است ۲ - از نام بردن کتبی که موضوع مطالعه برای این امتحان بوده و مؤلف همه را ذکر کرده صرف نظر شد (م)

روسیه مناسبت داشت و تغییراتی در آن راه یافته بود بیاناتی ایراد کردم در این قسمت زمینه برای من مساعد بود و اصرار داشتم که این عقب نشینی مطابق قاعده بعمل آمده ... آیا می توانستم پیش بینی کنم که آینده تعجبات بیشتری برای ما محفوظ داشته و حقوق بین الملل از طرف ملل متمدنه اختلال زیادتری را تحمل خواهد کرد؟ پس از آن راجع به معاهده حقوق مالکیت و صنعتی و ادبی برن Bern پرسشهایی کردند که بدون اشکال پاسخ دادم و چون از پرسشهای بارون تاوبه رهائی یافتیم برای بقیه مواد جرأت بیشتری پیدا کردم اما پرسش غیرمنتظره که موسیو بند کوسکی Bendkovsky برای گیر انداختن من کرد موجب تأسف من شد زیرا که موضوع را فراموش کرده بودم و قدری بعد به ترمیم آن پرداختم بعد متعین دیگری راجع به حقوق قونسولی و تشکیل مجاکم مختلط در ایران پرسشی کرد که به تفصیل در آن صحبت کردم زیرا که در اصفهان مطالعات خوبی در این زمینه کرده بودم (شاید هم آنها از حضور من در اصفهان و مطالعه آرشیه های سیاسی آگاه نبودند) بقدری بیانات خوب بتفصیل پرداختم که از من درخواست کردند که بکوتاهی پردازم یکی دیگر از متعینین راجع باکونومی پلیتیک پرسشهایی کرد و من پاسخ کافی دادم راجع به آرتل Artel (۱) روس و اشتراک در کار نیز خوب پاسخ دادم و خلاصه آنکه پس از یکساعت که در زیر شکنجه آنها واقع شده بودم مرارها کرده و از پاسخهایم اظهار امتنان و خوشنودی کردند و در حالیکه دواری عارضه شده بود از جلسه امتحان بیرون آمدم.

چند روزی را بانتظار نتیجه بسر بردم تا خوشبختانه اطلاع یافتیم که در امتحان قبول شده ام و نفس راحتی کشیدم و از نگرانی خلاص شدم مخصوصاً بارون تاوبه با عبارات تمجید آمیزی از من اظهار امتنان میکرد.

خلاصه آخرین مرحله دوره آموزش من بطریقی که خود انتظار آنرا نداشتم بخوشی ختمه یافت.

آقای ورتنیکو Veretennikov که سابقاً در سال ۱۹۰۸ مرالایق دانست که داخل شعبه تحصیلات شوم..... نظر باینکه فعالیتی بخرج دادم در پاداش مرا بسمت چاپار حامل اخبار برلن و پاریس و لندن پیشنهاد کرد این مأموریت که انتظار آنرا نداشتم باعث خوشوقتی من گردید خانم منم از

---

(۱) این کلمه روسی است و مقصود از آن شرکت کارگران یا اصناف است برای انجام کاری بطور دائم یا موقت و اعضای آن درسودوزیان مسئولیت مشترک دارند.



شنیدن این خبر مسرور گردید زیرا که بیاریس میرفت و اقوام خود را میدید  
بنابراین او هم از مساعدتهائی که بمن کرده بود بیادش رسید .  
چندی بعد در ماه نوامبر ۱۹۱۱ مرا بسمت منشی و مترجم قونسولخانه  
رشت معین کردند و پس از مختصر توفقی در ورشو برای دیدار اقوام در فوریه  
۱۹۱۲ باخانم برشت وارد شدیم .  
در این موقع مراحل تحصیلی و کارآموزی من کاملاً پایان رسیده بود

## قسمت دوم

### اشتغال بکار و شروع بهبازنه

البته کسانی از من خواهند پرسید در صورتیکه در نوامبر ۱۹۱۱ بمأموریت رشت نامزد گردیدم چه پیش آمد که در فوریه ۱۹۱۲ بآنچه وارد شدم و ناچار باید توضیحاتی در این باب بدهم این موضوع هم کمی شباهت و ارتباط دارد با گروانکه شمع که در مرسکایا ۲۰ ما میدادند و ما مجبور بودیم که آنرا بنفت تبدیل کنیم. یعنی عده روزهای مسافرت از روی سفر با کالسکه حساب میشد و مثل شمع اثر اوقات گذشته بود زیرا بمأمورین بایستی با کالسکه و تجملات مسافرت کنند و در هر منزل باید اسب عوض شود و اینکار هم در بکقسمت از میهن پهناور من بی مورد نبود هزینه مسافرت هم موافق شأن و رتبه مأمور و عده اسب لازم بر حسب کیلومتر حساب و پرداخت میشد و چون مسافرت بین سن - بطرز بورغ و رشت با اسب طی شود، طولانی میگردد تأخیر ورود بمأموریت چندان جلب نظر نمیکند و من فرصتی داشتم که خود را بر رئیس پست رشت آقای نگراسو Nekrassov معرفی کنم و در فاصله این دو ماه با همکارم که باید جانشین او بشوم مکاتباتی کردم تا بدانم چه لوازمی در محل مأموریت موجود است و چه چیزهایی باید همراه برد. خانم نیز

قبل از حرکت بورشورفت تالوازم مسافرت را فراهم سازد و خود من در نهایت مصاحبت جوان مهربان عربی دانی را بنام کرامپکو و مک غنیمت شمردم که اکنون عضو فرهنگستان روسیه است و محققاً اولین عربی دانست انجام محسوب میشود و جانشین بارن رزن استاد قدیمی خود میباشد.

چندی بعد در ورشو بخانم ملحق شده و با اقوام مراسم تودیع بعمل آوردم و نمیدانم که آخرین باری است که بدیدار پدر عزیزم که بی اندازه از وضعیت من و طریق خوبی که اختیار کرده ام اظهار خوشوقتی میکرد نال میگردم.

بالاخره بالوازم سفر با خانم بطرف ایران حرکت کردیم خوشبختانه قزباد کوبه غلامباشی قونسولخانه رشت را دیدیم که در انتظار ورود ما بود.

نام او حاجی ابراهیم و پیرمردی بود باریش توپی حسابسته . يك سرداری برتن داشت که از پشم حاشیه دوزی شده و دارای یراق نقره بود کلاهی هم بر سر داشت که نشان عقاب دولت روس در روی آن درخشندگی داشت . همینکه وارد شدیم فوراً ما را با بار و بینه بکشتی برد و در انزلی پیاده کرد .

آقای قونسول و مادام N از ما پذیرائی دوستانه و گرمی کردند و من بلا فاصله مشغول کار شدم تا ماه اوت ۱۹۱۴ پس از عزیمت آقای N که در آخر تابستان ۱۹۱۳ بود ، اداره کردن تمام امور قونسولخانه بمن واگذار گردید . بدین طریق در آغاز اشتغال با امور قونسولی مسئولیت بستم مهمی را که در ایران داشتیم بعهده گرفتم اهمیت این بستم از این جهت است که عده زیادی از تبعه روس که غالباً قفقازی هستند در رشت به تجارت و کسب مشغول و از طریق ازدواج در شهر و حومه صاحب املاکی شده بودند بعلاوه مقاطعه کاری و امتیازاتی هم در گیلان بوجود آمده بود مانند شعبه بانک روس و عملیات ساختمان بندر انزلی و راه شوسه انزلی به تهران و بنگاه صید ماهی لیا نوزوف Lianozoff و قشون نظامی ساخلوروسی و غیره ، اینها همه برای یک نفر مبتدی مانند من بمنزله مندرسه ای بود که ناگهان در آن وارد شدم و در دریای واقعی کاغذهای رسمی که مربوط بشعب مختلفه کارها بود یکباره غرق گردیدم .

اکنون موقع آنست که تا بلوی فعالیت قنسولی را پاک و روشن ساخته مناظر مختلفه آنرا نمایش دهم اما قبل از این کار لازم میدانم که لحظه ای دست نگاهداشته و راجع بروابط تاریخی روس و خاور و بعد در اساس سیاسی اوضاع ایران در آغاز سال ۱۹۱۲ گزارشی بدهم .

در ایران قنسولها در پست خود مانند سایر قنسولهای ممالک غیر آسیائی نبودند بلکه سیاست های دیگری را هم باید در نظر داشته باشند مانند رژیم کابیتولاسیون که آنوقت کاملاً در جریان بود و آنها را وادار میکرد که وارد یک دسته از مسائل و قضایائی بشوند که همکاران آنها در سایر ممالک هرگز با آنها بر نمی خوردند و از این حیث راحت بودند .

### نفوذ روس در ایران

چون بعدها مجبور بمهاجرت شده بیاریس رفته و با محفل اورازین Eurasienne (۱) که در آنجا تأسیس شده بود ارتباط پیدا کردم و با فلسفه

(۱) مقصود عقایدی است که در فرانسه بین مهاجرین روسی بروز کرده است بعضی بر آنند که تاریخ روسیه بیشتر در تحت نفوذ تمدن آسیائی طی

بقیه در پاورقی صفحه ۶۷

تاریخی پیشرفت روس در خاور آشنا شدم برای من یقین حاصل گردید که روسیه مانند دولت بیگانه ای نبوده که از ماوراء بحار بخاور روی آورده باشد ، بلکه مانند يك آشناى قدیمی بوده است. روسیه از بدو تاریخ و حتی در زمان ماقبل تاریخ که ملت روس با طوائف سیت مخلوط بوده باخاور تماس داشته است . آیا همین طوائف سیت تجارت با فعالیتی با آنتی ها نداشتند و برای یونان گندم فراهم نمیکردند ؟ در این نقشه سیاست ارضی تغییر نا بنابر که قبلا ترسیم شده بود اگر مسئله بغازها هم در کار نباشد اقلامناافع روس متوجه خاور بوده است . آیا تمدن مخلوط یونان و طوائف سیت بسفر پنتیک Bosphore Pontique (۲) که من پاره ای از آثار آنرا در کریمه مشاهده کردم نشان نمیداد که آنوقت درزمینه روحانی و سیاسی روسیه بطرف مملکت بیزانس متوجه خواهد گردید . همان بیزانس که سلاطین روس قبل از ولادیمیر Vladimir با آن میجنگیدند ولی این سلطان اخیر تصمیم گرفت که ترك بت پرستی کرده و عاقبت پس از تفحص و انتخاب مذهب بآن متوجه گردید و این تصمیمی بود که باید من بعد وضع روسیه را در مقابل خاور مسلمان روشن سازد و نیز ممکن بود که ولادیمیر ب مذهب اسلام متوجه گردد زیرا فرستادگانی را معین کرده بود که بروند و در مذهب اسلام و بهود مطالعاتی بکنند در اینصورت میتوان تصور روسیه مسلمانانی را کرد که طبیعت خاوری خود را که در زمان خاقان ولادیمیر داشت تشدید کرده باشد. از طرف قفقاز هم روسیه سری نشان داده و فشاری وارد آورده بود یعنی بامارت نشین تموتارا کان Tmoutarakan در شبه جزیره تامان Taman

بقیه از پاورقی صفحه ۶۶

مراحل کرده و پاره ای عقیده دارند که در تحت نفوذ اروپا بسیر خود ادامه داده است و این مباحثه ایست که در میان اشخاص روشن فکر روسی از قدیم وجود داشته و مؤلف ما هم از دسته ایست که عقیده دارند روسها اروپایی نیستند بلکه خاوری هستند و باید با همسایگان خاوری دوست و همزاد باشند نه اینکه برضد اروپا حرکتی کنند بلکه برای پیشرفت امور مربوط بر روسیه و آسیا که هم جوار هستند باید با ملل خاوری همکاری کنند .

(۲) دولت قدیم کنار دریای سیاه که آنرا بن Pont هم میگفتند مؤسس آن آریو بارزان نامی بوده است معروفترین پادشاهان آن میتربداد بود که بادوات روم میجنگید و بالاخره مغلوب و کشورش یکی از ایالات روم شد . چنانکه ملاحظه میشود اسامی فوق اصلا ایرانی هستند مانند میتربداد و سیت یاسا کا که آنوقت در جنوب روسیه مسکن داشته و نژاداً ایرانی بوده اند.

هائیه دست انداخته بود و اینکار بمنزله طلیمه‌ای بود برای جنگ با طوائف کاسک Cassogues و یازک Yazigues که اجناد قبایل شمالی قفقاز بودند و در قرن دهم نیز در ماوراء قفقاز خاوری داخل گردید مورخین عرب هم حمله روس را در شهر بردع شرح میدهند و یادگار آن طوری در خاطرها مانده بود که مدتی بعد يك مورخ عرب در توصیف شمشیر میگوید ... این شمشیرها مانند شمشیرهای روس‌ها بود. این تماس‌های اولیه بنوعی خط مشی قاطع روس را فرطی قرونت از حیث ملیت و جغرافیائی قبلی حتی قبل از آغاز تاریخ روسیه عیسوی بخوبی نشان میدهد. من مخصوصاً بشرح این مقدمه پرداختم تا معلوم شود که روسیه در حال عیسوی بودن بطوائف گرجی و ارمنی هم نزدیک شده و بدرخواستهای آنان بی حسی نشان نمیدهد از طرفی بعنوان هم‌نژادی اسلاوی در بالکان مداخلاتی میکند و مسلم است که اگر خاقان مشرک ولادیمیر مذهب اسلام را میپذیرفت اوضاع بکلی شکل دیگری را اختیار میکرد. تواریخ عرب و مسلمان اشارات گرانبھائی را جم بر روسیه مشرک دارند و تجار عرب از طریق رود ولگا با این روسیه مشرک روابط تجارتی منظمی داشته اند و در طول این طرق کشتی‌رانی که به شبه جزیره اسکانندیناوی منتهی میشده خزان مهمی از درهم‌های عرب یافت شده و قابها و ظروف نقره ساسانی نیز از همین طریق زینت بخش موزه سن بطرز بوریغ گردیده است.

خلاصه آنکه ولادیمیر عاقبت مذهب مسیحی را قبول کرد و در خرسنز تووید

khersonèse de Tauride با شاهزاده خانمی از اهل بیزانس ازدواج کرد. روسهای قدیمی از نظر روحانیون یونان به مسلمانان مانند قوم آکاری نگاه میکردند یونانی‌ها نیز با سمت مترجمی رلی رادر دیپلماسی روس بازی میکردند و بواسطه مصاحبت تزار با مکنفر که زبان قدیمی یونان را خوب میدانست و بواسطه روابط همجواری با مشرق حیالی هم در جامعه روحانی تولید شد که مسکو را رم سوم تصور کنند (۱) اینها هم مقدمه طرح و نقشه خیالات و مقاصد مهم کاترین دوم است که ترسیم

(۱) یکی از کشیشها در آن زمان به تزار روس ایوان سوم مینویسد:

کلیسای مقدس یعنی کلیسای رم سوم یا کلیسای کشور تو بیشتر از خورشید در زیر آسمان پرتو افکن است. تنها تو در زیر آسمان تزار عالم مسیحیت هستی نگاه کن، گویی بندهای تزار مقدس تأسیس تمام ممالک عیسوی تنها از امپراطوری تو بوجود آمده‌رم‌های اول و دوم سقوط کردند و تنها رم سوم وجود دارد و آن امپراطوری تو است و رم چهارمی وجود نخواهد یافت یعنی مملکت عیسوی نو بدست دیگری نخواهد افتاد.

ایضی فلسطین

میشد در هر حال قرنها گذشت تا از گزارشهای مختلف زوار ارض مقدس افکار و عقاید روس نسبت با اسلام مخصوصاً اسلام ترک ایجاد گردید . روابط با صوامع کوه سینا و کوه آتوس Athos نیز از زمان قبل از بطر شروع میشود . راجع بایران و هندوستان فقط بکنفرد در قرن ۶ گزارش میدهد که جنبه مذهبی ندارد و آن تاجری است از اهل نوگورد Novgorod هم نام من آنا نازنیکیتین نکته مهمی که ذکر آن لازم است این است که تاکنون آن طور که باید نفوذ گرجستان را نسبت بروسیه در این نقشه خاوری عیسویت بنظر نیاورده اند . گرجستان در قرون یازده و دوازده دل مهمی را در ارض مقدس بازی میکرد شمال مریم هم که در مسکو مورد احترام زیادی بود و دولت سویت پس از اعلان کفر خود بواسطه خراب کردن کلیسا آنرا از میان برد محققاً از گرجستان بوده است (۱)

دولت روسیه قبل از بطر با ایران که قفقاز و گرجستان هم چندی از ایالات آن محسوب میگردد با نظر تعصب مسیحیت رفتار نمیکرد و باید در خاطر داشت که در زمان تسلط مغول روسیه و ایران هر دواز الوسهای مملکت پهناور مغول محسوب میشدند که از دریای زرد تا دریای آدریاتیک توسعه یافته بود . در عوامل بالقوه روس و ایران هم اختلافی نبود که ایجاد تغییرات معنوی را بکنند که بزبان ایران تمام شود چیزیکه هست اثر استیلای مغول در این دو کشور یکسان نبود و شاید ایرانیها بیشتر با مغول بمسالمت بکنار آمدند . علت دیگری هم در کار بود و آن اینست که مغول و ایران در یک موقع هر دو پیرو مذهب اسلام بودند بعلاوه این اتفاقات مکرر برای ایران رویداده بود و اولین مرتبه نبود که ایران با این امواجی که از طرف مشرق میآیند روبرو میشود و میدانست که اگر چه بر حسب ظاهر در این امواج غرق میگردد عاقبت نجات خواهد یافت و نورانیها بحکم اجبار تمدن با وسعت ایران را قبول خواهند کرد و بهمین جهت بود که از حیث اقتصاد و اجتماع خود را در مقابل مهاجمین نرم نشان داد مذهب اسلام را نیز بهمین ترتیب پذیرفت در صورتیکه هسته ایرانیت خود را دست نخورده محفوظ نگاهداشت و بدیهی است همیشه حالت ضعفی در قبيله فاتح پیدا میکرد فوراً بآن فشار میآورد و بالاخره بآن مسلط میگردد اما عکس العمل روسیه طور دیگر بود در آنجا پس از با مساعدت

(۱) گرجستانینهاد در فتح مهول ۱۲۹۹ در مصر فعالیت زیادی بروز دادند و در نتیجه برای یکسال وظیفه خور حاکم بیت المقدس بودند و مدت مدیدی در حفظ آن کوشیدند

برضد یکدیگر  
 مغول سلاطین و امرائی در نواحی مختلفه سر بلند کردند و در حالیکه از منافع عمومی ملو چشم پوشیده خواستند با کار تهائی که مغولها بازی میکردند بازی کنند و <sup>در نقش شخصی بر نداشتند</sup> روح ملیت در میان احساسات مذهبی بروز کرد و برهوسپهائی آنها تسلط یافت. استیلای مغول باعث شد که روسها درس عبرتی گرفته مسئولیت مشترک را احساس کنند و اساس سیاست مسکو بر روی همین احساسات قرار گرفت و جدائیها و منافع محلی بتدریج از میان رفت اما باید دید که آیا درست است که تأثیر سرمشق مغول افکار روس را بخود متوجه کرد و باین فکر افتاد که قلمرو خود را بوسعت مملکت تیموری رسانند؟ من این اصل مسلم را که اورازین ها جلو برده و توسعه داده اند شبه واقع پنداشته و تنها عیبی که در آن می بینم این است که چگونه روسیه با این افکار مغولی مسلک با اساسی را اختیار کرد. درست است که روسیه در چندین نقطه بعد از رود ولگا در مشرق و جنوب خود را مانند جانشین مغول معرفی کرد اما باید دید که آیا راستی این توسعه ناشی از میل طبیعی است یا سیاستی است که بسرمشق مغول صورت گرفته است. مورخین روس هیچوقت بطور جدی فرمول کلیوچوسکی *ključevsky* را باطل نکرده اند که میگوید این توسعه استعماری دائمی بواسطه شرایط <sup>طبیعی</sup> و عدم موانع بعمل آمده اند. و فقط فشار توده اجتماعی روسیه بوده که توانسته است در روی این اقیانوس بیکران بری دریانوردی کند.

در هر حال برای اینکه اوضاع ایران روشن شود باید گفت که محققان در عصر قبل از بطر در موقعیکه دولت روسیه استحکامی یافت و بر اراضی اطراف مسکو مسلط گردید بتدریج بطرف شمال بحر خزر تا حاجی طرخان پیش رفت و از طرف شمال قفقاز هم تا رود اترک دامنه کشور خود را توسعه داد بنا بر این در روابطش با ایران مرحله تازه ای پیدا شد که تا آنوقت تنها بامور تجارתי محدود بود. پس از آن روسیه نیرومندی که با اراده شخص با عزم و لیاقتی مانند بطر کبیر اداره میشد با ایرانی سروکار پیدا کرد که شاه عباس کبیر آنرا باوج عظمت رسانیده بود ولی در اواخر سلسله صفوی آن عظمت درخشان از میان رفته و سلاطین ضعیفی حکم فرمای آن بودند.

اقتدار و ابهت ایران در اوایل عصر صفویه بدرجه ای رسیده بود که یکی از مورخین ایرانی روسها را از يك فرنگی خطاب میکند و این کلمه ایست که پستی و حقارت روسها را امیرساند و همسایگان شمالی را در سطح ملل آسیائی قرار میدهد اما بعد اوضاع تغییر پیدا میکند و سیاست شرقی بطر کبیر شکاف بسیار عمیقی در روابط روس و آسیا ایجاد مینماید.

تمام ملل از وصیتنامه معروف پطر کبیر آگاه هستند. من راجع بخلط  
 یا درست بودن آن کاری ندارم اما این مسئله مسلم است که پطر کبیر دلبستگی  
 زیادی بندریا داشت و بالطبع مایل بود دایره ای که اراضی حاصلخیز روسیه را  
 احاطه کرده است درهم شکند و بواسطه ایجاد طرق بحریمائی زاهی برای  
 کشور خود بخارج باز کند. از طرف شمال و غرب بموقعیت رسید اما در بحر  
 اسود بشکست برخورد و بمقصود خود نائل نگردید بنا بر این متوجه بحر خزر  
 شد و نقشه خود را هم بلوئی پانزدهم پادشاه فرانسه هدیه کرد اکنون هم آن  
 نقشه در کتابخانه ملی موجود است و میتوان آنرا دید. پطر کبیر دارای یک روح عملی  
 واقعی بود. جنگ سخت بکویچ چرکاسکی ای *Békovitch Tcherkasskii*  
 در خیوه مقاصد نفع آور او را نشان میدهد که اگر بفتح هندوستان نائل نگردد  
 انقلاب شناسائی کاملی در این امتداد حاصل خواهد کرد. عموماً لشکر کشی  
 پطر را بطرف ایران از طریق تجارت میدانند و آنهم باین نظر است که حکام  
 ایرانی بتجار روس در شماخی آزار رسانیده بودند و این تجارت هم باید ارمنی  
 باشند (یک نفر ارمنی موسوم به اری ئی *Oryi* همیشه در مصاحبت پطر بود و  
 در نزد او قرب و منزلتی داشت) تجار ارمنی مدت مدیدی واسطه تجارت شرق  
 با روسیه بودند و بارچه های ابریشمی و فرش و ادویه و جواهر و اسلحه از ایران  
 و بخارا بروسیه وارد میکردند و در مقابل از روسیه هم پوست های مخصوص لباس  
 و چرم و غیره صادر مینمودند و تا شهر تمسک داد و ستد داشتند اما در نواحی  
 ماوراء بحر خزر حسابهای دیگری در کار بود که باید تصفیه شود. از وقتیکه  
 روسیه در جبال اورال با ایلات تماس حاصل کرده بود بسیاری از روسها را ایلات  
 باسارت برده بودند.

در قسمت جنوب شرقی بحر خزر هم ترکمانهای راهزن مسکن داشتند  
 یعنی قبایلی که بواسطه داشتن اسبان تندرو و جهات دیگر تاریخی مشهور هستند  
 در هر حال نتایجی که پطر کبیر از این اقدامات گرفت موقتی بود و در زمان آنها  
 ایوانو *Anna ioannovna* بنا بر مصلحت ترجیح دادند اپالاتی که در سواحل  
 جنوبی بحر خزر تصرف کرده بودند بایران پس بدهند. همان ایالاتی که به -  
 فاتحین وقعی نگذارده و با نظر حقارت بآنها مینگریستند باید بخاطر داشت که  
 اعراب هم خیلی دیر در این نواحی با تلافی جنگلی وارد شدند و اهالی هم برعکس  
 سایر ایالات در مقابل اسلام مقاومت زیادی بروز دادند بعلاوه فتوحات اسکندر -  
 هم در این نواحی صورت خوشی بخود نگرفت داستانهای حماسی ایرانی هم این  
 نواحی را جایگاه دیوان معرفی میکنند و عجب اینکه روسها هم در این نواحی



روز خوشی ندیدند و همیشه ناراحت بودند و یادگار آن زمان در یکی از سرودهای سالداتها باقی مانده است که گفته اند ( ای ایران تو کشور ممتاز و دلچسبی نیستی بلکه نفرین کرده هستی ) . بهر حال قوه محرکه که پطر کبیر در این امتداد بتوده روس داد متوقف نشده و در خاک قفقاز بممل افناد و جنگهای با ایران یعنی با امارات دست نشانده ایران در سنه ۱۸۲۸ طبق معاهده تر کمان چای با توسط گریبایدو Gribaidov که بیشتر بنام فاجه نویس مشهور است خاتمه یافت . بر طبق این عهدنامه روسیه در حوالی رود ارس در سرحدات صحرای مغرب توقف کرد و گرجستان نیز در آخر قرن هیجدهم اجزاء متصرفات دولت روس شد . ولی تسلط آن از طرف دیگر بحر خزر بعدها در نیمه دوم قرن نوزدهم قطعی شد خلاصه هر قدر فشار روسیه در کشورهای اطراف بحر خزر بتدریج زیاد تر میشد دولت انگلیس بیش از پیش نگرانی پیدا میکرد و عمال انگلیسی کوشش میکردند که از عملی شدن نقشه روس جلوگیری کنند کوهستانهای قفقاز را تحریک میکردند که در مقابل پیشرفت روسها مقاومت کنند و در دربار پادشاهان مسلمان آسیای مرکزی بمداخلاتی میپرداختند ولی پیشرفت روسیه بموانع بزرگی بر نمیخورد فقط تا اندازه ای بکنندی و طول مدت انجام میگرفت . رقابت روس و انگلیس سیاست ایران را در قرون نوزدهم و بیستم بکلی تغییر داد و قسایع کوشکا kouchka در سال ۱۸۸۵ و بامیر در سال ۱۸۹۳ و قبل از آن قضیه هرات در سال ۱۸۴۵ موضوعاتی هستند که این مراحل رقابت را بخوبی نشان میدهند و من را جم بآنها بتفصیل نمیپردازم . تجارت روس در ایران توسعه یافت مخصوصاً نسبت بمنسوجات پنبه ای صنعتی شدن روسیه نیز باعث اضطراب و نگرانی بریتانی کبیر شد . شاید من مطابق میل کسانی که در فهم اوضاع مادی تاریخی در منظره توسعه اقتصادی روس نظر دارند اصرار و پافشاری نکرده ام ولی باید بدانند که من در صدد تخفیف اهمیت آن نیستم فقط قصد من این است که در جنب سایر اصول مطول روس و آسیا که ما بلم باختصار پردازم در این باب راه اغراق و تفصیل را نپیمایم . از طرفی هم در زمینه ترک و بالکان قیودات مذهبی و نژاد را که ریشه های تاریخی و اصول قابل بحث بسیار طولانی را دارند نمیتوان فراموش کرد . در روابط با ایران این قیود کمتر محسوس است معیناً ایران هم دل دفاعی خود را بطور غیر مستقیم از این راه باز یکرده است . در موقعیکه روسیه با اوضاع ترکیه متوجه شده و آن حمله کرده بود بواسطه يك نوع پیش آمد دیگری اجباراً با ایران مواجه گردید توضیح آنکه گرجستان که گاهی بتوسط ترکیه و زمانی بتوسط دولت ایران در معرض تهدید واقع میشد

در این موقع بمنزله خازن انرژی روسیه بود که اثر آن تا وراء سلسله اصلی جبال قفقاز میرسید. جنگ جهاد، شامل درداعستان در اثر مجاهدات اسلامی بوجود پیوست که با مساعدت ترکیه و ایران دنباله پیدا کرد (مخصوصاً در کنار بحر خزر در طالش) تشکیلات کوهستانیها که با سختی و شهادت در مقابل روسیه دفاع میکردند بر روی اصول تصوف و عرفان بود که دیرزمانی در ایران با جلوۀ خاصی درخشندگی داشت (۱) و بنا بر این ترسیم خط فاصل درستی در قفقاز در مقابل اسلام که در آن واحد از افکار ترک و ایران تشکیل یافته بود بسی مشکل بنظر میرسید. یکی از آنها بواسطه پیشرفت در ساحل بحر اسود و رود ولگا (قازان و حاجی ترخان) با روسیه میجنگید و در مقابل دیگر بهم اختیار کردن وضع دیگری مشکل بنظر میرسید. اقامت قزاق هاهم در روی رود ترک شایان ملاحظه است که در واقع عوامل فشار روس در ماوراء قفقاز بودند یعنی فشاریکه اساساً برای توسعه اقتصادی روس بعمل میآمد. نفت گروزنی، Grozn و مایکوپ Maikop و باد کوبه و آمبالا Embala و مانگاناز چیاتوری Tchiatoury و مس الاوردی و غیره و غیره با مرور زمان اهمیت اقتصادی بلاحرفی پیدا کرده بود. و چون پیشتر اولان روسی در قرن هفدهم در شمال قفقاز پیدا شدند جلوگیری از این فشار غیر ممکن بنظر میآمد. البته راجع بفتح سیبری بهم واضح است که ابتدا تجارت پوست و بعد هم طلا موجبات دخول روسیه را در اراضی ماوراء اورال فراهم کرد و ثروت های معدنی این نواحی پیوسته توجه مسکوپرا بخود جلب می نمود. اما مزروع کردن اراضی که تنها عامل واقعی مؤثر بود خیلی بعد بمرور زمان صورت گرفت و بدوات روسیه اتکا حاصل کرد و مدت زیادی گذشت تا عملی شد البته این عمل هم بوسیله جمعیت با عزم بلکه متهور روستائیان روسی انجام یافت که میخواستند از تحت تسلط و ظلم مالکین و رقیب کلیستای روسی فرار کرده بطرف آزادی بروند و از بردگی خلاص شوند. البته ملاکین عمده روسی با این مهاجرت روستائیان و آباد کردن سیبری مخالفت مسا کردند از ترس اینکه میباید از این راه زبانی با آنان وارد شود. سرمایه

---

(۱) مملک تصوف ایرانی در سنه ۱۸۲۳ توسط یک نفر بخارائی موسوم به خاص محمد درداعستان وارد گردید شخص مذکور در دهکده یارا گلار Yaraglar مسکن گزید و موفق شد که ملامحمد مجتهد داغستانی را باین مملک دعوت نماید و در نتیجه عده بیشماری از کوهستانیها پیرو این مملک شدند یکی از هواخواهان این مملک شخصی بنام قاضی ملا بود که خود را امام معرفی کرد و جانشینان او قمرت بیک Gamzat و شاملیل بودند

آباد کردن اراضی که تنها عامل مؤثر و مخصوص توسعه اجتماعی از دیر -  
زمانی موجب تأثیر و نفوذ بود باین مهاجرین وجهه مخالفتی نشان داد.  
راجع بمنافع تجارتي و صنعتی قضیه طور دیگر بود و خیلی طول کشید تا به نتیجه  
رسید یعنی وقتی عملی شد که بیرقهای توسعه روسیه پس از مدت مدیدی در آسیای  
نصب شد و معلوم است که این توسعه بهمت و کوشش توده روسی بود که از  
بی عدالتی ها و ظلم های اجتماعی در این نواحی پناهنده شدند و این اوقیانوس  
بری بی کرانه را برای روسیه بوجود آوردند و ضمناً بدوت اراده و نقشه قبلی  
تار و پود سیاست آینده را تشکیل دادند و بالاخره روزی رسید که این عده  
خانواده های پراکنده بهم متصل گردید و من حیث المجموع بساختمان محکم  
مرکزی روس ملحق گردیدند و بتدریج بمکانیسم اصلی کشور آرایش دادند و  
دولت هم چون از آن به بعد نمی توانست آنها را فراموش کند و نسبت بآنها  
بیطرف بماند تأمین آنها را بعهده گرفت و قبایل آسیائی را که امنیت سرحدی را  
تهدید میکردند عقب نشانند و خلاصه آنکه فشار روسیه بطرف آسیای مرکزی  
طبق این نقشه انجام یافت و از آن پس ملت روسیه باراضی وسیعی که قبایل  
آسیائی در آن نقل و انتقال میکردند بشکل دیگری دست اندازی کرد یعنی  
ثروتمندان روسی خریدار اراضی شدند و زارعین را از املاک مرکزی خود به  
آنجا میآوردند تا بآبادی آن پردازند. و پس از آنکه فتوحات کاترین دوم ترك  
هارا بعقب راند تمام سواحل شمال غربی بحراسود که موسوم شد بروسیه جدید  
مستعمره گردید و در همین امتداد است که دولت روس دانه پاشید و بتدریج  
بطرف آسیای مرکزی جلورفت و پیش قراول آن هم قزاقهای ارنبورك و  
یایك Yaik اورالی بودند که راهها را باز میکردند تماس با سکنه  
صحراهای مجاور هم بوسیله تجارت و مبادله جنسی که در آن نواحی صورت  
میکرفت تأمین شده بود. و بتدریج گاوآهن زارع و ترازوی تاجر آرام و  
بی صدا داخل این نواحی شده و نفوذ روسیه را بیش از پیش در توده سیال و  
بادیه نشینان متحرك زیاد کرد مقصود من این نیست که این پیشرفت ها را  
مانند يك عمل آرام و آزاد و عاری از هر گونه تنقیدی در مقابل همسایگان  
آسیائی جلوه دهم. البته يك امپراطوری بزرگ بی زحمت و باحرف تأسیس  
نمیشود. پر واضح است که پیشینیان متعصب و سخت گیر امریکا هم که بطرف  
مغرب روی آوردند مالك متحده را باموعظه و تعلیمات روحانی تأسیس نکردند  
سرخ بوستان هم از این قضایا چیزی میدانند. من اوضاع اجتماعی و مذهبی  
اسلام را بسی محترم میشمارم و تصور نشود که من خواسته ام در این جا تشابهی

قابل شوم و ملل آسیائی را در ردیف سرخ پوستان آمریکا قرار دهم بلکه مقصودم رساندن این نکته است که استعمار روس از حیث روابط انسان با زمین انجام یافته و از همین راه بوده است که روسیه توانسته در آسیا قدمی پیش گذارد و کشمکش دائمی که این نواحی را پیوسته بقطعاتی مجزا میکرد از حیث سیاست دارای علل و موجباتی بوده است. هر گاه از طرف روسیه باقهر و غلبه عمل غصبی انجام یافته در عوض جبران خسارت هم در کار بوده است. بدیهی است هر ملت بزرگی باید مسئله تاریخی خود را مطابق فکر خود حل کند و البته بر حسب اوضاع و درک موقعیت با واحد مقیاس، فواصل و مراحل مسافرت را در سیر تکاملی مخصوص بخود معین میکنند. سیر تاریخی ملت روس از طریق آباد کردن و نظم و ترتیب دادن باراضی بایری بود که طبیعت از روی استحقاق بآن عطا کرده است آهم در مواقعی بوده که نژاد روسی بواسطه تراکم جمعیت ب فکر توسعه خود پرداخته است و شاید هنوز درباره ای از نواحی شرق اقصی این مسئله تحقق نیافته است. ساعت نظم و ترتیب روسیه بصدادآمد یعنی نظم و ترتیبی که نه فقط عواید و منافع را متضمن باشد بلکه از حیث اخلاقی و اقتصادی هم در تجسس بهترین دستورزندگان مشترک روس و بومی برآید البته رژیم سویت فعلی دوران این است که من آنرا بر رژیم سابق ترجیح دهم اما بنا بر آزادی عقاید میگویم رلی را که روسیه در مستملکات آسیائی خود بازی کرده خالی از فایده هم نبوده است. صرف نظر از انتقاداتی که میتوان نسبت بطرح مبنائی اقتصادی این عمل کرد باید این نکته را هم در نظر داشت که اولاً سویت کار عاقلانه ای کرده که بصنعتی کردن مستملکات آسیائی خود توجه نموده و ثروتهای طبیعی را بکار انداخته است ثانیاً تشکیل اساسی دول متحده (با اینکه تئوری است) اقلاً بومیان را کمی در اداره کشور خود سهیم کرده است و حقوق این کشور هارا از حیث زبان برسمیت شناخته است. این سیاست که در خطوط برجسته اش طریق عادلانه ای را نشان میدهد متروک شدنش بعید بنظر میآید و البته اگر بخواهند منافع روسیه را در نظر بگیرند باید اصلاحات زیادی در آن بعمل آید. شاید در بادی نظرافکار من در طرحی که ریخته ام خارج از موضوع بنظر آید معیناً اگر بانظر عمقی در آن دقت شود تصدیق خواهند کرد که فرار از آن برای من امکان پذیر نبود. زیرا مقصود من این است که وضع روسیه را در مقابل همسایگانش بقدر امکان روشن کنم و بنابراین نمیتوانم به نقل چند تفسیر از مطالبی که بحد اشباع راجع بر قایت روس و انگلیس در ایران زیاد تکرار شده است قناعت نمایم. من با

یکنفرروس دیگری که از احاطه تربیت مدرسه ای و مأموریتهایش دعوت به مطالعه این نوع مسائل شده باشد پیوسته در تحقیقات خود باشکال و پیچیدگی بر میخورد زیرا علاوه بر مانورهای دیپلماتیک که بیش یا کم بامهارت انجام و بموقیعت منتهی گردیده موضوع منجر میشود بیک مسئله کلی دیگری که جوهر اصلی است و این مانورها مناظر مختلفه آن را نشان میدهد یعنی مسئله کلی که کارسیاستمداران روسی را هم که در منافع کشور خود بصیرت تامی دارند با اشکال مواجه میکند و آن این است که آیا روسیه مملکتی است اروپائی و یا کشوری است آسیائی که در بازی منافع اروپائی بوجود آمده است. بعقیده من «پچیک از این دو نیست بلکه کشوری است اروپائی که باسیا بستگی کامل دارد و بنوعی خود را بهشرق متوجه کرده است و بطریق اولی نمیتوان گفت کشوری است آسیائی زیرا که پرورش آن از حیث تاریخ بر اساس عیسویت قرار داشته اگرچه این اساس از عناصر مدیترانه شرقی تشکیل یافته که صفات و خصائص آسیائی در آن سرایت کرده است. یونان بت پرست قدیمی پرورش هلنیستی را در خاک آسیا ایجاد کرده و یونان عیسوی و بیزانس باعث تشکیل وضع روحی روسیه ارتودکس اسلاو شده است که بعد تحت نفوذ با خشونت مغول گردیده و مقدار زیادی از خون تورانی و فینو اوگرین *Fino-ougrien* (۱) را آشامیده است البته این نژادها در یک محیط طبیعی زندگی میکنند اند که آب و هوایش بسی سخت و ناسازگار بوده است خلاصه آنکه موانع بسیاری را باید از پیش برداشت تا بتوان شالوده تاسیس کشوری را ریخت که پیوسته در میاب دوقوه شرقی و غربی در حال نوسان بوده و هر یک از این دوقوه کوشش داشته که آنرا بطرف خود بکشاند و در این کشمکش گاهی بطرف مشرق و زمانی بطرف مغرب متمایل بوده است مثلاً قبل از ورود مغول می بینیم یاروسلاو عاقل *Yaroslav le sage* دختر خود آن *Anne* را به هانری اول پادشاه فرانسه بزوجیت میدهد و بدین طریق با مغرب وصلت میکند اما پس از استیلا مغول که میخواهد با اصلاحات پردازد بدو نوع گرفتاری بر میخورد از طرف مشرق بانسل دوم باتو *Batou* سروکار دارد و از طرف مغرب به سدهستان و سوئد بر میخورد که مانع مجهزشدن مسکو میگردد و نمیکندارد از اروپا متخصص وارد کرده و شروع با اصلاحات نماید از حیث مذهب هم باشکالاتی مواجه میشود مسیحیت بیزانتین دارای تأثیر تربیتی کلیسای رومی کاتولیک نیست کلیسای اخیر

(۱) علت پراکنده که از آن قبایل زیادی انشعاب یافته مانند لاپنی و استیاک و غیره که در شمال آسیا و اروپا زندگی میکنند.

اصول قضائی را در موقع شورش بر برها حفظ کرد و مثلاً نمونه فرانسوی را از قالب در آورد در صورتیکه کلیسای بیزانترین اختلافاتی تولید نمود که موسوم است به راسکل Raskol و باحساسات مذهبی ملت روس لطمه بزرگی زد بعلاوه ملوک الطوائف هم در روسیه اقلاً مانند ممالک غربی وجود نداشت و بحسب توسعه مالکیت ارضی در روسیه هرگز <sup>بناشدازه اروپا نبوده است</sup> و بنا بر این اصل است که استخوان بندی اجتماعات غربی با وجود تغییرات سیاسی و اجتماعی تا کنون محفوظ مانده است. بطر کبیر روسیه را اجباراً بطرف تربیت غربی کشانید اما این اجبار مفید واقع نشد و فقط یک اثر سطحی داشت. ورود در این تربیت عمقی نبود زیرا که وسایل آن از حیث اجتماع هنوز کاملاً فراهم نشده بود و این مسئله پس از انقلاب ۱۹۱۷ باز هم لاینحل ماند و اصول بالشویسم که از سیر طبیعی خود تجاوز کرده بود روسیه را بیشتر بطرف مشرق متوجه نمود و روابط روحانی آن را بامغرب بکلی قطع کرد. این قطع رابطه در سالهای اول برقراری رژیم سویت کاملاً مشهود بود و هنوز هم آثار آن باقی است.

من اعتراف دارم که در شرح حوادث زیاده روی کرده ام - با وجود تجربیات زیاد که در سنوات مطالعه در مسکو (۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) برای من حاصل شده بود موجباتی فراهم نبود که مرا بفکر پیش بینی روسیه بالشویست بیناندازد. من باید از این مراجعه طولانی بگذشته که برای تفحص و تشریح مسلك دیپلماتیک روسیه و بیشتر برای روشن نمودن روابط روس و خاور در منظره وسیع تاریخی بود معذرت بخواهم پس بایجاز پرداخته و بطور خلاصه میگویم نظر باینکه روسیه در میان آسیا و اروپا واقع شده دیپلماسی آن میبایستی متناوباً با دو نوع ورق بازی کند و در این بازی از دو طرف مراقب موازنه خود باشد زیرا که این تناوب پیوسته زمینه نقشه دیگری را فراهم میسازد گاهی روسیه با باختر کدورت پیدا میکند و بنا بر این در خاور بفعالیت میپردازد و چون از خاور روی خوشی ندید بطرف باختر روی آورده و با آن همکاری میکند. در سال ۱۹۱۱ چون روسیه از طرف انگلیس در ایران اغفال شد در صدد برآمد که به استحکام مقام خود پردازد توضیحاً اضافه میکنم که در سال ۱۹۰۹ بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم اوضاع ایران آشفته بود. حضور قشون روس در آذربایجان عنصر روشن فکر و مشروطه خواه ایرانی را عصیان کرد و دولت ایران هم چون دچار اشکالات مالی بود و از کارکنان بلژیکی هم رضایت مستمر شوسترمرگان امریکائی را برای اصلاحات مالی استخدام کرده بایران آورد مشارالیه قبلاً پستی در اداره جزایر فیلیپین داشت این مأمور که من در خوبی

صفات و حسن نیت او تردیدی ندارم نتوانست در اینموقع باریک درایت و فطانتی بروز دهد که منتهی به نتیجه خوبی گردد. تصمیماتی اتخاذ کرد که از آنجمله است تشکیل ژاندارمری منظم برای وصول مالیات که بعقیده او در راه انداختن چرخهای خزانه ضرورت داشت. البته این تفکر فی حد ذاته بسیار عالی بود اما چیزی که باعث نگرانی دولت روسیه شد این بود که شوستر خیال داشت ماژور استوکس Stokes یکی از عمال سفارت انگلیس را در رأس ژاندارمری قرار دهد بنا بر این سفارت روس باین عمل اعتراض کرد زیرا که نمیخواست ژاندارمری که تحت فرمان یکنفر انگلیسی است در منطقه نفوذ روس به فعالیت پردازد دولت ایران هم نظر باینکه بیشتر متمایل بس انگلیس بود در اینموقع پنبه در گوش خود گذارد ناچار وضع ناگوار و زننده ای پیش آمد و موجبات نگرانی دولت روس فراهم گردید روزنامه های روسیه بصدا درآمدند که این رفتار انگلیس برخلاف قرارداد ۱۹۰۷ می باشد. در همین موقع من در پترزبورگ بودم و میدیدم که مبادله تلگرافها بین لندن و سن پترزبورگ وضع زننده و نیش داری بخود گرفته است. در خاطر دارم که نراتو ( Neratov ) در غیاب سازانو کفالت وزارت را داشت روزی بوشانان Sir G. Buchanan سفیر انگلیس باو گفته بود مسئله ماژور استک در لندن تأثیر نامطلوبی کرده است او نیز در پاسخ گفته بود که در روسیه هم عامه از این مسئله ناراضی است و البته بدون جهت هم نباید باشد. گزارشی در این باب تهیه و بنظر امپراطور رسانده بودند، امپراطور در حاشیه اظهار نظر کرده و نوشته بود من از نراتو اظهار امتنان میکنم بهتر از این جوابی نبود که بسفیر انگلیس داده شود خلاصه در نتیجه همین عملیات بود که دولت روس اولتیماتومی فرستاد مبنی بر اینکه دولت ایران حتماً باید از انتخاب ماژور استک اصراف نظر کند در اواخر سال ۱۹۱۱ در تبریز شورشی بر ضد روس بروز کرد و اهالی چند سرباز روسی را کشتند بنا بر این معامله بمثل بطور وحشیانه بفوریت در تبریز ورشت صورت گرفت و کمی بعد از این کشتارهای حزن آور و تبعیدها بود که من در فوریه ۱۹۱۲ برشت وارد گردیدم. پرونده وقایع دسامبر ۱۹۱۱ یکی از پرونده های است که مطالعه آن بسی دلخراش و حزن آور است پس از عزیمت محمد علی شاه مخلوع در سال ۱۹۰۹ این کشمکش شروع و تخفیفی در آن حاصل نمیکردید بالاخره پارلمان در طهران تشکیل یافت اما قادر نبود که باین اوضاع آشفته آرامشی دهد و معلوم است که باین تصرفات و دخالت های بیگانه ورژیمی که

اساس آن آزادی عقیده عمومی اتکانش داشت سازش مشکل و امکان ناپدید بود و لوائینکه این تصرفات در يك قسمت خاك ایران باشد والبته برای دولت ایران موقعیت بسیار باریکی پیش آمد کرده بود از طرفی تقاضاهای مشروع وطنخواهان و کلای پارلمان و از طرف دیگر سیر دیپلماسی روس و انگلیس روز بروز بر وخامت اوضاع میافزود افکار جوش و خروش پیدا کرد و بالاخره روزی آنچه نباید پیش آید بوقوع پیوست. چنین بنظر نمیآید که مردم ایران بطور کلی بانظر بغض و کینه بنظامیان روسی نگاه کنند اما غالباً اتفاق میافتد که در چنین مواقع بحرانی حرارتی که در سر عده قلیلی تولید میشود کافی است که اشخاص محتاط را نیز با خود همدست سازد و آتشی برافروزد. شاید هم این عمل مربوط بمناصر انقلابی باشد که اصلاً قفقازی بودند و شرکت آنها در وقایع ایران بی تردید است و من قبلاً در موقع برخورد بقشون انقلابی سپهدار در سال ۱۹۰۹ که باصفهان میرفتم اشاره ای بآن کردم بعلاوه کتابی هم راجع باین موضوع موجود است که فعالیت سوسیالیستهای قفقازی را در ایران در سالهای انقلاب شرح میدهد. زمامداران حالیه روسیه که استالین در رأس آنها قرار دارد از این قضایا بهتر آگاه میباشند.

بهر حال خواه این عناصر شورش طلب قفقازی یا غیر آن باشند قدر مسلم این است که در دسامبر ۱۹۱۱ فرمان حاضر باش جدی در تبریز داده شد و در تعقیب آن قربانیهای از دو طرف بزمین افتادند ولی در رشت سوانح باین شدت نبود زیرا که از یکطرف احتیاطات لازم بعمل آمده و از طرفی هم نهضت انقلابی هواخورده بود بعلاوه نیروی نظامی روس هم که در آن موقع در رشت اقامت داشت اخطار کرده بود که اگر کسی بر ضد روس حرکتی بکند بدار آویخته خواهد شد وقتی که ما وارد رشت شدیم هنوز سایه دارهای شوم در قرب شهر دیده میشد و شاید اگر قدری زود تر برشت آمده بودم مجبور میشدم که در این کشتارها که بتوسط نمایندگان غیر نظامی مقتدر روس صورت می- گرفت حضور بهم رسانم و بدیهی است که وجدانم از مشاهده چنین اعمالی ناراحت میشد و پیدا کردن راه خروجی هم از این میدان مشکل بود. خوشبختانه تقدیر چنین خواست که من در آغاز مأموریت از مشاهده این مناظر حزن انگیز و تحمل ناپدید بر کنار باشم اگرچه من بوظائف مأموریت کاملاً آگاه بودم ولی با کمال صداقت اعتراف میکنم که شرکت در این اعمال برای من بسی ناگوار و سخت بود و اکنون که سی سال از این وقایع گذشته است هر وقت بفکر این اعمال میافتم احساساتم طغیان میکند و خدا را شکر میکنم که مرا از دخالت در



چنین اعمالی معاف داشت در همان موقع که از کشتی قدم بخاک ایران گذاردم یعنی در فوریه ۱۹۱۲ وجدانم از مشاهده این اوضاع ناراحت شد و این فکر از خاطر من عبور کرد که مطابق چه اصولی این تجاوزات و دخالت ها از طرف دولت روس در ایران بعمل آمد. آیا این هم از شرایط حقوق بین المللی است؟ البته چنین نیست. دروسی که من تازه از آنها فراغت حاصل کرده بودم و هنوز در خاطر من هست ابدأ موجه بودن چنین اعمالی را نمیرساند. دولت روس که با ایران جنگی نداشت. در روسیه هم نبودیم که حکومت نظامی برقرار کنیم و حکم میرا اجرا نمائیم. چیزی که مسلم است این است که وضع سیاست ما در ایران مبهم بود و نظر بموافقیت با انگلیس بملط بانجام اعمالی مبادرت می کردیم، آیا ثبت چنین اعمالی در روابط روس و ایران شرم آور و تنگین نیست؟ بيمورد نیست بخاطر آورم که در سال ۱۸۲۸ حادثه ای در ایران روی داد که اساس آن بر روی تعصب ملی قرار داشت و در نتیجه هیئت دیپلماتی روس که در رأس آنها گریبایدوف یکی از افتخارات ادبی روس بود بقتل رسید در حالیکه آنوقت ایران مغلوب کاملاً در تحت فشار و اختیار روسیه فاتح بود بیینم دولت نیکلای اول نسبت باین حادثه چه رفتاری را پیش گرفت؟ بدیهی است بطوریکه شایسته مردمان قوی الاراده است با وجود اهمیت واقعه دولت روس علو همت نشان داد و برفتن يك هیئت ایرانی بسن بطرز بورغ برای معذرت خواهی قناعت کرد و فقط مبلغ مختصری برای بازماندگان مقتولین از ایران گرفت. اما در سال ۱۹۱۱ برای چند سرباز که در تبریز از روی احساسات میهن پرستی و تعصب ملی کشته شدند پس از محاکمه مختصر فی المجلس حکم قتل ایرانیان داده شد نه تنها در تبریز بلکه در رشت هم که ابدأ بسربازان روسی آزار و اذیتی از طرف ایرانیان وارد نشده بود چنین اعمال وحشیانه و ظالمانه ای صورت گرفت. مقایسه این دو واقعه بنظر من بی اعتباری دستوراتی را که در سال ۱۹۱۱ صادر میشد میرساند. من نمیگویم که ارزش حیات هیئت سیاسی روس که در ۱۸۲۸ بقتل رسید خیلی بیش از سالارانتهائی بود که در ۱۹۱۱ از میان رفتند بلکه میخواهم برسانم که در حقوق و روابط بین المللی تأمین و تضمین اعضای هیئت دیپلماتی محفوظ است و تمام ملل بآن اعتراف دارند پس نمیتوان این هیئت را باین قوه نظامی که تصرفات غاصبانه ای میکند برابر دانست. البته مسئولیت دولت ایران در ۱۸۲۸ بمراتب در انظار مهم تر بوده است و چنین مسئولیتی در ۱۹۱۱ وجود نداشت. من این قتل و غارترا برخلاف قوانین میدانم. بعقیده من بدبختانه موجباتی برای چنین

اعمال وحشیانه جز موقعیت و سیاست داخلی روسیه چیز دیگری نبوده است ، زیرا که روسیه تازه از نهضت انقلابی که پس از شکست خوردن از ژاپن تولید شده بود خلاص شده و دستورات و احکامی که صادر میشد مطابق اصول قضائی و حقوقی عادی نبود . ایجاد حکومت نظامی در سراسر روسیه ، تیر بارانها ، قتل های محرمانه ، و بالاخره تبعیدها فشار دردناکی بعقاید و آراء مردم روسیه وارد آورد ( اکنون هم همان اعمال بشدت در روسیه جریان دارد ) و همین اوضاع دلغراش مقدمه ای شد برای ایجاد انقلاب ۱۹۱۷ بطوریکه عناصر اعتدالی روس هم که در فکر تأسیس دولت مشروطه ای بودند تا روسیه را از این بن بست رها سازند بشدت عصبانی شدند و امید امکان مشروطیت از آنها سلب گردید . تصور میکنم همین سیاست داخلی بود که در ۱۹۱۱ سیاست خارجی ما جنبه نفوذ و تمدیات ستم کارانه ای داد و زمامداران مقتدر روسیه که در قفقاز بودند بیم آنرا داشتند که اگر چنین اعمال وحشیانه صورت نگیرد ممکن است در انظار مسلمانان بحیثیت و اعتبار روسیه لطمه ای وارد آید . خلاصه آنکه اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم باید معتقد شویم که روسیه در ایران هم مانند قفقاز بر ضد روح انقلابی میجنگید و مثل این بود که کشور ایران را هم از ضامان روسیه فرض میکرد . شوسترمر گمان هم همین فکر را میکرد و این فرضیه را در کتاب معروف خود تحت عنوان اختناق ایران با آب و تاب زیادی که باره ای از نظریات او را من دوران حقیقت میدانم انتشار داد اگر بخواهند مرا هم در عقاید او شریک بدانند اشتباه بزرگی میکنند البته هر کس در بیان عقیده خود آزاد است اما این نکته را هم باید در مد نظر داشت که هر چه باشد خطاهایی که روسیه نسبت بایران مرتکب گردید قضاوت یک نفر بیگانه که از جزایر فیلیپین بایران آمده در آن تأثیری نخواهد کرد . روابط روس و ایران تاریخ مطولی دارد و از مراحل مختلف عبور کرده است . ما در قضاوت سیاست امریکا در کوبا و نیکاراگوا و پرتوریکو و حتی در فیلیپین هم دخالت نمیکنیم بلکه میخواهیم اعمال خودمان را در مقابل کشوری که باقیود پر عمق قدیمی بآن بستگی داریم قضاوت کنیم ، کنت گو بینووزیر مختار فرانسه در ایران پس از سه ماه توقف در پایتخت این کشور تصور میکرد که بتمام جزئیات و خصوصیات این مملکت پی برده است اما سه سال بعد با کمال تعجب اعتراف میکنند که در آنجا هیچ نفهمیده است . آیا شوسترمر گمان از جمله نوابغ و دارای هوش و فراست استثنائی بوده است ؟ در روابط بین المللی دفتری باز شده که در آن اعمال و رفتار دول نسبت بیکدیگر ثبت و ضبط شده است و تاریخ بیان

آنرا معین میکنند. همه میدانند که بیلان خطاهای دیپلماسی روس در ۱۹۱۸ انتشار یافت و حساب روس و ایران از حیث سود و زیان تصفیه و بسته شد و دوباره حساب جدیدی در دفتر برای آن باز گردید.

اگر در سال ۱۹۱۲ کسی بمن میگفت که تمام امتیازات روسیه در ایران حتی رژیم کاپیتولاسیون با عهد نامه سویتیک روس و ایران الفاء و معوض خواهد شد من او را آدم سلیم العقلی تصور نمی کردم معین این کار صورت واقعیت بخود گرفت و من میدانم که جای روسیه در ایران تنگ تر نشد زیرا که روابط روسیه با ایران باصل ثابتی بستگی دارد که میتوان ناپدید شدن آنرا الحظه ای بتصور آورد اما کمی بعد دوباره پیدا میشود و اصولی که مینا و شالوده مسئله است بدون تغییر عمقی برجای خود باقی است. بعلاوه اگر بخوایم با نظر عادلانه قضاوتی بکنیم بی انصافی است که تنها روسیه را در جریان امور ایران مسئول قرار دهیم بدیهی است که در تمام این جریانات قسمت عمده ای هم بلا حرف از طرف بریتانی کبیر در کار بوده است و چون این قسمت اخیر کاملاً صاف و روشن نبوده است پاره ای از عناصر ایرانی ضد روس را پیوسته تحریک میکرده است اما حساب انگلیس هم کمی بعد در موقعیکه دولت ایران قرارداد وثوق الدوله را لغو کرد تصفیه شد در این قرارداد سر پرسیکو کس در ماه اوت ۱۹۱۹ میخواست ایران را در عداد کشورهای تحت الحمايه انگلیس قرار دهد. لغو قرارداد نفت کمپانی انگلیس و ایران و تجدید نظر در آن و الفاء امتیاز نشر اسکناس از بانک شاهی را که در زمان رضا شاه پهلوی وقوع یافت باید در ردیف همین حسابها قرار داد

### تصرفات نظامی روس در ایران

در موقع شروع بخدمت من امید خوشبختی و موفقیت کاملی نداشتم موقعیت بسیار ناگوار و انتظاماتی هم در کار نبود. کمی پس از ورود من وسایل تصرفات نظامی روس در ایران بطور محسوس تقویت می یافت. در جنب نیروی جنگی آذربایجان تصمیم گرفته شد که در خود ایران هم آتریاد قزاقی که با آن متجانس باشد بنام آتریاد قزوین تشکیل شود از طرفی هم یک فوج پیاده نظام و یک فوج قزاق از راه انزلی بایران وارد شدند یکدسته کوچک در رشت ماند و بقیه بطرف قزوین تا دومنزلی پایتخت رفتند. ورود قشون بانزلی وضع خنده آوری داشت با اینکه دشمنی در این بندر وجود نداشت با کمال تعجب مشاهده میشد که عملیات پیاده کردن با احتیاطات لازم و مطابق اصول دقیق جنگی انجام می گرفت و مضحکتر اینکه پیاده نظام منجنیق های قلعه کوب با خود

آورده بود که با آنها بقلع ایران حمله کند. شاید بشقاشیهای قدیمی نظر داشته اند که جنگ ایران را در اوایل قرن نوزدهم نمایش میداده است سرویس نظارت هم چیزهایی را با خود آورده بود که هیچ لزوم نداشت مثلاً یک واگن قند همراه آورده بود در صورتیکه قند در ایران بمراتب ارزان تر از خود روسیه بود البته این مطالب بی اهمیتی است که من شرح میدهم ولی مقصود رساندن این نکته است که محیط نظامی قفقاز مطلقاً از اوضاع ایران اطلاعی نداشت و من اعتراف میکنم که در تمام مدت اقامت در زشت بکوچکترین حادثه ای از حضور قشون بر نخوردم در صورتیکه زمان ممتدی در آنجا اقامت داشت و در ماه اوت ۱۹۱۴ پس از اعلان جنگ عمومی زشت را تخلیه کرد. رفتار نظامیان کابل را رضایت بخش بود و قسولخانه هم از طرف اهالی بشکایتی بر نخورد تنها موردی که بخاطر من می آید گم شدن تفنگی بود که چند نفر گیلک مقصر تشخیص داده شدند پس از تحقیق معلوم شد دو نفر قزاق که از انزلی برشت می آمده اند در حالت مستی روح جنگی نشان داده و مزاحم روستائیان شده بودند و آنها هم تفنگ را از دست یک نفر گرفته بودند یک اسکادران نظامی باشتاب بآن محل رفت و دهکده را محاصره کرد و بالاخره روستائیان مقصر را که در زیر بام کلبه ها مخفی شده بودند دستگیر کرده بشهر آوردند و من آنها را با صورت استنطاق نزد عمال دولت ایران فرستادم و بافسر مر بوط آنها دستور دادم که دو نفر قزاق مذکور را تنبیه کرده و بقضیه خاتمه دهد

در قزوین در محوطه کاره مقطار من عملی بروز کرد که ممکن بود صورت سیاسی بخود بگیرد. توضیح آنکه یک نفر افسر روسی موسوم بداداب میرزا که از نسل شاهزادگان قاجار و مدت ها در روسیه اقامت داشت همینکه بایران آمد بخیال افتاد که بنفع محمدعلی شاه مخلوع از طرفداران او تشکیلاتی بدهد و خود در رأس آنها قرار گیرد (شاید هم تحریک شده بود) خوشبختانه زود بافکار او پی برده شد و همینکه مخفیانه از قزوین بیرون رفت مأمورین روسی در تعقیب او رفته و در فاصله کمی از شهر قزوین او را دستگیر و توقیف کردند (۱) خود من هم با شاهزاده دیگری از سلسله قاجار سروکار پیدا کردم که او هم پروبالی باز کرده و در فضای ایران پرواز میکرد این شاهزاده موسوم بسالارالدوله و (۱) داراب میرزا پس از انقلاب روسیه دوباره بایران آمد و در ارتش ایران وارد شد و در ۱۹۲۱ با یکمده نظامی بجنگ میرزا کوچک خان جنگلی رفت و تشکیلات انقلابی او را برهم زد و من در فصول آتیه راجع بجنگل و تشکیلات آن صحبت خواهم کرد

هم احمد شاه بود و در لرستان (جنوب شرقی ایران) بستگی و روابطی داشت . دختر والی پشت کوهرا بزوجیت گرفته بود و همین بیوند باعث شد که با متنفذین محلی ملاقاتهای محرمانه ای داشته باشد و شاید بتواند بکومک آنها نیروئی تهیه کرده و سلطنت ایران را بدست آورد بنا بر این در عرض و طول ایران سیر میکرد و اسباب نگرانی واضطراب تهران را فراهم می ساخت . یکدفعه هم در سواحل شرقی بحر خزر دیده شد بقصد اینکه از صندوق گمرک لنگرود وجهی بر بایند و صرف تجهیزات خود کند . نظر باینکه عایدات گمرک برای تضمین قرضه ایران از روسیه منظور شده و لنگرود هم در چند کیلومتری واقع و در محوطه قنسولی گیلان بود من مأمور شدم که سالارالدوله را ملاقات کنم و باو بفهمانم که این عمل قانونی نیست بنا بر این بکشتی کوچک <sup>نظاری</sup> موسوم بقارس که آن وقت برای امور قنسولخانه در اختیار ما و در بندر انزلی لنگرانداخته بود سوار شدم و بفوریت حرکت کردم و پس از چند ساعت در بانوردی پیباده کردن یکدسته ملاح و نظامی مشغول شدم اما خوشبختانه بدون آنکه دستی بلند کنم بمباشر گمرک برخورددم و او بمن اطلاع داد که مبلغ ر بوده را شاهزاده مسترد داشت و مرا واسطه قرارداد که مراتب اخلاص و ارادت اورا بشما برسانم و خلاصه آنکه فقط حضور در صحنه لازم بود تا قضا با بطور سادگی اصلاح گردد من هنوز این بامداد تابستانی قشنگ را در روی بحر خزر در خاطر دارم که سطح فیروزه مانند و سواحل مشجر و سبز و خرم و قایق های پراز ملاح آن منظره جالب نظری را تشکیل میداد . يك افسر جوان بحری هم با من بود که البته زخم و جراحاتی را خواب میدید اما ناگهان مبهوت ماند که قضا با کمال آرامی خاتمه یافت . یکدفعه دیگر نیز سالارالدوله را مانند مهمان ناخوانده در قنسولخانه رشت ملاقات کردم این دفعه با تهران مذاکراتی کرد و بالاخره در تحت حمایت روسیه از ایران خارج شد ایندفعه بهمراهی یکی از اعضای سفارت روس و دونفر سالدات از قزوین برشت آمده بود من هم مجبور بودم که احتیاطات لازم را بجا آورم زیرا که شب را در تحت مسئولیت من بیایان رسانید و واقعه ای هم روی نداد در قونسولخانه با غذاهای ایرانی که موافق سلیقه اش بود از او پذیرائی کردم و با هم صحبت های طولانی کردیم البته صحبت از ایران و جنگهای او بییان نیامد و فردای آنروز اورا سپردم بافسر ژاندارمی که از باد کوبه برای بردن او بانزلی آمده بود و چون در کنار کشتی از مسئولیت خود رهائی یافتیم با هم قطار خودم که از تهران آمده بود چند جام شامپانی بدرقه راهش کردیم و در موقع تودیع با تبسمی راجع ببازگشت از او پرسیدیم پاسخ

مختصری که داد این بود: (خدا میداند) «تأسیس قونسولگری گیلان و اهمیت آن»  
قنسولخانه امپراطوری روس در گیلان بنظر من قدیمترین قنسولخانه  
ایست که در ایران تأسیس شده در زمان بطر کبیر هم قنسول روس در گیلان  
بوده است که در آنزلی اقامت داشته. آنزلی بندری است از بحر خزر که در  
مدخل خلیج بزرگ مرداب واقع شده است قبل از ساختمان راه شوسه آنزلی  
به طهران ارتباط این بندر با رشت از همین مرداب بوده که شکاف عمیقی در  
خشکی ایجاد کرده است از طرف خشکی مسافت بین این دوشهر ۲۵ کیلومتر  
و از طریق مرداب تا پیره بازار ۶ کیلومتر بیشتر فاصله نداشته است.  
دلیل قدمت قنسولخانه روس در رشت این است که کوتاهترین راه  
قفقاز پیابخت ایران در هر زمان همین شریان تجارتهای طبیعی بوده است که به  
وسیله آن کالاهای روس و ایران مبادله میشده و در این بندر که مدخل ایران  
است همیشه حضور یک عامل روس برای مراقبت منافع تجارتهای روس و تأمین  
تبعه متعدد آن که اغلب قفقازی و تاتار وارمنی و گرجی بوده اند لازم بوده  
است.

ایران هم از همین راه بحر خزر وارد روسیه میشده است تجار ایرانی قبل از  
پیدایش راه آهن از رود ولگا بحاجی ترخان و نیژنو گورد **Nijni-Novgorod**  
که بازار عمومی بود آمد و شد میکردند. همه ساله تجار شرقی از  
ایران و آسیای مرکزی روس باین بازار برای خرید و فروش امته میآمدند  
و نظر باینکه این بازار در ارضی سن ماکارد (**Saint makar**) واقع میشد  
ایرانیان آنرا بازار مکاریه و یا بتخفیف مکاره می گفتند و این نام در کشور  
شیر و خورشید شهری داشت حتی در زوایای خیلی دور این کشور هم مردم باین  
نام آشنا بودند.

وضع اقتصادی ایران که ابالات حاصل خیز و بر عایدات آن در سم  
شمال واقع است بیوسنه اقبضا میکرد که محصول ایران از این راه صادر شود  
که راهی است کم زحمت و تردیدی نیست که اقدامات روسیه هم در بدو امر  
متوجه گیلان بوده که بمنزله یک نوع تخته جست و خیزی است برای نفوذ و توسعه  
اقتصادی و سیاسی و بهمین دلیل است که می بینیم در اوایل قرن اخیر فشار روس  
از اینطرف زیادتر میشود و ساختمان بندر آنزلی میپردازد و در میان باتلاقها و  
نیزارها راه شوسه ایجاد میکنند که از کنار سفیدرود بطرف فلات ایران ممتد  
میکردد. و باینکه استقراضی روس که در مرکز ایران تأسیس یافته بلافاصله  
شعبات آن در رشت و آنزلی دایر میشود و تجارتخانه لیانوزو (**Lianozov**)

امتیاز صید ماهی سواحل بحر خزر را می گیرد . پیره بازار برشت اتصال مییابد .  
دینامیتها بکار افتاده و کوهپارا در کنار سفیدرود میشکافند و راهی باز میکنند  
تا قطارهای شتر بتواند چلیک های نفت باد کوبه را از این راه بطرف طهران  
عبور دهد . وسایل حمل و نقل مسافرین و مال التجاره بدستیاری شرکت های  
روسی بکار میافتد . تجارتخانه های متعددی که عوامل صادرات و واردات  
هستند در برشت و انزلی تأسیس و توسعه مییابد .

قنصلخانه رشت هم چون با این عملیات مواجه است و با کارگران  
ایران سروکار پیدا میکند که در زیستان بایران میایند و تابستان بققاز میروند  
ناچار است عده کارمند زیادی در زیر دست داشته باشد . علاوه بر شخص قنصل  
یک منشی و یک مترجم اتصال مشغول کار هستند در دبیرخانه قنصلی هم دو نفر  
منشی ایرانی و یک نفر مأمور روسی که خزانه داری را هم بهمه دارد کار می  
کنند دو نفر هم بنام تاجر باشی که یکی مسلمان و دیگری ارمنی است در آنجا  
آمدورفت دارند علاوه دو نفر اشخاص قابل ملاحظه که طرف توجه عمومی  
هستند بسمت مستشاری در قنصلخانه کار میکنند . این مستشاران اعضاء رسمی  
اداری نبوده و (M . N) رئیس قنصلخانه آنها را پذیرفته است که افتخاری  
کار میکنند علاوه بر اینها مدیر بندر انزلی هم بسمت نایب قنصل در آنجا فعالیت  
میکند . عمال قنصلی متعددی هم در نواحی مهم محوطه قنصلگری وجود  
دارند . بانزده نفر قزاق هم بایک سر جوخه برای حفظ قنصلخانه باین جمعیت  
اضافه میشوند بکده مستخدم ایرانی هم بنام غلامان قنصلخانه در آنجا  
مشغول دوندگی هستند .

بطوریکه قبلا هم ذکر شد قنصلخانه این جمعیت را برای انجام امور  
مختلفه لازم داشت و بواسطه بقای رژیم کاپیتولاسیون عملیات قنصلخانه منحصر  
بمسائل اقتصادی و سیاسی نبود بلکه مسائل اداری و قضائی و قراردادهای و  
رسیدگی با اسناد و مدارک هم در کار بود صرف نظر از وظیفه مهم سیاسی که  
انجام آن مارا و امید داشت که تقریباً در تمام چرخهای زندگی ایرانی نظارت  
و مراقبت داشته باشیم قوه اداری قنصلی نسبت بتمام تبعه روس نیز بکار می  
افتاد . نظارت در صحت و سقم گذرنامه ها قسمت زیادی از اوقات مارا می  
گرفت . اشخاصی که گذرنامه رسمی نداشتند جریمه شده و بیاد کوبه فرستاده  
میشدند بیشتر اوقات طایفه ملکان گذرنامه خود را مقفود میکردند . این طایفه  
برای کسب و تجارت از روسیه بایران مهاجرت میکردند و ملکانها همه چادر  
متصرفات آسیائی روس پراکنده هستند و عده زیادی هم در قفقاز بکار اشتغال

دارند ، یکی از کلنی های آنها امتیاز انحصار را به رانی رادر قسمتی از شهر تغلیس گرفته است (۱. رکلو. آسیای روس ص ۲۲۴ E. Reclus. Asie. Russe) .  
دسته ای هم شغل سورچی گری را اختیار کرده و در ایران مشغول حمل و نقل مال التجاره میباشند و گاهی از رشت تا اصفهان هم میروند . در این مسافرتها گاهی اتفاق میافتاد که اسناد و مدارک حتی گذرنامه های خود را گم میکردند و موقع مراجعت بروسیه در دفتر قنصلگری رشت ازدحام کرده بانصرع از رفتار خود عذرخواهی میکردند قونسولخانه هم باشهادت آشنایان وهم ولایتی های آنان در دادن گذرنامه سخت گیری نمیکرد زیرا که غالباً شناسنامه داشتند من ازدیدن آنها خوشوقت میشدم زیرا که نمونه واقعی روستائیان با عزم و فعال روسی بودند و محیط شرقی و آب و هوای آن تغییرشکلی بآنها نداده بود .  
گاهی هم در زیر آفتاب سوزان گیلان در کنار جاده ای که قطار های شتر با صدای زنگ خوش آهنگ حرکت میکردند و اطراف آنرا مزارع باتلاقی برنج و نباتات خودرو احاطه کرده بنوع دیگری از این روستائیان بر میخوردم که بی باکانه در بحر خزر بصید ماهی مشغول بودند . مواجه شدن باین دسته خالی از زحمت نبود زیرا که اینها از دهانه رود ولگا بحر خزر را عبور کرده و بطور قاجاق میآمدند در آبهای ساحلی ایران و ماهی میگیرفتند در صورتیکه صید ماهی در این سواحل ممنوع و بمؤسسه لیانوزو اختصاص داشت خود شرکت هم بازرسانی داشت که در ساحل دریا مراقبت میکردند و غالباً این قاجاقچیان را در حین عمل دستگیر کرده با قایق و طور ماهی گیری وسایر لوازم بشهر می آوردند . قونسولخانه هم مجبور بود بموجب قانون برای آنها جریمه ای معین کند . در دفعه اول پس از اخذ جریمه لوازم کار آنها مسترد میگردد و اجازه رفتن بآنها داده میشد و در صورت تکرار عمل جریمه زیادتری بآنها تعلق میگرفت و از اسباب کار هم محروم میشدند اینها مردمان سرسخت جسوری بودند و برای تیراگه خود عذرها می تراشیدند از قبیل آنکه راه را گم کرده و با گرفتارمه و طوفان دریاشده اند و از روی ناچاری باین سواحل آمده اند معیناً قانون هیچگونه عذری از آنها نمی پذیرفت . غالباً دفتر من از این نوع مقصرین بر بود و منظره باهیجانی را نمایش میداد . سورچیهای ملکان و روستائیان ماهی گیر مردمان متهوری هستند و از محیط شرقی مرعوب میشوند رفتار آنها مرا باین فکر می انداخت که شاید ملت روس در توسعه محیط و دست اندازی بخارج دارای یک حس مخفی مادرزادی باشد . اینها با وجود مجازاتهای سخت مکرر با جدیت در سرحدات روس و آسیا بفعالیت میپرداختند



در موقعیکه برای دیدن مؤسسات لیانوزو میرفتم باز هم با این روستائیان تماس حاصل میکردم در آنجا بیشتر مزدوران ایرانی کار میکردند ولی رؤسا و سرکارگران و تهیه کنندگان خاویار همه روسی بودند. در تمام سواحل بحر خزر باستانهای انزلی بندری که مطابق اصول فنی ساخته شده باشد وجود نداشت. در همه جا برای ورود بکشتی که خیلی دور از ساحل لنگر انداخته بود میبایستی بمهارت قایق رانان اتکاء داشت. سایر پارو زنان متصل بچشم ملاح مراقب که قایق را با پاروی بزرگی اداره میکرد نگاه میکردند و چون دریا نوردان روسی غالباً با ایمان هستند بمحض دور شدن از ساحل در فاصله ده متری سرهارا برهنه کرده و علامت صلیبی ترسیم میکردند و میگفتند خدا ما را حفظ کند و همینکه بطوفان امواج میرسیدند با چند ضربت محکم پارو آنرا عموداً می شکافتند بدیهی است دیدن قوه که از روی هوش بکار افتاده باشد روح را تقویت میکند. در خاطر دارم که روزی سه نفر از این روستائیان نیرومند روسی ماهی بسیار بزرگی را با چنگک های مخصوصی از دریا بداخل قایق میکشیدند شکم آن پر بود از خاویار مطبوعی که اختصاص بمردمان پر پول و خوش خوراک داشت و ممکن بود چندین کیلو خاویار از این ماهی غول بیکرا استخراج نمود همین نمونه کافی است که ثروت بی پایان بحر خزر را نشان دهد.

با ترسیم این تابلوها که باعث سرگرمی من شده است فراموش نمیکنم که باید بفعالیت اداری و نسولخانه رشت پردازم گاهی هم این فعالیت بتقلبات جزئی بر میخورد که رسیدگی بآنها از وظائف لا براتوار شهرداریها بود مثلاً وقتی من مأمور دستگیری شیطان کوچکی از تبعه روس شدم که آبهای گازدار مصنوعی می ساخت و در بطریهای میربخت که اتیکت آبهای معدنی مشهور روسیه را داشت. این قضیه کوچک با سایر قضایا که در پیش ذکر کردم کاملاً میرساند که اداره قنسولخانه با وجود داشتن رژیم کاپیتولاسیون به چه اشکالات غیر مترقبه ای بر میخورد و چگونه تبعه روس با قانون بازی میکردند اگر در ایران هم مانند کشور چین قانونی وجود داشت که تبعه بیگانه در یک محل جمع و در تحت مراقبت شهرداری و شهر بانی باشند با این اشکالات مواجه نمیشدیم ولی در رشت تبعه روس در شهر ایرانی زندگانی میکردند و کاملاً با اهالی بومی آمیزش داشتند و غالباً در ارتکاب اعمال خلاف قانون و تقلبات خود از زیر نظر مأمورین دولتی فرار میکردند و قونسولخانه هم مجبور بود مراقبت نماید که کلنی پراکنده روسی اینطور افسار گسیخته نباشد و بداند که باید تابع مقررات و قوانین باشد. وقوع این اتفاقات پیوسته برای ما تولید مزاحمت میکرد نه فقط

در شهر بلکه در قصبات و قراء هم نظیر این وقایع روی میداد مخصوصاً نسبت  
با بیاری که در خاور یکی از مسائل بسیار دقیق است و در آنجا محصول بستگی  
کامل به سیستم آبیاری دارد. در وقایع کم اهمیت مأمورین ما مداخله نمیکردند  
و مجبور بودیم غلامان و مستخدمین جزء قونسول گری را مأموریت بدهیم که بحمل  
و وقوع حوادث رفته رسیدگی نمایند و نتیجه را اطلاع دهند.

این مأموریت مستخدمین ایرانی ما بودند که نشان عقاب نقره دولت  
روس را بر کلاه و لباسی که دارای یراقهای نقره بود بر تن داشتند غالب این  
مأموریتها بحاج ابراهیم غلامباشی داده میشد حاجی مذکور با اینکه سنش از  
شصت تجاوز کرده خیلی کار آمد و فعال بود الاغ بی رکابی را با آن ریش خنایی  
سوار میشد و باباهای از دو طرف آویخته با مأموریت های قضائی میرفت و با کمال  
مهارت مأموریت را انجام داده و دو سه روز بعد با کاغذیکه از مهر های  
متعدد طرفین دعوا و گواهاش سیاه شده بود بر میگشت. صاحبان  
مهرها گواهی داده بودند که کار بنحو مطلوبی خاتمه یافته و صلح و  
آرامش برقرار شده است در مواقع مهم حاجی مذکور يك فراش حکومتی را هم  
همراه میبرد حاج ابراهیم را معمولاً حاجی را گومیگفتند و این لقب را در  
ابتدای جوانی که بقونسولخانه وارد شده بود از روی مزاح باو داده بودند  
مخصوصاً در مواقع شکار همراه قونسول میرفت و بنگاهداری اسپان و طبخاخی  
می پرداخت غذائیکه بهتر تهیه میکرد و شاید تنها غذائی بود که می توانست تهیه  
کند خوراک را گو بود و بهمین مناسبت است که او را حاجی را گو خطاب میکردند  
حاجی مذکور تفنگچی قابلی بود و با وجود سن زیاد در آزمایشهای تیر اندازی  
مهارتی نشان میداد حاجی را گو در ایام پیری زن جوانی هم گرفته بود و برای  
من نه تنها رفیق شکار باوفائی بود که نمیکنداردهیچوقت با دست خالی از شکار  
مراجعت کنم بلکه یکی از مستخدمین زنده دل قنسولخانه بود که مدت نیم قرن  
در آنجا بخدمت اشتغال داشت و بمنزله مجموعه قوانین قضائی بود و بسیاری از  
مسائل اداری را که مربوط بمرافعه و محاکمه روستائیان است بخوبی حل  
میکرد. حاجی روابط پیچیده و درهم مابین زارع و مالک را با کمال وفوف  
میدانست و بحقوق و وظائف طرفین کاملاً آشنائی داشت البته این حقوق و وظائف  
مدون نشده و از روی عادت بود یعنی عادتیه که نسبت باچاره و طریقه زراعت  
و نوع محصول و تقسیم آن که در هر جا نسبت بکمی و زیادتی آب و بندر و مواشی  
و غیره اختلاف حاصل میکنند و البته راجع بنوع ملک که شخصی یا خالصه یا  
موقوفه باشد و وضع مالیائیکه بر حسب مواقع تغییر میکنند اختلافات زیادتر میشد.

و قتیکه مناقشات و منازعات کسب اهمیت میکرد یکی از منشیان ایرانی و یا مترجم قنصلخانه بمأموریت میرفت از برای مثال بیمورد نیست بگویم که وقتی پلی روی یکی از شهرهای متعدد این ایالت تولید مخصوصه ای کرد که قنصلخانه را با ادارات دولتی مواجه نمود توضیح آنکه یکی از مباشرین بلژیکی که مدیریت گمرک را هم داشت این پل را خراب کرده بود و چون خراب شد خسارتی بیک نفر تبعه روس وارد آمد و ممکن بود این قضیه هم مانند سایر قضایا دوستانه حل شود اما خات این مباشر بلژیکی کار را بجائی کشانید که موجب تبادل اعمال ترش و شیرین گردید و صورت مجلسی تنظیم شد و عاقبت هم این مباشر غیور که مایل بود منافع و دفاع قنصلخانه را بی اهمیت تلقی کند نتوانست نظر بدم موقیت بخود تهنیت بگوید و چندی بعد هم عوض شد مداخلات قنصلخانه بانواع مختلف صورت میگرفت نه فقط بسایر درامور تبعه روس که بواسطه وجود رژیم کاپیتولاسیون از وظائف مسلمة ما بشمار می رفت مداخله کرد بلکه میبایستی در کارر عابای ایران هم که تحت الحمایه دولت روس بودند مداخله کرد. در واقع این مداخلات ما را به بلیاتی گرفتار میکرد و غالباً قنصلخانه را در راههای پر پیچ و خمی میانداخت که خروج از آنها مشکل بنظر میآمد. بواسطه وجود حکومت استبدادی در ایران و نبودن قانون مایبوسته با وضعی مواجه میشدیم که اساس آن بجای محکمی تکیه نداشت من اصل و منشأ این تحت الحمایه بودن را نمیدانم و فقط میتوانم بمزاحمت هائی که برای قنصلخانه پیش آورده بود اشاره ای بکنم. از طرفی هم تبعه مسلمان روس که اغلب با زنان ایرانی ازدواج کرده بودند نظر بروابط خویشی با اهالی بومی و منافع حاصله از این روابط کاملاً در زندگانی ایرانی وارد شده و با آنها اختلاط و آمیزش حاصل کرده بودند در چنین موارد هم قانونی در کار نبود و بنا بر رسوم و قواعدی که بمروز زمان ایجاد شده بود قنصلخانه نمیتوانست در اینگونه اتفاقات و تصادفات بیطرف بماند و ناچار مداخلاتی میکرد يك نوع تحت الحمایه بودن هم بتوسط مشتریان متعدد بانك روس بوجود آمده بود و قنصل میبایستی از صاحبان املاکی که در وثیقه بانك بود حمایت نماید که مبادا خسارتی برای بانك تولید شود.

علاوه بر رسیدگی بمور تبعه روس و اشخاص تحت الحمایه اداره قنصلی مجبور بود که بمور راه شوسه انزلی به تهران و تصادفاتی که در آن روی میداد نظارت و مراقبت داشته باشد مثل اینکه روزی يك نفر فرانسوی نزد من آمد و شاکی بود که در یکی از منازل عرض راه در موقت عوض کردن اسبان چمدانم

که در عقب کالسکه بسته شده بود مفقود گردیده است و چون این سرقت با فقدان در راه شوسه واقع شده قونسولخانه باید بآب رسیدگی نماید خواننده میتواند از این مقدمات بسهولت دریابد که قدرت و نفوذاداری قونسولی در تحت رژیم کاپیتولاسیون تاجه اندازه بوده و بکجاها میکشیده است یعنی قدرتی که باید در همه جا نظارت داشته باشد و بطور کلی میتوان گفت که این قدرت تقریباً قائم مقام حکومت ایران شده بود. هیچوقت این منظره از خاطر من محو نمی شود که نمایش آن همه روزه طرف صبح در دفترخانه من تجدید میشد. عده زیادی از مردان و زنان در آنجا ازدحام کرده و منتظر باز شدن دفترخانه بودند تا شکایات خود را بقونسول بکنند اینها را در رشت عرضه چی میگفتند که باید بیک بیک پذیرفت و حوصله بخرج داد تا تمام حرفهای خود را بزنند و البته اینکار دردسر زیادی داشت مخصوصاً سروکله زدن بازنها بسیار سخت و پر زحمت بود بالاخره میبایستی عریضه هارا گرفت و بکارهای آنها رسیدگی کرد. ناگفته نماند که اغلب این شکایات اساساً از دور یا نزدیک مربوط بقونسولگری نبوده و مواقعی پیش میآمد که اصلاً پای تبعه روس یا اشخاص تحت الحمايه در میان نبود بلکه نظر بقدرت و نفوذی که قونسولخانه در آنجا داشت در هر کاری بآن مراجعه میکردند مثلاً یکی از این عرضه چی ها پس از اینکه بهر جامتوسل گردیده و نتیجه نگرفته بود خسته شده و عاقبت در قونسولخانه بست اختیار کرده بود عمل بست نشینی برای قونسولخانه بینهایت کسالت آور بود. گاهی اتفاق میافتاد که عده زیادی غالباً روستایی میآمدند و در زیر پرچم امپراطوری بست اختیار میکردند و با حرکات سر و دست داد و فریاد راه انداخته و تضرع میکردند و خلاص شدن از آنها هم خالی از زحمت نبود و برای اینکه از شر آنها آسوده شویم واقامتشان در قونسولخانه بطول نیانجامد مجبور بودیم که در کار آنها مداخله کنیم این عمل بست که در ایران از عادات قدیمی است باشکال دیگری هم در ایران صورت میگيرد مثلاً در تهران در زیر توپ بزرگی که موسوم است به توپ مروارید و در جلو تقاره خانه نزدیک ارك شاهي قرار دارد بست اختیار میکردند گاهی هم بسر طویله شاه و متمفندین در باری پناهنده میشدند. امکنه متبر که هم مانند امامزاده ها و مسجد ها محل بست است يك نمونه آنهم در تاریخ جدید ایران دیده میشود توضیح آنکه در نهضت مشروطه خواهی در زمان سلطنت محمد علی شاه که گاهی با قرآن سوگند یاد میکرد که نسبت بمشروطه وفا دار باشد و بلافاصله نقض عهد میکرد و باذیت و آزار دمکراتها میپرداخت آنها نیز مانند سیل بسفارت بریتانی کبیر هجوم آورده

در آنجا بست اختیار کرده و تقریباً پانزده روز آنجا اقامت داشتند عکسهای که از این جمعیت برداشته شده خوب نشان می دهد که چگونه آنها در اطراف دیگهای پلو جمع شده اند خوشبختانه در قونسولخانه رشت چنین اتفاقی روی نداد البته باغ آنت گنجایش چنین جمعیتها را نداشت .

برای تکمیل شرح کارهای اداری قونسولخانه باید اشاره کنم که علاوه بر عرضه چای ها و اشخاصی که در مدخل قونسولخانه چمباتمه زده و در زیر پرچم روس بست نشسته بودند جمعیت دیگری هم بود که برای ویزای گذرنامه آمده بودند و از بیم ازدحام زیاد برای آنها در مخصوص ورودی دیگری معین شده بود

اشخاص متعددی که به ملاقات قونسول می آمدند میبایستی در طبقه تحتانی پذیرائی شوند قزاقان گارد قونسولی و نوکران و غلامان و باغبانها و غیره هم باین جمعیت اضافه میشدند از طرفی هم قونسولخانه واقف بود در کنار راه شوسه و در مقابل آن عمارت دفتر راهداری قرار داشت و در آنجا تمام وسایل نقلیه و کاروانها برای پرداخت حق العبور راه شوسه توقف میکردند و خلاصه آنکه از صبح تا عصر بایستی در ازدحام مردم و هیاهو بسر بریم این جا محیط خاصی بود که انسان تازه وارد از منظره آن متعجب میشد اما پس از چندی توقف بتدریج باین سر و صداها عادت میکرد . خلاصه محوطه طبیعی کار من اینطور بود که اکنون پس از گذشتن سالهای ممتد هنوز بایک حس تأسف آور از خاطر م عبور میکند یعنی تأسف از مراحل زندگی که باین مأموریت گذشت و چاره ای هم نداشتیم زیرا که بمنظور همین مأموریت تحصیلات مخصوصی کرده بودم ، مأموریتی که اتصالاً مرا با قضایای پرزحمت و مشقتی مواجه میکرد که همه غیر منتظره بودند و میبایستی بسرعت با انجام آنها پرداخت . اما از طرفی هم وسیله خوبی بود که مرا بحقایق زندگی خاوری نزدیک میساخت . اینجا دیگر مطالعه خاورشناسی و تصویری در کار نبود بلکه خاور بطور طبیعی و عاری از هر گونه تصنع در زیر نظرم بود . تماس روزانه با مردم برای من مرحله آموزش گرانبهایی بود و توانستم بطور خوبی با زبان و اخلاق و عادات مردم این کشور نزدیک و آشنا شوم البته برای مبتدیان که تازه داخل کار میشوند مشکل است که بزودی با اهالی کشر های خاوری ارتباط حاصل کنند دانستن لطافت اشعار ایرانی کافی نیست که انسان را با توده اتصال دهد و بتواند مقاصد مراجعینی را که ذکر کردم بفهمد و با آنها تماس و آمیزش داشته باشد .

مأموریت اصفهان در سال ۱۹۰۹ برای من فواید زیادی داشت در آنجا من بسبب معمولی تحریر معمولی و انشاء عادی مراسلات آشنائی پیدا کردم اما طرز کار اداری اصفهان بارش قابل مقایسه نبود در اصفهان تبعه روس از ده نفر تجاوز نمی کرد و زندگانی در قونسولخانه هم بی صدا و با کمال آرامش میگذشت اصفهان از این حیث از پستهای خوب محسوب میشد اما در آنجا مأمور چندان با توده تماس نداشت که معلومات قابل توجهی از طرز زندگی ملل خاوری بدست آورد . اگر خوبی پست را از حیث راحتی در نظر بگیریم محققاً پست بوشهر از همه پستها بهتر بود زیرا که در آنجا یک نفر تبعه روس هم پیدا نمیشد و مأمور با کسی سروکاری نداشت چیزیکه بود زیست بکنواخت در زیر آفتاب سوزان خالی از زحمت نبود و فقط در نقل مکان سالیانه بشیراز که تقریباً در مدت ده روز با اسب انجام مییافت قدری راحت میشدند . خط سیر این مسافرت را در وسط رشته جبال ساحلی خلیج فارس و کتل های مشهور آن باید به تفصیل در کتاب ( بسوی اصفهان ) اثر نویسنده معروف فرانسوی موسوم به پیرلوتی دید . تصور میکنم باین مقدمات تا بلوی دقیقی از عملیات اداری قونسولی رشت ترسیم کرده باشم و اکنون میتوانم در زمینه فعالیت قضائی آن وارد شوم .

### فعالیت قضائی

در ایران بکار بردن قوانین روسیه بدو قسم صورت می گرفت : راجع به تبعه روس باید تنها مواد قوانین عرفی و جنائی روسیه را بکار برد و در دعاوی مختلط باید قوانین روس و ایران هر دو مراعات شود اصول معاکمات عرفی نسبت به تبعه روس بموارد قلیل الوقوعی محدود می گردید اما از حیث جنائی موارد آن کثیر الوقوع بود در موارد اخیر کار قنصل منحصر میشد بیک استنطاق مقدماتی و بلافاصله پرونده او را با مقصر بیاد کوبه می فرستادیم که در آنجا در زیر نظر قضات بصیر محاکمه و قضاوت خاتمه یابد . این موارد گاهی مربوط بود بکسانی که دو زن اختیار کرده بودند و من نمونه ای را برای مثل نقل میکنم : یک نفر سر بازار روسی در موقع تصرف جزیره کرت ازدواج قانونی کرده و در مراجعت بروسه این زن کرتی را بلامتکلیف و سرگردان در همانجا گذازده بود ، راجع باینکه چگونه این زن محل شوهر فراری خود را پیدا کرده من چیزی ندانستم و همینقدر میدانم که عاقبت قونسولخانه رشت مجبور شد که رسماً با شرکت قنصل روس که در کانه Canée از توابع کرت اقامت داشت باین امر رسیدگی کند خوشبختانه طولی نکشید که مقصر در رشت دستگیر و معلوم شد که در اینجا مسلمان شده و تجدید فراشی هم کرده

است و مستحق دو قسم مجازات گردیده یکی مسلمان شدن و دیگری تجدید فراش  
بعلاوه نمیدانم در حین ملاقات تعجب من بیشتر شد یا او زیرا موقفی که من در  
صدد جستجوی او برآمدم ابدأ چنین تصویر را نمیکردم که بجای يك سر باز  
روسی خود را در مقابل بیک نفر تقریباً ایرانی به بینم که لباس ایرانی جلفی پوشیده  
و زن مسلمانی هم اختیار کرده است در صورتیکه زن قانونی او در کورت بانتظار  
آمدنش نشسته است .

مواقع دیگری هم در چنین قضایایی حضور پیدا میکردم از جمله وقوع قتل  
یک زن ارمنی بدست پسر جوان خودش. در این کارد کتر قانونی هم با من مساعدت کرد و  
من بتفصیل این واقعه حزن آور نمیپردازم . و فقط اشاره میکنم که جانی جوان  
در موقع دفاع بد رفتاری مادرش را دلیل این عمل جنایت کارانه قرار میداد قضیه  
جنائی دیگری هم پیش آمد که مربوط بیک نفر فرانسوی بود و بجای اینکه به  
قنسول فرانسه مراجعه کنند زن او خواسته بود که قنسول روس را در قضیه  
داخلت دهد و چون من باد کتر قانونی حاضر بکار شدم و بنامش جسد مسوم تشریح  
وامعاء او معاینه شود شکایت خود را پس گرفتند و نفهمیدم عاقبت کار بکجا منتهی  
شد مورد دیگری هم راجع بمسکوکات تقلبی شکایت شد متهمین هم گرجستانی  
بودند اما از تفتیش نتیجه ای گرفته نشد .

در هر حال موقعیکه من مشغول تحصیل مقدمات خاورشناسی بودم هیچ  
فکر نمیکردم که ممکن است با چنین اعمالی مواجه گردم تردیدی نیست که اگر  
در موقع تحصیل مقداری هم از معلومات قضائی بماتعلیم میدادند امور قنسولی  
ببتر انجام می یافت در موقع تحصیل ما فقط بحقوق بین الملل و حقوق قنسولی  
اشتغال داشتیم با این حال گمان نمیکنم که در کارهای قضائی اشتباهی کرده باشم  
زیرا که اجباراً تمام کتب حقوقی را از اروپا وارد و مطالعه میکردم این کتاب  
ها مرا در غالب موارد هدایت میکردند . این نکته نیز ناگفته نماند که تمام  
قنسولخانه های روسیه در ایران از حیث اداری و قضائی وضعیت قنسولخانه رشت  
را نداشت .

تنهاراه حلی که برای این نوع مسائل در نظر گرفته بودند و بواسطه  
پیش آمدهای انقلابی صورت عمل بخود نگرفت این بود که در این قنسولخانه ها  
که امور قضائی دارند قضائی را هم دخالت دهند تا مطابق قوانین بقضایا  
رسیدگی شود اما بهترین طریق حل این نوع مسائل القاء کاپیتولاسیون بود که  
کاملاً قنسولها را از تمام این نوع دعاوی خلاص میکرد اما بدبختانه این کار هم  
بواسطه عدم تأمین قضائی و نبودن قوانین در ایران ممکن الوقوع بنظر نمیآمد

زیرا که در ایران سی سال قبل قوانین مدون و تشکیلات قضائی مطابق ممالک غربی وجود نداشت و دعاوی بر طبق اصول حقوق اسلامی یا اصول عادی خاتمه می یافت .

بدیهی است در قضاوتهای مختلط با این طرز محاکمات نامالیمات و اشکالاتی پیش می آمد و قنصلخانه هم مجبور بود با موافقت کار گذار ایرانی که نماینده وزارت امور خارجه ایران بود کارها را انجام دهد و چنین اداره کار گذاری در هر شهری که قنصلخانه بود وجود داشت اما متأسفانه این کار گذاران غالباً اراده و عقیده خود را در کار دخالت میدادند معذرتاً اگر اکثریت آراء بنتیجه عاقلانه و مثبتی منتهی میگردید تازه بطرز اجرای امر بر میخوردیم که دیگر بما و کار گذاری مربوط نبود و می بایستی بحکومت مراجعه شود البته حکام هم موافق سلیقه و عقیده استبدادی خود عمل میکردند . اغلب این دعاوی راجع بامور تجارتهای بود و در موقم رسیدگی تاجر باشی کلنی هم بعنوان خبره تجارتهای حضور پیدا میکرد این طرز محاکمه اگرچه ناقص بود اما خوشبختانه غالباً به نتایج مطلوبی منتهی میگردید ولی در عمل بیوسه باشکالاتی بر میخوردیم زیرا بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم در ایران هیچ نوع قانون برای تجارت و مبادلات اسناد و اوراق وجود نداشت و مدارکی که برای استدلال ارائه میدادند نظر به فقدان محاضر رسمی و قانونی بخط یک نفر آخوند یا ملا تنظیم شده بود و قبالتی های املاک هم بواسطه نبودن اداره ثبت رسمی و اداره ممیزی قانونی اعتباری نداشت و غالباً معارض پیدا میکرد و پرواضح است که با این ترتیب اتخاذ تصمیم و دادن رأی قطعی امکان پذیر نبود زیرا وقتیکه موضوع دعاو درست روشن نباشد چگونه میتوان به تحقیق پرداخت ؟ از اینها گذشته هیچ گاه صحت مدرکی بامضاء شخص مربوط نبود بلکه بمهرهایی بود که در ورقه نقش بسته و تقلید آنها بسهولت امکان داشت فراموش نمیکنم که در موقم محاکمه ای مدعی کیسه پر از مهری بمن نشان داد که در آن هر قسم مهری وجود داشت حتی مهر مظفرالدین شاه هم در آن میان دیده میشد . اگرچه غالب حکماکان ایرانی در عمل خود دقیق هستند و کمتر مهر تقلبی درست میکنند اما معلوم است که وجدان قاضی بصرف مشاهده این مهرها راضی نمیشود که حکم قطعی بدهد بعلاوه این نوع محاکم مختلط کسالت آور بود و مذاکرات و مباحثات بقدری زیاد میشد که غالباً در حین محاکمه خواب عارض من می گردید در این نوع محاکمات فقط عقل سلیم و حوصله زیاد کارها را خاتمه میداد بهر حال حضور در این جلسات برای من خالی از فایده نبود و مواد تازه ای بر معلومات



خاورشناسی من اضافه میشد در قنسولخانه در موقه رسیدگی بشکایات عرضه‌چی‌ها با اوضاع و احوال زندگانی روستائی آشنا میشدم و در محاکم مختلط راجع بامور تجارته جاری و عوالم آخوندی اطلاعاتی حاصل میکردم و بطور کلی همه اینها بمنزله دروس پرفایده‌ای بود که من تعقیب مینمودم. در این محاکمات مختلط منشی اول ایرانی قنسولخانه هم حضور داشت که معمولاً برای تنظیم صورت مجلس حاضر میشد و حق دخالت در مذاکرات را نداشت اما گاهی اجباراً بمیان میافتاد و مطالب مفیدی بمن القاء میکرد من باین منشی بزرگوار یعنی محمد آقای کسمائی که مردی ادیب و فاضل و در شعر و موسیقی هم مهارتی داشت بسی مدیونم زبان گیلکی را هم که طرف توجه من بود بخوبی میدانست و خلاصه آنکه غالباً مسائل بفرنج بوسیله او حل میشد. با مساعدت کسمائی و حاج صمدخان تاجر باشی من توانستم در بدو ورود برشت در امور کارگذاری و اعمال پر مسئولیت قنسولخانه موقفیت شایانی حاصل نمایم. مهر این دونفر بیوسته در قلب من باقی است و از آنها تشکر دارم.

### امور ثبتی و تجارته

فعالیت اداری و قضائی قنسولخانه را تا اندازه‌ای در فوق تشریح کردم و قبل از ورود امور سیاسی لازم میدانم بطور خلاصه راجع بتحریرات هم اشاره‌ای بکنم. امور ثبتی چندان اشکالی نداشت و عبارت بود از تنظیم و کالت نامه‌ها و تطبیق امضاء اشخاص و ترجمه پاره‌ای از اسناد و مدارک روسی بفارسی یا بالعکس که مطابق دستورهای روسی باید انجام یا بدو آنها از کثرت ممارست تقریباً ملکه شده بود علاوه بر اینها قسمت‌های تجارته و مطالعه بازار و مصرف کالا و بهای آنها و رقابت خارجی را هم باید در مدنظر داشت و گزارشاتی راجع باین نوع مسائل بوزارت خانه مربوط فرستاد. وضع تجارت روسیه در ایران استحکامی داشت مخصوصاً در قسمت شمالی ایران که روابط تجارته از قدیم برقرار و بطور رضایت بخشی رو بتوسعه و ترقی میرفت و احتیاج بدخالت قنسولخانه نداشت. تنها یکنوع رقابت تجارته خارجی از قبیل اشیاء مد و اجناس خرازی و کفش و غیره محسوس میشد که آنها را با کلی پستال بین المللی وارد میکردند و روسیه هم نمیتوانست مانع ورود آنها بشود ولی اگر این رقابت با جریان عمده تجارت روسیه از حیث منسوجات و قند و چای و ظروف بلور و چینی و اجناس فازی و گالش‌های کائوچو و انواع اجناس دیگر که خریداران ایرانی بآنها عادت داشتند و موافق سلیقه آنها بود مقایسه شود چندان قابل ملاحظه نبود و نباید فراموش کرد که مبادله جنسی بین

روسیه و ملل همجوار مسلمان آن از دیر زمانی برقرار و قدمت تاریخی دارد و دلیل وجود آن مسکوکات عربی است که بمقدار زیاد در تمام طول رودخانه ولگا و حتی در سواحل بالتیک، بدست آمده است .

### وظیفه سیاسی قونسلخانه

اکنون وارد میشوم در وظائف سیاسی و یادآور میشوم که فعالیت قونسولی از حیث امور سیاسی در اینموقع وضع خاصیرا درخاور اختیار کرده بود که نظائر آن در کشورهای باختری وجود نداشت .

شاید مطالعه سیاست روس در ایران تا اندازه ای دقیق بنظر آید ولی بواسطه وضعی که تقریباً در مدت ربع قرن گذشته پیش آمده بود این سیاست را می توان با آرامش انگریست زیرا که روسیه و ایران هر دو در این ربع قرن پیوسته رو بتکامل تدریجی رفته و تغییرات عمیقی در اوضاع این دو کشور حاصل شده بود . روسیه در ظرف این بیست و پنج سال اخیر پس از جنگ با ژاپن بسا اینکه ظاهراً خود را دولت مشروطه ای نشان میداد باز هم دستوراتی که تقریباً موروثی آن شده بود بکار میبرد و این رویه مانع آن بود که یک سیاست مساعد و آزاد بخواهانه ای نسبت بهمسایگان مسلمان خود اتخاذ کند بلکه هنوز هم نسبت بعالم اسلامی بدبین و بی اعتماد بود در صورتیکه خود نیز تقریباً دارای بیست ملیون تبعه مسلمان است که منتظرند بسا سایر جمعیت های روسیه خواه روس یا غیر روس از تحت رقبت بیرون آمده و دارای حقوق سیاسی بشوند و بدین وسیله آزادانه نشوونما کرده سرزمین مسکونی خود را از حیث تربیت اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی با فعالیت اصلاح کنند . روسیه تزاری هم از تحمل این اظهارات استقلال طلبی در محیط اسلامی ولو آنکه منحصر بامور فرهنگی و ادبی باشد احتراز داشت و بهمین جهت نمیتوانست طرز رفتارش را در ایران که عناصر آزاد بخواه بسا استبداد شاه می جنگیدند عوض کند و عناصر استبداد طلب هم از حمایت سفارت امپراطوری روس در تهران و قنصلخانه های ایالات خوشوقت و بهره ور بودند از طرف دیگر عناصر ملی آزاد بخواه نسبت بمنافع روسیه مظلون و خطرناک تفرقی میشدند و بهمین جهات اجباراً سیاست روس در ایران دخالت های زیاد از اندازه میکرد و سفارت روس هم در تهران در انتخاب حکام ایالات باید نظر داشته باشد و از آنها پشتیبانی کند نه از این حیث که کاردان و اداری باشند بلکه از این حیث که هوا خواه استبداد باشند و بآزادی خواهان نظر مساعد نداشته باشند . البته هر ایرانی آزاد بخواهی در این موقع برضد روس کار میکرد و بیشتر طرفدار انگلیس بود بنابراین چنین کسانی علاوه

براینکه مطلوب دولت تزاری نبودند باعث نگرانی نمایندگان روسیه هم میشدند از طرفی هم فکر آزادبخواهی و حقوق طلبی مسلمانان که در سیاست داخلی روسیه بروز و ظهوری داشت دولت تزاری را نسبت بآنها بدبین و فاقد اعتماد کرده بود و بهمین جهت رقابت دائمی و قدیمی روس وانگلیس را در آسیا روز به روز زیساده تر میکرد. البته خواهند گفت که موافقت روس وانگلیس در سال ۱۹۰۷ مناطق نفوذ این دو دولت را در خاورمیانه مجزا کرده بود بنا براین اینگونه بازیها دیگر چه لزومی داشت. بدیهی است باید چنین قضاوت کرد اما هیچکس فراموش نمیکند و تصدیق هم ندارد که عادات مزمن و کهنی که بمرور زمان بوجود آمده و پیوسته تقویت شده است ممکن است فوراً بامضای موافقت نامه ای که بیش از یک آلت سیاسی نیست و بر حسب ضرورت در بای تختها در اطراف میز بزرگی صورت گرفته این رقابت دیرین را ریشه کن کند. درست است که موافقت نامه ای بامضاء رسیده اما تمام کارمندان قونسولگری روس وانگلیس همانظوری که بوده اند هستند و هیچگونه تغییری در رفتارشان پیدا نشده است بلکه همین قرار داد باعث شده بود که دستورات تازه ای بکاررود و اعتمادی باستحکام آن نبود و اوضاع و رفتار روزانه آنرا کاملاً تکذیب میکرد و معلوم است که بصرف حرف و امضاء دوستی واقعی صورت نمیگردد و کسانی که ریش خود را در امور سیاسی سفید کرده اند در روز بعد از قرار داد تغییر روش نمیدهند. بالاخره تمام این بازیها در این صحنه فوق العاده که من در رشت بمحض ورود ناظر آن بودم بمعرض نمایش درآمد. در این صحنه سفارت روسی در ایران بوجود آمد که در رأس آن یک سفیر آنگلو فیل قرار داشت این سفیر حریف بازی بریچ ادوارد هفتم بود این وزیر بازیگر ماهر مدتی در لندن سمت مستشاری سفارت روس را عهده دار بود. برعکس در رشت قونسولی گماشته شد که کاملاً برضد انگلیس کار میکرد و میتوانم با جرأت بگویم که در پست های قیل خود در هندوستان و بعد در سیستان انرژی خود را بکار برده بود توضیح آنکه دولت تزاری در سیستان هم قونسولخانه ای در سرحد افغانستان دایر کرده بود برای اینکه بتواند از نزدیک مراقب اعمال انگلیس در افغانستان باشد و رئیس چنین پستی همین شخص (M.N) رئیس حالیه پست رشت بود و بخوبی از عهده وظائفی که داشت برآمده و برای چیران خدمانش باین پست منصوب گردیده بود بدیهی است پس از بیابان سیستان که در آنجا باعالم تمدن تقریباً قطع روابط پیدا میکند رشت برای او پست بسیار مطلوبی است که چند ساعتی بیشتر با باد کوبه فاصله ندارد

از یکطرف پوک لوسکی Poklevsky kozel وزیر مختار روسیه در تهران مأموریت داشت که با همکار انگلیسی خود سازش داشته باشد یعنی کسیکه بواسطه تمول سرشار مدتها در لندن مشغول عیاشی بوده و تقریباً طرفدار دولت بریتانیای کبیر است و از طرف دیگر M.N قونسول رشت که جوانی است فعال و در تمام مدت خدمت خود برضد منافع انگلیس کار میکرد و در پستهای مأموریت داشت که در آن جا در تمام دوره تاریخ دیپلماسی مادر خاورمیانه دوستی با انگلیس خالی از معنی و بی‌مورد است .

بطوریکه قبلاً هم ذکر کردم من پس از حوادث ماه دسامبر ۱۹۱۱ بر رشت وارد شدم یعنی موقعیکه سازش روس و انگلیس در امورا ایران بسیار مشکل بنظر می‌آمد . تحریرات ماژور استکس نظامی برای تشکیل ژاندارمری مالی که صلاحیتش برای تمام ایران تصویب شده بود (نه فقط در منطقه نفوذ انگلیس) نسبت بمنافع روسیه در ایران بمنزله تخطی آشکاری بود و بهمین جهت مابین وزارت خارجه روس و کابینه انگلیس کشمکش دیپلماتیک شروع شد و دولت روسیه به تهران اولتیماتم داد و در نتیجه شوستر مرگان امریکائی بکشور خود عوحت کرد و ماژور استکس هم در رأس ژاندارمری پذیرفته نشد و بالاخره شورش ایرانیان برضد روس مخصوصاً در تبریز بوقوع پیوست و دولت روس هم در قسمت شمالی ایران با تصرفات نظامی مداخلاتی کرد و عاقبت منتهی بزد و خورد و حشیا نه‌ای شد .

(M.N) رئیس پست رشت هم از این پیش آمد استفاده کرده و باین فکر افتاد که رقابت روسیه را ارحیت منافع در مقابل تهدید انگلیس در این ایالت پر رنگ تر کند در صورتیکه (P.K) بر عکس کوشش داشت که تصادم و کشمکش با انگلیس را تخفیف دهد و نسبت با ایرانیان مهربانی کند و اثر دردناک زد و خورد دسامبر ۱۹۱۱ را از میان ببرد

بازی من در ایران در آغاز کار ناظر جنک بی صدائی بودم که در میان سفارت تهران و قونسولخانه رشت ایجاد شده بود خوشبختانه این جنک با رفتن سفیر ما از تهران خاتمه یافت و بعد هم M.N بعنوان مرخصی از رشت بروسیه رفت و دیگر برنگشت و تقریباً پس از دو سال اقامت در رشت کفالت این پست مهم بمن محول گردید .

سفیر در موقع بازگشت بروسیه در رشت نسبت بمن محبت زیادی کرد و نشان شیروخورشیدی که بدون اطلاع من از تهران درخواست نموده بود بمن عطا کرد و به M.N هم روی خوشی نشان داد فقط در بدو ورود ملاقات

مختصری مابین آنها واقع گردید و در تمام ملاقاتهای رسمی بجای M.N مرا همراه خود میبرد البته این اظهار محبت از طرف وزیر مختار نسبت بمن تشویق مؤثری بود ولی در عین حال من بحساب خود رسیدگی میکردم و میفهمیدم که این رفتار او تا چه اندازه در انظار کلنی روس و مسامورین ایرانی نامطبوع است.

پس از این مقدمه خارج از موضوع که برای اساس ترسیم تابلوی فعالیت سیاسی قونسولخانه لازم بود میپردازم باصل موضوع. بطوریکه قبلا ذکر کردم نفوذ قونسولخانه در رشت کاملا برقرار و محسوس بود یعنی آنها مرجعی بود که هم تبعه روس و هم ایرانیها بآن رجوع میکردند حتی خارجیها هم تصور میکردند که قونسول روس در گیلان فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء است بعلاوه قونسول فعلی M.N هم مانند رؤسای قبل از خود دارای رفتار ملایم و عادلانه ای نبود و پیوسته میل داشت مایل بود که با نهایت جدیت و سخت گیری اقدام نماید و بهمین جهت است که شوسترمرگان در کتابی که بعنوان اختناق ایران پس از مراجعت بامریکا انتشار داد از خشونت و اعمال نفوذ تمام قونسولخانه های روس در ایران شکایت میکنند اما بعقیده من شوسترهم باغراق گوئی پرداخته و بیشتر اظهاراتش از روی تعمد است.

تصور میکنم سیاست رژیم قدیم روسیه در ایران تا اندازه ای روشن کرده باشم البته این سیاست خالی از انتقاد نیست ولی باسیاست سایر دول هم چندان تفاوت محسوسی ندارد. زیرا که آن دول مقتدر نیز از پیش آمدها استفاده کرده و نظایر این اعمال را در ایران انجام میدادند و برای تبرئه خود دلایل موجهی ذکر میکردند.

خلاصه تنظیم بیان مالی برای رسیدگی بحساب سودوزیان دولت روس در ایران بسیار مشکل است. بعقیده من روسیه در ایران پول زیادی تلف کرده است و البته اظهارات من راجع بیانک روس در ایران قابل بحث نیست همچنین نسبت بساختن بندر انزلی پرفسور ازرو Ozerov کتابی نوشته است بعنوان (چگونه دولت روس پول ملت را مصرف میکند) من این کتاب را همراه خود بایران آوردم.

پرفسور مذکور راجع بیانک روس در ایران و ساختن بندر انزلی مطالب قابل توجهی در این کتاب ذکر کرده است من نیز با او هم عقیده هستم که ملیونها پول که در ایران برای تصرفات و دخالت های نظامی به مصرف رسیده کاملا بی نتیجه و بیهوده بوده است. شاید برای این دخالت ها متعذر باین

سیاست شوند که برای برقراری امنیت عمومی و جریان عملیات تجارتهی حضور قشون روس در ایران لازم بود ولی مسلم است که اقدامات ما در ایران اغلب زیان آور بوده است. یکی از همکاران من در گزارش پرجمعی که اساس آن را بر روی آزمایشهای شخصی خود در تبریز قرار داده، رطب و یابسی بهم بافته و تبریز را برای روسیه مرگزمه می فرض میکند. شاید روزی بیاید که روح کنجکاو در روسیه پیدا شود و با مدارك مثبت که من بواسطه مهاجرت فاقد آنها هستم قضاوت درست بیطرفانه ای در این موضوع بکند و ممکن است در این قضاوت دیپلماسی صرف پول در ایران بفتح روس تمام نشده باشد.

بعقیده من اگر روابط روس و ایران با حسن نیت در نظر گرفته شود برای هر دو کشور سودمند است و زمینه مساعدی موجود است که این دو کشور بهم نزدیک شده و در ترویج علوم و امور فلاحتی با اشتراك مساعی کار کنند زیرا که نسبت باین دو موضوع علمی و فلاحتی در هر دو کشور کار زیاد و مزارع بسیاری که تا کنون لم یزرع مانده موجود است و روسیه هم باید باین نکته متوجه شود که سیاست اعتباری و نفوذی بغیر از نتایج سطحی حاصل درستی نخواهد داشت، و قتیکه من فعالیت های M.N را در رشت بخاطر میاورم با اینکه انرژی و حس ملی ابرای قابل تمجید میدانم بی اختیار افکار ناگواری در مغز من تولید میشود، کار عمده این مرد این بود که پیوسته بیک مقاطعه کار گرجی موسوم به خشتاریا مساعدتهای بیوردی میکرد و امتیازات مهمی برای او میگرفت از قبیل امتیازات فلاحتی و جنگلی و راه سازی و غیره شاید قونسول ما دلایل موجهی هم نداشت که خشتاریا را بدبگری ترجیح دهد خیال میکنم که روزی خشتاریا در لحظه مناسبی بقونسولخانه آمده و M.N هم که همیشه مایل بود کارهای خود را با اهمیت جلوه دهد باین صدد برآمده است که به ایرانیان و انگلیسها ثابت نماید که در گیلان ثروت های طبیعی استخراج نشده بحدوفور موجود است که باید برای بدست آوردن آنها سرمایه و قوه ابتکار روس را بکار انداخت.

یکی از امتیازات عمده ای که این قونسول برای خشتاریا گرفت در ولایت طالش بود. این ولایت به پنج ناحیه تقسیم میشود و بهمین جهت آنجا را خمسه طوالش میگویند و واقع شده است در شمال غربی گیلان و در حوزه اداری همین ایالت است طالش مانند یک نوار باریک ساحلی بجز خزر است که از طرفی هم محدود میشود برشته جبالی که از جنگل مستور و آنرا از فلات ایران مجزا میکند. قصبهات و دهکده هایی دارد که مهم ترین آنها قصبه پر جمعیت کرکان-

رود است . این اجتماعات در طول ساحل بحر خزر پراکنده اند و بازارهایی دارند که اهالی محصول زراعتی خود را در آنجا با اجناس صنعتی مبادله میکنند . تجار هم فقط در زمستان با آنجا آمد و شد دارند زیرا که آب و هوای این ولایت در تابستان چندان قابل تحمل نیست حشرات و تبهای موذی در آنجا زیاد است



سکنه طالش از حیث نژاد ایرانی هستند و زبان مخصوصی دارند که نباید از زبانهای ساده محلی محسوب شود این زبان که شباهتی بزبان افغانها دارد بمرور زمان مانند سایر زبانهای ایالات دیگر ایران توسعه یافته است ( آسیای روس ص ۲۲۴ Dorn - Er ) محصول عمده این ولایت برنج است زیرا که در آنجا جریانهای متعدد آب وجود دارد . در دامنه کوهستان هم اهالی به تربیت اغنام واحشام میپردازند . عده ایهم بصید ماهی مشغول و جمعی هم بهیزم شکنی و فراهم ساختن زغال اشتغال دارند . رفتن بطالش بواسطه نبودن راه خوب خالی از اشکال نیست از طریق دریا میتوان راحت تر با آنجا رفت در واقع طالش ولایتی است منفرد و از ولایات حوالی خود مجزا میباشد اهالی آنهم هنوز با رژیم ملوک الطوائفی زندگی میکنند و اداره کردن آنها با خوانین کرکاز رود است . عده دیگری هم موسوم به بیگها هستند که اتصالا با

این خوانین رقابت دارند و چون اهالی باین نوع زندگانی عادت کرده و تا اندازه ای از جور مأمورین دولتی برکنار هستند استقلال نسبی خود را دوست میدارند و بهمین جهت قدری سرکش و ذاتاً آرام نیستند بمحض اینکه نسیم آزادی در ایران وزید یعنی در سال ۱۹۰۹ اهالی برضد خان کرکانرود شورش کرده و عاقبت او را مجبور کردند که برشت برود و در ضمن شورش چند دکانی را هم که متعلق به تبعه روس بود غارت کردند راجع باین غارت با مأمورین ایرانی مذاکراتی بعمل آمد و پس از آنکه خسارات وارده را برآورد کردند قرار شد از مالیات مأخوذه از طالش چبران این خسارات بشود

نظر بسرکشی و طغیان اهالی طالش عمال روس باین فکر افتادند که در آنجا نفوذی داشته باشند و بواسطه همجواری با قفقاز چنین صلاح دیدند که نظم و آرامشی در آنجا برقرار سازند و در این عمل يك نغمه سیاسی را هم در نظر داشتند. و روی همین اصل بود که (M.N) برای خشتاریا طالش را انتخاب کرد و امتیازاتی گرفت اما گرفتن این امتیازات خالی از اشکال نبود و معترضین به تهران شکایاتی کردند. برای روشن شدن قضیه من ناچارم بطور خلاصه بشرح زیر پردازم:

بطور کلی چنانکه قبلاهم اشاره کردم در ایران اسناد ملکی اعتبار درستی نداشت مخصوصاً در نواحی دور افتاده که وضع ملوک الطوائفی داشت. موقعی که رعایای گرگانرود برضد خان شورش کردند از جور و ظلم او و غصب و تصرف املاک هم شکایاتی داشتند و همینکه او را از طالش بیرون کردند املاک متصرفی او را از قبیل مزارع برنج کاری و جنگل و غیره ملك طلق خود دانستند از طرفی هم بيكها که اتصالاً با قدرت مستبدانه خان در کشمکش بودند از موقع استفاده کرده و املاکی را بتصرف خود درآوردند بدیهی است که با این اوضاع و احوال ممکن نبود قراردادی با خان که آن وقت در رشت اقامت داشت و از عایدات املاک خود بی نصیب بود منعقد گردد و اگر حیاناً اختیاراتی هم با امضای خان میگرفتند اهالی و بيكها در طالش اعتراضاتی میکردند و بالعکس اگر بسا اینها قرارداد می بستند خان اعتراض میکرد و ادعای حقوقی داشت و در هر حال يك ملك مورد تنازع ممکن نبود موضوع قراردادی بشود و متأسفانه در جنب این منظره قضائی عملیاتی هم صورت گرفت که بر اختلال اوضاع آنجا افزود. توضیح آنکه چون اختیارات خشتاریا در طالش صورت خوشی نداشت يك اسکادرن قزاق برای حفظ امتیازات او بکرگانرود فرستاده شد که در آنجا چند ماهی اقامت داشت و بعد با اصرار پی در پی کلنل R که



فرمانده قشون روس و مقیم قزوین بود و در طول راه شوسه انزلی به تهران تصرفات نظامی میکرد احضار گردید. این نیروی مسلح کرکانرود را قنصل رسماً بیهانه غارت دکاکین تبعه روس و احتمال شورش از فرمانده کل نظامی در-خواست کرده و با آنجا فرستاده بود. اما حضور قزاقان در این ناحیه با عمل امتیاز خشتاریا هیچ مناسبتی نداشت و موجب تفسیرات و تعبیراتی شد و سفارت روس را در تهران به تشویش و اضطراب انداخت بخصوص که در این موقع سفارت تهران نسبت باعمال و حرکات (M.N) توجه خاصی داشت و عملیات او را نمیپسندید خلاصه عاقبت قزاقها از طالاش رفتند و قنصل به خشتاریا اجازه داد که خودش برای حفظ امتیازات پلیسی تشکیل دهد از هم یکدسته سی نفری مسلح گرجی را با آنجا فرستاد که حاضر فرمان باشند اما این معالجه از مرض خطرناکتر بود زیرا که بجای یک واحد نظامی منظم اشخاص مسلحی را با آنجا فرستادند که بهیچ نوع نظامی آشنا نبوده و تضمینی هم در کار نبود. خلاصه تمام این سیاست بازیها و گرفتن امتیازات و کارهای دیگر که در نظر (M.N) میبایستی موجب استحکام نفوذ روسیه در شمال ایران بشود برعکس باشکله مسخره آمیزی به وضع غیر مترقبه ای برگشت. نه تنها صدها گرجی مانند سیل بطالاش و گیلان روی آوردند که رفتار پرصدا و وضع جنگجویانه آنها ایجاد مخاطرات میکرد بلکه در اطراف خشتاریا هم اغلب گرجیان با هوشی بودند که بنفوذ روس اعتنائی نداشتند و در معاشرت های صمیمانه بین خودشان بطوریکه بعدها بمن گزارش داده شد گیلاسهای مشروب خود را برای استقلال و ترقی گرجستان نوینی بلند میکردند که باید از کوهستانهای طالاش شروع شده و رو بتوسعه برود. من نمیخواهم بهمین پرستان گرجستانی که در این موقع خوب تشخیص داده بودند که باید افکار و اعمال قنصلخانه را که مظهر و تجسم تزاری بود بنفع خود بکار برند ملامت کنم بلکه میخواهم برسانم که قنصل ما بواسطه همین کارهای ناپسند بالاخره خود را در معرض استهزا دید. همین مثال کوچک مسئله ملیت امپراطوری روس را زیر نظر میآورد. مسلم است تمام ملل غیر روس در حالیکه همه اهالی کشور بسیار پند-آوری هستند میتوانند موقع را غنیمت شمرده و برای خود وسیله استفاده فراهم نمایند (حتی در ماوراء سرحدات روسیه و در زیر سپهر نفوذ دولت تزاری) و بنا بر این تجزیه و ایجاد تشکیلات تازه و قطع روابط با بازار بزرگ روس از حیث اقتصاد صورت خوشی پیدا نمیکرد و مسلماً با این ترتیب یک استقلال واقعی برای روسیه بوجود نمی آمد. لازم بود امپراطوری روسیه روح بزرگتری نشان دهد و اختیاراتی عطا کند که

باعث رشد و توسعه تربیتی و اجتماعی و حتی سیاسی این ملل مختلف گردد و نظر نفع مشترک پیدا شود تا مرز دادن این ملل و روسی کردن آنها بقوه قهریه و اجبار سیاست مهمی محسوب نمیشود.

باری من نمی توانستم و وظیفه هم نداشتم که بر رئیس پست خود نصیحتی بکنم و دستوری بدهم زیرا که او بتنهائی و بدون مشورت با دیگران تصمیماتی میگرفت و دارای مسئولیت لازم بود. البته من هم مانند او فکر میکردم که به اقدامات دولت انگلیس از دخول در شمال ایران و در نزدیکی بققاز در خط دیلماسی قدیمی باید حاضر جواب بود اما نه با آن طرز عملی که او پیش گرفته بود. مسلماً تشکیل ژاندارمری بیهانه تنظیم امور مالیه برای اغفال ما بود. آیا ماژورقشون هندی یعنی ماژوراستکس همان شخصی نبود که در موقع بست نشستن دمکرات های ایران در سفارت بریتانی بسمت آتاشه نظامی نیرنگ بکار میرد و تبلیغات میکرد و با آنها تلقین میکرد که از شاه درخواست مشروطیت کنند؟ البته او در فکر منافق ملت ایران نبود بلکه بخوبی میدانست که اگر پارلمانی با اتکاء دولت انگلیس در ایران تأسیس گردد برای اجرای نقشه های سیاسی انگلیس وسیله راحتی است. نفوذ انگلیس در افغانستان حتی پس از موافقت نامه ۱۹۰۷ طوری بود که روسیه نمیتوانست در آنجا قدم گذارد و به منزله میخی بود که بمتصرفات روسیه در آسیای مرکزی سخت فشار میآورد و فقط مدت کمی است که این میدان کشتی گیری با حقه بازیهای که در آن انجام میگرفت تهطیل شده است با این حال اکنون هم در صدد است که مقام خود را در سواحل بحر خزر محکم و پایدار نماید بدیهی است چنین عملی در دربار روسیه تولید افکار جدیدی میکند. اما متأسفانه باید بگویم هر گاه شالوده استقرار ما در طالش باعث اعتراضی هم نمیشد اجرای این نقشه عملاً صورت خوشی نداشت امتیازات خشتار با بطوریکه من مدلل کردم اساساً غلط بود و علاوه بر غلط بودن خبط دیگر براهم قنصول ما مرتکب شد که تصور میکرد منافع روسیه بوسیله اعزام گرجی ها در طالش تأمین میشود.

از طرفی هم بناهایی که شده بود نباید خراب بشود خشتار با ما مخارج گزافی عمارت مجملی بسبک کاخهای ایوان دار هندی در جزیره میان پشته ساخته که شبها در نور الکتریک غرق بود و در پهلو آن هم کارخانه بزرگ اره کشی بنا کرده بود که میگفتند برای بریدن چوبهایی است که از طالش باید بیآورند و چون آوردن چوب هم از طالش مشکل بود همه عقیده داشتند که نصب این کارخانه در آنزلی بی مناسبت است. علاوه من در خاطر ندارم که وقتی این کارخانه

شروع بعمل کرده باشد اما کارخانه دیگر برادر ضمن گردش دیدم که در کوهستان طالش بنا شده بود و با توربین کار میکرد .

در کرکان رود هم عمارتی برای دفتر و انبارهایی برای نگاه داشتن برنج ساخته بودند در سراسر سواحل بحر خزر هم بناهایی بود که کارکنان شرکت در آنها منزل کرده و مشغول کار بودند .

در جنگلها برای بدست آوردن تخته‌های چوب بلوط با کتشاف پرداخته بودند در این جنگلها درخت بلوط فراوان و از حیث جنس مرغوب است از طرفی هم میدانم که آیا مطالعه و اکتشافات جنگلی طالش از روی دقت بعمل آمده بود یا نه. گزارش مهندسین و متخصصین در زیر دست من بود و میدانم که در این کار آنطور که باید دقت و صرف وقت نکرده بودند . خشتاریا هیزم شکنان گرجستانی را با آنجا آورده بود که تخته‌های چلیک تهیه کنند شاید چیزهایی هم فراهم کردند ولی در خاطر ندارم که محصولی صادر کرده باشند و چون حمل و نقل این تخته‌ها از کوهستان بساحل دریا اشکال داشت و در کنار دریا هم وسایل ماشینی برای حمل بکشتی وجود نداشت معلوم نبود که بچه قیمتی تمام میشود . برای اصلاح این کار در صدد بودند که اسکله‌ای در کرکان رود بسازند و شاید با صرف سرمایه عمده‌ای کارهای خشتاریا عاقبت نتیجه خوبی میداد اما بواسطه پیش آمد جنگ بین المللی عملیات اوقف شد و نمیتوان برای آینده در این باب اظهار نظر کرد .

خشتاریا علاوه بر امتیازات جنگلی و فلاحتی طالش امتیاز حمل و نقل با اتومبیل راهم داشت و گاراژ بسیار بزرگی در قازیان بنا کرده بود . قازیان محله ایست از انزلی که در ساحل جنوبی بندر واقع شده و از آنجا راه شوسه روس بطرف قزوین و تهران شروع میشود . و خود شهر انزلی در ساحل شمالی واقع است یعنی در انتهای یک قسمت باریک طویلی از خشکی که مرداب را از دریا جدا میکند و راه خشکی طالش از همین جا شروع میشود . تقریباً ده اتومبیل بکار افتاده بود اما قوه آنها برای راههای کوهستانی مناسب نبود یعنی قسمتی از راه شوسه که از رشت تا گردنه امتداد دارد و تقریباً ده کیلومتر در دامنه کوه روبالا میرود و در وسط جنگل هم پیچ و خم زیادی دارد .

سفیدرود هم در پایین همین راه در دره عمیقی جاری است این رود از جبال کردستان سرچشمه میگیرد یعنی در سرحد خاک ایران و ترکیه و در قسمت ایران غربی در سلسله جبال البرز برای خود معبری درست کرده و بطرف بحر خزر میرود این رود در قسمت فوقانی موسوم است بقل اوزن و من در مسافرت

باذر بایجان مانند يك آشنای قدیمی بدیدنش موفق شدم .  
خلاصه خشتاریا که تا آن وقت گمنام بود ( گمان میکنم در کارگری  
Cagry که جزء املاک شاهزاده الدنبروک Oldenbour در ساحل قفقازی  
بحر اسود بود سمت سر باغبانی داشت ) اکنون مشهور و شخص فوق العاده ای  
بشمار میرفت . گیلانیهها با نصف نام او که کلمه خوش است بازی کرده و گفته اند:  
خوشتراز خشتاریا ندارد کسی منزلی در انزلی ... باری او در انظار برای خود  
اعتباری فراهم ساخته بود ولی اخیراً نسبت بدارائیش عدم اعتمادی ایجاد شده  
بود زیرا که پاره ای از حواله هایش دیر پرداخت میگردد ولی کارهایش تا پائیز  
۱۹۱۴ که من از رشت رفتم ادامه داشت

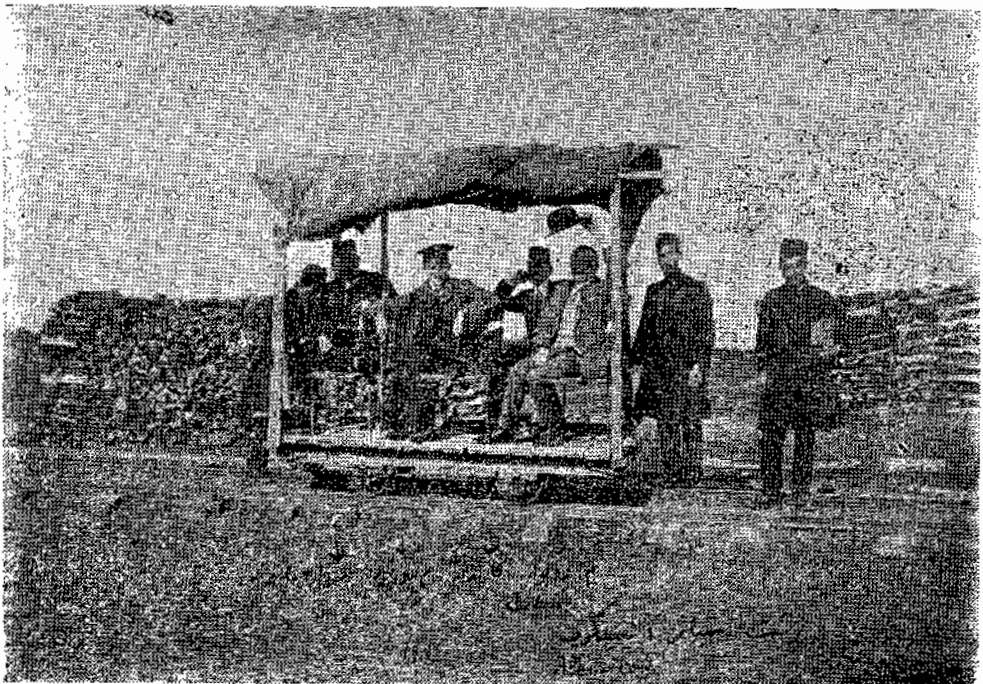
اگرچه این مطلب از موضوع یادداشتهای تاریخی من خارج است  
اضافه میکنم که خشتار باچندی بعد در موقع جمهوری بی بنیاد موقتی گرجستان  
بدون اینکه در حکومت آن سهیم باشد خود را از جمله سرمایه داران عمده  
معرفی میکرد در ایران هم در قضیه داستان مانند نفت شمال نامی از او برده میشود  
و میگویند در اراضی نفت خیز خوریان نزدیک سمنان دستی دراز کرده بود و  
صحت معامله و مصالحه بین او و سینکلر Sinclair امریکائی در افواه بود  
که بالاخره صورتی بخود نگرفت و عاقبت برای استخراج نفت آن ناحیه شرکتی  
بمیان افتاد که در آن سرمایه های فرانسه و شوروی دخالت داشت و بطوریکه  
میگفتند خشتار باهم قسمت خود را در آن شرکت نگاهداشت بهر حال این مرد  
فعال چند سال قبل در پاریس در گذشت و با کارهای خود وداع کرد . با اینکه  
عملیات او را غالباً نپسندیده و تنقید میکنند این نکته مسلم است که او يك نمونه  
فعالیت جالب توجه و هنرمند بدون بحثی بود و در مقابل اشکالات همیشه  
استقامت بخرج میداد و هیچوقت مأیوس نمیکردید و در تصمیماتی که میگرفت  
نهایت انرژی را برای انجام آنها صرف میکرد هر گاه امتیازات طالبش او  
که من اساساً غلط میدانم با قدمهای احتیاط و بدون شتاب پیشرفت میکرد و  
مخصوصاً اگر جنگ مانع صادرات او نمیکردید شاید کارهایش صورت خوبی  
پیدا میکرد ولی در هر حال بآن صورتی که بود محققاً بی نتیجه بود و بطریق  
اولی باعث نفوذ روسیه در گیلان نمیشد . تنها نتیجه عملیات او این بود که  
اثرات استبدادی روس را در نزد ایرانیان باقی گذارد . بطرز بزرگ هم بعدها  
باین اشتباه پی برده بود . هنگامیکه من بعنوان مرخصی بآنجا رفتم یکی  
از کارمندان عالی رتبه وزارت امور خارجه راجع بکارهای خشتار با من صحبت  
میکرد و خشتار باراً بمنزله پات فیندری Path finder فرض میکرد این

اصطلاح امریکائی دو مفهوم دارد اگر از طرفی پیش قدم آبادی اراضی بایر را میرساند از طرف دیگر سوانح و تصادفاتی را بخاطر میآورد که ممکن است دارای خطر باشد هر گاه در ممالک متحده آباد کنندگان نواحی بایر توانسته اند کارهای مفید انجام دهند باین جهت بوده که با همکاری اهالی همان نواحی مشغول اقدام شده اند در صورتیکه چنین اقدامی در ایران تنها بوسیله تبعه خارجه قابل اغماض نیست مگر اینکه برای کشور منبع عایداتی تولید کند یعنی همانطور که داری استرالیایی کمپانی بزرگ نفت انگلیس و ایران را ایجاد کرد .

خلاصه آنکه خشتاریا بدون همکاری با اهالی مملکتی که در آنجا سرمایه و حس ابتکار موجود نبود شروع با اقدام کرده است و بالاخره بطوریکه من شخصاً ناظر بودم پیش آمدها و حوادث غیر مترقبه راه حلی برای این نوع مسائل در ایران و ترکیه نشان داد . ایران پس از جنگ استقلال خود را بدست آورد و از رژیم کابینه تولا سیوت خلاصی حاصل کرد و توانست در ظرف ۲۴ سال اخیر هیئت متخصصین خود را تشکیل دهد و بسرعت بطرف صنعت متوجه گردد ترقی صنعتی بدو با مساعدت دولت شروع شد و بعدها سرمایه های خصوصی هم در کار دخالت پیدا کرد و شرکتهای سهامی تشکیل یافت و سطح اقتصادی کشور بالا رفت . یکی از کارهای عمده شایان ملاحظه ساختمان راه آهن سراسری ایران است که بآن شعب فرعی نیز افزوده شده و میشود و این خود یکی از موجبات پیشرفت امور اقتصادی ایران است و خوب شگفتانه اینکار بدون تحمل سیاست ملال آور خارجی و امتیاز گیران بیگانه انجام یافت . لغو قرارداد کمپانی نفت و استقرار آن بر اساس مفیدتری وسیله شد که پس از سقوط سلسله قاجار تغییرات مهمی در این کشور روی دهد امتیاز دادن بخارج اساساً شامل زبانی نیست بلکه سیاستی که همراه آن امتیاز است زبان میرساند . مسلم است که این امتیازات تاکنون وسیله بود برای نفوذ دول بیگانه که از این طریق دایره دخالت و تصرفات خود را در ایران وسیع تر کردند و همین موضوع وسیله ای بدست شورویها داد که توانستند از تبلیغات خود نتیجه بگیرند و بسکنه خاور تلقین کنند که از سرمایه داران خارجی پرهیز کرده و اتکاء با احساسات میهن پرستی و ملی خود داشته باشند و این تحولات و تغییرات عبقه را که ما شاهد و ناظر آنها هستیم و به عنوان بیداری کشور های آسیائی تلقی میکنیم به وجود آوردند این نکته را هم باید در مد نظر داشت که کمونیسم بالذات در خاور دارای تأثیر نیست زیرا که افکار آن هنوز در روحیه اجتماعات شرقی ریشه نگرفته است فقط از این نظر که سرمایه داران خارجی قلم داده توانسته است با مهارت تار احساسات

ملی و بیزاری از اجانب را مرتعش کند . در واقع کمونیسم از این راه در يك نشو و ارتقای تاریخی که مقدر بوده وارد شده و بدون طی مراحل قهراً جلو افتاده است و اگر بخواهیم واضحتر حرف بزنیم باید بگوئیم که این مسلك بسیر ارتقائی جنایت کرده است .

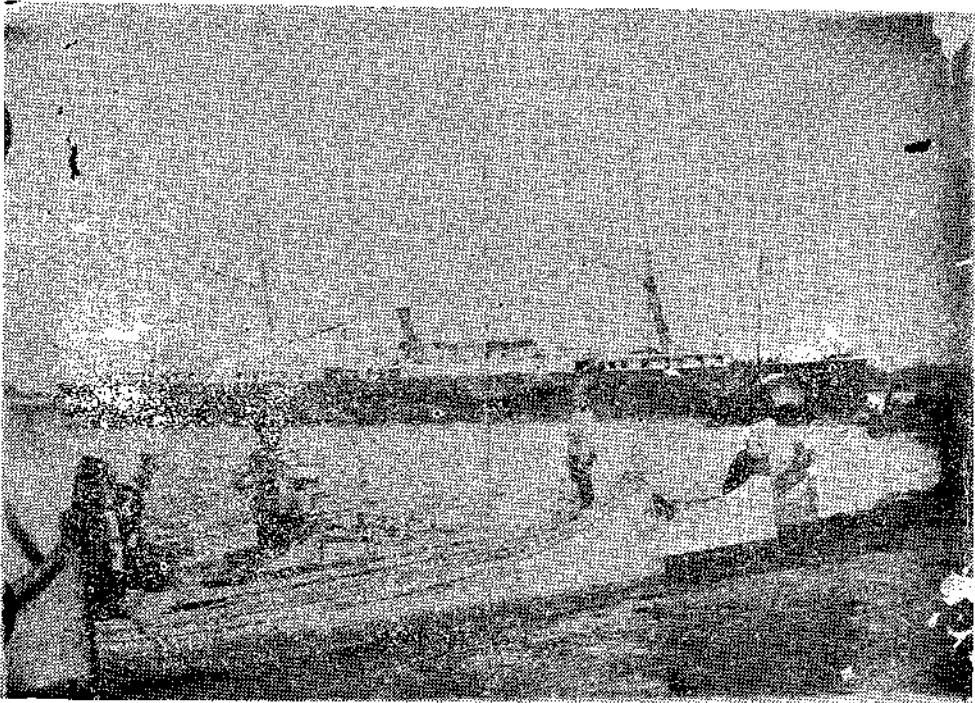
باری این افکار که بدون اراده از خاطر من بقلم آمده نباید باعث فراموشی من شود که در یک ربع قرن پیش در گیلان بوده ام و نیاستی از موضوع خارج شوم . خلاصه خشتاریاتنها کسی نبود که مساعدت قنسول ما را غنیمت دانسته و امتیازاتی گرفته باشد کسان دیگری هم امتیازاتی گرفتند مانند مانگوبی **Mangoubi** که امتیاز درختهای بلوط جنگل تنکابن را برای تهیه تخته های چلیک گرفت و متخصصین زیادی از خارج به گیلان آورد و آلی نیکو **Aleinikov** امتیازی در جنگل های مجاور رشت گرفت که سوخت شهر رشت را فراهم کند . البته این امتیازات چندان مهم نبود .



### آرشیوهای قنسولخانه رشت

در آغاز مأموریت من کوشش داشتم که زودتر با موزه قنسولخانه آشنا شوم و هر روز چیز تازه ای بر معلوماتم اضافه میکردید به علاوه بکارهای روزانه قناعت نمیکردم و در صدد بودم که بفهمم فعالیت قنسولخانه در گذشته چگونه

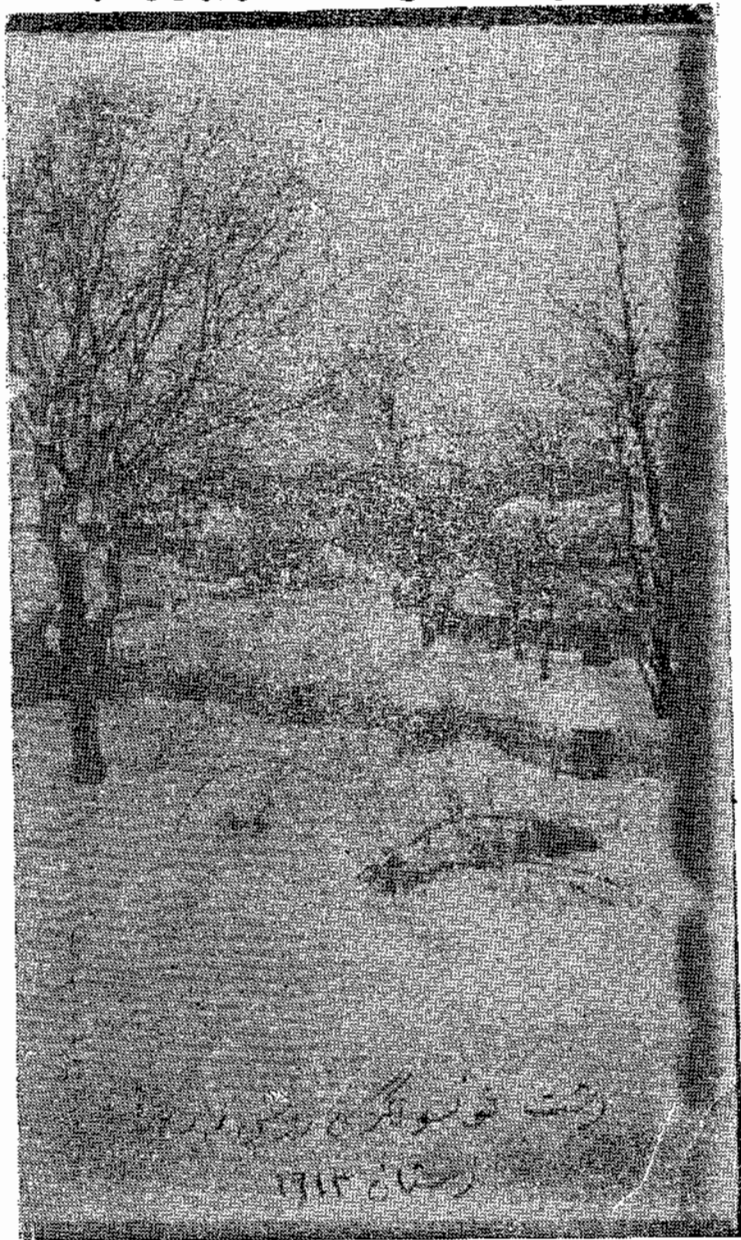
بوده است بنابراین در مواقع فراغت بمطالعه پرونده هامیپرداختم که پاره ای از آنها تقریباً مربوط به صدسال قبل بود در میان رؤسای پست رشت دو نفر بودند بنام ولاسو V. Iassov و زینوویو Zinoviev که در ادامه خدمت بعدها بسفارت تهران منصوب گردیدند شخص اخیر پس از آنکه مدتی در وزارت خارجه مدیر قسمت آسیای بود بسفارت اسلامبول رفت. در موقع ورق زدن اوراق زرد شده بنام خودزکو Chodzko نیز برخوردیم که بعدها در پاریس بشاورشناسی شهرتی یافت و چندین کتاب قابل توجه هم انتشار داد (۱)



قبل از ساختمان بندر انزلی و راه شوسه رشت بتهران روابط قنصلخانه باروسیه و سفارت ایران خالی از اشکال نبود بخصوص در زمستان. کشتی که چاپار باد کوبه را میآورد گاهی نمی توانست بخشکی نزدیک شود و در موقع طوفان دریا مجبور بود که مدتی در وسط دریا توقف کند. در داخله ایران هم برف زیاد راه را مسدود میکرد و مانع عبور و مرور میشد.

(۱) کتابخانه ملی مقدار زیادی از نامه های شخصی خودز کو را راجع بایران حفظ کرده است.

واقعه قابل ملاحظه‌ای که در آرشیوها جلب نظر مرا کرد این بود که اهالی رشت در موقع جشن افتتاح راه شوسه و برقراری ایستگاه‌ها برای



گرفتن حق العبور شورش کردند زیرا که این کار در نظر آنها بدعتی بود و با نظر نفرت بآن مینگریستند و تصمیم گرفته بودند که با اسلحه بدفتر راهداری



حمله کنند و آنرا آتش بزنند ولی تاتارهای تبعه روس از این پیش آمد مسبوق شده و برهبری حاج صمدخان که بعدها بسمت تاجر باشی روس منصوب گردید اسلحه برداشته و در قنسولخانه که مقابل دفتر راهداری بود برای دفاع آماده شدند و بدین طریق مانع شورش گردیده و دفتر هم توانست حق العبور را دریافت نماید .

از آرشیه‌ها چنین استنباط میشود که تا آغاز قرن بیستم یعنی تا موقع ساختن بندر انزلی و راه شوسه قنسولخانه چندان کاری نداشت فقط گاهی گزارشی را جمع بمحصول بخصوصاً ابریشم و پارهای از امور مربوط بکارگزاری و غیره بسفارتخانه میداد اما ترسیم راه انزلی به تهران کار قنسولخانه را زیاد کرد اگرچه از نظر فنی راه سازی اشکالی نداشت ولی در ضمن عمل به پیش آمدهای غیر مترقبه ای بر می خورد چنانکه عده زیادی از کارگران روسی بواسطه تب های موذی یادیسانتری بخصوص در قسمت های باتلاقی گیلان تلف شدند (۱) و اجباراً میبایستی آنهارا همه روزه طرف عصر برشت یا جاهای خوش آب و هوا انتقال دهند و از حشرات موذی که ناقل مالاریا هستند دور سازند . اشکالات دیگری هم روی میداد مثلاً در رودبار که قصبه مهمی است راه باید از باغهای زیتون عبور نماید و ناچار قسمتی از اشجار قطع میشود در این جا هم شورش قریب الوقوع بود اما قنصل روس بخی تونو Pokhitonov واسطه شده و با پرداخت خسارات وارده غائله را رفع کرد از تفصیل زندگانی قنصلها و تبعه روس در گیلان صرف نظر میکنم در آنوقت عده مهاجرین روسی قلین و در میان جمعیت کثیری که از حیث زندگانی و اخلاق و عادات تفاوت داشتند زندگانی میکردند و هر آن بيم آن میرفت که وقایع حزن آوری روی دهد نویسنده ای بنام ژوزف کنراد Joseph . Conrad وضع زندگانی مهاجرین آنزمان را بشکل رمانی شرح داده و توانسته است آلام ورنجهای روحی اروپائیان را که در این آب و هوای ناسازگار بحال خود مانده بودند خوب نقاشی و مجسم سازد . این جمعیت قلیل بدون وسایل راحتی جسمانی و روحانی در گیلان بسر میبردند و حق این پرسش را داشتند که آیا خوب است يك عده کارمند قنصولی را همیشه در يك کشور و در يك محیط بطور اجبار نگاهدارند ؟ بدیهی است که انسان در يك محیط خارجی با طول مدت خسته میشود و قهراً با آن متجانس میگردد و در اینصورت کمتر اتفاق می افتد که محسنات آن محیط را فراگیرد

(۱) در پونل که در کنار مرداب است و کارگران برای ساختن بندر انزلی سنگ استخراج میکردند تب زردی باعث تلفات زیادی گردید .

بلکه بیشتر به مایب آن میل میکنند و دیگر مانند کسیکه از خارج میآید بمحیط خود نگاه نمیکند من از این نوع اعمال و اعمال آنها نمونه‌های زیادی دارم که از ذکر آن خودداری میکنم .

اخیراً در وزارت خارجه تصمیمی اتخاذ کرده بودند که برای پرورش عوامل خوب بهتر آن است که نگذارند عاملی در يك محل زیاد بماند خواه در ادارات مرکزی و خواه در خاور بلکه باید قانون نقل و انتقال را طرح و اجرا نمایند مثلاً پس از آنکه کارمندی چند سال در پست دور افتاده‌ای در آسیا بسربرد او را بوزارت خانه انتقال دهند تا نزدیکی او رفته و دوباره صیقلی شود و مخصوصاً او را وارد کنند در زندگانی مراکز بزرگ که باتمام وسایل اجتماعی و روحی که در آن موجود است آشنا گردد و وفق وسیعتری از سیاستهای بین‌المللی در نظر او قرار گیرد و بالعکس این آقایان که در ادارات مرکزی بمادات بد مبتلا میشوند و حتی مسئولیت را از دست میدهند و باتفتن در میان کاغذها میغلطند میبایستی بوجه خود مدت زمانی را در آسیا بسر برند برای اینکه عملاً بحساب خود پردازند و ببینند چگونه باید با اوضاعی مواجه شد که هیچ نوع کتب دیپلماسی یا فرمولهای دفتر خانه برای حل مسائل کافی نیست و تحریر يك نامه بتا تصمیماتی که در اوضاع آشفته آنجا باید گرفته شود برابری نمیکند .

البته چنین رفتاری اگر عملی میشد بسیار عالی و پسندیده بود ولی متأسفانه چنین طریقی شاید اکنون در کارتن سبزی در گوشه افتاده باشد هر گاه تصور کنیم که تمام اعمال خاوری در محیط های تن پرور مغلوب میشوند اشتباه کرده ایم موارد استثنائی اینقدر قلیل نیست و بندرت کسانی بوده اند که توانسته اند خود را بصورت آدم نگاهدارند و اوقات بیکاری را صرف مطالعه کشوری که در آن هستند بکنند نسبت شرق شناسان که حرفه خود را دوست داشته باشند خیلی کم است و غالب کارمندان همینکه تربیت مدرسه ای را فرا گرفتند قناعت بمأموریت کرده و انجام وظیفه می کنند و در سایر امور ذوق و هوش خود را بکار نمی اندازند .

### خاور شناسان در خاور

البته مقصود ما این نیست که مأمورین خاوری را مورد ملامت قرار دهیم بلکه میگوئیم تا نسبت آورا است که خاور شناسی روسیه از شاگردان خود در عرض معلوماتی که بدانها آموخته حتی مدارک کوچکی هم که مفید فایده باشد بدست نیآورده است

بعلاوه این نکته هم قابل توجه است که برای اینکار هیچگونه تشویق

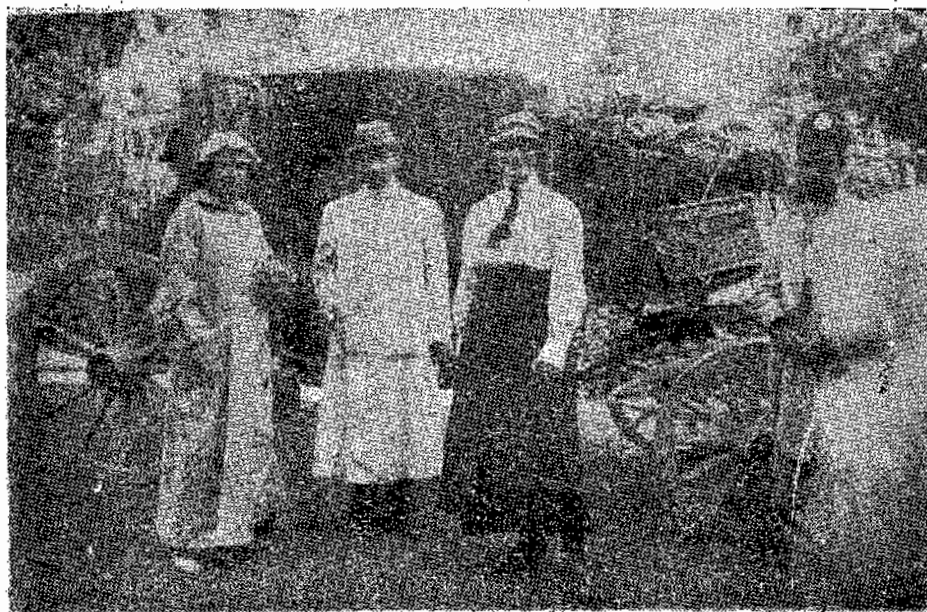
و ترقیبی بعمل نیامده و اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کرده باشیم باید بگوئیم که دولت روسیه که منافع گوناگون و غیر قابل بخشی در خاور دارد هیچگونه تشکیلات مطالعه ای ندارد که اقلا با انجمن آسیائی که در پاریس تشکیل شده و می تواند اعضای متفحص خود را راهنمایی کند و مطالب مفیدی را انتشار دهد قابل مقایسه باشد. قبل از حرکت من بایران در سنوات ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۱ فرسین بطرسبورغ انجمن خاورشناسی بنام اورو Oro تأسیس شد و ریاست افتخاری آن با شاهزاده خانم میلیتسائیکولایونا Militsa Nikolaievna بود یعنی دختر نیکلای مونتنگرو این انجمن هم نتوانست ایفای وظیفه کند زیرا که جنگ و پس از آن انقلاب کبیر روسیه مانع کار آن شد معلوم است در غیاب چنین مرکزی تنها خاورشناسانی که روابط خود را با استادان شان حفظ کرده بودند بمطالعاتی پرداخته و میدانستند که زحماتشان در این راه بیهوده نبوده و ممکن است ارزشی هم داشته باشد.

در ادارات رسمی هم اوضاع بهتر از این نبود و در وزارت امور خارجه انتشارات منظمی وجود نداشت که بتوان گزارشات قونسولی که قابل توجه و دقت باشد دید تنها کتابهای نارنجی ما بود که در موقع کشمکش های دیپلماسی تنظیم شده و بطور پراکنده مطالبی در آنها درج شده بود در سنوات قبل از انقلاب وزارت خارجه با نظرو شرکت بریتانی کبیر مدارک قابل توجهی را نسبت بتجدید حدود ایران و ترکیه مجرمانه منتشر کرده بود و نیز در همین موقع بود که روابط تجارتنی بطور کامل بامهر و علامت وزارت تجارت شروع شد و در دنیا آن آتاشه های تجارتنی بوجود آمدند و من در خاطر دارم که در بدو امر پزشکی در تهران باین سمت منصوب شد بنابراین جای تعجب نیست که پست های قونسولی آنطور که باید باعث نفوذ ما نگردید و باز هم جای تعجب است که با وجود این اوضاع نفوذ روسیه بطور رضایت بخشی ادامه داشت.

#### ورود آقای کرسستووس

مطالب فوق که من از آرشیوها نقل کردم بزمانهای گذشته بسیار دوری مربوط است. اما پس از اینکه بندرانزلی و راه شوسه ساخته شد و شعبه بانک استقراضی روس در رشت تأسیس شد و تجارتخانه ها و کارهای دیگر رو باز دیاد گذارد اوضاع بکلی تغییر یافت و پست رشت اهمیتی پیدا کرد و چون راه خوب شد تمام کارمندان وزارت خارجه روسیه و کشورهای دیگر که بقزوین و تهران و کرمانشاه اصفهان و غیره میرفتند رشت وارد و از آنجا بمسافرت خود ادامه

میدادند و در موقع بازگشت یا مرخصی نیز از اینراه عبور میکردند که شرمایه میگذشت که ما یکی از همکاران خود را در رشت ملاقات نکنیم اگر کسی از روسیه میآید خبرهای تازه و اطلاعات وزارتت را همراه میآورد. همکاران خارجی و شخصیت های مهم ایرانی نیز برشت آمد و شد میکردند و معمولاً در این شهر توقیفی کرده و از قنصل ملاقاتی بعمل میآوردند مطابق معمول ایران تشریفات استقبال از کارهای ضروری بود و این کاروقتی صورت میگرفت که

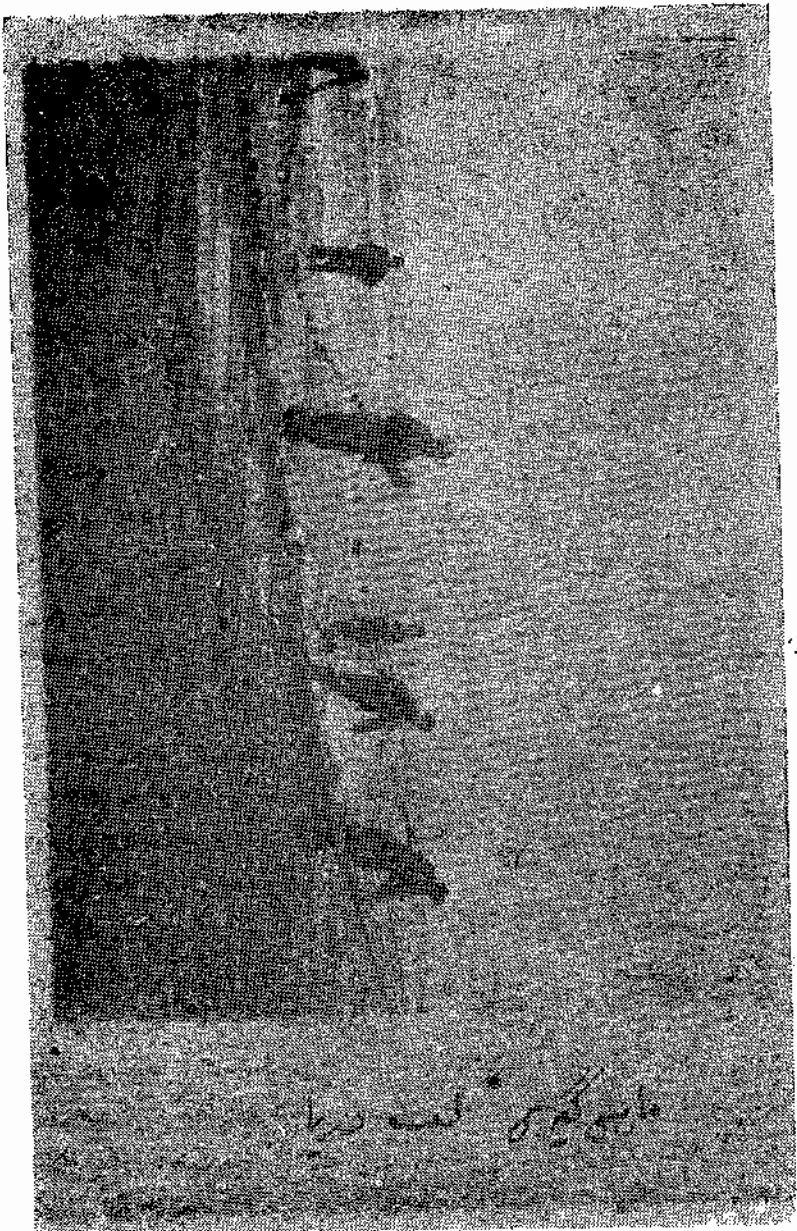


سفرای خارجه و مأمورین عالیرتبه ایرانی وارد میشدند و چنین استقبالی غالباً در باغ یا قریه ای در قرب شهر و در کنار راه شوسه واقع میگردد. در چنین مواقع حکام ایرانی و اشخاص بزرگ و نمایندگان قونسولخانه ها همه برای خیر مقدم گفتن در آنجا جمع میشدند و یک عصرانه یا صبحانه باشکوهی بر حسب موقع بافتخار تازه وارد صرف میشد. من نیز در آنجا سفرائی را ملاقات کردم مانند موسیو لگوتهتی **Logotheti** از اهالی اطریش هنگری و شاهزاده هانری رس **Henry Reuss** آلمانی و مخصوصاً سفیر روسیه مسیو کرسٹووتس

**Korostovets** که ملاقات او بمناسبت اوضاع و کیفیات خاصی که داشت در خاطر من محفوظ مانده است .

در موقع ورود او من بانزلی رفتم تا در کشتی باو تبریک ورود گویم بدبختانه کشتی در حین داخل شدن به بندر بته‌آزشن برخورد و بی‌حرفت ماندگانالی که دریارا یا فضای مرداب انزلی اتصال میدهد از دریا بوسیله دوشعبه اسکله - مانند جدا شده و در معرض شن هائی واقع شده است که آب در این نقطه وارد میکند و اتصالا باید با ماشین مخصوصی پاک شود سفیر از این پیش آمد متغیر گردید خوشبختانه کشتی کوچکی که در اختیار اداره بندر بود نزدیک شد و من توانستم باو خیر مقدم گویم .

بدیهی است در این موقع کاری از من ساخته نبود فقط رنج این پیش-آمد را تحمل میکردم پس از آنکه مهندس مدیر بندر را باو معرفی نمودم خواهش کردم که زودتر از کشتی خارج شود زیرا که صداهائی از کشتی بشن نشسته شنیده میشد اما دقیقه بعد با همان کشتی کوچک مارا آوردند باسکله ماهیگیری لیانوزو که در آنجا مدیر مهمان نواز این مؤسسه در انتظار پذیرائی سفیر بود من آمیدوار بودم که در این پذیرائی مجلل در کنار میزی که در روی آن اغذیه لذیذ فراوان با محصول متنوع ماهی که در رأس آنها خاویار مطبوعی قرار داشت بدخلقی سفیر تغییر کند ولی با کمال تأسف خبر آوردند که توپچی ایرانی که باید بر طبق معمول ورود سفیر را با شلیک توپ اعلام دارد بواسطه انفجار نا بهنگام یکی از توپهای کهنه بازویش از تن جدا شده است سفیر فوراً مبلغی وجه نقد بمن داد که بتوپچی بدبخت بدهم و پس از آنکه در مؤسسه ماهی گیری گردش کردیم و اطاقهای مولد برودت که بر طبق معلومات جدید فنی ساخته شده بود تماشا کردیم و منازل کارگران و عملرتهی که اسبابهای ماهی گیری در آن بود بازرسی شد در یکی از اتومبیل های کمپانی خشتاربا نشستیم و آمیدیم بمنزل خانم من تشریفات لازم را بخوبی فراهم کرده و وسایل استراحت سفیر را بنحوی مطلوبی انجام داده بود معینا بطوری که ضرب المثل میگوید هیچ دوئی نیست که سه نشود و قتیکه مسیو کرسستو و تس از طبقه فوقانی برای صرف شام پائین آمد و در سالتی که بر حسب دعوت من اشخاص مهم ایرانی و سران مهاجرین روس و فرمانده قوای قزاق متصرفی بودند نشست من بلافاصله مشاهده کردم که نشان درجه اول سنت آن Ste Anne که بسینه سفیر آویخته بود گردی مینائی وسطش که دارای عکس سنت آن است بر جای خود نیست این دفعه سفیر با خنده آنرا از بسینه خود برداشت و مجلس ما با سرور و



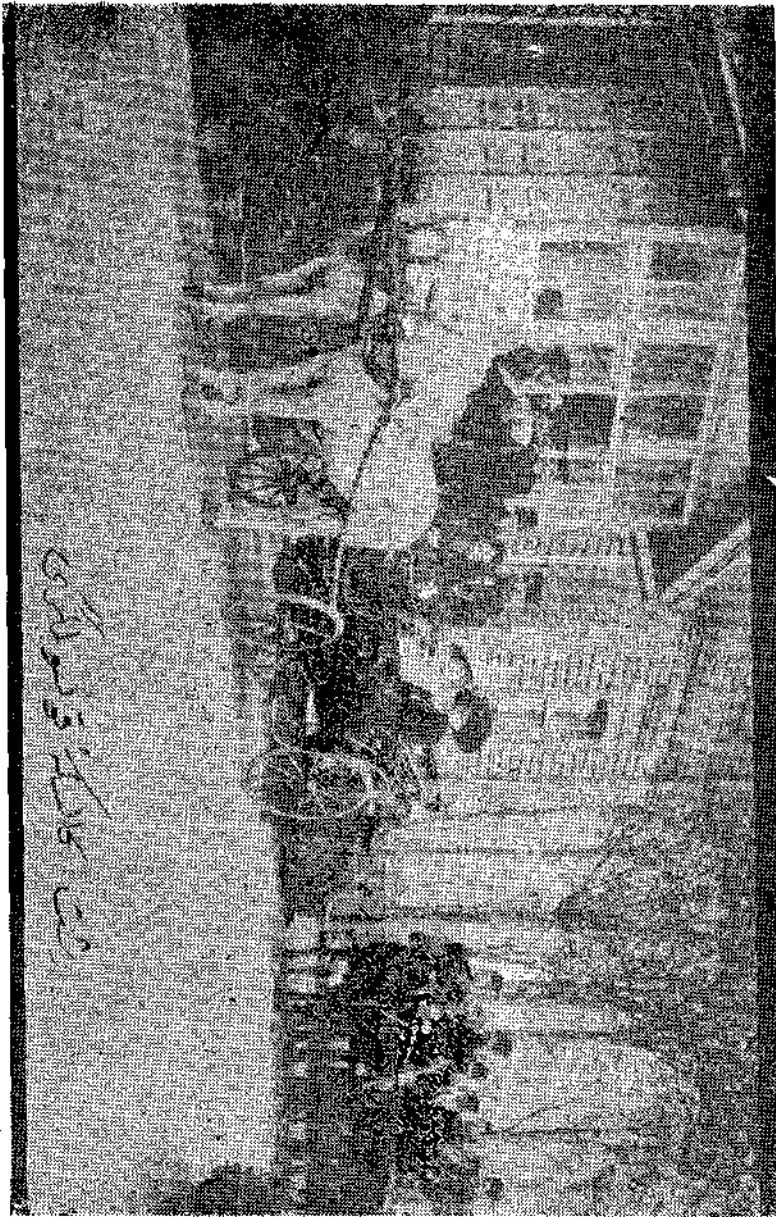
خوشی خاتمه یافت در این مجلس سفیر ما از سر گذشت طولانی خود در منولستان  
وچین و شرکت در کنفرانس پرتسموت Portsmouth که بعد از جنگ روس  
وزاپون منعقد گردید صحبت میکرد و مدعوین با ذقت گوش میدادند از عهدنامه  
سه جانبه روس وچین و منغول که در کیاختا در ۱۹۱۳ صورت گرفت و بموجب  
آن منولستان یک وضع بین المللی بخود گرفت و باعث رضایت سه طرف شد

سفر خرابی جالب توجهی کرد .

مسیو کرسستوتس شخص نیرومند و با استقلال بود و بایک دیپلمات رسمی تفاوت زیادی داشت اخیراً با دوشیزه جوان فرانسوی که دختر رئیس پست چین بود ازدواج کرده و صحبت هم بود که این دوشیزه را ربوده است ولی من از این قضیه و تفصیل آن اطلاعی ندارم همینقدر میدانم که مسیو کرسستوتس زن اول خود را طلاق داده بود و از آن زن یک دختر و یک پسر جوان داشت و از زن دوم هم دارای پسر بچه ای بود خلاصه پس از آنکه سفیر با دختر خود رفت ما از زن جوان او با طفلش که بعد آمدند پذیرائی کردیم این زن یک توکریچینی هم همراه داشت و پس از رفتن آنها از پسر سفیر که درجه افسری داشت و در آغاز جنگ در پروس شرقی مجروح گردیده و اکنون به تهران میرفت که در آنجا استراحت و رفع قناعت کند پذیرائی کردیم .

در موقع ورود و اقامت و عزیمت سفیر من تشریفات لازم را بخوبی فراهم کردم مخصوصاً در موقع بازدید حکومت درشکه ما با اسکورت بیست نفر قزاق در تحت فرمان یک افسر حرکت کرد . قزاقان همه لباس چرمی همپاه بر تن داشتند که از سینه شکافته و جای فشنگ داشت و با شلخی از پشت سر آنها موج میزد . زین و یراق اسبان هم از چرم تازه سفید بود . سفیر هم از این تشریفات دلخوش گردید و اظهار امتنان کرد معیناً و سائیلی که من برای نشان دادن نفوذ روس بکار بردم و ایرانیان آنها را علامت تشخیص فرض میکنند و از مراسم عادی تجاوز کرده بود دقت دیپلمات ما را که شاید کمی از اشتباه در آمده بود جلب کرد . فراموش نکرده ام که این سفیر نسبت به سیاست خارجی ما در اینده موقع که سال ۱۹۱۴ آغاز میشد تردیدی نشان داد و با اینکه نسبت بمن ملاحظت کرد باطناً از رفتار او کمی متحیر ماندم زیرا اگرچه من سیاست که خارجی خودمان را بکلی مورد تصویب نمیدانستم ولی

من با عقیده و ایمان خیال میکردم که باید کاملاً مراقب حفظ نفوذ خودمان که نتیجه فشارهای سخت طولانی مادر آسیا بوده است باشم و در این عمل چیزی میدیدم که از دستورهای سیاسی خارج و مربوط است باوضاع جغرافیائی و احصائی اجتماع بشری که در آن نشو و ارتقاء تاریخی ملت روس طی مراحل کرده است . بهر حال تردید سفیر نسبت بمقدرات روس در آسیا باعث رخنه ای در عقیده من نشد به علاوه اضافه میکنم که کرسستوتس اصلاً اوکرانی و پس از انقلاب روسیه طرفدار تجزیه بود و نواده او هم در موقع مهاجرت بلندن خود را هوا خواه استقلال اوکرانی معرفی کرد و در آنجا مجله ای انتشار میداد و از برنامه خود دفاع



می کرد (۱)

(۱) بعدها من در پاریس فهمیدم که آقای کرسٹونس در ماه مارس ۱۹۱۵ گزارش مجرمانه‌ای بوزارت خارجه داده بود و دولت شوروی آن را انتشار داد ( آرشیو قرمز شماره های ۶۵-۶۶ ) این گزارش مدرك معتبری است راجع بقیه در پاورقی صفحه ۱۲۰



### هیئت قونسولی رشت

نظر باینکه اوضاع دیپلماتیک را شرح میدهم بی‌مورد امیدانم که بگویم علاوه بر قنصلگری روس قنصل‌های انگلیس و فرانسه و ترکیه هم در رشت بودند کمی بعد هم یک نفر دو فروش نماینده دولت آلمان شد البته گرفتاریها و مشاغل آنها خیلی کمتر از ما بود. انگلیس تجارت مختصری در شهر رشت داشت و شعبه بانک شاهی هم در آنجا دایر بود. قنصل فرانسه تبعه‌ای در آنجا نداشت ولی تبعه هلن را که مرکب از ۲ خانواده و شغلشان وارد کردن نوغان و صدف و زبیله ابریشم بود حمایت میکرد. همه ساله نیز از تجار تخانه بزرگی در لیون موسوم به ترای و پاین **Terrail et Payen** کسانی برای خرید ابریشم برشت می‌آمدند. تبعه ترکیه هم در رشت خیلی کم و آنها هم یونانی و از اهالی بروس **Brousse** و شغلشان پرورش کرم ابریشم بود.

در موقع اقامت من در رشت قنصلها با هم سازش داشتند ولی قبل از من اوضاع طور دیگر بود و گاهی کنورت و تقاری در میان آنها تولید میشد مثل اینکه وقتی بنا بدرخواست قنصل روس منشی ایرانی قنصلخانه انگلیس بیپناه اینک در نهضت ضد روسی رشتیان در دسامبر ۱۹۱۱ دستی داشته است توقیف شده بود و موسیو رابینو **Rabino** قنصل انگلیس هم باین رفتار اعتراض کرده بود ولی از این اعتراض نتیجه نگرفت و خودش هم کمی بعد احضار شد. من نتوانستم موسیو رابینو را خوب بشناسم تازه با او آشنائی پیدا

بهمکاری روس و انگلیس در ایران او در همین تاریخ با همکار انگلیسی خود سیر تونلی **Sir. Townley** از تهران احضار گردید.

در گزارش خود نقل میکنند که همکاری او با سفیر بریتانی بی‌اندازه مشکل است و برای حل مسئله پیشنهاد میکنند که تهران با انگلیس واگذار شود و پایتخت ایران را در منطقه بی طرف قرار دهند و ایالات آذربایجان و کیلان و استرآباد در منطقه نفوذ روس قرار گیرند و تحت نظارت فرمانفرمای کل تاشکند و نایب السلطنه تقلیس اداره شوند و بجای تعجب است که ژنرال کوروباتکین **Kouropatkin** هم کمی بعد در گزارشی که در ماه فوریه ۱۹۱۷ با امپراطور روسیه میدهد همین پیشنهاد را میکنند و مینویسند بنظر من لازم است ملک طلق بطر کبیر بروسیه عودت یساید یعنی ایالات استرآباد و کیلان و مازندران و بملاره باید با دولت انگلیس کنار آمد و قسمت‌های شمالی ایران را با تبریز و تهران و مشهد تحت الحمايه روس قرارداد (ارشیو قرمز نمره ۳۴) البته این ژنرال خیلی تندروی کرده است.

کرده بودم که رفت. موسیو رابینو کتب زیادی را جم بگیلان نوشته که باعث شهرت و افتخار او شده است و من غالباً با آنها مراجعه کرده و استفاده میبردم پدرش در تهران مدیر بانک شاهی بود و بهمین جهت زودتر و بهتر بزندگانی ایرانی واقف گردیده بود بعد ها در موقع مهاجرت در انجمن آسیائی پاریس از ملاقات او خوشوقت شدم زیرا که او هم در آنجا عضویت داشت و پس از اشغال پست هائی در مراکش و مصر متقاعد شده بود موسیو رابینو از روی دقت تاریخ گیلان و جغرافیای اداری و اقتصادی آنرا با اروپا شناساند کتاب بزرگی بنام گیلان تألیف کرده است که مانند چند کتاب دیگر او بزبان فرانسه نوشته شده و مطالب بسیار مفیدی دارد و در هر حال برای هر نوع تفحصات آینده مقدمه و شالوده محکمی ریخته است این کتاب یکی از نمونه های خاور شناسی قونسولی است که آنچه را که در خاور در باره کشوری که در آن اقامت دارند باید انجام داد نشان میدهد. گیلان از هر حیث میدان وسیعی برای مطالعات دارد این ایالت بوسیله جبال و جنگلها و باتلاقها از ایران مجزا شده و مدتی بعد از سایر ایالات باسلام گروید و مدتی زیاد بحال استقلال در مقابل مرکز سیاست کشور باقی ماند و بطور قطع تابع مرکز نشد مگر در قرن ۱۶ در زمان سلطنت شاه عباس کبیر و در موقع نهضت آزادیخواهی که عناصر ترقی خواه برضد استبداد شاه مبارزه میکردند گیلان نظر بمجاورت با روسیه که در آنجا مسلمانان قفقازی مخصوصاً بعد از سال ۱۹۰۵ با سرعت زیادی برای بدست آوردن آزادی میکوشیدند و فعالیت ادبی بروز میدادند و روز نامه هائی بسبک نوین منتشر میکردند و عامه مسلمانان را از خواب غفلت بیدار میکردند بیشتر مایل به تجدد و آزادیخواهی شده و همیشه برای حصول مشروطیت در رأس جنگها قرار داشت .

### زندگی اجتماعی

راجم بزندگانی اجتماعی برای من امکان نداشت که اطلاعات زیادی بدست آورم . بطوریکه قبلا هم اشاره کردم من در موقع بحران سال ۱۹۱۱ برشت وارد شدم که تمام مشروطه خواهان را تبعید کرده بودند و هنوز هم کشمکش هائی وجود داشت .

علاوه بر تماس روزانه که در دفتر قونسولخانه با عامه مردم و مخصوصاً با دهقانان داشتم با مأمورین دولتی و اعیان شهر هم بندرت رفت و آمدی میکردم این ملاقاتها بیشتر جنبه رسمی داشت . گاهی هم مجالس خصوصی و میهمانی ها در منزل ما یا دوستان ایرانی تشکیل میشد که من در آنها حضور داشتم .

رجوع شود بمقاله من راجع برشت انسیکلویدی اسلام

اجتماعات خصوصی در شهر یا در باغهای مجاور شهر صورت می گرفت در این مجالس تقریحات ما منحصر بصرف مأکول و مشروب نبود بلکه صحبت های معنوی و ادبی و بذله گوئی هم در کار بود. ایرانیها فوق العاده خوش محضر هستند و در صحبت هم ظرافت بخرج میدهند و مخصوصاً در میان کلام اشعار و مطایبات و ضرب المثل های شیرین ایراد مینمایند و مانند فرانسویان در ترکیبات مهارتی دارند و مضامین خوش و کنایات زیادی درست میکنند. مفاخر الدوله فرمان فرمای گیلان و طالش در بذله گوئی و مزاح نمونه خوبی بود بخانم من وزیره خانم خطاب میکرد من و خانم به معاشرت و مصاحبت او رغبتی داشتیم.

بی مناسبت نیست که بطور جمله معترضه چند کلمه ایهم راجع بطباخی ایرانی ذکر کنم بنا بر ضرب المثل معروف ( بمن بگوچه میخوری تا بتو بگویم چگونه آدمی هستی ) بایده گفت که ایرانی همان طور که در ادبیات لطافت و ظرافت نشان میدهد و بهمین جهت ادبیات او از روی شایستگی در عالم مشهور و مقام بلندیرا احراز کرده در خوراک هم این سلیقه و ذوق را از دست نداده است البته در میات دهقان که بنان لواش و ماست و پنیر یا خربوزه و غیره قناعت میکنند با اعیان تروتمند که از انواع نعمت ها متنعم است فرق بسیاری وجود دارد ولی در هر حال چه این خوراک فقیرانه و چه اعیانانه و ممتاز باشد همیشه مطلوب است و مانند خوراک های اهالی چین مثلاً نامطبوع نیست بسا اتفاق افتاده که من در سفره چادر نشینان و روستائیان حاضر بوده ام و همیشه غذای آنها را با لذت خورده ام بطور کلی مطبوخ آنها همیشه پر روغن است و از استعمال ادویه زیاد پرهیز دارند اما با مهارت غذا را با چاشنیهای گوناگون مانند آغوره و کبر و بلوط یا گردو ( فستجان ) یا زرشک خشک و غیره لذینو مطبوخ میکنند مشروب آنها غالباً دوغ است که با گیاههای مخصوصی آنها معطر میسازند. این گیاهها در طبخای زیاد استعمال میشود در رژیم غذایی گیلان مخصوصاً برنج مصرف میشود که آنرا پخته سرد یا گرم میخورند غالباً دهقان برنج پخته سرد را گلوله کرده با خود بمزارع میبرد طیور اهلی یا شکاری را کنسرو کرده در عروق سفالی نگاه میدارند از انواع ماهی هم فقط آنها را میخورند که فلس داشته باشد و سایر انواع آنها حرام میدانند مؤسسه - لیانوزو با قرارداد مخصوصی همه ساله اجازه ماهیگیری در شیلات را با آنها میدهد با این شرط که اگر ماهی از وزن معینی تجاوز کند بمؤسسه واگذار شود. از حیوانات بزک اهلی در گیلان گاو میش است که برای شخم زدن بکار میبرند گوشت گاو بسیار کم مصرف میشود و بیشتر گوشت گوسفند را

مصرف میکنند مخصوصاً گوشت بره که بسیار مطلوب است از گوشت خوک که در باطلاحها و نیز ارهای گیلان فراوان است استفاده نمیشود زیرا که در مذهب اسلام صرف آن حرام است خوک و گراز بقدری در گیلان فراوان است که غالباً بمزارع برنج خسارت زیادی وارد میآورند و برنج تازه سبز شده را میخورند و روستائیان مجبورند که شب در اطراف مزرعه برنج پاسبانی کنند و با فریاد های عجیب و غریب این حیوانات را دور سازند و اگر احیاناً یکی از آنها را بکشند همانجا خواهند ماند تا پوسیده شود در گیلان انواع سبزی بعمل میآید خیار و خربوزه و هندوانه بعد و فوراً است ولی میوه آنجا بخوبی میوه فلاهای بلند ایران نیست در عوض گیلان تنها ایالتی است که در آن مرکبات فراوان بدست میآید. اخیراً کلاً لاهیجان برای کشت چای آزمایشهایی بعمل آمده و نتیجه مطلوبی داده است و از قراریکه اکنون اطلاع یافته ام یک قسمت از چای مصرفی کشور از گیلان و مازندران تأمین شده است. در ایران چای زیاد مصرف میشود در هر دهکده چای خانه ای است که آنرا معمولاً قهوه خانه میگویند در اطراف منجیل یک نوع دنبان میروید که بسیار مطلوب است در جنگلهای هم شکار فراوان وجود دارد مخصوصاً قراول که گوشت آن بسیار لذیذ است به علاوه میتوان ارزاقی که در گیلان نیست از باد کوبه وارد کرد آنها را باکلی بستال می آورند که از حقوق گمرکی هم معاف باشد و خلاصه آنکه در مجالس پذیرائی همه نوع اغذیه از خارج و داخل فراهم میشود و چیزی نیست که نتوان در سر میز حاضر کرد.

قنسولخانه رشت هم در مواقع جشنها مراقبت داشت که همه چیز بعد و فوراً فراهم باشد مخصوصاً در ۶ دسامبر که جشن تولد امپراطور گرفته میشود. حکومت گیلان هم در نوروز که آغاز سال و مطابق است با ۲۲ مارس و موقع اعتدال ربیعی است جشن مفصلی میگرفت. بی مناسبت نمیدانم که چند کلمه ای راجع باین جشن ها ذکر کنم.

در ۶ دسامبر باندازه ای که موقعیت اجازه میداد مراسمی برگزار میشد از قبیل رژه نظامی و مراسم مذهبی و مجالس پذیرائی و مخصوصاً یک مجلس شب نشینی که در آن مهاجرین روسی و بزرگان ایرانی هم دعوت میشدند مراسم مذهبی هم از روی ناچاری در معبد کوچکی که جزء ائینه قنسولخانه بود و چند نیمکت و صندلی مستعمل داشت انجام می یافت بدبختانه با اینکه (M.N) در فراهم کردن این مراسم دقتی بعمل میآورد به پیش آمد بدی تصادف کرد توضیح آنکه برای انجام این مراسم از آستارای روس کشیشی را دعوت کرده

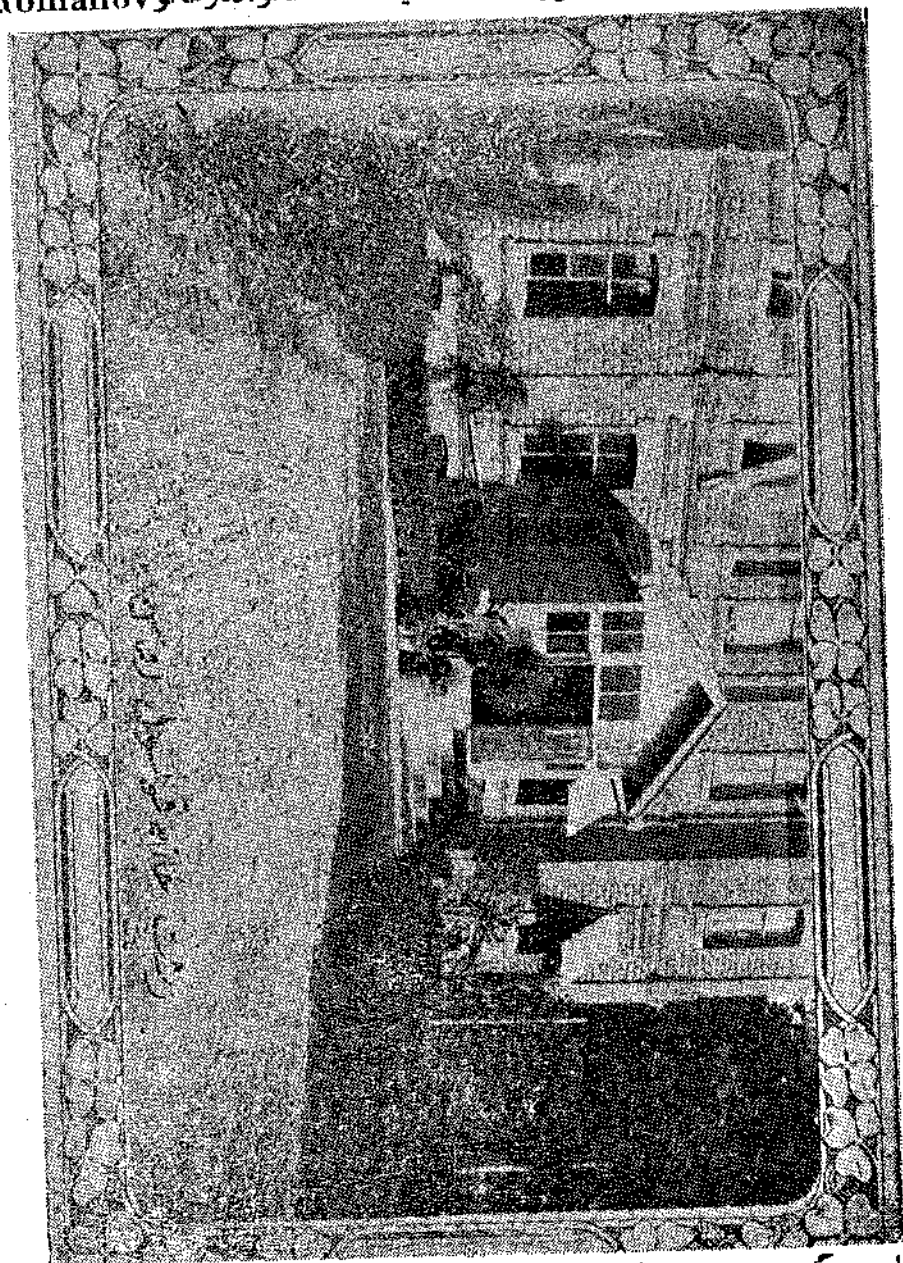
بود این خادم خدای جاسوس ماب چون دید در این جا آزاد نیست و اشخاصی را نظر  
عملیات شخصی او هستند بپهانه اینکه قونسول معذرا بنبار تبدیل کرده است  
در مراجعت بکشیش مافوق خود شکایت کرده بود که قونسول رشت  
مشرك و بودائی مذهب است و بخانه خدا احترامی نمیگذارد و قونسول را نظر  
باینکه چندی در هندوستان بوده بودائی قلمداد کرده بود و در نتیجه در این  
باب مراسلاتی رد و بدل شد و بالاخره پاسخ قطعی چنین داده شد که این  
کشیش دائم الخمر بود و سر از پانمیشناخت بطوریکه در یکی از ملاقاتهایش با  
یک نفر روسی جمعیه او کسر راجعیه خاویار فرض کرده و میخواست از آن تناول  
نماید و رفتار او موجب حیرت حضار شده بود با این گزارش قضیه خاتمه یافت  
و از آن پس مراسم مذهبی از برنامه حذف شد. فقط نظامیان مؤمن گاهی نمازی  
در این معبد کوچک بودائی بجا میآوردند.

راجع بر ژبه نظامی اشکالی در کار نبود زیرا که نیروی متصرفی روس  
در رشت حضور داشت و یکدفعه هم برای شکوه ۲۰ نفر از ملاحان دو کشتی روس  
که در انزلی لنگر انداخته بودند آوردند که در رژه شرکت کردند.  
پندیرائی از مهاجرین و مأمورین ایرانی هم بطور مطلوبی بر گزار میشد  
ایرانیها هم لباس رسمی را دوست دارند و در قنصلخانه باهمین لباس که غرق  
در نشانهای زیادی است حضور مییافتند و جملات فصیح و خوبی برای تبریک جشن  
ترکیب نموده و بکار میبردند و من تصدیق میکنم که غالب آنها از دوستان  
صدیق ما بوده و آرزو داشتند که روابط بین دو کشور همسایه با حسن وجه  
برقرار باشد (۱)

بالاخره شب نشینی هم در قنصلخانه بطرز خوشی بر گزار میشد عده  
زیادی میآمدند و باار کستر ایرانی سرگرم بودند ار کستر را حکومت از روی  
لطف و صمیمیت برای مافراهم میکرد مطربها نیز بارغبت مشغول کار شده و حضار  
را خوشوقت میکردند و ما هم از آنها اظهار امتنان میکردیم رقص دسته جمعی لزگی  
قزاقان که باحرکت دادن شوشکه انجام میگرفت بی تماشا نبود و موجب تفریح  
خاطر همسکاران خارجی ما بود و از آن محظوظ میشدند. این شب نشینی بسیار  
مطبوع بود مخصوصاً از وقتیکه (M.N) يك مهتابی وسیع شیشه داری برای  
اینکار بمنزل خود اضافه کرد که بر از نباتات گوناگون بودوشام هم روی میزهای

(۱) ششم دسامبر بقدری اهمیت داشت که قنصلخانه مدتی قبل از موقع  
مشغول فراهم ساختن مقدمات این جشن بود بطوریکه قنصل جده چندروز بجهن  
مانده وزارت خارجه تلگراف مضحکی کرده بود که ششم دسامبر نزدیک شده  
و من شراب شامیانی ندارم

کوچک صرف میشد يك دینامو هم موقتاً در روی مہتابی نصب میگردید که تمام معوطه را بخوبی روشن میساخت و بر شکوه آن میافزود تمام این تشریفات در سال ۱۹۱۳ برای دوره سلطنت سیصدساله خانوادہ رومانو Romanov



فراہم میگردید و ہر سالہ تجدید میشد . هیچکس در آن موقع نمیتوانست پیش

بیشی کند که چهار سال بعد این خانواده با عظمت سقوط خواهد کرد و کشور امپراطوری روبرویرانی خواهد گذارد اتفاقاً نیروی نظامی روسی هم در رشت رژیمان قزاق ترک ( Terek ) بود که نیاکان آنها در سه قرن پیش کومک شایانی کردند تا خانواده رمانووسلطنت روسیه برسد. یکدسته از این قزاقان هم برای افتخار حضور در این جشن بسن بطرز بورغ احضار شده بودند. همکاری آنها برفع خانواده رمانووسلطنت ۱۹۱۳ کملا در رشت محسوس بود. از چیز هایی که من بعنوان یادگار نگاهداشته‌ام یکی هم مدالی است از تصویر نیم رخ میخائیل فدروویچ Mikhail . Fedorovitch که خانواده سیصد ساله رومانورا بخاطر میآورد اولین شخص این خانواده میخائیل نام داشته و آخرین آنها نیکلای دوم بود. باری هر گونه تنقیدی که از این خانواده بشود من دفاع نخواهم کرد اما این نکته مسلم است که روسیه عظمت مقام خود را بوسیله این سلسله بدست آورده است.

اکنون موقع آنست که شمه ای هم از جشن بهاری نوروز ایرانی ذکر کنم. این جشن از بقایای مراسم باستانی این کشور است و بمذهب اسلام ربطی ندارد زیرا که هیچگونه مدرکی نیست که بتوان آنرا باسلام مربوط کرد بر عکس مراسم و تشریفات آن عقاید و عادات باستانی این کشور را بیاد میآورد. بدیهی است که این تشریفات بنا بر اصول الوهیت قوای طبیعی و پرستش اشعه روان بخش آفتاب بمرور زمان بوجود آمده است و بقایای همان عقاید کهن است که هنوز هم گاهی اظهار وجود میکند و یکی از دلایل اثبات آن مراسمی است که در چهارشنبه آخر سال در همه جای ایران صورت میگیرد. شب چهارشنبه آتش زیادی در منازل و معا بر افروخته و مردان و زنان جوان حتی گاهی پیران هم از روی آن جشن میکنند این رسم شبیه است بمراسمی که در مغرب در جشن سنت ژان بجا میآورند. این روز را چهارشنبه سرخی هم میگویند شاید این نام را بمناسبت رنگ آتش بآن داده اند. دلیل دیگر قدمت جشن نوروز این است که در شب قبل از آن سفره ای باید گسترده شود که علاوه بر انواع شربنی و خوراکی هفت چیز در آن یافت شود که حرف اول آنها سین باشد و معمولاً آنرا سفره هفت سین میگویند و بیاد بود هفت فرشته مقرب اهور مزدا که آنها را امشاسپندان مینامند فراهم میسازند در میان این سفره ظرفی هم باید باشد که در آن دانه های گندم و جو یا سایر حبوبات سبز شده باشد. در عید پاک روسیه هم عاداتی شبیه باین مراسم دیده میشود بهر حال این تشریفات نشان میدهد که این جشن در موقع بیداری طبیعت گرفته

میشود و از این آتش بازیها نیروی حرارت آفتاب را درخواست میکنند.  
خلاصه جشن نوروز چند روزی وقت ما را میگذرد زیرا که نه فقط  
بایستی با لباس رسمی در سلام حکومتی حاضر شد که بعضی ورود ماموزیک  
سرود ملی روس را آغاز میکرد. بلکه بایستی بدیدن تمام اعیان و اشراف  
شهر هم رفت زیرا که نوروز بزرگترین اعیاد ملی ایران است و ملاقاتها هم  
خالی از تکلف نیست و باید بتشریفات خاصی تسلیم شد پس از آنکه با عبارات  
فضیح تبریک جشن گفته شد باید مفصلاً بصحبت پرداخت و بصاحب منزل علاقه  
و مهربانی نشان داد خوردن شیرینی و صرف چای و قهوه هم تا اندازه ای  
اجباری است.

بالاخره شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که  
اسباب سرگرمی از هر حیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب و ماکول  
و مخصوصاً آتش بازی که ایرانیان در فراهم کردن آن مهارت فوق العاده ای  
دارند. مطربان بناوختن تار و تنبک و سایر آلات موسیقی مشغولند و پسرهای  
کوچک بتقلید دختران کیسوان بلندی دارند و با آهنگ ساز میرقصند این  
سرگرمیها در نظر ما غریبها یکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم  
کمال نمیشویم در این نوع مجالس صحبت قطع نمیشود. مدعوین غالباً باهوش  
و چرب زبان و حاضر جواب و لطیفه گو هستند و در خوش محضری بینظیرند انسان  
با رغبت بسخنان آنها گوش میدهد و لذت میبرد.

خلاصه تماس من با اجتماعات ایرانی منحصر بواردی که اشاره کردم  
نبود موارد دیگری هم بوده است که بسیار مطبوع و بمن خوش گذشته است  
در رشت نمایش های دائمی وجود نداشت اما گاهی که نمایش میدادند من  
در آن حضور مییافتم. رفتن من فقط برای این نبود که بگفتگوی بازیگران  
گوش داده و معلومات فارسی خود را تکمیل کنم بلکه بازی آنها هم که با  
مهارت صورت میگردید قابل توجه و تماشائی بود. زن را هم مردان  
بازی میکردند در خاطر دارم که این پیس ها از فرانسه ترجمه شده و نشان  
میداد که ایرانیها نمایشنامه های فرانسه را می پسندند وقتی هم در نمایشی  
حاضر شدم که پیس آن ابتکاری بود و نتایج بدعادت بمسکرات را مجسم می-  
نمود و جنبه تعلیم و تربیتی داشت و قهرمان الکلی را در تهران نشان میداد که  
بواسطه این عادت بماقبت بدی دچار گردید باید اقرار کنم که اگر در این  
نمایش ها حاضر نمیشدم ممکن نبود که با اصطلاحات و عباراتی که بقول طهرانیان  
دانشها و ولاتها استعمال میکنند آشنا گردم بخدمت با نویسنده این پیس ابتکاری

نظیر با اهمیت خاصی که داشت



که جوان آموزگاری بود آشنا شدم و نسخه آنرا بمن داد که رونوشتی از آن برای پرفسور ژو کوسکی ایرات شناس و استاد خودم فرستادم تا نمونه بیس-های ابتکاری ایران را ببیند (۱) از اینها گذشته نمایشهای عمومی دیگری هم همه ساله بعنوان تفریح در ماههای عزای محرم و صفر داده میشد در این نمایشها وقایع حزن آور کشته شدن حسن و حسین و سایر فرزندان علی خلیفه پیغمبر را مجسم میکردند و تماشاچیان مخصوصاً زنها احساسات حزن انگیزی بروز میدادند و فریادها میکشیدند و گریه میکردند و بر سر و سینه میزدند بستگی ایرانی بعلی داماد پیغمبر که اولاد او اعیان او در جنگهای با بنی امیه بقتل رسیدند یکی از موضوعهای فکری خصوصی ایرانی است که علل مذهبی و سیاسی در آن دخالت دارد و موجب آن شده است که بشیعه ایرانی در اسلام مقام خاصی بدهد اگرچه بطور کلی اسلام مذهب عمومی و جهانگیر تصور میشود که باید نژاد های مختلف را بایک نوع اخوت مسلمانی در آغوش خود پناه دهد اما ایران پس از مغلوب شدن از اعراب باین نکته توجهی نکرد و بواسطه قبول تشیع خصائص ایرانی خود را حفظ کرد.

در دوماه محرم و صفر مجالس روضه خوانی زیادی در همه جای ایران منعقد می گردد و ذا کرین متخصص سرگذشت تاریخی خانواده علی را با نظم و نثر روی منبر شرح میدهند و حضار می گیرند. روضه خوانی یکتوع عبادت محسوب میشود. برای تعزیه بناهای مخصوصی ساخته شده که آنها را تکیه یا حسینیه میگویند این بنا معمولاً مربع و در اطراف آن طاقنماهایی است که در این موقع آزرین و مفروش شده و حضار در آن ها می نشینند. گذشته از این اجتماعات و نمایشهای مذهبی گاهی هم نمایش های عمومی ورزشی داده میشود چنک گاومیشان که در گیلان و رزو چنک میگویند گویا منحصر باین ایالت باشد این جنگی است که در موقع معین فراهم میکنند من گاهی در این نمایش حضور پیدا میکردم. خانه ای که مارا در آن دعوت کرده بودند منظره جشنی را داشت گالری که مارا در آن جای دادند با قابیچه و پارچه های ابریشمین آرایش یافته بود. در مقابل گالری باغچه ای بود که برای میزبان چنک معین کرده بودند. دهقانان بنوبه گاومیشهای خود را از دو طرف مقابل وارد میدان

(۱) تصور میکنم اولین بیس فارسی شده که در ایران بمعرض نمایش گذارده شد کمندی مشهور روسی بود بعنوان که گل روزر Gogol Revezor که اخلاق اداری روس را قبل از اصلاحات<sup>۱۸۶۱</sup> مجسم میکرد و در ایرانها تأثیر مطلوبی داشت

میکردند. حیوانات فریاد میزدند و زمین را با پای خود میخراشیدند و صاحبان خود را که مایوسانه محکم بافسار آنها چسبیده بودند بدنبال میکشیدند همینکه گاویشان در میدان بهم نزدیک میشدند سرها را بزر انداخته بهم حمله می کردند و شاخ در شاخ حریف انداخته کشمکش سختی در میان آنها روی میداد و با تمام نیروی خود بهم فشار وارد میآوردند، در اطراف میدان هم تماشاچیان دایره وار ایستاده و با فریادهای عجیب و غریبی حیوانات را تشجیع میکردند و چون حیوانات در حین جنگ و کشمکش بدایره نزدیک میشدند جمعیت فرار میکرد پس از مدتی بالاخره یکی از این دو حیوان شکست خورده و با قدم های سنگین از میدان میگریخت در این موقع صاحب گاو میش فاتح افسار آنرا گرفته بطرف کالری نزدیک میشد و در حالیکه اشعار حماسی میخواند پولها و دستمالهای ابریشمی که تماشاچیان از هر طرف برای او می انداختند جمع میکرد گاویشان در آغاز کار حالت جنگی نداشتند و صاحبان آنها افسارشان را حرکت داده و باصداها و حرکات مخصوصی آنها را تحریک بچنگ میکردند اما همینکه میدان جنگ بوسیله گاویشان قبلی کنده شده و پراخاک بود حیوانات تازه وارد کمتر خون سردی بروز میدادند بلکه شتاب داشتند در محلی که بیشتر خاک زیر روده شده موضع بگیرند و از بو کردن خاک تحریک میشدند و فوراً با حریف شاخ بشاخ میگردیدند. من در هیچ جای ایران غیر از گیلان ندیدم که گاویشانرا بچنگ اندازند اما جنگ قوچها در غالب جاها معمول بود.

کشتی گرفتن مردان نیز در ایران شیوع دارد این نوع ورزش تشکیلات دقیق و منظمی دارد و از زمانهای بسیار دور در این کشور معمول بوده است. در رشت راجع باین موضوع چیزی نشنیدم ولی میدانم که در تهران و سایر شهرهای ایران باشگاههای ورزشی وجود دارد که آنها را زور خانه میگویند در آنجا ورزشکاران نظم و ترتیب خاصی دارند و باید مدتی تمرینات مقدماتی بکنند تا پهلوان شوند یعنی باصطلاح خودشان باید زمان نوجه گئی را در تحت تعلیمات استادان فن بگذرانند و مانند سایر صنایع باید مدتی مراحل شاگردی را طی کنند تا بدرجه استادی برسند.

از جمله بازیهای سرگرم کننده عمومی بند بازی است که بازیگران با مهارت تامی در روی طناب در هوا بازی میکنند مارگیری هم که بوسیله اشخاص مخصوص صورت میگیرد بی تماشا نیست من در طهران این نوع هنر مندی را دیدم و مارگیری را در خانه یکی از دوستانم دعوت کرده بودند این مرد پس از آنکه بادقت اطراف حیاط را بازرسی کرد گفت در حیاطی که بچها بازی

میکند ماری است گفتیم او را بگیرد افسونگرئی کوچکی از جیب خود بیرون آورده شروع بزقن کرد وظولی نکشید که مار را از سوراخ دیوار بیرون آورد اما آن یکنوع مار آبی بی اذیتی بود بعد هم از کیسه خود انواع مارهای موذی را بیرون آورد و نمایشهایی داد مازهارا با صدای نی برقص میآورد یعنی روی دم بلند شده و تنه خود را برآست و چپ با آهنگ نی حرکت میدادند مار گیر آنها را بدور گردن خود می پیچید و گاهی هم سر آنها را در دهان خود میبرد و با آنها بازی میکرد بدیهی است که قبلا دندانهای زهر دار آنها را از دهانشان بیرون آورده بود در گیلان مارهای گوناگون سیاه و سفید و کوچک و درشت وجود دارد که موجب وحشت تازه وارد میکردند ولی موذی نیستند نوع خطرناک مار در ایرات نوعی از افعی است که موسوم است به مار گرزه این مار بسیار چالاک است میگویند اگر اسبی سهواً با او اذیتی برساند با جست و خیز های زیادی تا مدتی اسب را تعقیب میکند.

حیوانات گیلان شایستگی آنها دارند که راجع بانها شرح مبسوطی داده شود ولی این شرح را قلمی غیر از قلم من باید به تحریر آورد. عیب بزرگ تحصیلات روسیه در مدارس متوسل این بود که در برنامه جانی برای علوم طبیعی نگذاشته بودند وقت محصلین بیشتر صرف یاد گرفتن زبانهای یونانی و لاتین میشد و علوم طبیعی را در مدارس مخصوصی تدریس میکردند بسی تأسف داشتیم که در موقع اقامت در ایران که غالباً انسان در زندگانی با طبیعت تماس دارد از این معلومات بی بهره بودم علوم طبیعی برای من کتاب بسته ای بود حتی اطلاعات ابتدائی هم از آن نداشتم. گیلان از حیث انواع شکار بر سایر ایالات ایران بر تری دارد زیرا که آب و نباتات گوناگون در آنجا بعد و فور موجود است. فضای مرداب انزلی بمنزله موزه طيورشناسی است در آنجا انواع مختلف طيور آبی را با استثنای مرغ غواص میتوان دید مانند مرغ سقا و لکک و غاز و اردک و حواصل و غیره. در مزارع برنج مرغ بلوه و در جنگل قر قاول فراوان است از مرغان شکاری که کس دیده میشود که با کردن عربان در ساحل بحر خزر در طیران و سرگرم شکار است از چهار پایان وحشی شغال بعد و فور وجود دارد بعضی اینکه هوا رو بتاریکی میرفت در حوالی قنسولخانه کنسرت آنها آغاز میشد و بدون خستگی تا نزدیکی صبح بزوزه کشیدن ادامه میدادند گفتار و رو با هم زیاد دیده میشود و او ترها (سک آبی) بواسطه فراوانی ماهی سهولت تعیش میکنند در کوهستان مشجر انواع گوزن و گوسفندان وحشی برای شکار موجود است حیوانات سبب نیز از قبیل ببر و پلنگ و کرک در کوهستان و جنگل هستند بیرون نواحی مجاور قفقاز و ماوراء بحر خزر بگیلان

میآید یعنی در موقعیکه زمستان آن نواحی سخت شود بنواحی گیلان روی میآورد. پوست این حیوانات در گیلان چندان بهائی ندارد و ما توانستیم از انواع آنها تهیه کنیم. همین چندکلمه برای تعریف گیلان کافی است و برای شکارچیان و صیادان ماهی بمنزله بهشت بر نعمتی است اما من اقرار میکنم که نه آن بودم و نه این و فقط از گردش با تفنگ خوش بودم و بذرت اتفاق میافتاد که از گردش با شکاری مراجعت کنم. میل داشتم که صبح بسیار زود بطرف مردابی حرکت کنم مرداب در گیلان زیاد دیده میشود که معمولاً آنرا استخر میگویند در این جاها شکار ممنوع است فقط کسانیکه اجازه دارند شب در تاریکی کمین میکنند و همینکه هوا کمی روشن شد مرغابیان را شکار میکنند شکارچیان در قایق هستند و مرغابیان با اطمینان بقایق نزدیک میشوند و میتوان بسهولة بشکار آنها پرداخت. گاهی هم باد رشکه در ساحل دریا گردش میکردم و تیری بطرف اردکها که در چند متر فاصله در روی دریا استراحت کرده بودند رها میکردم. این نکته را هم باید تذکر دهم که شکارچیان از بیانات من نباید اطمینان حاصل کنند که میتوان بسهولة چنته شکاری را پر کرد بلکه مقصودم این است که عاشقان شکار ممکن است باسانی بمطلوب برسند. دو موقع را در خاطر دارم که برخورد با شکار در من تأثیری داشت. یکی آنکه روزی با اتومبیل در کنار سفید رود که جاده بیچ و خم زیادی دارد گردش میکردیم غفلتاً در پیچی که زیر آن دامنه پر از خاری بطرف دره ممتد بود بروباه آبی رنگ بسیار قشنگی برخوردیم این حیوان که شاید بواسطه درخشندگی اتومبیل خیره شده بود لحظه ای بیحرکت ماند قزاقی که پهلویشو فر نشسته بود فوراً بیرون جسته و تیری بطرف آن انداخت ولی من برای بیرون آوردن تفنگ فرصت تیراندازی نداشتم خلاصه روباه که شاید از تیر قزاق مجروح گردید در خارستان ناپدید شد و هر قدر ما بجستجو پرداختیم نتوانستیم او را بدست آوریم و خانم من از فقدان آن اظهار تأسف زیادی کرد.

یکروز هم بار فیک با وفای خودم حاجی ابراهیم از قونسولخانه بمنزله گردش بیرون آمدیم و در فاصله کمی از قونسولخانه در کنار جنگلی که قرقاول زیاد داشت توقف کردیم نمیدانم من در چه موضوعی فکر میکردم که متوجه اطراف نبودم ناگهان دیدم رنگ از روی حاجی پریده و در نهایت ضعف و سستی تفنگ خود را با گلوله پر میکنند زیرا که تفنگ های ما برای شکار قرقاول با ساچمه پر بود حاجی بدون اینکه حرفی بزند با سر خود اشاره بطرفی کرد من دیدم تقریباً در فاصله ۱۵ متری گراز قوی هیکنلی در حالیکه چند توله همراه

داشت دندانهای خود را با درختی تیز میگرد و از دهانش کف بزمن میریخت  
خوشبختانه باد از طرف ما نمیوزید که گراز بوی ما را حس کند و لحظه ای بعد  
با توله های خود براه افتاد و از ما دور شد همینکه فاصله زیادی از ما پیدا کرد  
حاجی بزبان آمد و گفت بخیر گذشت از خطر جستیم زیرا که گراز ماده وقتیکه  
بچه داشته باشد بسیار خطرناک است و بیعی ندارد که با نهایت بیباکی بانسان  
حمله ور شود دندانهای گراز بلند و نوک تیز است و مانند حربه خطرناکی است  
گاهی دهقانان دندانهای آنرا بشکل صلیب در حلقه فلزی متصل کرده و مانند  
تموید بگردن اسب میآویزند. در خاطر دارم که روزی دو توله گراز برای ما  
آوردند که خیلی کوچک و بدنشان خطوط نواری مانند سفیدی داشت. چون این  
حیوانات در طویله پرورش مییافتند زود رام شده و غالباً بدیدن آنها سر گرم  
بودیم و با اسبان نیز انس گرفته بودند و هر وقت که ما میخواستیم با درشکه  
حرکت کنیم میخواستند همراه اسبان بیایند و ناچار آنها را قهراً بطویله بر  
میگردانیم زیرا که این نوع اسکورت در برنامه تشریفات خ- روج قنسول  
پیش بینی نشده بود خلاصه همینکه بزرگ شدند بیابغ سبزی کاری ما حمله کرده  
و آنرا ویران میکردند و ما ناچار آنها را کشتیم و نیز شغالی را هم برای ما  
آوردند که مدتی آنرا نگاهداشتیم این حیوان کاملاً مانوس شده و با سگها  
بازی میکرد نام آنرا گیلان گذارده بودیم اما روزی دیدیم که گیلان غریزه  
وحشیانه خود را بروز داد و نزدیک بود یکی از رفقای کوچک خود را خفه کند و  
ما مجبور شدیم که آنرا تبعید کنیم باری بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم من  
روحاً شکارچی نبودم و تفنگ برای من بهانه ای بود که پس از ساعات طولانی  
کارهای دفتری از خرمن کاغذها کناره گرفته در بیرون شهر گردشی بکنم

### منظره گیلان

منظره گیلان با مناظر سایر ایالات ایران بکلی متفاوت است در سایر  
ایالات همه جا در روی فلانهای مرتفع رنگ زمین در زیر آفتاب سوزان مایل  
بزردی و شبیه است بیوست آهو. حیات ظهور و بروز ندارد مگر در فواصل زیاد  
یعنی در واحه ها که منظره سبز آن جالب توجه است آب و سبزه در نظر ایرانی  
عوامل ایجاد سعادت جاودانی بشمار میرود و با هیچگونه منظری قابل مقایسه  
نیست بهممان اندازه که ما از یک چیز نادرا لوجود که با اشکال زیادی بآن  
رسیده باشیم لذت میبریم ایرانی هم ساعتها در کنار جویبار و سایه درختی  
بخوشوقتی بسر میبرد نزهت و طراوت باغهای ایران مربوط است بمهارت و  
استادی که آب را بانظم و ترتیب در آنها جاری سازند گاهی آب در جدولهای

کوچک قشنگ که با آجرهای کاشی مینائی ساخته اند روان است و گاهی هم در سطوح پروسه‌ت مانند حوض و استخر نمایشی دارد حوضها در زمینهای پست و بلند که مخصوصاً بشکل پله‌کان درست کرده اند قرار دارد آب باید همیشه برای تکمیل منظر و تفریح خاطر در زیر نظر باشد طبیعت در چنین آسایشگاهها در میان چهار دیوار محبوس است و حالت آزاد و اختیاری ندارد. هر چه در آنجا دیده میشود حاصل دست انسان است که مطابق نقشه و سلیقه خود تنظیم کرده است تا بقدر امکان سرور و نشاط انگیز باشد بی مناسبت نیست یاد آور شوم که کلمه پارادی (پارادیس - فردوس) یعنی بهشت از ایران باستان توسط زبان عبری بمان رسیده است این پارکها از زمانهای بسیار قدیم در ایران ساخته میشده و بعضی از آنها باندازه ای بزرگ بوده که در آن انواع شکار پرورش میداده اند تا مالک آن بتواند از لذت شکار کردن هم بهره‌ور باشد. از طرفی هم باید دید که نفوذ عرب در این مورد چه کرده است؟ ما میدانیم که ایران پس از قبول اسلام توسعه زندگی شهر نشینی را با عراب مدیون است ساختن شهرها نه فقط برای احاطه و حفظ عمارت سلاطین و امراء بوده بلکه حجره‌های آن هم بمنظور تجارت و صنعت بکار میرفته است میتوان فرض کرد که اعراب فاتح که آنها را ایرانیان بیابان گرد و سوسمار خوار خطاب می کنند در تاخت و تازهای خود این باغها را پسندیده و در آنها ساکن شده اند و بعد مطابق ائینه مسلمانان باشکال هندسی منظمی در آورده باشند البته من بطور قطع در این باب اطلاعی ندارم این فکرو وقتی از خاطر من گذشت که شرحی را در کتابی میخواندم که برادران تارو - Tharaud در وصف باغهای مراکش نوشته بودند. توصیفی که این کتاب از باغهای مراکش میکرد با باغهایی که من در اصفهان و تهران و کاشان و غیره قبلاً دیده بودم مطابقت داشت.

بعضی هم گفته اند که منظره فلاتهای مرتفع ایران بواسطه هوای خشک و صاف در ارتفاعات زیاد دورنمایی را نمایش میدهد که اطراف آن شفاف و رنگهای آن مجزا و متمایز است و شاید همین دورنما در نقشه فرشهای ایرانی تأثیر و دخالت داشته است از آنچه جمله است R. P. poidebard که در کتابی بعنوان (در چهار راه جاده های ایران) این شرح را نوشته است ولی باید گفت که قضاوت ما راجع به فرشهای تازه است و نمونه ای موجود نیست که بیش از قرن ۱۶ باشد راست است که مینیاتورهای آنها ما اجازه میدهند که از این حدود تاریخی جلوتر برویم اما این

مسئله هم مسلم است که صنعت ایرانی دريك گذشته بسیار دوری غوطه و راست و نمیتوان در روابط نقشه ها و رنگ آمیزی فرشها با دورنمای طبیعی فرض مثبتی کرد.

### زندگانی روستائی

در هر حال قدر مسلم این است که اگر چنین فرضی واقعیت داشته باشد این نقشه ها و رنگ آمیزیها نبایستی از دورنمای گیلان اقتباس شده باشد زیرا که در اینجا طبیعت بسیار متظاهر و آزاد است گیاه در اینجا آزاد و خودسر و تابع هیچگونه نظم و ترتیبی نیست و همه جا را تصرف کرده است در گیلان انسان باید دائماً با طبیعت مبارزه کند دهقان هیچوقت بدون داشتن داس بمرعه نمیرود زیرا که لازم است پیوسته در میان علف زار راهی برای خود باز کند در مزارع باید باشدت با گیاههای خود رو بچنگد و آنها را ریشه کن کند مجاری آب هم اگر جزئی غفلتی بشود فوراً از علف مسدود میگردد. در اینجا گیاه خود رو در کمین است تا کوچکترین زمینی را که از نظر دور افتاده است تصرف نماید. خلاصه زحمت زارع زیاد است دهقان گیلک شعری میخواند که معنی آن این است: بهار میآید و با اوسه غم همراه است: پرورش کرم ابریشم کار کردن در مزارع برنج فکر معشوقه. مزرعه برنج کاری اگر بموقع تصفیه و مواظبت نشود چندی بعد تولید اشکال میکند زیرا که ریشه کن کردن گیاه کار بسیار سختی است و چنین مزرعه ای مانند دل معشوقه نسبت بزراع وفادار نخواهد ماند کرم ابریشم نیز مانند دلبر طنازی هوسناک است و تربیت آن توجه و مواظبت زیادی لازم دارد ابتدا باید تخم آنرا در کیسه کوچکی در زیر لباس مماس با بدن نگاهداشت تا از حرارت بدن شکفته شود و پس از بیرون آمدن از تخم نظر باینکه کرم کوچک در خوراک حریص است باید چیره آنرا از برك درخت توت همیشه آماده داشت و از هوای ملایم در پناه گذارد و بسا کارهای دقیق دیگر که همه بسختی انجام میگردد.

کشت برنج یکی از کارهای اساسی زارع گیلانی است ابتدا نهال لطیف تازه روئیده آنرا نشا میکنند این نهال بتدریج نمو میکند و سرانجام زرد رنگ شده و خوشه خود را متمایل مینماید. دهقان پس از شخم زدن مزرعه را آب میدهد و پس از آن در گل راه رفته و زمین را آماده کشت میکند خارها و علف های هرزه را از ریشه در میآورد و زمین را با غلظک سنگی صاف و مسطح میسازد. بقیه کارها مربوط بزنان است که نهال را نشا کرده و همه روزه علف ها را از ریشه در آورند همینکه محصول رسید باز زن باید

شلتوك را يكوبد و پاك كند تا برنج بدست آيد براي اينكار شلتوك را در هارني ريخته و اهرمي را كه در سر آن قطعه چوب بزرگي قرار دارد با پاهای خود بحرکت درميآورد و شلتوك را ميكوبد .

موقع برنج كاري بي تماشا نيست مردان و بيشر زنان ديده ميشوند كه در مزارع خم شده و نهال را ميكارند و غالباً سرودهاي محلي را با آهنگ خوشي ميخوانند. مزارع بوسيله درختان يا برآمدگي زمين و مجاري آب از يكديگر مجزا ميشود . خانه هاي دهكده بهم متصل نيست و فواصل زيادي درميان آنها موجود است بام خانه بساقه برنج پوشيده شده و دامنه آن از سه طرف بطور سراشيب بزمين ميرسد و از طرفي كه باز است راهروي در آن ديده ميشود اين خانه ها را بيادكليه هاي افريقاي ميانداخت .

اين بناهاي پوشالي غالباً از چندين درخت احاطه شده كه اغلب درختان توت هستند دهقان گيلك نه تنها بزراعت برنج ميپردازد بلكه تربيت كرم ابريشم نيز از وظائف ضروري او است در پهلوي درختان كهن نهال داني هم هست كه در آن نهال هاي كوچك توت ديده ميشود ، براي تربيت كرم ابريشم بنايي ساخته شده كه تقريباً بشكل ساختمانهاي بدوي و موسوم به تله بار است و در مجاورت خانه واقع گرديده باغچه سبزي كاري نيز هست كه در آن انواع سبزي و خيار و كدو كاشته اند قسمتي از خانه هم جا يگاه حيوانات است در گيلان حيوانات اهلي كم ديده ميشود من در آنجا هيچوقت بگله اي از حيوانات بر نخوردم در دعاوي دهقاني راجع بحيوانات غالباً صحبت از نصف و حتي ربع گاو كاري است كه دو يا چهار نفر بشركت مالك هستند و هر يك بنوبت بايد از اين گاو براي شخم زدن استفاده كنند در روزهاي بازاری مخصوصاً پس از بدست آمدن برنج و پيله ابريشم هيچاني در دهقانان توليد نميگردد و بطور دسته جمعي يا انفرادي بطرف شهر رشت ميآيند در حاليكه چوبي روي شانه ها گذارده اند كه بدو طرف آن زنبيل هاي بزرگ پر از برنج يا پيله ابريشم آويخته است اين زنبيل ها را بزبان گيلكي چن ميگويند پيله ها را معمولاً بمقاطعۀ كاران كه براي آنها تخم كرم ابريشم فراهم کرده اند مي فروشند . خريداران غالباً يوناني بودند كه در رشت بنگاه هاي داشتند و كرم پيله را در كوره هاي مخصوصي با حرارت كشته و ابريشم آنرا در طشت هايي كه براي اينكار داشتند باز ميگردند دهقان گيلك استحكام بدني زيادي ندارد زيرا كه پشه مالاريا در مزارع با تلاقى برنج كاري زياد است و دهقانان عموماً با اين مرض مبتلا هستند اگرچه بهرور زمان از تب معاف شده اند ولي اثر مالاريا در آنها باقي است و هميشه

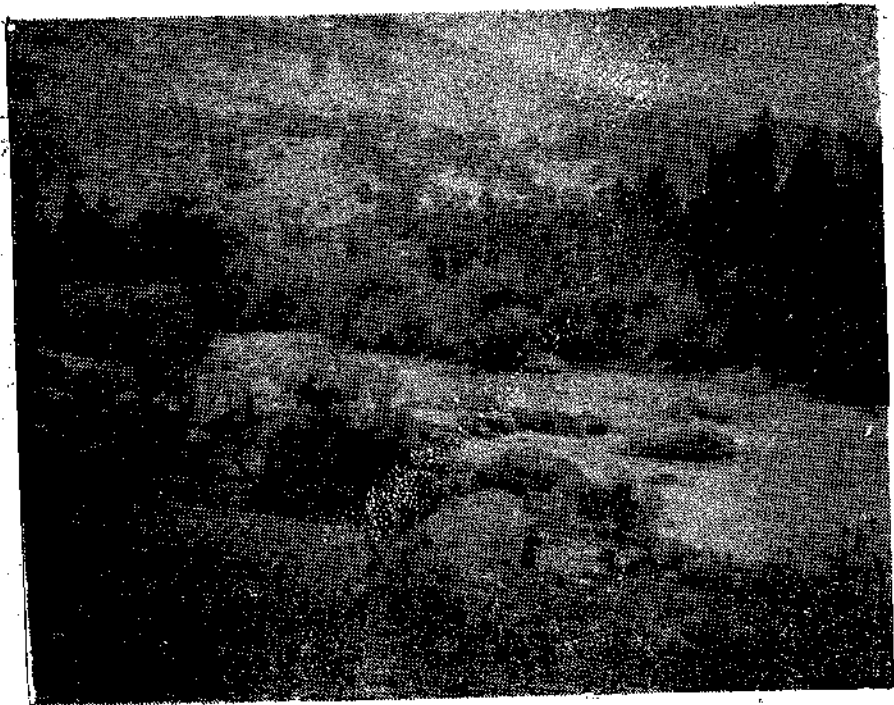




زرد رنگ و ضعیف اند. اگر چه طبیعت با گیلک مساعدت کرده و دارای آب فراوان و آفتاب و زمین حاصلخیز است (برعکس سایر ایالات ایران که انسان باید تلاش زیادی بکند تا مختصر آبی برای زراعت تهیه کند) ولی اهالی بواسطه آب و هوای بد همیشه سست و ناتوان هستند ضرب المثلی هم در ایران رایج است که میگویند اگر مرض میخواهی برو بگیلان. از رشتیهائی که بوطن خود دل بستگی دارند شنیدم که میگفتند این ضرب المثل درست نیست و صحیح آن این است: اگر مرز میخواهی برو گیلان و مقصود از مرز برآمدگی زمین های مزروع است. بهر حال من قاضی نیستم که در این نوع مشاجرات دخالت و قضایوت کنم و یقین دارم که زارع گیلک توانائی ندارد که بشخصه از عهده وظائف خود برآید باین دلیل که همه ساله در موقه کارهای زراعتی اشخاص مزدور از خلخال که ولایتی است در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غربی گیلان و در فلات مرتفعی واقع است برشت میآیند و در کشت و برداشت محصول بندهقانان کومک میکنند. خلخال بطور کافی از مزایای طبیعت بهره ورنیست و سکنه آن همیشه دچار قحطی است. در موقهیکه شرح مسافرت خود را با کاروان از تبریز بقزوین در ماه مه ۱۹۱۸ خواهم داد باز هم راجع به خلخال صحبت خواهم کرد. باری اهالی خلخال برای گریز از قحطی

همه ساله بطرف گیلان روی میآورند و این خود يك نمونه اجتماعی قابل کاوشی است که من فرصت غور در آنرا نداشته ام . تعیین تاریخ این مهاجرت فصلی شایان توجه است و نمیتوان فهمید که در صورت نبودن کومک خانخال گیلان قبلا چه میکرده است . ممکن است فرض کرد که این مهاجرت خلغالی ها بگیلان از موقعی شروع شد که برنج کاری در گیلان توسعه یافته است یعنی در اواسط قرن ۱۹ که ایران در اوضاع اقتصادی تغییر شکل حاصل کرده است و درصد برآمده که برای مازاد محصول خود مدخلی پیدا کند البته این توسعه اقتصادی از وقتی شروع شد که خط آهن قفقاز واسطه انتقال محصول ایران بطرف بندر باتوم و بحر اسود گردیده است و پیش از آن این عمل بسا زحمت از راه کاروانی تاریخی که ایرانرا بطرا بوزان اتصال میداد صورت میگرفت و از میان کشور ارمنستان عبور میکرد . لازم است بوضع اجتماعی گیلان هم رسیدگی شود که آیا جمعیت آن در طی قرن ۱۹ اضافه شده یا تقلیل یافته است ؟ بدبختانه این رسیدگی در ایران بعدم اطلاعات مکفی احصائیه برمیخورد . فقط بطور کلی میدانیم که جمعیت گیلان بواسطه پیش آمدهای تاریخی نامساعد رو بنقصان رفته است . با فقدان احصائیه میتوان بدفاتر مالیات ارضی گیلان مراجعه کرد زیرا که چنین دفاتری بواسطه همکاری مستوفیان که مأموریشان برای اخذ مالیات موروثی بوده روشن تر و اطمینان بخش است و این کار برای جوانان محصل حقوق در نوشتن تزه های خود موضوع بسیار خوبی است پاره ای از این جوانان راجع بساین موضوع مطالب سودمندی جمع آوری کرده و بساعت شناسایی کشور خود شده اند . این نکته را هم باید دانست که مستوفیان در هر بیست یا سی سال بدفاتر مالیات ارضی مراجعه کرده و آنها را بر طبق مقتضیات زمان و اوضاع آن اصلاح میکردند و باصطلاح خودشان بنیچه جدیدی تنظیم میکردند و چون بهتر از این دفاتر مدرکی در دست نیست باید ارزش آنها را دانست و با مطالعه دقیق نتایج مفیدی از آنها استخراج کرد .

اگرچه مزارع برنج کاری گیلان مرا از مطلب دور انداخت و بدون اراده در مبحث جغرافیای انسانی وارد شدم ولی ایراد این مقدمه را برای خواننده خالی از فایده ندانستم اکنون بر میگردم بجغرافیای اختصاری خود و راجع باختلاف اساسی گیلان با فلاتهای مرتفع ایران صحبت میکنم . در داخله ایران خانه های منفرد و متفرق در میان مزارع دیده نمیشود و اجتماعات دهقانی همه جا در يك محل تشکیل یافته و تقریباً با زمین اختلاط حاصل کرده است زیرا که خانه ها عموماً با دیوارهای گلی ساخته شده که هم رنگ زمین است و



چوبهم نظر بکیمیایی و گرانی کمتر در آنها بکار رفته است و چون از گیلان از راه شوسه بطرف تهران برویم این گفته مسا ثابت میگردد. در بالا دست سفید رود قصبه رود بهار يك نمونه گیلکی است ولی چون از رودخانه عبور کرده و از ساحل چپ بساحل راست برویم اولین اجتماع قصبه منجیل است که بکلی با خانههای گیلانی تفاوت دارد. در اینجا خانهها بامهای مسطحی دارند که با خاک پوشیده شده و دیگر خانه پوشالی و چوبی دیده نمیشود رنگ این خانهها زرد مایل بخاکستری است و چون از این جا گذشتیم بداخله فلات ایران وارد میشویم و با جنگل و سکنه آن و خانههاییکه کلاه پوشالی بر سر گذارده و نواحی افریقارا بخاطر میآورند وداع میکنیم. جریان آب بتدریج کم میشود و بجاهائی میرسیم که بکلی ناپدید میگردد از این پس سیستم قناتهای زیرزمینی دیده میشود یعنی آبراز از منبعی با کمال زحمت و احتیاط بوسیله مجاری حفر شده در زیر زمین به مزارع میآورند و سرچاهها را پوشانیده اند تا از تبخیر آب در زیر اشعه سوزان آفتاب جلوگیری شود. یگانه

وسيله اساسی ترقی ایران و تنها وسیله اضافه کردن جمعیت آن پیدا کردن آب است تا بتوان اراضی پهناور قابل کشت را زراعت کرد و فقط از طریق آبیاری است که میتوان از دیاد نفوس ایران را تأمین کرد. بعقیده من اشخاصی که به ترقی کشور خود علاقه دارند اگر از این راه بتوانند خدمتی بهمین خود بکنند بیشتر از هر نوع برنامه بسیار قشنگ میهن خواهانه خدمت خواهند کرد (۱)

تردیدی نیست که در گیلان هم کارهای کردنی بسیار است تا ترتیب آبیاری بر اساس صحیحی قرار گیرد. البته نباید کارها را بطبیعت وا گذارد. در صورتیکه باتلاقها خشک شود و نا کشهایی حفر کنند و جاده هارا بسازند و خازنها و علفهای بی ثمر را از ریشه در آورند ممکن است محصول گیلان دو برابر شود و در عین حال باید شالوده اقتصادی جنگلی را بریزند و مانع قطع اشجار و تخلیه جنگل شوند.

زهدت منظره گیلان مربوط است بامتیاز حاصل خیزی زمین. در آنجا نباتات بطور بی نظمی روئیده و گیاهان زیر جنگل بهم متصل شده بته درختان قوی فشار وارد میآورند. مزارع برنج که خوب شخم خورده و حاضر است زحمت دهقانرا جبران کند نیز شکوهی جداگانه دارد اما منظره ایران داخلی دارای افق وسیع و چشم اندازهای بسیار دور و در عین حال بکنواخت است و هر قدر چشم جستجو کند چیزی پیدا نمیشود که در روی آن توقف کند. برعکس گیلان که پرده های ضخیم سبزه پیوسته در جلو نظر است. حضور انسان هم در آنجا بیشتر احساس میشود و این مسئله را میتوان از دود آبی رنگی که از خانه های مخفی در میان درختان متصاعد میگردد استنباط کرد. در اینجا جریان آب کند و همیشه گل آلود است و لوی جابجا استخری دیده میشود که از نیزاری محصور و آب آن صاف و بمنزله آئینه بزرگی است که در آن آسمان صورت

(۱) قبل از جنگ بزرگ دولت روسیه پیشنهادی تهیه کرده بود که آب کارون را که سرچشمه آن فاصله زیادی از اصفهان ندارد بزاینده رود آورده بر حاصل خیزی اراضی این شهر بیفزاید اما دولت انگلیس با این پیشنهاد مخالفت کرد این موضوع را مسیو کرسنتوس در یادداشت خود ذکر کرده است با اینکه دولت روس حاضر شده بود که متخصصین این کار از انگلستان دعوت شوند دولت انگلیس مانع اجرای آن گردید و این پیشنهاد مفید برای همیشه بدون اجرا ماند

مترجم - : خوشبختانه اکنون شرکت ایرانی برای اینکار تشکیل و شروع بکار کرده است و بطوریکه پیش بینی میشود پس از مدت کمی آب کوهرنگ بطرف زاینده رود جریان خواهد یافت

تازه خود را می بیند کمی دور تر پل محده بی است که در روی رودخانه واقع و قوس خود را بشکل بیضی موهومی در آب منعکس کرده است قدری بعد بمحوطه ای میرسیم که یک امامزاده با آجرهای سبزرنگ خود نمایی میکند این جا مقبره یکی از امامان است که نسبش بعلی خلیفه و داماد پیغمبر میرسد. در گردش های پیاده بیش از دو یاسه کیلومتری از قونسولخانه دور نمیشدیم ولی هر وقت فرصتی دست میداد بانرشکه یا سوار بر اسب مسافت زیادتری طی میکردیم بیشتر این گردشها باین منظور بود که محوطه قنسولی را خوب بشناسیم خانم من نیز در این گردشهای دور همراه بود و از دیدن مناظر طبیعی قشنگ سرگرم میشد.

### گردش در محوطه قنسولی

مادر رفتن بحسن گیاده رغبتی داشتیم در آنجا لیانوزو برای تهیه خاویار بنگاهی دارد. در انزلی هم بنگاهی هست برای تهیه ماهی کلن colin ( نوعی از ماهی که گوشت آن ترد و خوش طعم است ) حسن گیاده درسی کیلومتری انزلی در دهانه سفید رود واقع است ما بانرشکه تا دو کیلومتری انزلی میرفتیم در آنجا تنیکا Tzoika منظر ما بود ( دستگاه نقلیه که تاسه اسب حرکت میکند ) بمحض ورود در آن نشسته در ساحل دریا راه می پیویدیم و مناظر بسیار قشنگ طبیعی را تماشا میکردیم از سمت چپ دریای آبی رنگ سطح پرچین خود را نمایش میداد و از سمت راست مزارع حاصلخیز که درختان جابجا آنها را قطع کرده خود نمایی میکردند در مقابل کوهی بود که خود را از پشت جنگل نشان میداد و نوبه بنوبه صحنه های جدیدی در مقابل ما باز میشد و از تماشای آنها لذت میبردیم در فصل بهار بنفشه زمین را بانرنگ جالب توجه خود مفروش کرده و هوا را عطراگین میساخت منظره دریای خزر بسیار گیرنده و جذاب است امواج آن که بیابای بطرف ساحل می آید بچرخهای دستگاه ما بر میخورد اردک ها و انواع مرغابی در نزدیکی ساحل در دریا شناوری میکردند و پرهای الوان قشنگ آنها در پرتو اشعه آفتاب درخشندگی و جلوه خاصی داشت گاهی هم صیادی دیده میشد که قلابی در آب انداخته و تا کمر بیحرکت در آب ایستاده و با امواج نظر دوخته است ناگاه باحرکت مخصوصی قلاب را بااطمینان از آب بیرون میانداخت و ماهی درشتی در ساحل بر قاصی میپرداخت در عرض راه لحظه ای هم در یک بادو و اتاگا Vataga یعنی در جاهای فرعی صید ماهی توقف مختصری میکردیم در هر یک از این محل ها تقریباً ده نفر صیاد

روسی زندگانی میکردند لوازم ماهی گیری زیادی در انبار داشتند و کشتی کوچکی هم در اختیار آنها بود پس از آنکه چند کلمه ای بزبان روسی با آنها مبادله میشد دوباره برآماده میدادیم از گفتگو کردن با آنها احساس میکردیم که در روسیه هستیم سرکارگران باتلفن عبور مارا بحسن کیاده اطلاع میدادند بچه های کوچک بومی عقب درشکه میدویدند و بزبان ترکی فریاد میزدند الله ساخلا سین (خداشمارا حفظ کند)

روزی در یکی از این بناها توقف زیادی کردیم ایام جشن کارناوال بود روس هائی که در آنجا بودند از ما خواهش کردند که مختصر غذائی بخوریم غذای مطبوعی آوردند که از مراسم معمول قدیمی این جشن است و موسوم است به بلینی Bliny و بمنزله کلوچه ایست که از کره آب کرده با آرد گندم سیاه میپزند و با کرم ترش میخورند خاویار و ماهی آزاد و ماهی دودی هم در سفره بود چون این کلوچه هالذیند و میزبانان مهربان هم مفتخر بودند که قنسول و خانمش سفره آنها را پذیرفته اند اصرا ری داشتند که ماز یاد تر بخوریم و ماهم بنا بر خواهش آنها یاد روی کردیم و بسی موجب تأسف شد که همین کلوچه هارا در حسن کیاده بطرز بهتری برای ما فراهم کرده و در پارچه ای گنادرده بودند که گرم بماند و ما از خوردن آنها محروم ماندیم و اجباراً بشکم پرستی خود اقرار کرده و نما کردیم که بمیزبانانی که در راه از ما پذیرائی کرده بودند اعتراضی نشود.

پس از قدری استراحت از منزل بزم گردش بیرون آمدیم موسیو اس مدیر بنگاه از روی رغبت تمام مؤسسات را بمانشان داد که همه خوب و در نهایت نظافت بودند. احياناً گرمای خاویار تازه ای میآوردند ما هم برای تماشای تهیه خاویار در عمل حضور پیدا میکردیم ماهی خاویار بسیار درشت و با يك ضربت سخت چکش چوبی گیج میشود اما نمیبرد و در حالیکه هنوز زنده است شکم آن را میشکافند و کیسه ای که شامل چندین کیلو تخم است بیرون میآورند و از غربالی میگذرانند خاویار تازه را اگر کمی نمک بزنند مطبوعترین غذا هاست و خوش خورا کهای اروپائی لذت آنرا نچشیده اند پول موران Paul Morand در این باب شرحی بعنوان تیر کمان شرقی نوشته و لذت خاویار تازه را در دلتای رود دانوب به تفصیل توصیف میکند.

کار من در این بنگاه ها منحصر بصرف اغذیه لذیند نبود هر گاه ذکری میکنم از این جهت است که میزبانان آرایشهایی که داشت طرز زندگانی روسی را در منزل مهمان نواز موسیو اس نشان میداد. میزبان در آنجا فامیل بزرگی داشت علاوه بر افراد فامیل يك نیانیای (دایه بچه ها) پیروزی هم که پرستاری

اطفال را میکرد در این خانواده بودند این منزل در ساحل دریا در میان جنگل ناپدید گردیده و از هر گونه اجتماع بزرگی برکنار بود. اما کشتی های کوچک و کشتی های بخاری در ساحل لنگر انداخته و بوسیله خط تلفون تا سرحد روسیه ارتباط برقرار بود و بواسطه موجود بودن این روابط کارکنان مؤسسات صید ماهی لیانوزو احساس تنهایی نمیکردند علاوه بر این فقط در موقع صید ماهی باین نواحی میآمدند و در تابستان بروسیه میرفتند.

انصافاً اقرار میکنم که در موقع گردش در مؤسسات لیانوزو هیچوقت شکایتی از کارکنان آنها نشنیدم کارها بنوع مطلوب اداره شده و زندگی انی کارگران کاملاً تأمین شده بود. در اولین ملاقات با موسیواس مشاهده کردم که در این مؤسسه بزرگ دبستانی برای تحصیل اطفال نیست از او خواهش کردم که در ایجاد آن توجهی بکند خواهش من پذیرفته نشد و نظر باینکه این فکر از طرف من بآنها داده شد در موقع تشکیل دبستان تمثالی هم بیاد بود من از سنت بازی که نشانه نام شخصی من است در کلاس نصب کردند.

در میان تمام امتیازات رژیم سابق روس در ایران که بوسیله عهدنامه ۱۹۲۱ بین روس و ایران لغو شد تنها امتیاز لیانوزو بنام شرکت مختلط شوروی و ایران مداومت در عمل دارد و اهالی خوش گذران پاریس از نعمت خاویار آن بهره ور هستند اما من که این شرکت را سابقاً خوب شناخته بودم اکنون در پاریس فقط در حین عبور بقوطی های خاویار در جمعه آینه ها نظری انداخته و بهمین قناعت دارم و ایام گذشته را که ناپدید گردیده اند دوباره بخاطر میآورم.

در ساحل شرقی انزلی نقاط دیگری را هم دیده ام مانند لنگرود و رودسر و خرم آباد و چالوس و غیره. منطقه صید ماهی لیانوزو در چالوس با آنها میرسد یعنی تقریباً در سرحد مازندران. از این جا به بعد محوطه قونسولی استرآباد شروع میشود مناظر قسمت شرقی سواحل بحر خزر برای نقاشی از دلنای سفید رود بهتر است. در این جا جبال بدریا نزدیکتر و جنگل متدرجاً از دامنه نزول کرده و در امواج دریا منعکس میگردد کوه پاره های عظیم الجثه از کوه بساحل آمده و خلیجهای کوچک تشکیل داده اند مسافرینی که بسیاحت ایران میآیند غالباً بدیدن آثار تاریخی اصفهان و شیراز میروند و این نواحی را نمی بینند از سیاحان فرانسه که اخیراً بایران آمده اند تنها واتلن Wattelin بدیدار این منظره دلربا موفق گردیده است و در کتاب خود که بنام (ایران بیحسرت) نوشته راجع باین منظره شرح مفصلی ذکر کرده است.

شهر کوچک لنگرود سابقاً پایتخت یکقسمت گیلان بوده که سابقاً موسوم بوده به بیه پس یعنی آنطرف سفیدرود موقعی که من بسیاحت این شهر پرداختم بیش از چندخانه قدیمی در آنجا وجود نداشت اما آثار باستانی در آن دیده میشود مانند درهای چوبی که باشیشههای الوان بشکل موزائیک ساخته شده بود من یکی از نمونه های آنرا برای درست کردن پاراوان خریدم. درمداخل مسجد لنگرود حکمی از شاه عباس کبیر درروی قطعه سنگ مرمری باقی است. مفاد این حکم ممنوع داشتن اهالی از جنگ خروس است. شاید اهالی بجنگ خروسها اشتیاقی داشته اند. درهمین مسجد دو قطعه پارچه دست دوزی قشنگی محفوظ است که دوشاهزاده را سر تا پانمایش میدهد. درحوالی شهر لنگرود باغ بسیار زیبا و دلگشایی است موسوم بباغ دیو شل که متعلق است بخانواده منجم باشی. در لاهیجان مزارع چای دیده میشود. اولین متخصصین چای کاری چند نفر گرجی بودند که ازحوالی باتوم (در آنجا هم کشت چای معمول است) بآنجا آمدند بعد هم چند نفر چینی را برای این منظور استخدام کرده بایران آوردند کشت چای و تربیت آن در گیلان از ابتکارات شاهزاده کاشف السلطنه است.

در هر کشور اهالی يك ناحیه مورد استهزا واقع میشوند در گیلان هم اهالی لنگرود را استهزا میکنند در گیلان معروف است که روزی يك نفر از اهالی لنگرود در کنار دریا میرفت اتفاقاً بقطعه آینه شفافی برخورد و صورت خود را در آن دید فوراً تعظیمی کرده و گفت به بخشید آقا من شمارا ندیدم.

من برای امر لازمی برودر سرچالوس رفته بودم و این مسافرت چندان مطبوع واقع نشد توضیح آنکه این مسافرت برای ملاقات با سالارالدوله بود که بآن نواحی آمده بود تا اوضاع مالی خود را بادستبرد بوجوه گمرکی تأمین کند قبلاً هم باین موضوع اشاره ای کردم در این سفر قضیه مضحکی هم روی داد و آن اینست که يك افسر کشیک کشتی با داشتن هر نوع نقشه لازم راه را گم کرد و ما در میان دریا سرگردان بودیم خوشبختانه پس از مدتی قایقی از ساحل بکشتی جنگی ما نزدیک شد که در آن یکنفر روس از کارگران لیانوزو بود و بوسیله او دانستیم که از رودسر بسی فاصله داریم بنابراین او را برای راهنمایی بکشتی پذیرفتیم تا بساحل رودسر رسیدیم و کسی را فرستادیم که تحقیق کرده و از قضیه ما اطلاع بدهد قدری بعد قایقی را دیدیم که با پرچم روس از رودخانه ای که در نی زار نا پدیده



گردیده بود نمودار شد و فرستاد ما بامباشر گمرک بکشتی آمدند و گفتند که شاهزاده پس از آنکه از تصمیمات سخت قونسولخانه آگاهی یافت پولی را که از صندوق گمرک بعنوان قرض برداشته بود پس داد من فوراً باین فکر افتادم که نظیر این سرگذشت را در کتاب جاودانی حاجی بابای اصفهانی دیده‌ام .

مسافرت من هم بچالوس باخوشی بر گزار شد من بوسیله یکی از کشتیهای لیانوزو بانجا رفته بودم تا اغتشاشی که در بنگاه مانگویی بروز کرده بود اصلاح کنم . ده نفر قزاق روس نیز همراه برده بودم و چون به چالوس رسیدم کارگران بومی که موجب اختلال شده بودند همه را احضار و صحبتهای تهدید آمیزی کردم آنها نیز محرکین توطئه را نشان داده و بمن اطمینان دادند که بکار ادامه دهند منم تصمیم گرفتم که محرکین را توقیف کرده و در مراجعت تحویل زمامداران ایرانی بدهم بنا بر این آنها را در تحت محافظت قزاقان قرار داده و رفتم بسیاحت این گوشه که تا کنون آن را ندیده بودم و یکساعت بعد برگشتم بکشتی و معلوم شد که پس از رفتن من جمعیت کارگران بقزاقان حمله کرده و اشخاص تحت الحفظ را آزاد کرده اند فهمیدم که ضبط کرده ام و میبایستی آنها را بکشتی فرستاده باشم که از ساحل دور و کارگران جرئت نمیکردند که بآن نزدیک شوند و چون نمیتوانستم از این پیش آمد صرف نظر کنم و در چالوس هم نماینده حکومت نبود که بآن مراجعه کنم بناچار بخرم آباد رفتم که مرکز اداری تنکابن و چالوس است بدبختانه همینکه بآنجا وارد شدم فهمیدم که حکومت برای اجتناب از ملاقات من با این پیش آمد فرار اختیار کرده است پس بمنشی اول ایرانی که همراه من بود دستور دادم که یادداشت منشی باو بنویسد و تا کید کند که کارگران بلافاصله باید بکار مشغول و مقصرین توقیف کردند و خود منشی را مأمور نمودم که برود و حاکم را هر چه است پیدا کرده یادداشت را باو بدهد و بطرف رشت حرکت کردم بطوری که منشی پس از مراجعت بمن گزارش داد حاکم جوان بی تجربه و منتظر چنین پیش آمد فوق العاده ای نبود . و تصور نمیکرد که با چنین فشاری باو مراجعه شود . چون امور آنجا بحسب ظاهر صورتی بنحود گرفت و کار مانگویی اصلاح شد و اساس قضیه هم همین بود من نخواستم قضیه را بزرگ و تعقیب کنم اما این پیش آمد برای من درس عبرتی شد که فقط اعتماد بنفوذ قنصلی درز و ابای دوردست رشت کافی نیست و نباید تصور کرد که حضور من با چند نفر قزاق اثر سحر آمیزی

خواهد داشت .

خاطره تلخ این قضیه کمی در خرم آباد ترمیم یافت . در آنجا پارک خوش منظر و باشکوه سپهدار را دیدم که بسیار تماشایی و جالب توجه بود تمام ناحیه تنکابن به سپهدار تعلق دارد این مالک بزرگ یعنی سپهدار در سال ۱۹۰۹ رل مهمی را بازی کرد او بود که بطرف تهران قشون کشید و مشروطیت را دوباره بوجود آورد . قبلا هم ذکر کردم که در موقع رفتن باصفهان قشون او را در نزدیکی تهران دیدم سپهداریکی از اعیان با عزم ایران بود و هر چه تصمیم میگرفت در انجام آن کوشش داشت خواه سرنگون کردن شاه باشد از تخت سلطنت و خواه امور باغبانی و زراعت باشد . پارک قشون خرم آباد با درختان زیبای سرو و مرکبات و ساختمان های تعیش گاه شایسته و صف مشروحی است و اگر من بچالوس نمی رفتم با اهمیت و شکوه آن واقف نمی گردیدم .

در ماه اوت ۱۹۱۴ نیز برای امر لازمی با خانم بطالش رفتم توضیح آنکه در این موقع جنگ شروع شده بود و بمن اطلاع دادند که بمن الدوله حاکم طالش مشغول تبلیغاتی شده است که مخالف با اتحاد ما و ایران می باشد مدت زیادی نبود که این شخص بحکومت طالش منصوب شده بود در موقع عبور از رشت بملاقات من آمد و تصور نمی کردم که بر ضد منافع ما کار کند . زیرا که در بدو امر توجه مرا جلب کرد و خود را هوا خواه زبان اسپرانتو معرفی میکرد البته این قضیه ضامن امور اداریش نبود ولی در هر حال خود را طوری نشان میداد که دارای روح کنجکاو است و نسبت با کشفیات عصر توجهی دارد و روابط بین المللی را هم خوب درک میکند تحریکات و تبلیغات او موجب تعجب من گردید و تصمیم گرفتم که بطالش رفته با او شخصاً ملاقات و صحبت کنم . قسمتی از مسافرت ما در فضای مرداب انزلی گذشت کشتی کوچک بندری ماوا تا زاویه شمال شرقی مرداب که بطالش نزدیکتر بود برد و از آنجا باید راه را با اسب طی کرد گذشتن از رودخانه ها که در مسیر ما واقع بود خالی از اشکال نبود و بایستی از جاهای کم عمق عبور کرد بخصوص رودخانه دنیچال که عریض و دارای موانعی بود ناچار بوسیله راهنمایی از آن عبور کردیم خط سیر کم عمق آن مستقیم نبود و بایستی کاملاً مواظب راهنما باشیم که آهسته فوجلوی ما راه میرفت و امتداد کم عمق را نشان میداد جریان آب هم سرعنی

داشت و بطوریکه میگفتند دارای شن‌های متحرک نیز هست بالاخره پس از دو روز بکر کانرود رسیدیم که مرکز اداری ولایت طالش و حاکم نشین است از بدبختی من ایندفعه هم حاکم فرار اختیار کرده بود و چون من از کارچالوس تجربه حاصل کرده بودم نمیخواستم خود را مغلوب نشان دهم شب را در کر کانرود بسر برده و صبح قاطرهایی تهیه کرده بطرف کوهستان در همان امتدادی که حاکم رفته بود حرکت کردیم و از این نقل مکان غیر مترقبه هم ناراضی نبودم زیرا وسیله ای بود که عملیات خشتاریا را از نزدیک بینم.

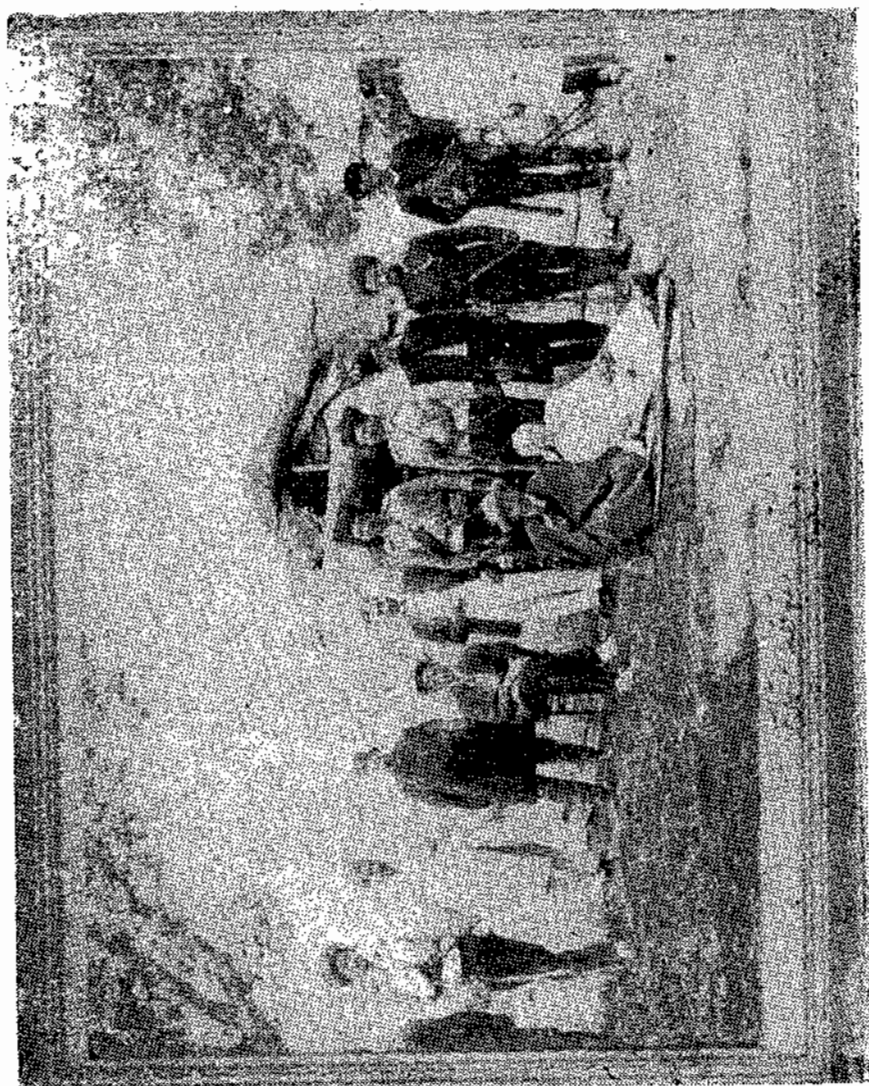


یکساعت بعد بدشتی رسیدیم که قصرخان کر کانرود در آن واقع شده است این بنا بسیار عالی و باسنگ تراشیده ساخته شده ولی در آن وقت متروک و

غیرمسکون بود زیرا که مالک آن بواسطه شورش رعایا فرار کرده و برشت رفته بود بعد بچنگل انبوهی رسیدیم که راه باریکی در آن رسم شده و پیوسته رو بیلا میرفت و جابجا از میان تخته سنگهای بزرگ و ریزش کوهها میگدشت قاطرها از این راه ییمی نداشته و با قدمهای محکم راه عبور را پیدا میکردند در بین راه دهقانانی دیده میشدند که دردنبال گاوهای که بر پشت آنها بار گذارده بودند بطرف دشت میرفتند عاقبت پس از خستگی زیاد بدیده گده آق اولر (خانه های سفید) رسیدیم. در این جا خانه ها از هم فاصله زیادی دارند و در اطراف آنها مزارع و مراتع زیادی دیده میشود سابقاً قنسولهای روس ایام تابستان را در این جا بسر میبردند اقامت در این ارتفاعات در هنگام تابستان مطبوع است من بخوشبختی قنسولهای قبل از خود حسرت میبردم که فرصت داشتند در مدت چند هفته دور از قنسولخانه از رنج کارهای خسته کننده فارغ و باسراحت پردازند در هر حال این افکار مانع تحقیقات من نشد و در نتیجه فهمیدم که عاشق زیان اسپرانتو ملاقات مرا مفید بحال خود ندانسته و اثری او در کوهستان گم شده است حاکم طالش نخواسته بود که مانند قنسولهای قدیم ما چندی در آق اولر بماند و شاید هم از بیراهه بتهران رفته بود و خلاصه آنکه راه عاقلانه ای را پیش گرفته بود ماهر و بدون اینکه ملاقاتی در میان باشد بمقاصد دیگر بی برده بودیم.

باری آق اولر مرکب است از چند دهکده که در این ناحیه پراکنده است اما دارای هوای روان بخشی است چمنهای مینائی و کوهستانی که این ناحیه را در جنوب از خلخال و در مغرب از اردبیل جدا میکند منظره بسیار دلکش و مطبوعی دارد. آلاچیقی از چادر نمادی برای ما فراهم کردند و تخت خوابهای سفری ما را در آن جای دادند. غذائی خوردیم و تجدید قوایی کردیم و پس از مختصر استراحتی در اطراف دهکده قدم زدیم محلی را بمانشان دادند که آنرا ژرنال یورتی میگفتند و معلوم شد که یکی از اشخاص مهم روسی از اردبیل باینجا آمده و چندی در دریاچه های کوچک آن که شکار بچری فراوان دارد سرگرم بوده است بعد برگشتیم به آلاچیق و با صرف چای با هم سفران بصحبت پرداختیم آفتاب در شرف زوال و آرامشی حکمفرما بود ناگهان در دهکده صدای آوازی باهمان تحریر دلربای ایرانی بلند شد که در این گوشه روستائی

جلب توجه ما را کرد مستخدمی را فرستادیم که از خواننده خواهش کند لحظه ای نزد ما بیاید و از آواز خود ما را محظوظ سازد.



برای توضیح اضافه می‌کنم که در این سفر موسیو B هم همراه ما بود این همسفر ما ایران شناس واقعی و فارغ التحصیل دانشکده السنه شرقی سن پترزبورگ بود و ایران را در نهایت خوبی میشناخت اشعار عرفانی صوفیه را بسیار دوست میداشت و معنی آنها را بخوبی میدانست. لباس ایرانی را هم پسندیده بود عباتی بدوش افکنده و کلاه ایرانی بر سر داشت کمی بعد مستخدم ما با درویشی آمد پس از تعارف و مراسم معمول درویش شروع بخواندن کرد

و لحظه ای چند ما را سرگرم نمود بعد راجع باقسام مختلف درویشهای ایرانی و مسنک و تشکیلات آنها صحبت بمیان آمد درویش که انتظار چنین صحنه ای را نداشت نظر بعطف توجهی که باو میشد آنچه در چنته داشت بماتحویل داد این درویش ویلان در ادبیات فارسی چندان دستی نداشت و البته مشتریان بیابانی او هم بیش از این از او توقعی نداشتند و بخواندن اشعار و دعا هائی که میداد قناعت داشتند. در این هنگام موسیو B بمیان افتاد و اشعار عالی صوفیانه ای خواند و معنی باطنی و عرفانی آنها را شرح میداد درویش بیچاره مبهوت باو مینگریست و میدید که با حریف عالم و متبحری مقابل شده است و در تمام این مدت در ایرانی بودن موسیو B تردیدی در خاطرش راه نیافت عاقبت در مقابل این دانش عرفانی عمیق سرفرو و آورده باحال تحیر بموسیو B نزدیک شد و دست او را بوسید و گفت شما پیشوا و مرشد من هستید. خلاصه این صحنه نمایش غیر مترقبه کاملاً ما را مجذوب ساخت و من نمیدانم که آیا موسیو B در این حین که من مشغول نوشتن این سطور هستم و او کرسی ادبیات فارسی را در کلکته اشغال کرده است این شب تاریخی آق اولر را بیاد دارد یا نه؟ ولی من این شب را هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد تبخیری که در این شب موسیو B در اشعار و گفتار ایرانی نشان داد مرا نیز متحیر کرد و بخود گفتم که این است خاورشناسی واقعی و این است کسی که توانسته است در عمق افکار و اندیشه های ایرانی وارد گردد و با زبان شیرین فارسی و ادبیات آن کاملاً آشنا گردد و هم در این موقع بمعلومات خاوری خود متوجه شدم و دانستم که در جنب این مرد دانشمند چقدر حقیر و ناچیزم و بسی متأسف گردیدم که مشاغل بمن تغییر جهتی داده است و از زمینه خاورشناسی بزمنه سیاسی منتقل شده ام.

البته من بیشتر راغب بودم که اوقات خود را صرف تحصیل ادبیات و تاریخ ایران کرده و در توقیف بیچارگان و دویدن در دنبال حکام و قضاوت در کار گذاری پاشم اما این افسوس دیگر فایده ای نداشت زیرا که در این راه گرفتار شده و جز اینکه بیبازی خود قیافه خوبی نشان دهم چاره ای نداشتم.

پس از آنکه این شب را در آلاچیق بخوبی و خوشی بسر بردیم و بامدادان چادر ما از شبنم سفید میدرخشید قصد مراجعت کردیم و از راه دیگری آمدیم و رسیدیم بمرتعی که نام عجیب کو کو Coco داشت نزدیک ظهر بود که در نزد

چوپانهای مهمان نواز فرود آمده و غذائی با نهایت لذت خوردیم در اینوقت کسوف کلی خورشید واقع شد حیوانات قبل از وقوع آن مضطربانه بجنبش آمدند در صورتیکه میزبانان ما وحشتی بروز نداده و آرام بودند و میگفتند شایسته نیست که انسان در چنین مواقع تحیر نشان دهد حتی وقتی هم که غافلگیر شود زیرا که همه چیز بامر و خواست خدا انجام میگردد با این حال بادقت به بیانات موسیو B (۱) راجع بدلائل گرفتن آفتاب گوش میدادند اما نمیدانم که باور کردند یا نه ؟ در خاطر دارم که در کوکو قبرهای کهنه غولها را بمن نشان دادند و میگفتند بتوسط فرنگیها در این جاها حفریاتی بعمل آمده و من خیال میکنم که این اعمال بتوسط موسیودمرگان انجام یافته و توانسته است بکومک اشیاء مکشوفه عصر آهن تمدن ماوراء قفقاز را در آن عصر با تمدن این نواحی تطبیق نماید در این جا دراز مننه ما قبل تاریخ جماعتی میزیسته که ایرانی بوده اند مخصوصاً سکنه طالش همان کادوسیها بوده اند که مؤلفین و مورخین قدیم با آنها اشاره کرده اند بعدها در موقع خواندن کتابی فرض دیگری بخاطر من گذشت کتاب بنام کاج ها (Kadj) بر خوردم که افسانه های تاریخی ارمنی آنها را ارواح <sup>در این</sup> شریر مینداشتند فکر کردم که شاید بنا بر اشتقاق لغات نام کاج با نام کادوسی بیگانه نباشد علاوه قرائن دیگری هم هست یعنی اشعار رزمی ایرانی از سواحل بحر خزر زیاد گفتگو میکند مخصوصاً از مازندران که در آنجا دیوها و موجودات افسانه ای بوده اند که بتوسط پهلوان های شاهنامه مغلوب شده اند . شاید این موجودات مافوق طبیعت همان سکنه نواحی صعب الوصول بوده اند که از حیث نژاد غیر ایرانی و در فلاتهای مرتفع زندگی میکرده اند پس ممکن است که کادوسیهای طالش بمنزله ارواح موزیه تصور شده و در افسانه های ارمنی بنام کاج داخل شده اند از نظر جغرافیائی طالش نسبت بآرمنستان ناحیه دور دست و مرموزی بوده و از حیث اشتقاق هم دو کلمه کاد و کاج ممکن است دارای ریشه مشترکی باشند علم منشأ نژاد های قدیم که علمی است جذاب و دلفریب بطور حتم تحلیل این بقایای اساطیری را که گاهی تنها گواه تماس های بسیار قدیم است که بعدها صورت افسانه بخود گرفته در بر دارد و اگر اینطور باشد می توان تمام موجودات عجیب

---

بگانو Bogdanov در سال ۱۹۴۵ در کابل درگذشت .

وغریبی را که سنگهای قدیمی معابد گوتیک با ارائه میدهند از آنجمله دانست اینها نیز جز سالنامه‌های نوادشناسی قرون وسطی چیز دیگری نیستند. از مراتع کوکوحرکت کرده از راههای صعب العبور بجائی از جنگل وارد شدیم که در آنجا توربینهای درزیر آبشاری برای بکار انداختن کارخانه نجاری نصب کرده بودند در امتیازات خستار یا کارها پیشرفتی داشت ولی هنوز در مراحل مقدماتی بود در آنجا شب را در خانه بزرگی که بعدها محل سکنای کارگران صادرات شد بسر بردیم در این موقع فقط چند نفر کارگر گرجی در آنجا بودند که بواسطه تب مالاریا ضعیف شده بودند و با چاخوخیلی (Tchakhokhbili) که نوعی از مرغان اهلی قفقاز است از ما پذیرائی خوبی کردند. فردای آن روز بکر کانرود رسیدیم و با کشتی لیانوزو که در انتظار ما بود بسرعت بانزلی رفتیم.

این مسافرت با همه خستگی‌ها بسیار مطبوع واقع شد و تقریباً یک هفته طول کشید. در موقع ورود برشت گزارش دادند که موسیو کرسستووس در غیاب من برشت آمده بود و من متأسف شدم که برای تعقیب مقاصد او از پذیرائیش باز ماندم باری پس از ورود گزارشی از عملیات و مشاهدات خود در طالش تهیه کرده و بسفارت فرستادم و بلافاصله تلگراف رمزی از تهران رسید که از من توضیحاتی خواسته بودند زیرا که دولت ایران با اطلاع سفارت رسانده بود که قنصل رشت حاکم طالش را بیرون کرده و عملیات خلاف قانونی انجام داده است من در پاسخ قضایا را بطوریکه واقع شده بود مفصلاً گزارش دادم و به تبلیغات خصومت آمیز حاکم و عزیمت خودم برای تماس با او و فرار غیر مترقبه او اشاره کردم و بعدها فهمیدم که قضیه طالش کم و بیش نظیر واقعه ای بوده که در ما کوروی داده است. ما کوخان نشین کوچکی است در پایه کوه آرازات یعنی در محلی که روسیه و ترکیه و ایران هم مرز میگردند رفتار خان ملقب بسردار نیز مانند رفتار حاکم طالش بوده است مخصوصاً تبلیغات ترك دوستی او نظر بموقعیت جغرافیائی و سوق الجیشی ما کو غیر مطلوب بوده و موسیو الفریو (Olferiev) قنصل روس مجبور شده است که با سردار مذکور بخشونت رفتار کرده و او را به تغلیس تبعید کند تصور میکنم که این عمل بدستور و تعلیمات نایب السلطنه قفقاز بوده است.



موسیو سازانو وزیر امور خارجه باین دو عمل که در آن واحد بوقوع پیوسته و البته خارج از اقدامات دیپلماتیک عادی و محققاً در يك موقعیت استثنائی مربوط بزمان چنک بوده اهمیتی قائل شده بود پس از آنکه از امور رشت و ماکو اطلاع حاصل کرد تلگرافی بطور بخشنامه مخابره نمود باین مضمون که باید در این موقع با کمال احتیاط و دوراندیشی رفتار کرد عده‌ای از قونسولهای جوان ما اخیراً حرارت یموقعی بروز داده‌اند که در چنین موقع مناسبی نداشته است. من این ملامت پدرانہ را تا آنجا که بحساب خودم بود پذیرفتم.<sup>۵</sup>

اکنون پس از یک ربع قرن قضایای گذشته طور دیگری در نظر من جلوه میکند سیاستی که روسیه در ایران بر طبق رژیم قدیم تعقیب میکرد سیاستی بود که نه تنها از حیث حقوقی بلکه عملاً این کشور را تحت الحمایه خود میدانست بنابراین آنرا از استقلال محروم نموده و در يك حال ضعف و هرج و مرجی نگاه میداشت و البته این سیاست بسیار بدی بود که نتایج آن در جریان چنک بزرگ محسوس گردید بعلاوه بدی این وضع را اخیراً سن پترزبورغ هم درک کرده بود من در آنجا بنامه محرمانه‌ای بر خوردم که موسیو سازانو بموسیو سابلین Sabline شازو دافر تهران نوشته بود (در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۱۷۶) در میان عبارات آن این جمله دیده میشد: (بعضی از نماینده‌های قونسولی ما مخصوصاً در جاهائی که قشون ما اشغال نموده از موقع استفاده کرده و تقریباً اداره امور محلی را کمالاً در دست خود گرفته‌اند) البته چنین وضعی مدیر سیاسی خارجی ما را نسبت به نفوذ اداری بومی و نفوذ خود قونسولها بیمناک کرده بود و باین فکر افتاد که پس از مراجعت قشون نفوذ اداری ایران بواسطه دخالت قونسولها که متکی بقوای نظامی است منتهی ب صفر خواهد شد و نفوذ خود قونسولها نیز بدون این اتکاء از میان خواهد رفت حال باید دید که آیا انگلیسها در منطقه نفوذ خود طور دیگری رفتار میکردند یا نه؟ پرواضح است که رفتار آنها هم بطور محسوسی بهمین طریق بود سفیر انگلیس سیر تونلی بطور یادداشت بموسیو سابلین گفته بود (مخابره ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۵۷) که نمایندگان انگلیسی در شیراز و بوشهر مشغول اداره کردن ایالات جنوبی

هستند حکام و مامورین مالیه و ژاندارمری هیچیک نمی توانند قدمی بدون تصویب قونسولهای ما بردارند و البته باید قبلاً صلاحدید آنها را بخواهند. بعقیده من اگر دولت ایران سرباز کافی داشت و قدرت بیشتری بخرج میداد میتواند بطور اطمینان بخشی سرحدات خود را بانظا میان مسلح حفظ کند و بیطرفی خود را بطور مؤثری در مقابل ترکیه نگاهدارد همانطور که در ۱۸۵۵ و ۱۸۷۷ عمل کرد و مامجبور نمیشدیم که در اواخر جنگ دولشگر از جبهه جدا کرده بایران بفرستیم و مسلم است اگر این دولشگر در طول سرحدات روس و ایران وجود داشت بیشتر از حد لزوم میتواند جناح چپ قشون ما را که با ترکیه میجنگید حفظ کند. بعلاوه عقیده نایب السلطنه کنت ورنس سوداش کو vorontsov Dachkov که من بعدها در سن پترزبورغ در سال ۱۹۱۵ از آن مطلع شدم نیز همین بود نظر دیگری هم در کار بود که اهمیتش بیشتر است و آن این است که تعهدات ما در مقابل انگلیس وسیله ای شد که بتواند هندوستان را خوب حفظ کند.

خلاصه آنکه تمام قربانیهایی که روسیه در ایران داد و مجاهداتی که در آنجا کرده همه بنفع انگلستان تمام شد.

واقعاً دولت انگلیس هم در مقابل این فداکاریها خوب از ما تشکر کرد زیرا پس از آنکه خیالش از هر حیث راحت گردید فوراً مشغول قراردادی با ایران شد که در معنی تصرف کامل این کشور بود و مخفیانه هم میل تجزیه را در ماوراء قفقاز و یا اقلاً در آذربایجان روس تحریک میکرد زیرا که بیاد کوبه و مخصوصاً نفت آن چشم طمع داشت در صورتیکه اگر بخواهیم بدقت بجنگ بزرگ و علل تولید آن رسیدگی کنیم خواهیم دید که تهدید آلمان و عملیات آن در آسیا قسمت عمده اش متوجه انگلیس بود نه برضد دولت روسیه

باری نمیدانم حرارت فوق العاده ای که من بروزدادم و بهمین جهت مورد ملامت واقع شدم آیا حقیقتاً عمل مهمی بوده است؟ من باعث فرار يك مامور ایرانی شدم که رفتارش کاملاً برخلاف بیطرفی رسمی دولت ایران بود پس توقیف سفیر ترکیه را در ایران در موقع شکار در اطراف تهران چگونه باید تعبیر و تفسیر کرد؟ یعنی عاصم تر قوت بيك Assim. Torgout

که بعد هم از راه روسیه بکشور خود تبعید گردید. آیا سفرای روس و - انگلیس که در تهران مرتکب چنین عملی شدند حقوق اشخاص را نقض نکرده اند؟ در صورتیکه من تازه وارد در سیاست بودم و همیشه از روی وجدان کار میکردم .

بطوریکه قبلا هم ذکر کردم فعالیت سیاسی من در موقع افول دو رژیم روس و ایران که هر دو محکومیت تاریخی حاصل کرده بودند شروع شد و نمیتوانستم خود را از نفوذ لازم روس و نه از هرج و مرجی که در ایران رویداده و محتاج باصلاح بود برکنار گیرم . من اطمینان بلکه یقین قطعی دارم که زمینه سازش و اتحادی در میان روسیه و ایران بسهولت فراهم می گردد . يك ایران مقتدر و نیرومندی لازم است تا بتواند دولت و ملت خود را در انظار تمام ملل دنیا محترم نگاهدارد و وجود چنین اقتداری متضمن هیچگونه زیانی برای روسیه نیست چنین زیانی زمانی بروز خواهد کرد که ایران خود را در دنبال نفوذ دولت بیگانه ای اندازد البته در چنین موقعی روسیه نمیتواند از مشاهده هواپیماهایی که از طرف ایران بیایند و در بالای شهرهای باد کوبه و باتوم پرواز کنند بیطرف بماند ( این جمله ایست که مولوتو **Molotov** در یکی از نطقهای خود ایراد کرده است ) من یقین دارم که نقشه های همکاری روس و ایران از حیث مبادلات تجارتي و رژیم فلاحتی و فنی و کارهای علمی مشترك ثمرات نیکویی بیار خواهد آورد . و البته این دو - کشور بقیود تاریخی و تمدن قدیمی که آنها را بهم مربوط ساخته خوب آگاه هستند . و بالاخره نباید فراموش کرد که روسهای ما قبل تاریخ همان طوائف سیت بوده اند که اکنون محققین ایرانی بودن آنها را ثابت کرده اند . اشعار رزمی روس و ایران پهلوانان مشترك دارند و این مسئله را پرفسور - ( **V . F . Miller** ) مدیر مدرسه السنه خاوری لاژارو در تفحصات خود ثابت کرده است . در موزه ارمیتاژ ظریفترین زرگری طوائف سیت و ظروف نقره زمان ساسانیان باهم دیده میشود . آثار مکشوفه در ماوراء بحر خزر که تازه با آنها برخورد کرده اند با اشیاء مکشوفه برنزی لرستان شباهت دارند و روابط قدیمی روس و شوش را از حیث تمدن نشان میدهند و خلاصه آنکه مجاورت باستانی ایران و روسیه آثار

عمیقی در داخل یکدیگر باقی گذارده که شاید روزی آنها را بهتر از حالیه بشناسند و آن وقتی روشن میشود که مثلاً تصوف و عرفان عمومی ملت روس را که بمرور زمان پرورش یافته با تصوف و عرفان ایران مقایسه نمایند (۱) منظور من از ذکر این مطالب این نیست که بنوشته‌های خود آب و رنگی بدهم بلکه مشهودات خود را با نهایت صداقت بquam می‌آورم و میدانم که اگر این مشاهدات ارزشی داشته باشد بواسطه همین صداقت است که من پیشه خود ساخته ام و باز تکرار میکنم که روابط روس و ایران بر روی دلائل و مدارک محکمی قرار داشته و اشتباهات و خبط‌های شخصی در مقابل آنها ارزشی ندارد.

گردشهای من در گیلان همه برای انجام وظیفه نبوده است و خوشبختانه قسمتی از آنها جنبه مطالعه داشته و مقصودم فقط شناسائی اوضاع این ایالت بوده است مانند گردش در خرابه‌های قلعه بودخان در قرب فومن که در جنوب غربی رشت واقع و مسافت آن تا گیلان در حدود چهل کیلومتر است ایالت گیلان شاید بواسطه مرطوب بودن زمین دارای آثار باستانی

(۱) نیکلا بردیا او **Nicolas Berdiaev** که یکی از متفکرین روسی و در پاریس معروف است میگوید: ملت روس از حیث ترکیب هوش و روح ملتی است خاوری روسیه مشرق عیسوی است که در مدت دو قرن تأثیرات غربی را با کمال صعوبت تحمل نموده (مخصوصاً طبقه تربیت شده) و در همین طبقه است که آن تأثیرات نفوذ یافته است. من نیز در تحت تأثیرات و افکار ایرانیان توانستم یک حالت تصوف عمومی ملت روس را که شبیه است بهمان عملیات روحی که در ویشهای صوفی ایران دارند مطالعه کنم. زیرا که هر دو بایک حالت جذبه پیوسته یک جمله را تکرار میکنند (ذکر) تا بخدا راه یابند.

روح مذهبی روس و ایران از این حیث متصل میشود بیک سرچشمه روحانی و همین سرچشمه است که شالوده ساختمان مسلك آباء کلیسای شرقی را راجع بفضائل مخصوص عبادات طرح میکند. مطالعات من در این موضوع در مجله ایتالیائی انتشار یافته است (اروپای شرقی. نوامبر و دسامبر - ۱۹۳۴. یک نمونه مذهبی روسی)

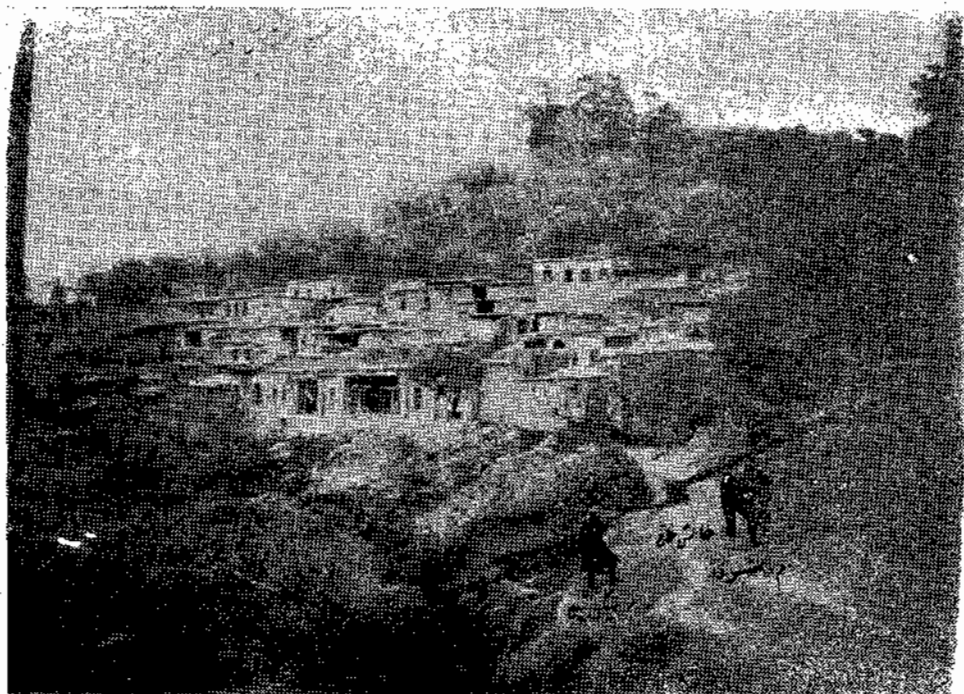
ممتازی نباشد خرابه های مذکور تنها اثری است که تا کنون برجای مانده  
آنهم باین جهت که در قسمت مرتفع کوهستانی واقع است . فومن از آنکه  
بسیار قدیمی است که مرور زمان عبدالفتاح فومنی مورخ گیلان ملوک الطوائف  
را بوجود آورده است . کتاب تاریخ اوباتوجهات موسیور اینو بطبع رسیده  
است در زمان قدیم فومن پایتخت یک سلسله از امرای محلی بوده است برای  
سیاحت خرابه های مذکور ما یک قسمت از راه را با درشگه طی کردیم و  
قسمت دیگر را که کوهستانی بود با اسب رفتیم . این خرابه ها باقی مانده  
یک امارت نشین مهمی است حصار آن که در دامنه کوهستان دور میزند و مدخل  
اصلی که در آن پله کان عربی واقع است نسبتاً بهتر محفوظ مانده قطعه  
سنگ مرمری که در بالای درب ورود بوده بزمین افتاده و دو نیمه شده است  
من توانستم کتیبه آنرا رونویس کرده و بخوانم این کتیبه میرساند که ساختمان  
این قصر بحکم امیردهباج انجام یافته است در داخل محوطه آثار منازل  
متعددی دیده میشود که همه ویران شده است .

در موقع مراجعت در دهکده چوما سرا که باید اسب عوض کنیم تشریفات  
برای ورود ما فراهم کرده بودند ما نمیتوانستیم بطور ناشناس از این جا  
عبور کنیم و اجباراً تسلیم مراسمی شدیم که در موقع ورود اشخاص مهمی  
انجام میگردد . در مدخل دهکده گوسفندی را با اصطلاح خودشان برای  
(خوش او غوری) ما قربانی کرده و مارا مجبور نمودند که از میان سرو تنه آن  
که از هم جدا کرده بودند عبور نمایم تماشای این قربانی چیز جالب توجهی  
نداشت فقط آخرین تشنجات که هنوز حیوان را تکان میداد و خون زیادی که  
بزمین ریخته شده بود دیده میشد . جوانان دهکده بکشتی گیری پرداختند اگر  
از این مراسم جلوگیری میکردم مثل این بود که عدم رضایت نشان داده  
باشم .

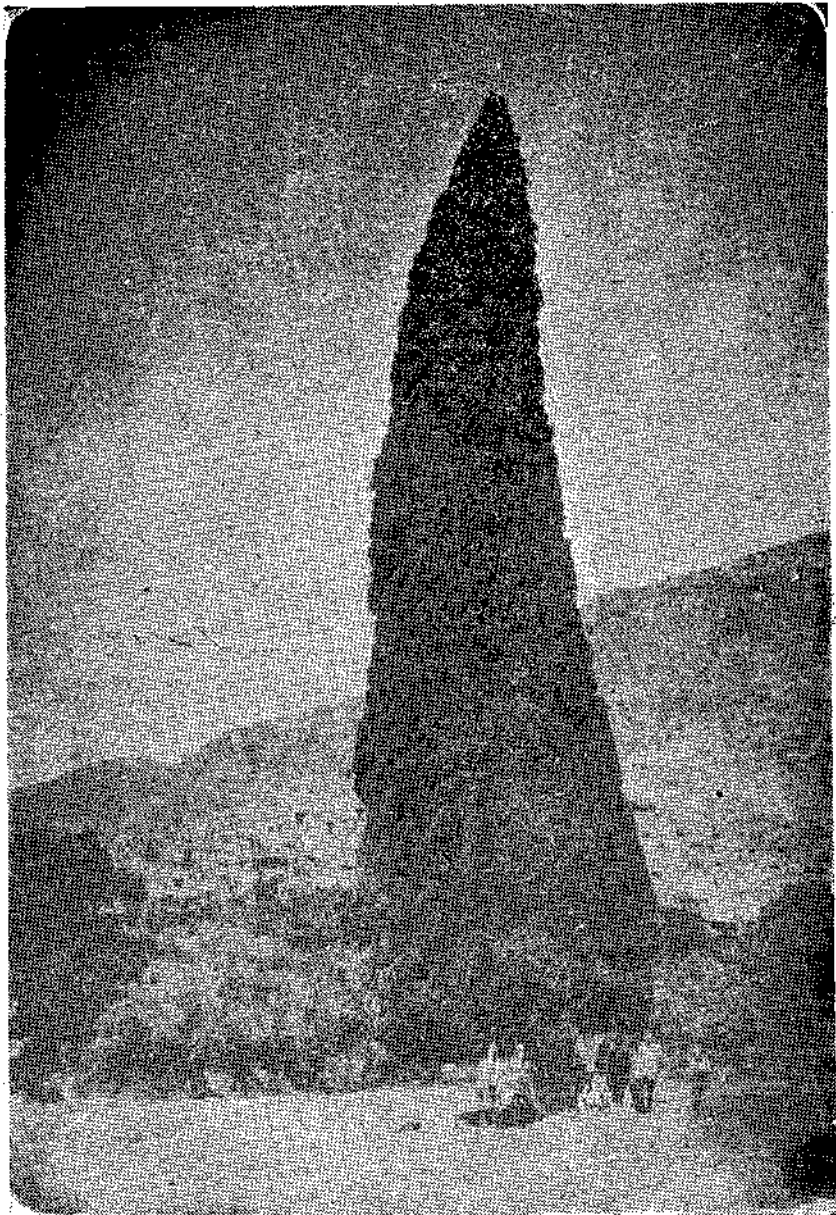
دیدن یک نوع تشریفات دیگر هم برای من پیش آمد و آن در موقعی  
بود که بد دهکده کلشتر Kelechter رقتیم این دهکده در مقابل  
رودبار در طرف دیگر سفیدرود واقع است در مدخل دهکده پیرزنی را دیدم  
که در نظر من مانند جادوگری جلوه کرد . منقلی دردست داشت که در آن  
علفهایی میسوخت و دود غلیظی از آن صعود میکرد پیرزن چشم بمن دوخته



ودعائی میخواند و من ابتدا ملتفت نشدم که با این دود تشریقاتی برای ورود من قائل شده است و خیال میکردم شاید برای دفع اجنه دعا میخواند بعد



فهمیدم که با خانم محترمی مواجه شده ام و او مادر شخص جوانی است از  
آشنایان من این جوان در موقعیکه در مسکومشغول تحصیل بود بامن دوستی  
پیدا کرد. این خانم تنها زنی بود که در گیلان خود را بی پرده بمن نشان  
داد و من از مصاحبت او خوشوقت شدم با اینکه پیر شده بود با انرژی و  
هوش زیادی املاک خود را در آنجا اداره میکرد. در قریب این دهکده  
درخت سرو مشهور هرزیل **Harzébil** را دیدم که بسیار تنومند و  
تقریباً ۳۵ متر بلندی داشت میگفتند که ناصرالدین شاه در موقع مسافرت  
باروپا در این جا توقف کرده و عصرانه ای در سایه این سرو غول پیکر  
صرف نموده است در حالی که در شاخه های انبوه آن قبلا هیئت ارکستری  
مخفی شده و هنگام غذا خوردن شاه بناختن نعمات دلپذیری پرداخته اند که  
موجب تعجب شاه شده است.



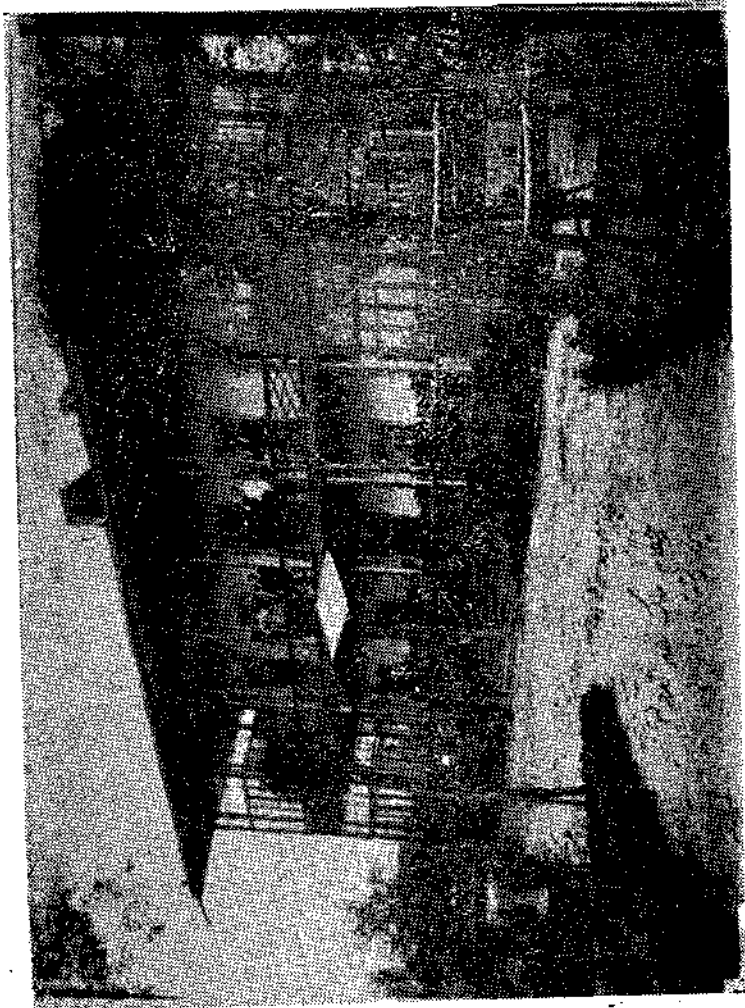
### مطالعات خاورشناسی

اکنون موقع آن است که درضمن مشاغل ووظائف رسمی اشاره ای هم  
بخاورشناسی خود بکنم . بدیهی است دراموراداری من مقصل با ایرانیها  
سر و کار داشتم و تا اندازه ای کشور خود را در تحت مناظر مختلفش بمن نشان



میدادند و این خود متضمن فوایدی بود زیرا که با زندگانی ایرانی آشنا میشدم و مطالب تازه ای بر کتاب لغت خود میافزودم که در مکالمه و تحریرات زبان فارسی کومک شاپانی بمن میکرد اما لازم بود که بغیر از این اطلاعات که در مشاغل روزانه برای من حاصل میشد مطالعات دیگری هم بکنم ابتدا باین فکر افتادم که طریقه حرف زدن گیلکی را یاد بگیرم زیرا که دهقانان گیلان مخصوصاً زنان آنها بجز زبان گیلک زبان دیگری نمیدانند. شنیده بودم که مجموعه اشعاری بزبان گیلکی است که نامش نیزار است ولی نسخه آن منحصر بفرد بود و بنا بر روایتی درویشی این کتاب خطی را که در امامزاده ای بوده ربوده است و نظر باینکه نوشته ای بدست من نیافتاد بر آن شدم که اشعاری را از کسانی که خوش لهجه بودند شنیده و یادداشت نمایم. آشپزی داشتیم رضانام که گیلک بود و من بوسیله او توانستم قطعات کوچک اشعاری را جمع کنم از صرف و نحو این زبان هم یادداشتهائی کردم کسانی که زبان فارسی را خوب بدانند در فرا گرفتن زبان گیلکی پندارن باشکال بر نیخورند بالاخره توانستم بصرف افعال آن آشنا شده و تا اندازه ای حرف زدن آنرا بفهمم. اما فرصت کافی برای مطالعه کامل و آموختن آن نداشتم. بطوریکه اطلاع یافته ام اکنون يك انجمن ادبی در رشت وجود دارد که توجهی عبارات عامیانه و افسانه ها و منظومات و داستان های عمومی دارد و شاید با کوشش این انجمن زبان گیلک افتخار آشنائی با مطبوعات را پیدا کرده باشد زیرا که چند شعری از زبان گیلکی چاپ شده برای من فرستاده اند. موسیو آ. کریستن سن A. Christensen پروفیسور دانمارکی که در کنگره خاور شناسان در اکسفورد Oxford در سال ۱۹۲۸ بامن آشنائی پیدا کرد در موقع رفتن بگیلان از من تقاضا کرد که چند توصیه بآشنایان گیلانی خودم برای او بنویسم و منم درخواست او را اجابت کردم و توانست در مدت اقامت کوتاهش مطالب مفیدی راجع بزبان گیلک تهیه نماید. یادداشتهائی که خودم داشتم همه را دادم پروفیسور ژو کوشکی و تصور میکنم اکنون در آرشیو موزه آسیائی سن بطرز بورغ موجود باشد.

یکی از کارهای دیگر من تحقیق در حقوق عادی فلاحتی بود برای این موضوع رساله ای را اختیار کردم که تألیف حاج سید محمود در رشت بنام تسویه حقوق چاپ شده بود. حاج سید محمود یکی از مجتهدین رشت بود. او در کتاب خود از طرق مختلف روابط مالک و زارع گیلان بحث می-کند و وظائف هر یک را مشروحاً ذکر کرده است. من این کتاب را ترجمه کرده و ضمیمه مفصلی هم راجع بزندگانی خانوادگی دهقان و مسکن و عادات و طرز تغذیه آن بر ترجمه اضافه کردم. همکاری و لطف شایان تقدیر میرزا عیسی خان مفتش مالیه رشت که تحصیلات خود را در انگلستان کرده و گیلان را خوب میشناخت و سایل سهولت انجام این کار را برای من فراهم



ساخت. این شخص علاوه بر شغل تفتیش مالیه ملک چغام متعلق بناصر الملک را هم اداره میکرد چغام در میان رشت و انزلی واقع و ما غالباً بآنجامی-  
 وقتیم و چند ساعتی از مصاحبت میرزا عیسی خان محظوظ میشدیم او یکی از  
 نجیب زاده های ایران و معلومات غربی را هم باصالت خود اضافه کرده  
 بود و مأموریت های خود را نیز بدرستی و صداقت انجام میداد. اخیراً هم در  
 لندن بسمت کمیسر ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران اقامت داشت و نام  
 خانوادگی فیض را اختیار کرده بود زیرا در ایران در رژیم حالیه قانونی  
 بتصویب رسید که هر کسی علاوه بر نام شخصی نام خانوادگی هم داشته باشد  
 متأسفانه بطوریکه شنیدم سه سال قبل این مرد شریف در لندن فوت کرد

مصاحبت میرزا عیسی خان برای من قابل استفاده و لذت بخش بود او  
 نیز از معاشرت با من اظهار رضایت میکرد. در همین معاشرت ها بود که من  
 توانستم با مساعدت او ضمیمه تسویه حقوق را بنویسم این مجموعه شامل  
 اوضاع روستائی گیلان و خالی از فایده نیست حاج سید محمود رساله خود را  
 در موقع اغتشاش گیلان نوشت و قصدش این بود که روابط زارع و مالک را که  
 بحال بفرنجی در آمده بود روشن کرده و از یاد آوری قواعد و رسوم عادی  
 زارع را کمی راحت کند. ریشه فساد این بود که مالک نسبت بزارع دو نوع  
 اقتدار داشت یکی گرفتن مالیات دولتی و دیگری گرفتن حقوق شخصی خود  
 و همین اقتدارات میدان وسیعی برای استبداد و ظلم بزارع فراهم میکرد و  
 بدون بیم باید گفت که دهقان نسبت بمالک مانند برده است و در تحت بهانه-  
 های مختلف دائماً با او مدیون است و زندگانی او روز بروز رو بسختی  
 میرود و باید با حسابهای گوناگون بار خود را نزد مباشر خالی کند کسانی  
 که از جریان مالیاتی این زمان آگاه باشند میدانند که دو نوع مالیات باید  
 پرداخت گردد: نوع اول مالیاتی است که حکومت محل در مقابل خزانه دولت  
 بعهده گرفته و نوع دوم اضافه مالیاتی است که بسته است باشتهای حاکم و  
 مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته است. البته حاکم فقط در فکر بدست  
 آوردن مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته نیست بلکه در صدد است که هر  
 قدر بتواند وجوهی از اهالی بهر عنوان باشد برفع خود بگیرد و این اضافه  
 مالیات بعدی معمول است که تقریباً بطور نیم رسمی تفاوت عمل نامیده

میشود. از اینها گذشته نایب‌الحکومه نیز سر کیسه خود را باز گذارده و می‌خواهد آنرا از اضافه مالیات بر کند و چون بطور مستقیم پیش رویم میرسیم بمباشر که آخرین حلقه این زنجیر و کسی است که بسا دهقان تماس مستقیم دارد و مأمور اخذ مالیات و حقوق ارباب است. مباشر در دهکده نماینده خزینه دولت و ارباب است و تنها کسی است که نوشتن و خواندن میداند. بنا بر این آزادی کامل در تفسیر رسوم و قواعد دارد و علاوه بر آنچه از زارع می‌گیرد وجهی هم بعنوان مواجب از ارباب دریافت میکند و برای اینکه در روابط با ارباب کمتر بخطر افتد تفاوت سنگی هم از زارع بی‌نوا می‌گیرد یعنی در موقع تحویل گرفتن جنس سنگ خود را بکار میبرد که از سنگ قانونی زیادتر است.

از طرفی ارباب هم مخارجی میکند مثلاً مجاری آب را مالک حفر میکند و اگر زارعی را بملک خود می‌آورد مجبور است بندر و گاو و مساعده و لوازم زراعت با او بدهد. حساب این خرجها که برای زارع شده و استرداد آن بسته است بوجدان مالک که حتی گاهی اجاره تیر خسانه و یک درخت توت هم از قلم نمی‌افتد و چون زارع در چنین قیودی گرفتار شد کمتر اتفاق می‌افتد که بتواند بزندگانی قانعانه خود ادامه دهد و از زیر بار این قروض خلاص شود و همیشه بعنوان مختلفی بمالک مدیون است. ارباب هم غالباً با حاکم در مشاجره است تا بتواند بطریق سهل‌تری نسبت بمالیات ادای دین کند.

در واقع دست و پای زارع با زنجیر محکمی بسته شده است و پیرا تنها او است که باید در آخر حساب تمام این بارها را بدوشش گیرد و برای دفاع هم هیچگونه سلاحی ندارد بدیهی است وقتی که خود را در چنین تنگنایی گرفتار دید چاره منحصر بفردش این است که لحاف پاره خود را بدوش گرفته فرار اختیار کند و بهمین دلیل است که غالب مزارع و دهکده‌ها متروک و خرابه مانده‌است ولی این قضایا و پیش آمدها مانع پرداخت مالیات نمیشود یعنی مالیاتی که در دفاتر رسمی ثبت و ضبط شده است و این دفاتر هم در ظرف ۲۵ یا ۳۰ سال یکبار مورد مراجعه مستوفیان قرار می‌گیرد و میزان مالیات را معین میکنند در این صورت در موقع فرار زارعی از باب بدهی

اورا بزارعینی که باقی مانده اند سرشکن میکنند و از آنها می گیرد. بازی مقصود من این نیست که صفحه را سیاه کنم و از دستگامی که بزارع فشار می آورد باغراق صحبت کنم بلکه میخواهم برسانم پس از آن که با دقت در رژیم فلاحتی ایران وارد شدم یقین حاصل کردم که نوش داروی بیداری آسیارا نه پارلمان بدست داده و نه کارخانه ها و روزنامه ها و راه آهن و نه سایر ابتکارات بلکه یگانه راه علاج اصلاح حال دهقان است که اکثریت جمعیت آسیائی را تشکیل میدهد و اگر بخواهند بشاهراه ترقی داخل گردند در اولین قدم باید بترمیم زندگانی روستائی پردازند و وسایل راحتی دهقان را فراهم سازند. هر گاه ایران متجدد توجهی باوضاع روستائی کرده باشد باعث خوشوقتی من خواهد شد و بسی مایلیم که آنچه راجع باوضاع زندگانی دهقان ذکر کردم یادگاری از زمان گذشته باشد نه حال.

این جمله را هم اضافه میکنم که در گیلان در حقوق عادی زمانی هم هست که موسوم است با یام قدغن و آن چهل روز قبل از عید نوروز است در این ایام دهقان حق آنرا دارد که از ارباب جدا شود و نزد ارباب دیگری برود با این شرط که دین خود را کاملاً با رباب سابق ادا کرده باشد، گاهی هم اتفاق می افتد که ارباب تازه بجای زارع این دیون را می بردازد و او را بملک خود انتقال می دهد اما در این صورت باز زارع مدیون ارباب جدید میشود و سربار خسته کننده ای بر او اضافه میگردد بهر حال این آزادی موقتی زارع در گیلان از جمله حقوق عادی است. در روسیه هم قبل از بردگی زارع نظیر این رسم وجود داشت و دهقان میتواند با اصطلاح آنوقت (بسنّت ژرژ) برود اما پس از آنکه بحالت بردگی درآمد از این آزادی محروم شد و بعد از این واقعه متأثر گردید که یادگار آن در ضرب المثلی باقی مانده است و چون يك پيش آمد غير مترقبه تاثر آوری روی دهد میگویند: مادر كوچك اين روز سنّت ژرژ تو است.

بسی متأسفم که اوقات زیادی را صرف کتاب تسویه حقوق کردم و از آن نتیجه ای حاصل نشد. یادداشتهای مرا در سال ۱۹۱۸ یک نفر ایرانی در تهران گرفت که بفارسی ترجمه کرده و در مجله فلاح متشر نماید ولی تا کنون اثری از آن ندیده ام خوشبختانه اصول آن در خاطر من ماند و بعدها در تحقیقات نظائر

آن بکارم خورد .

در موقع اقامت رشت بر حسب اتفاق رابطه هم بابهایان این شهر پیدا کردم راهنمای من سید احمد باقراوف بود که مانند هم مسلکان ده سال قبل خود آزازی ندیده بود. افراد این فرقه بسیار محتاط هستند و عقاید خود را اظهار نمیکنند مگر بکسانی که بآنها اعتماد داشته باشند .

در خاطر ندارم که در چه موقع وساطتی بنفع این فرقه کرده باشم و شاید فقط میل داشته ام که از اوضاع و احوال آنها آگاهی حاصل کنم . در خاطر هست که یکی از مبلغین این طایفه در موقعی که بعکا میرفت در موقع ورود برشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد در آغاز سال ۱۹۱۴ مراجعت نمود و از عبدالبها نامه ای برای من آورد . رئیس این طایفه در آن نامه از من تمجیداتی کرده بود که البته من شایسته آن نبودم مثلاً در این نامه مرا پناه دهنده محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف و غیره را بلند کرده ام از خواندن این نامه و نوشته های دیگر از تعلیمات مؤسس این فرقه اطلاعاتی حاصل کردم که پیوسته بر ضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی و نژادی مبارزه میکند . عبدالبها این دستور بهاءالله را که بزبان عربی است در نامه خود ذکر کرده بود : لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم یعنی محبت بوطن افتخار ندارد بلکه باید بعالم محبت داشت . نوشته های دیگری هم از عبدالبها بمن ارائه دادند که صحبت از صلح عمومی و موافقت بین ملل خاور و باختر بود از جمله نوشته بود که آفتاب از مشرق طلوع کرده ولی اشعه آن در غرب بیشتر تأثیر کرده است تعلیمات - عبدالبها برای شرق و غرب یکسان است و میگوید عالم بشریت احتیاج به بربری دارد . حقیقت یکی است تفاوت در این است که پاره ای از ملل بسن کمال رسیده اند در صورتیکه سایرین هنوز در عالم طفولیت مانده اند . نگاه کنید چگونه باغبان آسمانی باشجار توجه میکند تارش دره و بار آور شوند و باز میگوید تعلیمات بهاءالله مانند اشعه آفتاب است چگونه نمیتوان نعمت تربیت را درک کرد . سیاهان افریقائی توجه کنید که هنوز وحشی مانده اند در صورتیکه سیاهان امریکا متمدن شده و بتمام مسائل جاری نظر دارند . کیفیات و شرائط اجتماعی را باید از نظر دور ساخت . تمام مردم یکسان

هستند. حواریون ماهی گیران یا صنعتگران ساده‌ای بودند اهمیت آنها از این جهت است که تعلیمات عیسی را تبلیغ می‌کردند. نوشته هائی هم از عبدالبها بمن دادند که خطاب باشخاص سیاستمداران امریکا و کنگره صلح و غیره بود.

تعلیمات اختصاصی باب که پیروان او بتوسط جانشینش عبدالبها تعقیب میکنند دارای مزایائی است مخصوصاً چون محیط و موقعیت را در نظر بگیرند بمقصد او بهتری می‌برند. باب بشدت با تعصب و تاریکی فکر محیط که مانع شرکت ایران در زندگانی غربی بوده مبارزه کرده است و افق فکر هم میهنانش را توسعه داده است (۱)

ذکر این مطالب برای کسانی که در تفحص مقدرات ایران هستند خالی از فایده نیست معیناً باید گفت که تعلیمات باب برای رفورم میهنش کافی نبوده است. قبل از او هم ایران دارای اشخاص روشن فکری بوده است که تکمیل اخلاق را توصیه و تبلیغ می‌کرده‌اند. اشعار صوفیه دارای یکنوع الهامات عالیه است و انسانرا وادار میکند که از مادیات دوری جسته و علو همتی حاصل کند و در طریق الی الله سالک شود. فکر ایرانی اساساً پس از قبول اسلام فقط به تبدیل مذهب قانع نشده است بلکه پیوسته بامیل مفرطی از طرق مختلفه در تفحص شناسائی خدا بوده است.

نظر باینکه فکر ایرانی در طی قرون در حال تصفیه بود و از حیات مادی کناره گیری مینمود و افراد برجسته آن کشور را در یک رکود حزن انگیزی نگاهداشته بود برای خروج از این رکود اهرم دیگری غیر از الهامات تصوف و عرفان و مواعظ اخوت و صلح عمومی لازم بود و خلاصه آنکه ایران بیش از وعظ مذهبی محتاج بر فورما تورهای سیاسی بود تا بتواند طرز اداری کشور را اصلاح و آسایش و رفاه اهالی را در تحت حمایت قانون تأمین کننده و امنیت و انتظام عمومی را فراهم سازند.

---

(۱) معلوم است که مؤلف تاحدی تحت تأثیر مبلغین این طایفه واقع گردیده که بذکر این مطالب پرداخته است. بعلاوه اشتباه تاریخی هم کرده که عبدالبهارا جانشین باب قرار داده است (مترجم)

## ترقی ایران در قرن نوزدهم

در اینجا لازم است قبلاً يك نظر کلی باوضع و پیش آمدهای قرن نوزدهم بیان داریم .

سلطنت سلسله قاجاریه که در قرن هیجدهم تأسیس شده بود يك ضعف تربیجی در ایران تولید کرد که در موقع پادشاهی محمدعلیشاه بنقطه حسیض خود رسید و شاه اجباراً در ۱۹۰۹ از تخت سلطنت بر کنار گردید و پسرش احمدشاه قائم مقام او شد . این شاه جوان دارای اقتدار موهومی بود و سهولت تاجرا از سر برداشت و تسلیم رضاخان کرد که مؤسس سلسله جدید پهلوی است . (۱۹۲۵)

در زمان سلطنت قاجاریه ایران در جنگهای باروسیه در آغاز قرن نوزدهم متصرفات قفقازی خود را بموجب عهد نامه گلستان در تاریخ ۱۲۰۱۰۱۳۱۸ و عهد نامه ترکمان چای در تاریخ ۱۰۲۰۲۱۸۲۹ از دست داد و در موقع ورود قشون روس در مشرق بحر خزر قسمتی از نواحی ترکمن نشین نیز از تصرف ایران خارج گردید و بحر خزر هم بدولت روس تعلق گرفت (واگذاری پایگاه بحری جزایر آشوراده در ۱۸۴۱) و از آن پس پرچم ایران از این نواحی ناپدید گردید . در سنوات ۳۶- ۱۸۳۵ هم ایران در کشمکش با انگلیس از هرات ناراضی و بدون بهرمندی برگشت و در ۱۸۵۶ دولت انگلیس بتولید روسیه قدرت و نفوذ خود را در خلیج فارس ثابت نمود . نتیجه این شکستهای نظامی موجب اعطای امتیازات تجارتي و قضائی به بیگانگان گردید و بالاخره تمام دول بیگانه وارث مواد عهد نامه ترکمان چای شدند .

دو دولت مقتدر روس و انگلیس هم پیوسته میدان نفوذ خود را در قرن ۱۹ در خاور میانه توسعه میدادند و بتدریج بهم نزدیک میشدند . و چندی نگذشت که در حوالی افغانستان و ایران باهم مواجه گردیدند و انگلستان فراموش نکرده است که امپراطور پل ( Paul ) متحد ناپلئون در تاریخ ۱۲۰۱۱۸۰۱ به ارلو ( Orlov ) آتامان قزاقان حوالی رود دن Don فرمان داد که بطرف هندوستان لشکر کشیده و بانگلیسها حمله کند و در جاهاییکه انتظار ورود قشون روس را ندارند ضربت حساسی بآنها بزند اما



مرک ناگهانی پل (مقتول در ۱۸۰۳) اجرای این نقشه جنگی را متوقف ساخت (عده‌ای از مورخین اظهار عقیده کرده‌اند که سفیر انگلیس سر شارل ویتورت **Charles. Wuitvorth** در این قتل دستی داشته است) جای تعجب نیست که از آن به بعد در هنگام جنگ روس و ایران در تاریخ ۱۸۲۸ معلمین انگلیسی در صفوف قشون ایران دیده شوند و افسران روسی هم بنوبه خود در جنگ هرات شرکت کنند. در موقعیکه افغانها در سال ۱۸۸۵ بقلعه کوشکا (**Kouchka**) روس که آخرین نقطه فشار روس در امتداد هندوستان بود نزدیک شدند روسها ضربت سختی با افغانها زدند و چیزی نمانده بود که معلمین انگلیسی مجبوس گردند و الکساندر سوم بدون اینکه با اعتراضات بریتانیا اعتنایی بکند به ژنرال کومارو **Komarov** نشان افتخار داد و یادداشت جدید تهدید آمیز انگلیس لایحه را وادار کرد که دسته کشتی دریای بالٹیک را تجهیز و آماده جنگ کند اما دو هفته بعد بریتانی کبیر روش مسالمت آمیزی اختیار کرد و تحدید حدود روس و انگلیس و افغان در موقع بروز همین حوادث صورت گرفت.

از توجه باین مقدمه مختصر معلوم میشود که در سیستم روابط کلی دولتین روس و انگلیس در خاورمیانه ایران هم اجباراً مانند افغانستان و تبت در معرض رقابت این دو همسایه قوی واقع گردید و هر سه کشور ناچار شدند ضرباتی را که این دو دولت بهم میزدند تحمل نمایند. نباید از نظر دور داشت که در توسعه روابط روس و انگلیس در خاور با آنکه ظاهر فریبنده‌آنی داشته باشد همیشه این کشمکش وجود خواهد داشت خلاصه مادامی که انگلیس حاضر نشود که هندوستان را بحال خود واگذارد (مخزن آدم و مواد اولیه) و روسیه هم دست از سر قفقاز برندارد (مخزن نفت و مانگانز) و آسیای مرکزی را رها نکند (مخزن پنبه و انواع فلزات) این اوضاع که تاریخ و جغرافی در آن دخالت دارد تغییر اساسی پیدا نخواهد کرد. اکنون که وضع ایران را در نقشه بین‌المللی معین کردیم میتوانیم به سرعت مراحل متوالیه دست اندازی روس و انگلیس را در داخل آن از نظر بگذرانیم. توجه باین دست اندازی تأثر آور است امتیازات نوبه بنوبه در این کشور داخل میشوند و شروع آنها از موقعی است که کمپانی انگلیس

و هند در ایران به نصب تیرهای تلگراف مشغول شد (۱۸۷۰) در بدو امر این عمل بی ضرر بلکه سودمند بنظر می آمد البته نمایش ظاهری آن چنین بود اما پس از کشیدن سیم هر دفتر تلگرافی پرچم خارجی را در ایران برافراشت و عوامل نفوذ انگلیس در آن جای گرفتند. بعلاوه بنا بر رسوم قرون وسطی این دفترها محل بستی شد برای ایرانیانی که با صاحبان نفوذ و زمامداران خود مشاجره ای داشتند. البته دولت روس هم نمی توانست از مشاهده این اعمال آرام بنشیند او نیز مهره ای در صفحه این شطرنج بجلو راند و فوراً برای تسلط و نفوذ خود در ایران در سال ۱۸۷۹ فرمانی از ناصرالدین شاه گرفت که بموجب آن قشونی در تحت نظرافسران روسی شبیه بقزاق در ایران تشکیل دهد و بعدها این قشون با افسران روسی تنها واحد تمرین کرده بود که منظم از دولت ایران حقوق دریافت میکردند در صورتی که نام بقیه قشون ایران فقط در روی کاغذ دیده میشد. در سال ۱۸۸۸ دولت انگلیس امتیاز گرفت که در جنوب غربی ایران در شرط کارون کشتی رانی کند و پس از آن امتیاز ساختن راه بختیاریرا بتوسط برادران لنچ گرفت و از این ببعده گرفتن امتیازات بی درپی شروع شده مانند امتیاز بانك شاهنشاهی با حق انتشار اسکناس (۱۸۸۹) روسیه هم در مقابل بانك استقراضی را که شعبه بانك دولتی روس بود تأسیس کرد (۱۸۹۰) در همین موقع بود که دولت ایران بسبب قرض را مفتوح کرد ابتدا در سال ۱۸۹۲ از انگلیس مبلغی قرض کرد و پس از آن از روسیه در سنوات (۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) این قرضهای بی درپی نه فقط باستقلال مالی ایران لطمه بزرگی وارد آورد بلکه گمرکات هم به عنوان وثیقه این قروض در خلیج فارس تحت نظارت انگلیس و در شمال تحت نظارت روس در آمد نظارت در مسالیه و گمرکات ایران هم بتوسط مستشاران و مأمورین بلژیکی بعمل می آمد علاوه بر اینها انگلیس ضربت استادانه خود را در ۲۸ ر ۵۱ ر ۱۹۰۱ وارد آورد و امتیاز نفت جنوب ایران را گرفت ( امتیاز داری ) معاهده گمرکی روس و ایران در سال ۱۹۰۳ با اینکه از قرضه خود ربح سرشار صدی پنج می گرفت در مقابل امتیازات انگلیس چیز مهمی بشمار نمی رفت بنا بر این امتیاز ساختمان بندر انزلی و ترسیم راه شوسه انزلی تهران را گرفت و کفه ترازو ب نفع روس پائین رفت

رقابت روس و انگلیس در ایران باخذ امتیازاتی که ذکر شد خاتمه نیافت . امتیاز کشیدن راه آهن نیز مطالعه جداگانه ای لازم دارد که بواسطه عدم سازش انگلیس و روس انجام نگرفت . تصور میکنم با ذکر این مقدمات اوضاع رقابت روس و انگلیس را در ایران تا اندازه ای روشن کرده باشم بطور خلاصه ثروتهای طبیعی و قشون و مالیه و مسکوکات و طرق ارتباطی و امور بنادر و غیره همه در تصرف و اختیار بیگانگان درآمد .

خوشبختانه از فزونی درد معالجه نیز بخودی خود پیدا شد زیرا که این مداخلات که از روی رقابت دو همسایه در ایران صورت می گرفت بالضروره کشور ایران را بیشتر با اروپا نزدیک کرد .

ایران بتدریج در تحت تأثیر اوضاع اقتصادی و اجتماعی دنیا قرار گرفت و از طریق تجارت روابط زیادتری با ممالک خارج پیدا کرد و با وضع و احوال و طرز اداری آن کشورها بیشتر آشنا شد . از طرفی هم بواسطه سرمشق مسلمانان روسیه که از نهضت انقلابی در سنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بر کنار نماندند کشور شیروخورشید هم برای تحول و تغییر شکل آماده شد و این تغییر شکل در دو مرحله بوقوع پیوست

مرحله اول که از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۰۹ طول کشید مرحله ایست که مردان باعزم آزادیخواه مانند سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری و ستارخان و باقرخان تبریزی و غیره از میان ملت سر بلند کرده و با رژیم استبدادی شاه بجنگ پرداختند . این مرحله دوره درهم و برهمی داشت از طرفی مخالفت های شاه با مشروطیت و از طرفی جنکهای محلی برای استتزاز مشروطیت در کار بود و بالاخره با استعفا و تبعید شاه منتهی شد ( ۱۹۰۹ ) و پارلمان که در ۱۹۰۸ با ضربات توپهای معلمین روسی بریکاد قزاق ایرانی منحل گردیده بود مجدداً در تهران انعقاد یافت و برای اصلاح امور مالی شوسترمرگان امریکائی را بسمت خزانه دار بایران خواستند . شوستر نقشه هائی کشید و خواست ز فورمی بکند اما دولت روس مانع اجرای مقاصد او گردید بنابراین انقلابیون از جا جستند و بر آن شدند که بر ضد روس شورش کنند ولی دولت تزاری بآنها فرصت نداده و قشون خود را در قسمت شمالی ایران وارد کرد ( ۱۹۱۱ )

حمله نیروهای انقلابی بشکست منتهی گردید. در جنگ ۱۹۱۵ اقداماتی بعمل آمد که ایران را از تسلط و مداخلات بیگانگان خلاص کنند ولی نتیجه ای نرسید و ایرانی که بیطرفی خود را اعلان کرده بود میدان جنگی شد که در آن روس و انگلیس و ترکیه باهم تصادم پیدا کردند

### آخرین شاه سلسله قاجار

احمدشاه که در نتیجه استعفای پدر خود در سال ۱۹۰۹ بمقام سلطنت رسید و ناصرالملک سمت نیابت سلطنت او را داشت در تابستان سال ۱۹۱۴ بسن بلوغ رسید و نیابت سلطنت از میان رفت در این هنگام در سراسر کشور ایران جشن‌هایی برپا شد و هیچکس خیال نمیکرد که آخرین شاه قاجار هم مانند آخرین شاه سلسله رومانو باید با تخت و تاج وداع گوید. چون سلسله سلاطین قاجار را با سلسله رومانو مقایسه کنیم می‌بینیم که مدت سلطنت آنها کوتاه‌تر بوده است زیرا که سلطنت قاجار در اوایل قرن هیجدهم آغاز و در سال ۱۹۲۵ خاتمه یافته است. این مقایسه از چند جهت دیگر نیز بفرع قاجار نیست زیرا که سلسله رومانو ملک موروثی خود را توسعه داده و اساس آنرا محکم کرد برعکس قاجاریه آنچه بارث مالک شده بود بمرور زمان از دست داد چنانکه در جنگ با روس از تصرفات قفقازی خود محروم شد و در آذربایجان هم تجاوزات ترکیه را تحمل نمود و از حمله بافقانستان هم برای فتح‌هرات مایوس برگشت. در طی قرن نوزدهم مداخلات و تصرفات دولتی روس و انگلیس در ایران زیاد تر شد و کمتر بمقاومت بر میخورد در صورتیکه روسیه در دوران سلطنت خانواده رومانو مخصوصاً در آغاز سلطنت کاترین دوم نهضت ادبی کرد و بتوسعه هوش ملی خدمتی نمود این نهضت را اشراف و طبقه ممتاز و ثروتمند که مایل استقلال کشور خود بودند و در خدمات دولتی دخالت داشتند بوجود آوردند اما در ایران قاجار نظیر آن روی نداد. گویای خون میهن پرستی و نیروی حیاتی کشور که در زمان سلسله صفویه در قرون (۱۶-۱۸) آب و رنگ قابل ملاحظه ای داشت بتدریج در دوران سلطنت قاجار در عروق خشکیده و تمام شده بود

فقط جنبش سلسله صفویه است که میتوان آنرا در ردیف جنبشهای سلسله رومانو قرار داد نمایندگان بزرگ این دو سلسله در ایران شاه عباس کبیر و در

روسیه بطر کبیر بوده که موجب افتخار اعقاب خود گردیده اند. در زمان قاجاریه در اواسط قرن نوزدهم يك نهضت روحانی قابل توجهی توسط میرزا علی محمد باب صورت گرفت که مقصودش رفرم مذهبی بود قوانین جدیدی آورد و سازش و وحدت بین المللی را تبلیغ میکرد و برضد افکار خرافاتی مبارزه میکرد. اما این نهضت هم با جنگهای شدید و خونریزی تأثر آوری خاموش شد و مؤسس آن هم در تبریز بقتل رسید و مسلک بایت پس از قتل مؤسس خود و تحمل جنگهای داخلی از ایران خارج شده و در کشورهای بیگانه هم جوار خود بامرار حیات پرداخت. در همین موقع بود که انشعابی در آن رویداد و بهائیت بروز کرد در هر حال چنین بنظر میآید که بایت با اوهام و نفوذ طبقه روحانی و سلطنت استبدادی میجنگید اما این مبارزه با استبداد به نتیجه ای نرسید مگر بعد از جنگ بزرگ که رضا شاه پهلوی در ایران طلوع کرد و ایران را با مجاهدات زیاد بصورتی در آورد که اکنون دیده میشود.

بنابر این منشاء انقلابات و مبنای ایران نورا باید در بایت و قبل از آن در شیخیت تفحص کرد. اگر بایت در بدو بروز شکست خورد و نتوانست بمقصود نائل گردد برای این بود که محیط اجتماعی در اواسط قرن نوزدهم رشد طبیعی نکرده بود و ایران آن زمان حالت ملوک الطوائفی داشت و از نفوذ خارجی هم برکنار بود مخصوصاً از حیث اوضاع اقتصادی و فلاحتی. با خارج آشنائی نداشت و مبادله تجارتیش بسیار محدود بود اما همینکه محصول ایران بازاری پیدا کرد و تجارت روبه توسعه گذارد بتدریج اوضاع ملوک الطوائفی روبه تحلیل رفت. املاک که تا آنوقت در دست رؤسای عشایر تمرکز یافته و بهمین جهت در کشور نفوذی داشتند کم کم مورد معاملات تجارتنی واقع گردید و چون مالک تغییر کرد اوضاع ملوک الطوائفی هم بتدریج از میان رفت و تجار به تهیه محصولات صادراتی پرداختند و در صد تقویت خود برآمدند و برای حفظ دارائی و تأمین آزادی خود پیوسته در آرزوی رفوزمی بودند تا از تعدیات مستبدین برکنار باشند و برای اصلاح امور اداری کشور و برقراری انتظامات عمومی و مبارزه با هرج و مرج در گوشه و کنار صحبتتهائی بمیان آمد و خلاصه آنکه طبقه تاجر بیشتر از هر طبقه طرفدار

اصلاحات بود عده‌ای هم بخارج مهاجرت نموده و در آنجاها مشغول کسبو کار شدند و بالطبع تحت تأثیر اجتماعات تازه ای واقع گردیدند و بیشتر با آزادی توجه نمودند بطوریکه نسیم آزادی ابتدا از خارج بطرف ایران وزیدن گرفت و دلیل آن اینست که اولین روزنامه‌های فارسی که از آزادی سخن میگفتند در خارج از کشور طلوع کردند مانند روزنامه جبل‌المتین که در هندوستان منتشر میگردد و بعد از آن چهره‌ها در اسکندریه و روزنامه نایب در اسلامبول و غیره . تمام این روزنامه‌ها مخفیانه بایران وارد میشد و مردم با رغبت میخواندند بدیهی است خواندن این روزنامه‌ها در روح و فکر ایرانی تأثیرات زیادی داشت .

در حال مداومت بتحقیق و مقایسه سلسله رمانو و قاجاریه که هر دو تقریباً در یکوقت از میان رفتند باین نکته بر میخوریم که سقوط آنها مربوط بوده است بعدم توجه در تحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای خود . فرقه دسامبريست Decembristes (۱) هم در روسیه تقریباً رل بایبی های ایران را بازی کرد که مقاصد انقلابی آن در سال ۱۸۲۵ ب نتیجه ای نرسید و نیکلای اول با نهایت وحشی گری از پیشرفت مقاصد آنها جلوگیری نمود دسامبريست ها اغلب افسران گارد بودند که در سفر جنگی فرانسه بواسطه اقامت در پاریس بفکر انقلابی شبیه بانقلاب فرانسه افتادند اما غافلگیر شده ومشت نظامی بسیار سختی خوردند در هر حال فرقه دسامبريست روسیه نیز مانند بایبی های ایرانی مقدمه الجیش نهضت انقلابی بود اینها اولین اشخاصی بودند که به سیستم سلطنت که در انتظار مستحکم جلوه مینمود تکان سختی دادند . اینان نیز مانند بایبان ایران بواسطه نداشتن پشتیبان شکست خوردند بعلاوه محیط روسیه هم اگرچه مانند ایران ملوک الطوائفی نبود هنوز مستعد رفورم اساسی رژیم نشده بود در آنجا هم مانند ایران لازم (۱) فرقه دسامبريست افسران روسی بودند که پس از جنگ با ناپلئون و اقامت در فرانسه مشروطه خواه شده و در سال ۱۸۲۵ بر ضد حکومت نیکلای اول قیام کردند ولی نتیجه ای از قیام خود نگرفتند عده زیادی از آنها اعدام و بقیه هم بسیری اعزام و بزندان ابدی محکوم گردیدند . شاعر مشهور پوشکین نیز از همدستان آنها بود .

بود تحولات اجتماعی که براساس اقتصادی باشد بعمل آید تا بتوانند بیشتر و بهتر بر رژیم قدیم که تحمل آن مشکل بود حمله ور شوند.

بدیهی است مقایسه من راجع بایران و روسیه روی کلیات است و مقصودم رساندن این نکته است که قسمتی از زندگانی عملی خاورشناسی من در محیط های ایران و روسیه در موقع بروز علائم زوال و انحطاط هر دو سلسله رومانو و قاجاریه بوده است.

در موقع تحصیل احساس می کردم که رژیم حکومت روس مریض است و ایران راهم که در اولین دفعه در سال ۱۹۰۹ دیدم روابطش با گذشته قطع شده بود بنابراین من در موقع بروز قطعی حوادث تاریخی این دو کشور زندگانی و کار کرده ام و تجزیه و ترکیبی که می کنم کاملاً خارج از منطق و غیرموجه نیست. اگرچه در مدت اقامت در ایران با سمت مستخدم روس طرفدار منافع دولت روس بودم ولی در عین حال نسبت بآزادبخوانان و میهن پرستان ایرانی هم مهر و عاطفه ای نشان میدادم و پیوسته در صدد بودم که باندازه امکان کوشش کنم که تأثیر نفوذ روس را که باعث زحمت آنها بود تخفیف دهم. خانم منبهم در اعمال نیک با من شریک و همدست بود و روابط ما را با ایرانیان بهترین وجهی حفظ میکرد برای نمونه یکی از کارهای او اشاره میکنم: در موقع ورود نایب السلطنه برشت که میخواست بتهران برود او خود را مانند یک دیپلمات ماهری معرفی کرد دسته گل بسیار قشنگی ترتیب داد و با نوارهای ابریشمین برنک پرچمهای روس و ایران بسته و برای نایب السلطنه فرستاد این مرد عالی مقام هم از مشاهده این عمل دقیق بسیار خوشوقت گردید و پس از ورود بتهران یک نشان علمی برای خانم فرستاد که حکومت گیلان با انگشتی باو عطا کرد.

مرحله دوم انقلاب ایران در سال ۱۹۲۱ شروع شد و آن موقعی بود که رضاخان در صحنه سیاست نمایان گردید. این مرد تا آن تاریخ در بریگاد قزاق سمت سرهنگی داشت و از سال ۱۹۲۵ باینطرف بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و زمام امور کشور را بدست گرفت.

در واقع او مؤسس انقلاب حقیقی و تغییر شکل کشور ایران بود همین که در صحنه نمایان گردید بتدریج ایران استقلال خود را بدست آورد و متوجه

صحت شد و بتقویت خود پرداخت .

من گواه عینی این تاریخ جدید ایران نبوده‌ام و بنا بر این از بررسی تفصیلی عملیات رضاشاه خودداری کرده و فقط بملاحظه کلیات آن میپردازم و میگویم که انقلاب لازم در ایران بروز نکرد مگر بادت شخص برجسته ولایتی که توانست خود را در سطح موقعیت قرارداد و بر آن تسلط یابد و حاصل آنکه انقلاب به نتیجه نرسید مگر وقتی که یک فرد نیرومند از طبقه متوسط ملت ایران سر بلند کرد و تصمیم گرفت که باهمت و عزم بهر چه و مرج خانه دهد و چرخهای شکسته کشور را تعمیر کرده بکار اندازد این فرد نیرومند که لا با احتیاجات کشور خود واقف بود و با اراده قوی شروع با اصلاحات نمود و تشکیلات منظمی بوجود آورد ظهور یکی از افراد شهر نشین (از خانواده نظامی) در روی صحنه سیاست از تصادفات است که در ایران تازگی دارد زیرا بطوریکه ویکتور برار *Victor Berard* مؤلف کتاب انقلاب ایران میگوید در ایران قاعده کلی این بوده است که تاج کیان پیوسته دست بدست در میان قبایل بگردد و رؤسای عشایر هر یک بنوبه زمام اقتدار را در دست بگیرند. پس خروج سلطان از صف مالکین ارضی متوسط مازندران برای ارتقاء اجتماعی ایران بسی شایان توجه است .

باری جنبشی بعمل آمد و مسئله دانستنی این است که بفهمیم واقعا ایران تا چه اندازه با آن گذشته اسف آور قطع رابطه کرده است. هر گاه این بنای جدید بر روی شالوده محکمی قرار گرفته باشد و اگر آب و هوای اجتماعی زو باصلاح رفته بدون تزئین ایران بطور جدی در راهی داخل شده است که مناظر ترقی و تعالی بروی او باز کرده و اگر غیر از این باشد ممکن است پس از ناپدید شدن این رفرماتور دوباره بحالت متوسطی در آید .

### عقیده عوامی روسیه نسبت بایران

چون مقصود من این بوده است که تا بلوی فعالیت خود را در گیلان پاک و بی آلابش نگاه دارم و ابدأ در فکر آرایش آن نبوده‌ام با کمال صداقت اعتراف میکنم که رفتار روسیه در شمال ایران مانند رفتاری بود که در یک ناحیه تحت الحمايه باید انجام گیرد و سیاستمداران وقت هم دوا این فکر نبودند که تعقیب چنین سیاستی بکجا منتهی خواهد شد این سیاست بر طبق



يك نوع بيحسی تاريخی مداومت داشت بدون اينکه اقلانوجه مجلس دومارا که بمنزله پارلمان آن زمان بود وبه تنظيمات داخلی اشتغال داشت بطرف خود جلب نمايد اين بی توجهی بحدی بود که من نمیتوانم اقلانام يك سياستمدار روسی را ذکر کنم که قبل از جنگ دردوماراجع به ديپلماسی ما درخاورميانه حرفی زده باشد موقعی که دوما تشكيل يافت اعمال مهمی را انجام داد مانند قرارداد روس وانگليس راجع بايران درسال ۱۹۰۷ ومقاوله پوتسدام در ۱۹۱۱ وغيره که میبایستی با بررسی دقیق وبحث زیادتري انجام يابد. عقیده عمومی باین مسائل خاوری توجهی نداشت و بیشتر نسبت بترکیه احساساتی بروز میداد مخصوصاً فکر روسیه کاملاً متوجه مسئله بغازها بود. موسیو میلیو کوف Milioukov لیدر حزب دموکرات مشروطه خواه شخصاً به ترکیه رفت وباژون ترک هاتماس گرفت امامدرمقابل ايران جزییحسی چیزی دیده نمیشد ومثل این بود که ايران از دایره سیاست کلی خارج است (۱)

مقصود من در اینجا نشان دادن وضع محیط ترقی خواه روسیه است. البته ممکن است بمن پاسخ دهند که محیط مذکور گرفتار مسائل مهم حیاتی بود وبایستی برای ایجاد حکومت مشروطه با دربار تزاری مبارزه کند وبا شتاب برای حصول مقصود بکوشد. این پاسخ قابل تصدیق است اما بی قیدی کامل هم نسبت بمنافع خاوری تأسف آوراست. شاید هم این بی قیدی ناشی از حس انتقامی باشد که در روحیه طبقه منورالفکر روسی نسبت بزمان گذشته باقیمانده یعنی زمانی که مملکت روسیه در تحت سلطه مغول بوده است زیرا که کشمکش بامغول موجب توقف نشو و ارتقاء روسیه گردید وروابطی را

(۱) با اینکه گفتیم هیچ دلیلی در دست نیست که مجلس دوماراجع بخاور اظهار نظری کرده باشد این مسئله را هم نباید بسکوت بگذرانیم که مطبوعات روسیه بدقت جریان حوادث ايران را گوشزد میکردند حتی در سال ۱۹۰۸ يك روزنامه نویس حساس موسوم به پانو Panov اظهاراتی کرد ومن نمیدانم چگونه مراسلات محرمانه کننل لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق ایرانی را بدست آورده بود این مراسلات ثابت میکرد که بمباردمان پارلمان ايران باتصویب زمامداران نظامی روس انجام یافته وکننل لیاخوف بامر آن ها این اقدام را کرده است. اسناد راجع بلیاخوف توسط پرفسور برون انتشار یافته است

که میخواست با غرب پیدا کند پیوسته قطع میکرد پس بایستی در این موقع آسیارا در سیر قهرامی خود باقی گذارد تا روسیه بتواند در شاهراه ترقی و تکامل طی مراحل طی نماید با وجود اینکه از زمان مغول تا کنون قرن‌ها گذشته باز هم این حس انتقام و تنفر از آسیا در روحیه ملت روس باقی است غافل از اینکه این رویه در سیاست نسبت بخاور غلط است آنوقت نفهمیدند و بعد ها هم جنک های دائمی با ممالک آسیائی مانع درک این نکته شد که روابط روسیه با آسیا غیر از روابطی است که با سایر ممالک دارد و باید با نظر دیگری بآن نگاه کنند و بفهمند که روسیه بستگی باطنی کاملی با آسیا دارد و ملیون ها تبعه آن از حیث تربیت و منشاء و نژاد آسیائی هستند روسیه در آسیا مناظر بسیار وسیعی دارد که پیوسته باید بآن متوجه باشد باید علوهت بخرج دهد و با همکاری با ملل خاوری وضع خاصی در آنجا برای خود ایجاد نماید البته چنین وضعی هم نباید با اعمال زور انجام یابد . این نکته مسلم است که مقدرات ما با مقدرات ملل خاوری اشتراك دارد و در واقع خود ما هم از حیث قوای فکری و عادات و اخلاق موروثی خاوری هستیم . اوضاع اجتماعی و اقتصادی ما از خاور دور نیست معاشرت ما با یکنفر ایرانی بسی سهلتر و خوشتر بوده است تا با یکنفر انگلیسی

خلاصه آنکه روسیه این رویه مسالمت آمیز و همکاری با ملل خاوری را از دست داد و باین فکر افتاد که با هر گونه اقدامات ملل آسیائی که مخالف میل او است بشدت با قوه قهریه مبارزه کند در صورتیکه صواب آن بود که به تحقیقات عمیقی پردازند و آزمایشهایی بعمل آورند تا بفهمند که نباید تمام خصائص آسیائی را از حیث اجتماع و اخلاق و عادات زیر پا گذاشت البته لازم بود که بشرايط وجود و تقاضاهای اجتماعی که مربوط به تشکیلات ملل خاوری است و در مجاورت ما زندگی میکنند توجه خاصی بشود مسلم است که اگر این افکار پیش میآمد و صورت عمل بخود میگرفت مادر سیاست خودمان در آسیا حتی در ماوراء سرحدات خود هم طریق اطمینان بخشی را پیدا کرده بودیم ما از این ورق برنده مهم که تاریخ و جغرافی در بازیهای دیپلماتیک در دسترس ما گذارده بود ابدأ نتوانستیم بازیم قدیم استفاده کنیم شورویها این مسئله را بهتر از تزارها فهمیدند و توانستند برای مدتی در آهنگ نشو

وارتقاء آسیائی داخل شوند و در آنجا بجای مخالفت همکاری کنند. اگرچه اساس عملیات آنها بر روی شالوده دیگری غیر از آنچه من ذکر کردم قرار دارد اما تا اندازه ای پیشرفت روسیه را در آسیا امکان پذیر کرده است.

بی قیدی سیاستمداران و طبقه روشن فکر روس در تحت رژیم سابق نسبت بغاور باستانی تر کیه بهت آور است. در اطراف تر کیه افکار تیر کر یافت. این افکار نظر باهمیت مسئله بغازها از مسکو یعنی رم سوم تا سنت صوفی که نماینده ملی و مذهبی تر کیه است و فیلسوف و لادمیر سلوویو **Vladimir Soloviov** برای آن قدر و قیمتی قائل شده است میدان جولان آزادی داشت اما چون از این میدان خارج شویم بعدم مطلق بر میخوریم در مدارس هم بجز تعلیمات بسیار مقدماتی راجع بغاور و تمدن آن چیز دیگری با تعلیم نمیدادند. در آموزشگاههای متوسطه فقط فصول کتب کلاسی کوچک تاریخ آشور و بابل و مصر و فنیقیه بود که دانش آموزان بطور اجبار و طوطی وار حفظ میکردند راجع باسلام و مذهب بودای هندوستان و شرق اقصی مطلقاً چیزی تدریس نمیشد. برنامه مدرسه ما عبارت بود از شناسائی محوطه دریای مدیترانه در این برنامه گاهی تضاداً بر میخوریم بمقدرات اولیه روسیه که باطناً با آسیا بستگی داشت اما مثل این بود که عمداً مایل نبودند که ما بطور عمقی با مسائل خاوری آشنا شویم

شورویها برعکس در اینگونه مسائل دقیق شده و کتبی هم راجع بغاور شناسی تألیف کرده اند و نسبت با آسیا موادی که برای روشنائی فکر و سیاست روسیه لازم بوده ذکر کرده اند و همین باعث پیشرفت آنها شده است.

بعقیده من محیط ترقی خواه راجع به عملیات و تشکیلات روسی آسیا فاقد برنامه بود. گاهی از عملیات تنقیداتی میشد ولی معالجه هرگز از عالم خیال تجاوز نمیکرد.

عقیده کهنه پرستان و مرتجعین روسیه همیشه این بوده است که تزار سفید مؤید من عندالله ولی در آسیا بازی کرده است مخترع این عقیده برنس اسپراوختومسکی **Esper. Ukhtomsky** بوده که تزار را در هنگام ولیعهدی در مسافرت بشرق اقصی همراهی کرد.

در هر صورت اگر به تخصص پردازیم چه از دست چپ یعنی ترقی خواهان

دوما وجه از دست راست که اکثریت آن از درباریان بود هرگز بیک وسعت نظر واقعی بر نمیخوریم که بتواند سیاست روس را در تحولات قریب الوقوعی که هم در روسیه و هم در آسیا بروز خواهد کرد پیش بینی کند .

در موقعیکه از کرستووتس صحبت میکردم اشاره ای کردم که این دیپلمات نسبت به سیاست خارجی دولت روسیه در نتردید بود و چون من بی-اطلاع و از اسرار محرمانه آگاه نبودم اشارات او را مانند مطالب بی ربط در خاطر خود بهم نزدیک میکردم و نمیتوانستم نتیجه ای استخراج کنم اما در واقعه مراجعت محمدعلیشاه بایران در پائیز سال ۱۹۱۲ بآن اشارات واقف گردیدم . سفارت روس در این موقع از روی ناچاری در مقابل شاه مخلوع که در تحت حمایت روس و انگلیس در سال ۱۹۰۹ از مملکت خود تبعید شد یک وضع منفی اختیار کرده بود اما بعدها بطور نیم رسمی فهمیدم که در سن پترز - بورخ از قصد مراجعت محمدعلیشاه پشتیبانی میشد و دلیلش هم این است که این شاه سراسر مملکت روسیه را بدون اضطراب از ادساتا کراسنووودسک Krasnovodsk سیاحت کرد . آیا او در انظار پاره ای از محیط های روسیه یک شاه مخلوعی نبود که بواسطه شورش ملت تبعید شده بود ؟ البته اگر محمدعلیشاه این تصمیم غلط مراجعت بایران را گرفت بدون پشتیبانی نبوده است .

خلاصه آنکه من در رشت از این درسها استفاده کرده و رفتار خوبی پیشه خود ساختم و آن این بود که نباید منتظر دستورات و تعلیمات قطعی بوده و آنها را اجرا نمایم بلکه باید بادر نظر گرفتن منافع روسیه با ایرانیها هم سازش کنم و از این خط مشی هم پشتیبانی ندارم .

### عزیمت از رشت بروسیه بعنوان مرخصی

در تابستان سال ۱۹۱۴ بمن اطلاع دادند که بسمت نایب قنصل - ژنرالی تبریز منصوب شده ام البته این یک ترقی مقامی بود که بسیار زود بآن نائل گردیدم و معلوم شد که کارهای رشت من مورد پسند واقع شده است . ایالت آذربایجان که سرحد روسیه و ترکیه است مانند گیلان میدان فعالیت قابل توجهی داشت بنابراین از دوستان وزارت خارجه که این پست را برای من معین کرده بودند تشکر کردم و مرخصی قانونی خود را پس از

سه سال خدمت در گیلان تقاضا نمودم این تقاضا بدون اشکال پذیرفته شد باین شرط که تا ورود موسیو **О** قونسول رشت بمانم و پس از تحویل دادن قونسولخانه و وارد کردن او در جریان امور حرکت کنم . ورود او کمی بتأخیر افتاد و من نتوانستم حرکت کنم مگر در ماه سپتامبر بعد از شروع جنگ بزرگ .

باری با کمال تأثر از دوستان روسی و ایرانی و خارجی خود تودیم بعمل آوردم و مخصوصاً بواسطه ابتلاء بمرض مالاریا که پیوسته با شدت حملات خود را تکرار میکرد ناچار بودم که زود تر حرکت کنم و به بطرز بورغ بروم زیرا که معالجه این مرض جز در پایتخت روسیه امکان پذیر نبود قبل از ورود بسن بطرز بورغ اجباراً چند روزی را در باد کوبه توقف کردم و پس از آن بمسکو رفتم و باز چندی مرض مرا بستری کرد و بالاخره در تزار سکویی سلو **Tsarskoie . Selo** که هوایش بهتر از پایتخت بود توقف کرده و شروع بمعالجه نمودم .

در اوقات مرخصی تأثرات جنگ را درجهه غربی تحمل نمودم . توضیح آنکه در ماه فوریه ۱۹۱۵ بقصد دیدن مادرم به اوگوستوو **Avgoustovo** رفتم و پس از یک هفته اقامت در این محل عقب نشینی قشون روس از پروس شرقی مارا مجبور بترك این محل کرد ناچار بادرشکه در برف در میان جنگلهای مشهور این ناحیه براه افتادیم و چون بشهر کوچک **Janow** رسیدیم غفلتاً با توپخانه دشمن مواجه شدیم در اینجا يك وحشت جنون مانندى تولید گردیده و مردم باشتاب فرار میکردند تماشای این منظره بی اندازه حزن آور بود در عرض راه من اسب زین دار بدون صاحبی را یافته برای سبك شدن بار درشکه بر آن سوار شدم و باعجله براه ادامه دادیم در بین راه بيك دسته افسر عالی رتبه روسی برخورد و خودم را بآنها معرفی کردم آنها تعجب کردند که رفیق تصادفی راهشان **که** سوار بر اسب بی صاحبی است نایب قونسول ژنرال تبریاست که برای گذراندن ایام مرخصی باین نواحی آمده و بهیچوجه مایل نیست که بدست آلمانها اسیر گردد جوپای - اوضاع جنگ شدم و معلوم شد که پیشرفت آلمانها با سرعت عجیبی که هیچکس پیش بینی و تصور آنرا نمیکرد صورت گرفته باری این عقب نشینی

نیروی روس حالت شکست خوردگی داشت و در صفوف نظامیان آثار بی نظمی و شوریدگی کاملاً محسوس بود در بین راه بواحدهائی برمیخوردیم که امتداد مخالف جبهه را اختیار کرده بودند در جاده ازدحامی بود قطارهای تمام نشدنی فراریان را میدیدیم که اثاثیه خود را در دو چرخها ریخته و بسرعت فرار می کردند و کسانی که با چرخهای اسبی حرکت میکردند اجباراً و با کمال یأس اثاثیه خود را بزمین میریختند و از اسب و دو چرخه صرف نظر می کردند زیرا که پس از خروج از جنگل راه باتلاقی و عبور از آن مشکل بود. بالاخره با کوشش زیاد توانستیم تا اندازه ای از منطقه آتشبار دور شویم و مجبوراً شب را در خانه کوچک راهداری بسر بردیم این خانه کوچک از غولهای پرپشم که چکمه در پا داشتند پر بود اینها اهالی سبیری و تفنگچیان لشکر سوم بودند که شکست خورده و عقب نشینی اختیار کرده و اغلب دهقانان سبیری بودند که لباسهای نظامی برتن و تفنگ های بسیار خوبی داشتند برای اینکه لباسهایشان خراب نشود پوست سنجاب بر سر کشیده بودند اما از ما بامهربانی و گرمی پذیرائی نمودند غذائی که ما و آنها همراه داشتیم در میان خود تقسیم کردیم و جای را با هم صرف نمودیم آنها از فقدان لوازم جنگی سخت شکایت داشتند و همین باعث شده بود که پشت بدشمن کرده عقب نشینی کنند چنانکه ذکر کردم اینها خرده مالکینی بودند که در موطن خود یعنی سبیری زندگی راحتی داشتند و تأثراتی را که از دیدن پرورس شرقی در آنها ایجاد شده بود برای ما حکایت میکردند و از طریق زنگائی آلمانها و خانه های قشنگ و تمیز با بامهای سفالی یا حلبی و داخله نظیف آنها تمجید مینمودند و از غارتی که بعضی از واحدهای روسی از روی حماقت مرتکب شده بودند اظهار تأسف میکردند و می گفتند این احمق ها از انهدام این خانه های ظریف و غارت اثاثیه لذت میبردند خود ما هم در عرض راه سورتیه هائی را دیدیم که پرازا اشیاء مختلف غارتی و در حفره هامتروک مانده بود. خلاصه جنگ با منظره هولناکش در نظر من پدیدار گردید رها کردن کانونهای خانوادگی تاراج و تلف کردن دسترنج دیگران از روی بی شعوری و فرار کردن بنواحی مجهول کاملاً هیولای وحشت آور جنگ را در نظر من مجسم می کرد. پس از صرف غذای مختصری نظر باینکه

جمعیت زیاد و منزل هم کوچک بود بزحمت برای خانم و مادرم جائی تهیه کردم و خود از روی ناچاری شب را در طویله حیوانات بسر بردم و بامداد دهقانی را پیدا کردم که با اجرت زیادی ما را با سورتیه بایستگاه راه آهن نزدیک بود ببرد در طی راه از جنگلی عبور کردیم که در زیر برف مستور و منظره بسیار قشنگ و جالبی داشت و مثل این بود که صحنه نمایشی را باد کوره‌های عالی زینت داده باشند و البته این دکور واقعی و طبیعی بود نه مصنوعی تمام روز را تا اول شب راه پیمودیم و همینکه هوا تاریک شد و شب فرارسید بایستگاه سوکولکا Sokolka وارد شدیم هنوز چند دقیقه بحرکت قطار سریع‌السیر مانده بود که ما در آن داخل گردیدیم همه وقیل و قال تازه واردها مسافرین خوابیده را بیدار کرد آنها با وحشت تصور کردند که آلمانها بقطار حمله ور شده اند ما گرفتاریها و حوادث غیر مترقبه را برای آنها شرح دادیم در میان صحبت آه و اه تعجب انگیز زیاد شنیده می شد .

بالاخره با تحمل زحمت و مشقت زیاد وارد سن پترزبورغ شدیم و پس از چند هفته اسباب سفر خود را که با درشکه میآمد دریافت کردیم و مدت زیادی درشکه بواسطه برف و باتلاق در راه مانده بود و بازحمت به گروندنو Grodno رسید و اناثیه را ب مادرم که در آنجا پناهنده شده بود تحویل داد در این موقع که آغاز سال ۱۹۱۵ بود در پای تخت هنوز خبری نبود و اوضاع بحال عادی ادامه داشت . تأثرات و سختی‌های سفر من هم بتدریج روه تقلیل رفت کسالت مزاج هم بهبودی یافت بنا بر این به تهیه مقدمات مراجعت بایران پرداختیم خوشبختانه از طرف وزارت خسارچه هم راجع بحرکت فشاری بمن وارد نمی آمد حتی اجازه داده بودند که هر قدر لازم باشد برای معالجه ممکن است در پای تخت اقامت داشته باشم در ضمن پیش آمدی هم رویداد که ممکن بود من دیگر ایران را نه بینم توضیح آنکه بمن اطلاع دادند که پست نیابت قسول در کالوا Kavala در نزدیکی سالونیک خالی است و حصول آن برای من ممکن است و من نیز در هنگام مسافرت به بلغارستان و ایام استاز در قسطنطنیه بسی شایق بودم که در محوطه بالکان کار کنم اما تقدیر چنین بود که نسبت بایران و فسادار باشم .

تکلیف رفتن به کاوالا از طرف چند نفر کارکنان وزارت خانه که من قبل از حرکت برشت با آنها همکاری داشتم شده بود زیرا مدیران این قسمت همیشه بامن مساعد بودند. از طرفی هم مأمورین وزارتتی که راجع بایران بامن تماس داشتند مایل به تغییر پست من نبودند و بعذر اینکه نمیخواهند از تماس با من برکنار باشند از قبول این پست جدید بامن مخالفت میکردند و محض تشویق ایران شناسی مرادست آویز کرده بعضویت کمیسیونی که مامور رسیدگی باصلیجات دفاتر قونسولگری در بلخ و خاور بود دعوت کردند همکاری من در این کمیسیون مفید واقع گردید زیرا که با تجربیات اندوخته در برشت توانستم نواقص انشائی اسناد و مدارک و تصدیقات قضائی و فرمولهائی که بکار برفته بود بدقت بررسی نموده و درباره آنها قضاوت کنم.

### تهیه مقدمات مسافرت به تبریز

از فکر مسافرت به بالکان که میدانستم قطعاً امکان پذیر نخواهد شد صرف نظر کرده و با رئیس پست تبریز که آنوقت در بطرز بورخ بود یعنی موسیو ارلو Orlov قنصل ژنرال تبریز تماس گرفتم او با کمال خوشروئی و مهربانی بمن برخورد کرد و از همکاری بامن اظهار خوشنودی زیاد نمود محل خدمت او سابقاً در ترکیه بود و قبل از آنکه به پست تبریز منصوب گردد پست بغداد را داشت و بهمین جهت توانسته بود مسئله تحدید حدود ترك و ایران را از نزدیک مشاهده نماید. تحدید حدود بوسیله مأمورین دو کشور ذینفع بعمل میآید در حالیکه کمیسرهای روس و انگلیس هم در عملیات نظارت داشتند. این کمیسیون تقریباً مدت یکسال مشغول کار بود و از خلیج فارس تا آارات رفت و موقعی بکارهای خود خاتمه داد که ترکیه داخل جنگ شد مستر هوبارد **Hobhard** کمیسر انگلیس بعدها در این باب کتاب مفیدی انتشار داد و در آن تحدید حدود و تغییرات را مفصلاً ذکر کرد کمیسر روس موسیو مینورسکی **Minorsky** نیز مطالعات تاریخی عمیقی در این موضوع داشت و مدارک پربهائی را منتشر کرد که بعنوان مطالب محرمانه در وزارت خارجه روسیه ضبط شد در همان انتشارات گزارشی هم از موسیو ارلو که آن وقت در بغداد سمت قنصولی داشت و از طرف بین النهرین قسمتی از سرحدات را دیده بود موجود است.



سرحدات تاریخی ایران و ترکیه معمولاً رشته جبالی بود که تقریباً باخط تقسیم آبها مطابقت داشت ولی مذاکرات و مشاجرات بعدی ایجاب نمود که اصلاحاتی در آن بعمل آید خط سرحدی جنوبی از شط العرب عبور میکند و من میدانم چرا بر طبق قاعده کلی که باید خط را از وسط شط عبور دهند در ساحل ایران ترسیم نموده اند .

اشاره من باین تفصیل باین جهت است که مسئله سرحدات موجب آن شده بود که روابط بین ایران و عراق تیره گردد و این دو کشور که تازه از جنگ رهایی یافته بودند مجبور شدند که دوباره در این موضوع امان نظری بکنند تا سازشی میان تهران و بغداد حاصل شود و معاهده سعدآباد انجام گیرد .

در سمت شمال مواردی پیش می آمد که برای رژیم آبیاری قابل توجه بود زیرا که جریان آب بمیل خود از جایی بجای دیگر میرفت و بسهولت به تحدید حدود تسلیم نمیشد مثلاً رودخانه زاب کوچک که شعبه مهمی از دجله است از فلات ایران سر ازیر شده و در جبال زاگرس معبری برای خود پیدا کرده است که سرحد تاریخی است و اجباراً باید خط سیر قدیمی نقل مکان طوائف کرد راهم که از دشتهای بین النهرین بطرف مراتع مرتفع ایران و غیره بالا می آیند در نظر داشته باشند . شکل جبال واقعه در طول سرحد نیز جایجا حل مسئله را مشکل میکند زیرا که رشته کوهها همدیگر را قطع کرده و در جهات مختلف امتداد دارند و چون اوضاع قبایل متحرک کرد هم که در این منطقه از آزارات تا شاهراه بزرگ کرمانشاه یعنی شاهراه تاریخی داریوش کبیر و اسکندر مقدونی سکنی دارند در نظر گرفته شود معلوم خواهد شد که حضور کمیسرهای دولتی روس و انگلیس برای حکمیتی که اساس آن بر شناسائی دقیق نژادی و جغرافیائی باشد لازم بود . من راجع باین مسائل باموسیو اولو مفصلاً صحبت کردم مشار الیه مطالعات خوبی در این موضوع داشت و اطلاعات کافی بمن داد .

این اطلاعات برای من که سمت نایب قنصلخانه تبریز معین شده بودم مقدمه بسیار مفیدی بود زیرا که قنصلخانه تبریز در عین حال که پست نظارت است در ایالتی است که یا ترکیه و قفقاز نیز همجواری میابد این نکته نیز قابل ذکر است که در موقع اشتغال روسیه در جنگ با ژاپون ترکها از موقع استفاده

کرده و در قسمتی از اراضی ایران در مغرب و جنوب دریای ارومیه قشون وارد نموده و تصرفات نظامی کرده بودند و این نواحی متنازع فیه را تخلیه نکردند مگر بعد از موافقت اساسی تحدید حدود که در تمام طول سرحد در سال ۱۹۱۴ انجام یافت (۱)

باری من بزودی در یافتنم که در این تبدیل پست چیزی از دست نداده‌ام زیرا که روابط نوادی در سرحد آذربایجان از پیچیدگی اموریالکان دست کمی ندارد قبایل کرد هم مانند نژاد اسلاو که در مقدونیه و بلغارستان زندگی میکنند در اراضی ایران و ترکیه مشغول تاخت و تاز هستند علاوه عناصر عیسوی هم مانند آشوریها و ارمنیها بمنزله سر باری به پیچیدگی اوضاع اضافه شده‌اند و در عرصه جهاد که در قسطنطنیه اعلان شده بود بفعالیت پرداخته بودند بنابراین من خود را در لانه زنبوری یافتنم و از اینکه با چته های مقدونیه در صومعه سنت ژان دوریلو تماس پیدا نکرده‌ام متأسف نبودم

این افکار در موقعی از خاطر من میگذشت که در محیط بطرزبورغ کاملا سرگرم و از ملاقات و مصاحبت اقوام و دوستان محظوظ بودم مخصوصاً فراموش نمیکنم که با دوستان در تزارسکوئی بما بسیار خوش گذشت.

جمعیتی بودیم که با سورتیه های بزرگ به پاولوسک Pavlovsk رفتیم و در ایام قبل از بروز حوادث بزرگ که میبایستی کمی بعد طریقه زندگی ما را بکلی تغییر دهد نشاط و سرور فوق العاده ای داشتیم. از طرفی هم جنگ وحشیانه ما را متوجه خود کرده بود. متأسفانه در همین ایام خبر رسید که پسر عم جوان من که در آن موقع در گارد پاولوسکی سمت افسری داشت در لهستان در میدان جنگ بخاک هلاک افتاده است و این خبر ما را بسی متأثر کرد.

بالاخره شبی از ماه آوریل دوستان واقوام ما را تا ایستگاه نیگلا مشایعت کرده و برای سلامتی ما دعا کردند و مادوباره بطرف ایران رهسپار شدیم

(۱) این نواحی را مینورسکی روسی و شیلی Shippley قنصل انگلیس در تبریز برای تحقیق تجاوزات ترکیه بهم دیده بودند و این خود یکی از مسائل مثبت همکاری ما با انگلیس بود.

و نیند انستیم که باید باسن بطرز نورغ وداع ابدی کنیم زیرا که دو سال بعد انقلاب بزرگ روسیه صورت گرفت و ما دیگر نتوانستیم بآنجا برویم

### تفلیس پایتخت گرجستان

خلاصه ما با راه آهن به تفلیس وارد شدیم و در آنجا مختصر توقفی کردیم و از اینکه دوباره بدیدن این شهر قشنگ موفق گردیدم بسیار محظوظ شدم و ایام تحصیلی را بخاطر آوردم که برای گردش بقفقاز آمده و این شهر زیبای خوش منظر را در کنار رود کورا در میان کوهستان دیده بودم. مخصوصاً محله بومی آولا باز Avlabar که کاملاً شرقی بود. تفلیس یکی از شهرهای قدیمی گرجستان است که قبل از آنکه بتصرف روس درآید مورد علاقه ایران و ترکیه بود دولت روسیه بموجب دعوت آخرین شاه گرجستان ارا که *Eraclé* که حمایت کاترین دوم را خواستار شده بود در آنجا قدم گذارد و با این شاه عهد نامه ای تنظیم کرد همین عهد نامه اساس ادعای گرجیها را که مایل به آزادی و استقلال کشور خود هستند تشکیل می دهد. ادعای آنها این است که اولاً روسیه بوظیفه حمایت خود رفتار نکرده است و ثانیاً پس از چندی در زمان سلطنت الکساندر اول قدم در گرجستان گذارد و حقوقی را که بر طبق این عهد نامه برای گرجستان قائل شده بود بکلی زیر پا گذاشت و نظر به پیش بینی استقلال احتمالی آن خط بطلانی بر این عهد نامه کشید. در این باب مذاکرات و مباحثات تند و باحرارتی بعمل آمد ولی به نتیجه ای نرسید اما باید دانست که گرجستان بادست خویش انهدام خود را فراهم نمود. در موقع عظمت و اقتدار خود در قرن دوازدهم بجنگهای ملوک الطوائفی پرداخت و خانواده های مختلف سلطنتی باهم جنگیدند و گرجستان را طعمه ای کردند که همسایگان مسلمان بسهولت توانستند آنرا بلع نمایند. روابط بسیار قدیمی آن باروسیه که اساساً در هر دو کشور بر مذهب ارتودکس قرار گرفته بود موجب آن شد که در موقع مخاطرات بزرگ بمسکو مراجعه کرده و آخرین تختی پاره نجات خود را از آن بخواهد. گواه صادق این روابط تتردام دیوری *Notre - Dame d' Iverie* ( یعنی تتردام گرجی ) است و آن تمثالی است که حتی در قلب مسکو مورد احترام ملت روس بوده و در

مدخل میدان سرخ در قصر کرملین معبدی برای آن وقف گردیده بود .  
کدورت خاطر پاره‌ای از گرجیان که از ارزش تمدن تاریخی قدیم  
خود آگاه هستند سهولت فهمیده میشود و بسیار متأسفند که استقلال  
کشورشان از دست رفته است اما انصاف نیست که تنها روسیه را در این  
امر مقصر دانست.

ساختمان عظمت و ترقی یا انحطاط ملل بدست خود آنها صورت می-  
گیرد بملاوه حضور روسیه در مصبهای جنوبی سلسله جبال قفقاز امنیت خارجی  
و تنظیمات داخلی این کشور را تأمین کرد فقط این تنظیمات بادست سنگینی  
برقرار شد ولی محققاً این سنگینی بیشتر از وزنی که بخود روسیه فشار میآورد نبود،  
و برطبق مقتضیات اداری آن زمان بوده است و در هر حال نمیتوان  
این مسئله را بسکوت گذرانید که نمایندگان اشرافی گرجی از این پیش  
آمدها استفاده زیادی کرده و در قشون و دوایر دولتی روسیه و حتی در  
دربار تزار وارد شده و مقامات عالی را اشغال کرده اند و از حیث اقتصادی هم  
گرجستان که در محیط امپراطوری مترقی بود روبه توسعه میرفت و بهر  
اندازه که اوضاع سیاسی در روسیه تغییر شکل مییافت و افکار آزادیخواهی  
بروز میکرد گرجستان هم از این پیشآمدها استفاده میکرد . شرکت آنها  
در امور روسیه بقدری زیاد بود که میتوان در حزب سوسیالیست روسی و نهضتی  
که بدست آنها انجام گرفت اشخاص بسیاری از گرجی هارا نام برد این  
مسئله را هم باید تذکار داد که در رفورمهائی که روح آزادیخواهی برای انجام  
آنها مبارزه میکرد چه در گرجستان و چه در روسیه مقصود نهائی این نبود  
که مقدرات تاریخی که این دو ملت را بهم پیوسته تجزیه شود بلکه مقصود  
این بود که مشترکاً از محیط تازه‌ای که فراهم میکردند نتایجی که از آن  
حاصل میشد همه بهره‌ور باشند من نمیخواهم در اینجا توقف کرده به تفصیل  
پردازم همینقدر بطور خلاصه میگویم که در طی قرن نوزدهم ملت گرجستان  
بطور قابل توجهی بیدار شد و احساسات فوق العاده‌ای بروز داد و  
در آثار مختلف ادبی و روزنامه نویسی و غیره ترقی شایانی کرد مسلم است  
که دخول افکار گرجی در امور جاری از حیث عقاید عمده‌ای بطبقه روشنفکر  
روسیه کرد و معلوم بود که در این نقشه مشترک باید يك مفهوم تحقق پیدا

کند. در هر صورت اگر تزاریسیم بی اعتماد نمیتوانست مسئله مشکل موافقت دادن ملل مختلف متعدد امپراطوری را حل کند برعکس محیط ترقی خواه و آزادی خواه روسیه بهتر توانست موافقت و سازشی میان این عناصر مختلف ایجاد نماید و البته این سازش هم باید طوری باشد که حقوق هر یک بطوریکه زندگانی مشترک تقاضا میکند محفوظ بماند و بهترین راه این است که بملل مختلف بپیمانند که باید تشریک مساعی کنند و وظایفی را انجام دهند تا تعادل درستی در میان قوای مایل بر مرکز و قوای فرار از مرکز که در داخل تشکیلات روسیه مبارزه میکنند حاصل گردد.

در بهار سال ۱۹۱۵ من در تقلیس باین افکار مشغول بودم بدون اینکه از خاطر عبور کند که روزیکه دوباره باین افکار مراجعه کنم روسیه بزرگ را خواهم دید که با اراده یکنفر گرجی یعنی استالین جوگاشویلی **Staline - Djougachvili** که هم وطنان قفقازیش بکار انداختن نقشه اولیه او را در امپراطوری قدیم تزارها تامین میکردند اداره میشود. هر گاه فرمانروائی او بر روسیه جبران مافات باشد البته گرجستان بمنشها اوج رفعت و عظمت خود رسیده است. و بحث در عهد نامه کاترین دوم برای نسل آتیه معنی نخواهد داشت.

### تعرض قشون روس در آذربایجان

در هر حال در رژیم انتظامی قدیم روسیه که بشرح آن پرداختم برای من و تمام کسانی که در آن سرحدات بنفع روسیه خدمت میکردند یک مسئله مسلم شده بود و آن اینست که سیاست ما در ایران باطن با اوضاع قفقاز بستگی داشته و عکس العملهایی ایجاد میکرده و انعکاسهای آن هم آنی و فوری بوده است. در پیش اشاره کردم که عناصر انقلابی قفقاز مخصوصاً جمعیت مسلمان آنجا در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستی داشته اند و نیز ذکر کردم که در آغاز جنگ مسئله دانستن این بود که آیا ما باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم و یا آنکه از سرحدات تجاوز کرده در خاک ایران بفعالیت نظامی پردازیم بالاخره در موقع عزیمت من از بطرز بورغ شق ثانی را که عقیده نایب السلطنه قفقاز گنت ورنث سو داشکو برخلاف آن بود ترجیح دادند.

جنگهای صوفیان و خنان تفتی و ارومیه که قشون مابا  
 قوای ترکیه در زمستان ۲۵ - ۱۹۱۴ در آذربایجان کرد بنفع ماتمام شد  
 و چون ترکها تبریز و ارومیه را موقتاً تخلیه کردند مجدداً راهی برای ما  
 باز شد و من توانستم باخانم بجلفا برسم (۱) در موقع عبور از سرحد ایران  
 قلل مرتفع جبال آرات را تماشا کردیم و پس از مختصر توقفی در جلفا  
 درشکه ای پیدا کرده بطرف تبریز رفتیم .

ساختمان راه آهن که میبایستی جلفا را به تبریز اتصال دهد با شعبه ای  
 که از صوفیان بشر فخانه در کنار دریاچه ارومیه میرفت ادامه داشت و چند  
 کیلو متری هم ریل گذاری شده بود اشکال عبور این خط در گردنه یام  
 بود که بایستی در آنجا تونلی حفر شود . در بین راه به نیروی بزرگ  
 شارپانتیه Charpentier برخوردیم که بدون شتاب بطرف تبریز میرفت  
 این لشکر که در جبهه آلمان دارای افتخاراتی گردیده مرکب بود از  
 رژیمهای سواره نظام نیزه گوردسکی Nijégorodsky و توردسکوئی  
 Tverskoï و سوردسکی Séversky که در تاریخ نظامی روس مشهور  
 هستند علاوه بر این یک بریگاد قزاق هم بود که با توپخانه مکمل و خوش  
 نما راه میپیمودند . این نیروی مهم که برای صحنه جنگ ایران مافوق لزوم  
 بود بایستی دریاچه ارومیه را دور زده و این نواحی را از وجود ترکها اگر  
 در آنجا باشند پاک کند و موقعیت ما را مجدداً در آنجا مستحکم سازد .

(۱) در ابتدای قرن ۱۷ جلفا شهری بود دارای ۴۰ هزار سکنه و از حیث  
 صنعت و تجارت از شهرهای خوب ارمنستان محسوب میشد . شاه عباس کبیر  
 سکنه این شهر را بکلی بطرف اصفهان کوچ داد و شهر در زیر چشم ارمنی  
 های خارج شده سوخت و اکنون از این شهر جز چند خرابه بدون استفاده  
 و مصالحی از پل قدیم که چهار برج داشت ورود ارس با خشم بیایه آن  
 پر میخورد چیزی بجای نمانده است اهالی این شهر در سال ۱۸۵۴  
 منحصر بده خانواده بود که در کاروانسرای مخروبه ای منزل  
 داشتند .

شاه عباس این مهاجرین را باصفهان آورد و در محله ای بیرون شهر  
 جای داد و نام آنرا جلفا نهاد .

### ورود به تبریز

پس از مختصر توقف در مرند (۱) که افسانه قبر مادر نوح را در آنجا نشان میدهد دوباره بطی راه پرداخته و بالاخره در کوچه های شهر تبریز داخل شدیم . مسافت ما از سن پترزبورغ تا تبریز تقریباً ده روز طول کشید . قنسول های تبریز پس از چنگ صوفیان که بتوسط ژنرال چرنوزوبو Tchernozoubov بوقوع پیوست توانسته بودند به تبریز برگشته و پست های خود را اشغال کنند . این نکته را هم باید ذکر کنم که فعالیت نظامی ما برضد ترکیه بقدرت دولت ایران لطمه ای نمیزد و سیاست خوبی که ما در ابتدا بکار بردیم این بود که ورود ولیعهد به تبریز رضایت دادیم . قاجاریه از قدیم روشی داشتند که همیشه باید ولیعهد های آنها فرمانفرمای آذربایجان باشند .

در ضمن ملاقاتهای رسمی با قنسول های فرانسه و انگلیس و امریکا وقتی هم درخواست کردم که برای تقدیم احترام بحضور ولیعهد بروم ولیعهد در ارک دولتی منزل داشت یعنی ارک قدیمی مغول که در مرکز شهر واقع است . در روز و ساعتی که معین شده بود باتفاق موسیو B کفیل قنسولگری بارک حکومتی رفتیم . از حیاط بزرگ پر درختی عبور کردیم ناگاه در فاصله کمی جوانی را دیدیم که سرگرم تیراندازی بطرف گنجشکان است . از رفتار B که بشتاب بطرف او رفت فهمیدم که این جوان شاهزاده ولیعهد است موسیو B چون باو نزدیک شد سلام با احترامی باو داد منمهم به تقلید او مراسم احترام را بجا آوردم ولیعهد مارا بسالین رسمی برد و مدت یکربع ساعت با ماصحبت کرد ومحسوس بود که از صحبت کردن من بزبان فارسی خوشنوداست .

تفریح ولیعهد در شکار گنجشک مرا بفکر انداخت که شاید نمیخواست در موقع ورود ملاقات ما اضطراب و نگرانی خود را نشان دهد و برای رفع

(۱) افسانه میگوید شهر نخجوان را که آنطرف رود ارس واقع است نوح بنا کرده یعنی پس از آنکه اولین تاك را در دامنه کوه آرات کاشت به بنای این شهر پرداخت ( ا . ر کلو . آسیای روس صفحه ۲۷۶ )

تشویش درونی در مقابل این هدفهای متعربك به تمرین تیراندازی پرداخته است شاید هم فکر من بی مورد بوده و او برای سرگرمی باینكار مبادرت کرده بود. چندی بعد هم فهمیدم که میل مفرطی به موتوسیکلت سواری دارد و یکنفر از افسران روسی این ورزش را باو تعلیم میداده است بسی متأسفم که در این ملاقات مطلب قابل ذکرى بمیان نیامد. من تا اینوقت بملاقات دونفر از شاهزادگان قاجار موفق گردیده بودم یکی سالارالدوله که آدم با عزم و فعالی بود اما انرژی او بملاحظات سیاسی بر خورد و نتوانست از فعالیت های خود نتیجه ای بگیرد و سرانجام هم اجباراً از ایران تبعید و در اروپا در گذشت و دیگری همین ولیعهد موسوم به حسن میرزا بود که با وجود



صغرسن در این موقع خاص در رأس حکومت ایالت بزرگ آذربایجان که در آنجا نیروهای روس و ترك باهم تصادم حاصل کرده بودند قرار داشت بعلاوه در تمام مدت حکومت خود دل بدون تأثیری را بازی کرد بعبیده من این جوان از شخصیت خود اثری بروز نداده و عاقبت هم پس از سقوط سلسله قاجار مجبور شد که در خارج ایران بزنگانی خود خاتمه دهد. در -



سنوات - ۱۵-۱۹۱۴ تهران در فرستادن ولیعهد به تبریز اهمیتی قائل شده بود. پس از آنکه شجاع الدوله مرتجع با وجود پشتیبانی روس شکست خورد تصور میکردند که حضور ولیعهد در تبریز موجب نگاهداری و استحکام این ایالت خواهد شد اشخاصی هم که در ملازمت ولیعهد به تبریز آمده بودند دستور داشتند که بانفوذ روس در آنجا مبارزه کنند.

پس از آنکه روزهای اول ورود ما صرف ملاقاتها شد و در زندگانی کلنی روس و خارجیان مقیم تبریز داخل شدیم در صدد برآمدیم که منزل موقتی برای خود فراهم کنیم بنا بر این بمنزل یکی از همقطارهای خود موسیو (M.E) که در باغ شمال در خانه موسیو شاپشال منزل داشت رفیقیم شاپشال از اهالی کریمه و تحصیلات خاوری را در دانشکده سن پترزبورغ بیابان رسانیده بود و چندی بعد به تبریز آمده و در نزد محمدعلی میرزا که آنوقت فرمانفرمای آذربایجان بود تقریبی حاصل نموده و در واقع رل فرمانفرمایی را او بازی می کرد و بتدریج مقام مهمی را احراز کرد و فواید مادی زیادی هم داشت و همینکه محمدعلیشاه از سلطنت برکنار شد شاپشال هم بسن پترزبورغ احضار گردید و در وزارت خارجه مشغول کار بود دوره اشتغال او بهمین جا خاتمه نیافت و پس از انقلاب روسیه بقسطنطنیه رفت و در آنجا مشغول تجارت آنتیک شد چندی بعد هم دولت لهستان او را دعوت کرد و پست ریاست مذهبی یعنی گاهام Gabam را در نواحی ویلنو Vilno باو داد و من نمیدانم پس از اعاده این کشورها به اتحاد جماهیر شوروی بکجا رفت و چه شد؟ شاپشال بسیار خوش محضر و مهربان و یکی از بهترین شناسندگان ایران بود. ملاقات من با او در سن پترزبورغ واقع گردید در خاطر دارم که شاپشال مطالعات خود را راجع به تمثالهای مقدس ایرانی در کتابی انتشار داده بود. بطور کلی اسلام نقل تصویر انسان را در صنایع ممنوع کرده است شیعه ایران نیز مختصات خود را در این باب حفظ کرده و امامان را بطریق خاصی پرستش میکند و معتقد است که تصاویر آنان از انظار ناپاک باید محفوظ باشد معینا شاپشال توانسته بود چند تصویر بدست آورده و در کتاب خود نقل کند. هرگاه شاپشال سرگذشت خود را در مدت اقامت در ایران بقلم آورده باشد محققا زمان قابل توجهی از تاریخ

ایران را خوب روشن کرده است . من تا کنون از آثار قلمی او بیش از دو کتاب ندیده‌ام یکی همان کتاب فوق‌الذکر است و دیگری کتابی است که در هنگام اقامت در لهستان راجع بادییات آذربایجان نوشته است گمان میکنم در دانشگاه ویلنو کرسی زبان ترکی را هم اشغال کرده بود .

خلاصه ما چند هفته که در تبریز اقامت داشتیم در خانه قشنگ شاپشال بسر بردیم این خانه از حیث ساختمان ترکیبی است از اسلوب اروپائی و ایرانی بالاخره تقدیر چنین خواست که ما مدت زیادی در تبریز نمانده و بارومیه منتقل شویم .

چند روز پس از ورود ما به تبریز لشکرشاری پانیه با نجا وارد شد این ژنرال روسی از حیث نژاد فرانسوی بود اجداد او با برناتت Bernadotte از فرانسه بسوئد مهاجرت کرده و در قسمت غربی فنلاند که بعداً در نتیجه جنگ روس با سوئد یکی از ایالات روسیه شد مسکن گزیدند و متدرجاً در خدمات تزاری داخل شدند اشرافی که مالک اراضی بودند در موقع بخصوصی بسهولت به تغییر مسکن تن در میدادند زیرا که در این تغییر مکان لطمه‌ای بحقوق مالکیتشان وارد نمی‌آمد . ایالت بالت روسیه نیز نمونه دیگری از این نوع است . طبقه اشرافی بالت که از اعقاب طوائف ژرمن است همینکه از طرف دانمارک و سوئد و لهستان تخفیف مقام دید در زمان فتوحات بطرکبیر دخول خود را در محوطه امپراطوری روس خوشتر یافت و در ادارات وقشون و دیپلماسی روس وظایف مهمی را به عهده داشته است و همیشه خود را در مقابل تزار قیصر ترو Treu با وفانشان داده و او را پادشاهی تصور میکرد که امتیازات ملوک الطوائفی این بارون هارا ضمانت کرده و محفوظ خواهد داشت .

این مسئله هم بطوریکه دیده شد باز منظره خاصی از درهم ریختگی ملت روسیه است زیرا که بارونهای بالت که نژاداً آلمانی هستند از حقوق اشرافیت خود در ایالت استونی Esthonie و لتونی Lettonie استفاده میکردند و خلاصه آنکه ناجوری ملت روسها از این جمعیت های غیر روسی که دارای خصائص مختلف اجتماعی بودند بخوبی دیده می‌شود . این پیوستگی بواسطه جنگ بزرگ و انقلاب روسیه مؤتمناً قطع شد زیرا که در سال ۱۹۳۹ نظر بموافقیت ژرمن و شوروی عناصر بالت آلمانی

بندهلیز و پسنانی **Posnanie** منتقل گردیدند اما در سال ۱۹۴۴ دوباره ممالک بالت در تحت شکل جمهوری های شوروی بروسیه پیوست. اگرچه نام ژنرال شارپانیته مر از موضوع خارج کرد ولسی برای شناساندن او ایراد این مختصر را لازم دانستم. باری حضور این جمعیت زیاد سواره نظام در تبریز مرا با فکاردیگری که بیشتر در نقشه خاورشناسی و خالت داشت متوجه ساخت، لشکر شارپانیته بطوریکه قبلا هم اشاره کردم دارای یک پریگاد قزاق ماوراء بایکال هم بود که از حیث نژاد اختلاط داشت در پهلوی نمونه روسی اهالی سبیری هم بارشهای - غرمائی و چشمان آبی رنگ دیده میشدند اینها اعقاب طوائف کنکیستادور **Conquista lora** بودند که برای روسیه در ماوراء عجبال اورال فتوحاتی کرده و آن نواحی را آباد نمودند از اینها گذشته نمونه مغولی هم در بین آنها دیده می شد که از طوائف بوریات **Bouriates** و بومیان نواحی دریایچه بایکال بودند و من چون در ارك تبریز یعنی ارك مغول در رژه این جمعیت کثیر نظامی حضور یافتم بی اختیار فکر و عقیده اورازی **Euraie (۱)** در خاطر من ایجاد گردید. آیا تبریز وقتی پایتخت سلسله مغول نبوده است (در قرون ۱۳ و ۱۴)؛ مگر همین طوائف فاتح مغول بودند که در فلات ایران سرازیر شده همه جا را تصرف کردند و تا آن طرف مدیترانه بممالک روسیه دست اندازی نمودند؟ آیا روسیه و ایران هر دو زمانی از جمله الوسهای مغول و از ضمائم امپراطوری آنها نبودند؟ اینجا بود که تاریخ در نظر من تکرار میشد و میدیدم باز هم افواج مغولی در همین محوطه آمده اند باین تفاوت که این دفعه این قشون از مرکز سیاسی مغول دستور نیگرفت و تابع دستورات سن پترزبورغ بود که نقطه نهائی غربی توسعه روس است. از این نوسان انرژی روس که بایک آهنک از مغرب بطرف مشرق می رود و دوباره به نقطه عزیمت بر می گردد من درسی فرا گرفتم و آن این بود که نمیتوان تاریخ روسیه را تعبیر و تفسیر کرد و مجبوراً آنرا در تنگنای ارتقاء خاص اروپائی داخل نمود بلکه برعکس باید جنبه آسیائی مارادو نظر گرفت یعنی بستگی و ارتباط باطنی جغرافیائی و نژادی ما را با قاره -

(۱) عقیده ای که تاریخ روسیه را به تمدن آسیائی مربوط مینماید

آسیا نباید فراموش کرد .

البته من افکار امریکائی را تصدیق نمیکنم و عقیده دارم که اگر روسیه را از قسمت اروپائی خود محروم می ساختند باز میتوانست بصورت دولت مقتدری درآید که شالوده آن برمتصرفات ممتاز آسیائی آن قرار گرفته باشد . قسمت آسیائی روسیه طبیعتاً طوری است که میتواند برای آن مقام شایسته ای را تأمین کند و دارای جمعیت زیادی از ملل متعدد فعال باشد با این شرط که نگذارند منابع پر فایده سطحی وزیرزمینی که تا آنطرف جبال اورال تا حدود اقیانوس ساکن موجود است بیفایده بماند . و این يك مسئله عجیب تاریخی است که تزارهای سفید درخینیکه شالوده دخول روسیه را در آسیا میریختند آن بلندی فکررانداشتند که برای این قسمت متصرفات آسیائی خودارزشی قائل شده و نتایج عملی استخراج نمایند . اما شورویهای سرخ که بقرض و خیال خودجنبه بین المللی گرفته اند در استخراج آن نتایج میکوشند و در صنعتی کردن آسیا فعالیت زیادی بروز میدهند و با منطق پیشرفت

تاریخی ملت روس هم موافقت دارد . ندم علاوه چه کسی میدانند که آیا در اساس و منشاء این سیاست همان تهدیدی که در آغاز انقلاب شوروی احساس میشد بازهم پیدانشود و ممالک دیگر برای منع سرایت این مسلک برای بهداشت عمومی خوداز پیشرفت آن جلو گیری نکنند؟ امکان قطع روابط شوروی با ممالک کاپیتالیست همیشه در افکار فرمانروایان روسیه کنونی موجود است .

در نیروی شار پاتیه در یکی از رژیمانها یکنفر سر جوخه سواره نظام بنام بودیونی Boudienny وجود داشت که بعدها بدرجه مارشالی قشون سرخ رسید و اکنون ریاست بازرسی کل افواج سواررادارد . البته کسانی که با نظر ساده ای بتماشای این نیروی عظیم نظامی پرداخته بودند هرگز بفکرشان نمیرسید که حضور این نیرو ممکن است یادگاری از گذشته را که تصور میکردند بکلی فراموشی شده مخفیانه در برداشته باشد همانطور که اکنون نمی توانند هوادائی را که فعلاً مخفی و در آینده نزدیک بروی خواهد کرد تصور آورند .

در هر حال قدمهای محکم این سواران باصفتوف فشرده در گوشه های

تنك تبریز بی تماشا نبود اهالی از هر طرف برای این تماشا که در ایران نادرالوقوع و بسیار دیدنی است باشتاب حضور پیدا میکردند . در تعقیب این تماشا پذیرائیهای مخصوصی هم بعمل آمد . مخصوصاً در خاطر دارم که يك گاردن پارتنی تشکیل یافت که در آن سرودهای ملی تمام دول متحد شنیده میشد . در موقعیکه سرود مارسیز فرانسه را میخواندند موسیو نیکلا قونسول فرانسه نتوانست از گریه خودداری کند مخصوصاً بدیدن افسران و افراد قشون که دارای نشانهای لژیون دونورو صلیب جنگی و مدالهای نظامی فرانسه بودند تأثرات و تحریک شده بود این نشانها و امتیازات یادگار حملات درخشان آنها در جبهه آلمان بود که دولت فرانسه از نظر پاداش بآنها عطا کرده بود در یکی از این حملات متهورانه که مقصود تصرف توپخانه دشمن بود من یکی از دوستان خاورشناس خود را که در این جنگ تاریخی درجه افسری داشت از دست دادم . من باو علاقه ای داشتم زیرا که در سنوات ۱۰-۱۹۰۸ درس بطرز بورغ در دوره تحصیلی همکلاس بودیم .

خلاصه حضور لشکر شارپاتیه مدت چندروز در تبریز محیط خاصی ایجاد کرد که هر کس در آن احساسات مخصوص خود را بروز میداد . احساسات خانم من که فرانسوی و بایک نفر روسی وصلت کرده بودارتعاشات بی اندازه محسوسی داشت این احساسات مربوط به میهنش بود که از اینجا فاصله بسیار دوری داشت اما آثار آن در این اتحاد مسلحانه از نزدیک دیده می شد .

بهر حال چون جنگ در میان بود نیروی شارپاتیه بزودی در امتداد جنوب برای دورزدن در اطراف دریاچه ارومیه حرکت کرد تا آن نواحی را از وجود دشمن پاک نماید و انعکاس این جشنها و پذیرائیهها محو گردیدند . پس از چنددی معلوم شد که تر کها بعد از شکست خوردن دروخان تختی عقب نشینی اختیار کرده و از سرحد گذشته اند . درس بطرز بورغ هم تصمیم گرفته شد که قونسولخانه ارومیه که در ۱۹۱۴ تخلیه شده و در نتیجه رفتن قونسول جمعیت مسیحی نیز مهاجرت کرده بودند مجدداً مفتوح گردد . من ندانستم بچه علت وزارت خارجه روسیه تقاضای (W.V) را که

رئیس این پست بود دوباره بآنجا بفرستند و برای چه مرا بجای او انتخاب کرد. همین قدر میدانم که در اوایل ماه مه تلگرامی دریافت کردم که باید فوراً بارومیه رفته و قونسولخانه را دایر کنم.

### منصوب شدن بقونسولگری ارومیه

من مجبور بودم که باوامر صادره اطاعت کنم بعلاوه از این تغییر پست هم راضی بودم زیرا که اوضاع تبریز مطابق میل نبود اگرچه سمت مشی قونسول ژنرال الی زاداشتم ولی اکنون قونسول غایب و بجای او M.B برسدگی او را مورد پرداخت او نسبت بمن سابقه خدمت زیادتری داشت اما من هم مدت یکسال قونسولخانه رشت را که پست مهمی بود اداره نموده و باستقلال عادت کرده بودم زیر دست بودن برای من شاق بود بعلاوه احساس میکردم که میخواهند مسئولیت کارهای زیاد اداری و قضائی را بگردن من انداخته و فعالیت در امور سیاسی و واسطه بودن میان متنفذین نظامی و ادارات دولتی ایران و غیره با M.B باشد و خلاصه آنکه امور دفتری بر اطلاعات من چیزی نمیافزود و کارهای آن مانند کارهای دفتری رشت بود که برای من فایده ای نداشت و میل داشتم که بیش از اینها بلند پروازی کنم. رفتن بارومیه که تازه دشمن آنرا تخلیه کرده و افتتاح قونسولخانه و تماس گرفتن با مامورین ایرانی و میسیونهای اروپائی و اهالی که در معرض جنک واقع بوده اند بنظر من جالب تر از بازی کردن با کاغذهای دفتر قونسولگری تبریز آمد و مثل این بود که در آن مأموریت اقل از صفر به رقم ۹ ترقی کرده باشم و مثل این بود که فعالیت قونسولگری روسیه را از صفر شروع کنم.

بنا بر این بادرشک و تخت خوابهای سفری و لوازم مختصر بطرف ارومیه رهسپار گردیدم و دستور دادم که اثاثیه ما را که از رشت باید برسد بارومیه بفرستند و نیز دستور داشتم که قبل از رسیدن بارومیه به امهاتجق رفته بسا ژنرال چرنوزوبو که فرمانده این قسمت جبهه ما بود تماس بگیرم پس از ملاقات ژنرال بمن اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه از وجود دشمن پاک شده و مهاجرین مسیحی میتوانند بخانمان خود عودت نمایند و هیچ مانعی برای باز کردن قونسولخانه وجود ندارد اما کمی هم تعجب کرد که من خانم را نیز همراه دارم من باو گفتم که وزارتخانه در این موضوع دستوری بمن نداده است بعلاوه در صورتیکه زندگانی باید در ارومیه بحال

عادی برگردد و مهاجرین مسیحی که باشتاب بنمازل خود میروند باخطری مواجه نمیشوند چه ضرر دارد که خانم هم بامن باشد و در کارها بامن مساعدت نماید مخصوصا در امور خیریه و نوع پرستی میتواند بسکته بدبخت و غارت زده آن سامان کمک شایانی بکند. عجب اینکه خود ژنرال هم که بمن ایراد میکرد خانم خود را همراه داشت منتها برای حفظ ظاهر او را بلباس خواهران پرستار ناخوشها آورد.

رئیس روحانی طوایف آشوری بنام مارشیمون Mar Chimoun



نیز در این موقع بملاقات ژنرال آمده بود تا با او همدست شده در جنگ علیه ترکها شرکت نماید ، مارشیمون ریاست روحانی و عرفی قبایل نستری را داشت که در قسمتی از سنجاق Sandjak گیاور Guiaver و ولایت وان سکنی دارند در نقشه اجتماعی این نستوریهای کوهستانی با کردهای همسایه خود اختلاف زیادی ندارند فقط تفاوت در این است که هر قبیله در رأس خود کیشی دارد و تشکیلات حکومتی آنها تقریباً روحانی است و زندگی عشایری دارند و هر قبیله رئیسی دارد موسوم به ملوک Malik این قبایل که هیچوقت تحت احصائی در نیامده و همیشه از مأمورین مقتدر ترکیه پرهیز کرده و در کوهستانهای صعب الوصول فراری هستند شاید افراد آن ها به ۳۰ الی ۵۰ هزار نفر برسد . مارشیمون چند هزار مردان جنگی این قبایل را تحت فرمان در آورده و میخواست با ترکها بجنگد . جهادی که ترکها عامه مسلمانان را در آن دعوت کرده بودند موجب آن شده بود که قبایل کرد آزاده بقتل و غارت مسیحیان پردازند . اگر چه ترکها مارشیمون را باسلامبول دعوت کرده بودند که باو تأمین بدهند اما او اعتمادی باین دعوت نداشت و فقط يك راه خروج برای خود پیدا کرده و آن سازش با روسها بود . اولوازم کافی برای جنگ نداشت قرار بود روسها تفنگ و فشنگ و سایر لوازم جنگی را با او بدهند تا حالت تعرضی بخود گرفته در امتداد گیاور فشار ترکها را تخفیف دهد اما این نقشه چون دیر بمرحله اجرا در آمد نتیجه رضایت بخشی نداد و مارشیمون در ماه اکتبر مجبور شد که با قبایل خود بطرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کند و سر انجام با کوهستانهای موطن خود وداع ابدی گوید . مارشیمون جوانی بود که تقریباً سی سال داشت عمامه ای بر سر و قبای کلیسایی در بر و صلیبی بسینه آویخته داشت و از صباحت منظر و تشخص هم بی بهره نبود همرا هانش که نزدیک چادراو کشیک میدادند لباسهای برتن داشتند که تقریباً شباهتی بلباس کردها داشت همه مسلح و حالت جنگی بخود گرفته بودند . در پهلوی او شخصی هم بود که لباس نظامی برتن و کاسکت وزارت خارجه روسیه را بر سر داشت نام او آقا پطرس واصلا نستوری بود او خود را بعنوان آتاشه قونسولگری ارومیه بمن معرفی کرد زبان روشنی را دست و پا شکسته حرف میزد و مایل



بود که بیشتر با انگلیسی صحبت کند من با زهم راجع باین موضوع بعد ها صحبت خواهم کرد.

خلاصه پس از آنکه مذاکرات ما با ژنرال تمام شد براه خود ادامه دادیم. در طول راه بمهاجرینی که با رومیه باز میگشتند بر میخوریم و چون قونسول را میدیدند که با خانمش با رومیه می رود همه اظهار خوشوقتی میکردند ما نیز از دیدن آنها خرسند شدیم و بالاخره روز سوم مسافرت کمی بعد از ظهر ارومیه را در میان باغهاییکه آنرا احاطه کرده بودند دیدیم و در محلیکه برای ما چادری برپا نموده بودند پیاده شدیم کلنی روس و اعیان و اشراف محلی و میسیونرهای فرانسوی و امریکائی استقبال شایانی کردند و بما خیر مقدم گفتند من نیز از پذیرائی آنها اظهار تشکر کرده و گفتم بسی مایلم که با مساعدت و همکاری شما اوضاع آشفته بواسطه جنگ را ترمیم کنم

پس از پذیرائی از آنجا حرکت کرده در منزل تاجر باشی روس که مسلمان بود وارد شدیم و در صدد بودیم که خانه مناسبی پیدا کرده قونسولخانه را دایر نماییم زیرا که قونسولخانه قدیمی راتر کها و کردها در هنگام اقامت خود آتش زده و با خاک یکسان کرده بودند. مسلم بود که اولین ملاقات ما باید با عالیجناب امیل سنتاک *Emile Sontag* که در ایران نماینده روحانی دربار پاپ بود بعمل آید. من میدانستم که این کشیش بزرگ به همراهی چند نفر آباء لازاریست و خواهران سن و نسان *St Vincent de pau* در هنگام حمله دشمن در پست میسیونری خود باقی مانده بودند. در موقع ورود ما عالیجناب هنوز از نگاهت تب تیفوئید که در ارومیه بروز کرده و تمام اعضای میسیون کاتولیک بآن مبتلا شده بودند رهائی حاصل نکرده بود. یکی از میسیونرها موسوم به پررنو *Père Renault* از این تب در گذشت زیرا که در حال تب به مسیحیانی که در میسیون پناهنده شده بودند پیوسته مساعدت میکرد. در اولین ملاقات من بعالیجناب گفتم که سفارت روس و فرمانده قشون ما از زحمات شما قدردانی کرده و احترامات خود را بشما تقدیم میکنند و با اطمینان دادم که قونسولگری روس در حل معضلات و اصلاحات لازم کاملا با او همکاری خواهد کرد. فرانسوی بودن خانم من هم در اولین ملاقات موجب آن شد که بهترین روابط ما با این مؤسسه مذهبی که با فاصله بسیار

بعید از وطن دور افتاده و در سرحدات کردستان بخدمات خیریه خود ادامه میداد برقرار باشد.

دومین ملاقات من با میسیون امریکائی بود و من از آشنائی با دکتر رور. و. آشید Rever. W. A. Shedd که ریاست این میسیون را داشت خوشوقت گردیدم. امریکائیهها نظربه بیطرفی خود در مدت اقامت ترکها یا استقامت در ارومیه مانده و بمسیحیان مساعدت های شایان تقدیری کرده بودند.

گزارشهای میسیونرها و مشاهدات عینی خودم بمن اجازه میدهند که تابلوی کوچکی را از زمستان ۱۵-۱۹۱۴ در ارومیه ترسیم نمایم. البته شرح مفصل آن محتاج بمطالعه جداگانه ای بود (۱) من فقط باین مختصر اکتفا میکنم که در موقع عزیمت قشون روس از ارومیه در سال ۱۹۱۴ که در دنبال آن عزیمت قونسول و میسیون ارتودکس واقع شد مسیحیان بومی دیوانه وار بطرف سرحد قفقاز فرار کردند سختی این مهاجرت را در ماه دسامبر در هوای سرد فلاتهای مرتفع و در میان راههای صعب العبور که پراز قشون و گاری و درشگه و گله های احشام و اغنام بود آنطوریکه باید نمیتوان بتصور آورد.

تنظیم احصائیه قربانیهای این وقایع غیر ممکن است. کسانیکه توانستند فرار اختیار کنند خوشبخت تر از آنهایی بودند که بواسطه فقدان وسایل حرکت در دهکده های دوردست ماندند این بدبختان در موقعیکه کرد ها باین نواحی وارد و شروع بقتل و غارت کردند بطرف شهر ارومیه روی آوردند و در میسیونهای کاتولیک و امریکائی پناهنده شدند. میسیونها هم توانستند چند هزار نفر را پناه دهند اما بواسطه ازدحام و ترس و گرسنگی و خستگی و نبودن بهداشت اوضاعشان بسیار بد بود. کشتارهای دسته جمعی نیز

(۱) برای شرح تفصیلی این وقایع رجوع شود بمقاله ای که من بعنوان (ملت کوچک قربانی جنگ) یعنی آشوریها و کلدانیها در مجله علوم سیاسی شماره ۴ سال ۱۹۲۱<sup>وهم</sup> در دایرة المعارف اسلام انتشار داده ام

موسیو گرک Gorek نیز در بیانیه رسمی آسیای فرانسه در سال ۱۹۲۴

از این وقایع ذکر کرده است.

صورت گرفت مثل اینکه یکدفعه ۶۵ نفر از آنها را جبراً از میسیون فرانسه بیرون کشیده و یکباره تیرباران کردند. اجساد این قربانیها چند روز در روی زمین ماند. پر رنولت شبها بقتلگاه میرفت و لاشه آنها را در زیر خاک و سنک پنهان میکرد و چون مرض تیفوئید با شدت با وحمله ور گردید عاقبت قربانی فداکاریهای خود شد. دکتر جی. پ. پاکارد P. packard میسیونر امریکائی توانست جان دوست نفر از این آوارگان را که بوسیله کردها در کلیسای دهکده گوی تپه محاصره شده بودند بخورد. او تنها با نوکر خود پرچم امریکارا بدست گرفت و رفت با کردها مذاکراتی کرد و با شرط خلع سلاح این دسته از مسیحیان را نجات داد و بمیسیون خود برد.

خواننده میتواند تاثرات حزن انگیز مرا از این کشتار وحشیانه و فداکاریهای میسیونرها خوب استنباط نماید.

### اوضاع سیاسی و نظامی در آذربایجان

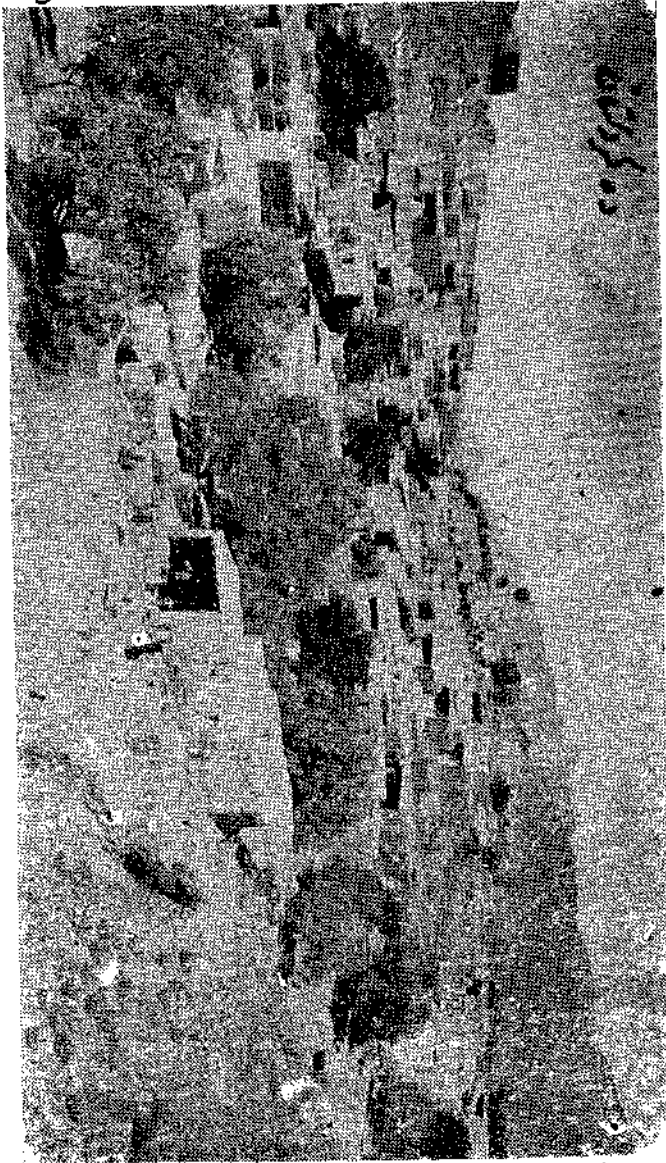
برای روشن شدن وقایع ارومیه باید اشاره کنم بکلیات اوضاع سیاسی و نظامی این مدت سه ساله اقامت خودم یعنی از ماه مه ۱۹۱۵ تا ماه آوریل ۱۹۱۸. در پیش گفتم که در موقع ورود ما بآذربایجان دولت روسیه تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاک ایران توسعه دهد و از نفوذ ترکیه در طی زمستان ۱۵- ۱۹۱۴ جلوگیری نماید زیرا که ترکیه موفق شده بودند که بطرف ارومیه و تبریز پیشروی کرده و این نواحی شمالی را متصرف شوند و لشکر خلیل بیگ در امتداد ارومیه مشغول عملیات نظامی بود و چند واحد منظم هم در امتداد تبریز عملیاتی میکردند اما قسمت عمده قشون ترک از افراد غیر منظم گرد تشکیل یافته بود یعنی قبایل کرد مسکون در خاک ترکیه و ایران با آنها متحد شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند. شرکت کردهای ایرانی با ترکیه از نقطه نظر سیاسی بروخامت اوضاع افزوده بود. دولت ایران بیطرفی خود را بطور تئوری اعلان کرد اما حفظ این بیطرفی برای او غیر ممکن بود و همین باعث شد که ایران صحنه جنگ و عملیات نظامی روس و ترک شده و مصائب حاصله از آن را تحمل نماید اوضاع ایران صورت مبهمی بخود گرفته بود نمایندگان قنسولی

و نیروهای نظامی طریقه عملشان با مأمورین ایرانی موافقت نداشت .  
پیشرفت ترکها بواسطه جنگهای باقشون روس در صوفیان و خان -  
تختی در بهار سال ۱۹۱۵ متوقف گردید و مزیت نیروی روس از ورود سوار  
نظام شاربانتیه در اطراف دریاچه ارومیه ثابت شد اما برخلاف انتظار نیروی  
شاربانتیه بفاصله کمی مأمور شد که بطرف ترکیه برود و ساخلوی ازومیه  
منحصر شد بیک گردان تفنگچین قفقازی و چند دسته صد نفری قزاق . در اواخر  
ماه ژوئیه ۱۹۱۵ ترکها در جبهه اصلی یعنی در ملازگرد فشار زیادی وارد  
آوردند و گردان قفقازی نیز بقسمت تهدید شده منتقل گردید و نزدیک بود  
ارومیه برای دفعه دوم تخلیه شود اما من تصمیم گرفتم که از پست خود  
کناره گیری نکنم محض احتیاط خانم را با آرشیههای قونسولی بخوی که  
در شمال ارومیه واقع و کمتر در معرض تهدید بود فرستادم و خود رفتم  
روی تپه ای که در حوالی شهر واقع و موسوم بود بکوه یهودیان و بادویست  
نفر قزاق و دو توپ که باقی مانده بود موضع گرفتم پس از چندی یک گردان  
پیاده نظام هم بما ملحق گردید و تقریباً مدت یکماه یعنی تا ۱۹ ماه اوت  
روی این تپه ماندیم .

در مدت اقامت در کوه یهود ارتباط خود را با حاکم شهر قطع نکردم  
گاهی نامه ای باو مینوشتم و گاهی هم بایک نفر گزیده برای ملاقات اوداخل  
کوچه های تنگ ارومیه میشدم و حاکم را با جمله های دوستانه تهدید می -  
کردم و میگفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما  
متوجه است و اگر منحصراً بی نظمی روی دهد دست با اقدامات مسلحانه خواهیم  
زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید البته  
مرا از این سیاستی که برای مصلحت بموقع بکار بردم معذور خواهند داشت  
زیرا که همین سیاست از بروز حوادث بزرگی که شاید اولین قربانیهای آن  
خود ایرانیان بودند جلوگیری کرد .

کردها با پشتیبانی عده قلیلی نظامیان ترك بخيال افتادند که بسنگرما  
حمله کنند ولی ما بوقت راندن آنها موفق شدیم در طی این مدت وضع جبهه  
اصلی جنگ بفع ما مستحکم گردید و ارومیه دوباره نیروی روسی را که  
برای تقویت ما آمدند دید و اوضاع این ناحیه که بواسطه حوادث باختلال

برخورده بود دوباره تا اندازه‌ای بجریان عادی افتاد در پائیز ۱۹۱۵ لازم شد که مسافرتی بساوجبلاغ کرده بتحقیقات محلی بپردازم زیرا بقراریکه شنیده بودم دوباره در آنجا اجتماع ترکها و کردها شروع شده بود در این مسافرت خانم هم همراه بود و عملیاتی که در آنجا کردیم بی نتیجه نبود . گفتم که برای تحقیق قتل قونسول روس کننل یاس Yass که در دسامبر ۱۹۱۴ واقع شده باین



نواحی آمده ام.

بطوریکه معلوم شد کلنل یاس بوضع فجیعی کشته شده بود وزارت خارجه روسیه از این واقعه بشدت متأثر گردید. این مرد نظامی که در محوطه قونسولی ما داخل گردید ابتدا در خراسان در تربت حیدری بخدمت پرداخت تربت حیدری بمنزله یکی از حلقه های کوچک زنجیر مراقبت ما بود، این پست بموجب معاهده بین المللی برای جلوگیری از سرایت مرض طاعون هند در آنجا برقرار شد کلنل یاس در مطالعات امور محلی و یاد گرفتن زبان افغانی لیاقتی بروز داد و بعد هم بسمت قونسول ساوجبلاغ منصوب گردید و اولین شخصی بود که در این پست جدید فعالیتی نشان داد در اینجا هم همان حرارت و هوش نافذ خود را بکار انداخت و در اندک زمانی با زندگانی کردها و زبان آنها آشنا گردید، هیچکس مانند او نمیتوانست پست نظارت ساوجبلاغ را در میان کردستان اداره کند.

کلنل یاس مدارک مفید فراوانی بدست آورده و آنها را منتشر ساخت بواسطه همین مدارک بود که ما توانستیم این نواحی را بیشتر و بهتر بشناسیم کلنل بواسطه صفات نیک و فتوت که از خصائص ذاتی او بود توانست در مدت قلیلی توجه و مهر کردها را بطرف خود جلب نماید و با کمال اقتدار و نفوذ در میان آنها زندگی کند بنا بر ضرب المثل انگلیسی آدم درستی در مقام درستی بود. در واقع آدمی بود که دشمن با نظر اضطراب باو می نگریست.

در اواخر سال ۱۹۱۴ از ساوجبلاغ بیاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیک مشاهده کرده و با نفوذی که داشت در مواقع مقتضی در اوضاع آنجا دخالت کند بدبختانه در اواسط ژانویه حاکم قدیمی تبریز که تقریباً بحالت تبعید در قفقاز روزگار میگذرانید بایران بازگشت و دست با اقداماتی زد که بزبان خودش مشتهی گردید و عملیاتش در حوالی میان دوآب و جنک با کردها بشکست خاتمه یافت در همین موقع بود که کامل یاس هم بقتل رسید.

دست چنانکاری که قونسولی را بخاک هلاک انداخت یعنی کسی را که جنک نمیکرد از میان برد باین هم اکتفا نکرده سر قونسول مقتول را بریده

بساوجبلاغ آورد و در مقابل خانه یکی از معاریف کرد موسوم بقاضی فتاح در معرض تماشا گذارد و همه از این جنایت اظهار خوشوقتی میکردند یکی از ترکها هم بنام متصرف در میان این تماشاچها حضور داشت و بیشتر از همه از این واقعه اظهار خوشنودی میکرد گویا این دست بتوسط اشخاص دیگری غیر از آنچه ذکر شد بعمل پرداخته بود خلاصه پس از تماشا سر بریده را بدست بچه های کرد دادند و خدا میداند که در کجا مفقود گردید تن او را در میاندوآب در نزدیکی رودخانه دفن کردند و بطوریکه شنیدیم طغیان آب بهاری قبر را با خود بزد چندی بعد ژنرال ریبال چنکو Rybaltchenko بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زد و با خاک یکسان کرد .

من مایل بودم که با رؤسای قبایل کرد تماس گرفته و بانصایح لازم آنها را وادار کنم که رفتار عاقلانه ای پیش گیرند .

این قسمت از مأموریت من بنتایج زیادی منتهی نگردید زیرا که نتوانستم مدت زیادی در آنجا توقف نمایم و با وجود میل زیادی که داشتم بیش از یک هفته نتوانستم در آنجا بمانم زیرا که عملیات نظامی خاتمه یافته بود ،

در مدت توقف در این نواحی از مطالعات خود چنین نتیجه گرفتم که کردها هم مانند تمام ملل شرقی بمضمون العجلة من الشيطان در اقدام به عملیات شتابی ندارند مخصوصاً در وقایع جنگی که بخت و اقبال پیوسته تغییر پذیر است .

برای مذاکره با رؤسای قبایل اقلا یکماه وقت لازم بود زیرا که منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت و بایستی قاصد ها فرستاد و مراسلاتی رد و بدل کرد تا بتوان بملاقات یکی از آنها موفق گردید کسانی را که توانستم به بینم علی خان پسر سردار مگری بود که بتوسط ترکها در آغاز سال ۱۹۱۵ بقتل رسید و دیگری با پیر آقای منگور و چند نفر دیگر در هر حال این مسافرت کوتاه تا اندازه ای مفید واقع شد و روابط ما با کردهای این ناحیه که پس از مرگ کلنل یاس بمقطوع

شده بود دوباره برقرار گردید (۱)

در ساوجبلاغ بایکنفر میسیونر پروتستان آشنا شدم که اصلا از اهالی نروژ و در این وقت امریکائی محسوب میشد نام او مستر فوسوم Fossom بود از آشنائی و معاشرت با او اطلاعات تازه و مفیدی بدست آوردم و نیز در این میسیون فرائولن شولبرک Fräulein Schulenburg را دیدم که تفصیل اقامت موسیو لیتن Litten قونسول آلمان مقیم تبریز را برای من نقل کرد که چگونه پس از آنکه قشون ما تبریز را تصرف کرد از آنجا خارج شد. عکسی هم در ساوجبلاغ بدست آوردم و معلوم شد که قونسول آلمان در اینجا تنها نبوده است زیرا که در این عکس افسر آلمانی هم با صلیب آهن دیده میشد که در وسط یک دسته افسران ترک نشسته بود (۲) نام این افسر را ندانستم گمان میکنم عضو میسیون تبلیغاتی آلمان در ایران باشد.

که ابتدا در حاکم تونف داشته و بعد به بنداد رفته است این میسیون در ماه اوت ۱۹۱۵ دو قسمت شده. قسمت بزرگ آن بازوک مایر zug Mayer واردمان Erdman و غیره بطرف کرمانشاه حرکت کرده و قسمت کوچکتر به وصل و کردستان رفته اند افسر مجهول نیز باید از افراد قسمت اخیر باشد بعلاوه میدانم که آلمانیها بهتر و بیشتر از ما از مطالعه نواحی کردستان استفاده کرده اند و

(۱) اسامی رؤسای کرد که با ترکها متحد شده بودند بقرار زیر گفته شد:

- ۱ - علی آقا مظفر العشایر از قبیله ژوریک ۲ - حمزه
- آقا مش ۳ - حاج محمد آقا ایلخانی دبکری ۴ - حاج معروف آقا
- سهام لشگر دبکری ۵ - مفتی سلیمان آقا مظفر نظام ۶ - حاج عبدالرحمن
- بیک ایلخانی بیک زاده ۷ - گلایی آقا دبکری ۸ - قره نی آقا امیر العشایر
- مش ۹ - محمد صالح خان اعظام الملک بیک زاده.

(۲) اسامی سه نفر افسر آلمانی که در ماه مارس ۱۹۱۵ از ساوجبلاغ گذشته اند بقرار زیر است:

- ۱. Berghansen ۲. Vose ۳. باشن Paschen این
- سه نفر از بنداد به تهران میرفته اند بعد همان باشن و ادرا (۱۹۱۸) ملاقات کردم و شرح آنرا در آئینه ذکر خواهم کرد.



دلیل آن این است که پرفسور اسکار من **Oscar Mann** با مساعدت شخصی گیوم **Guillaume** چندین بار بکردستان مسافرت کرده و در نواحی مختلف آن اقامت داشته است و در سال ۱۹۰۸ در ناحیه ساوجبلاغ بوده پرفسور مذکور در سال ۱۹۱۴ درگذشت و انتشارات خوبی راجع بکردستان و کردشناسی داشته است .

باری من نسبت بطایفه قره پاپاخ کاملاً اطمینان حاصل کردم . این طایفه در ناحیه سولدوز ساکن است که از حیث جویات از اراضی ممتاز بشمار میرود و بقدری حاصل فراوان میآورد که بطور ضربالمثل مشهور است که باحاصل یکساله آن میتوان دریاچه ارومیه را پر کرد افراد این طایفه از ورود ما اظهار خوشوقتی کردند . اگرچه از حیث نژاد ترک هستند ولی مذهب آنها تشیع است و در موقع ورود کردها و ترکها در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ به ناملایماتی برخوردند و صدماتی دیدند اما نسبت بما خوشرفتاری کردند . علاوه بر اینکه در موقع جنگ موجبات نگرانی برای ما فراهم نکردند روی مواقت بمانشان داده و آنچه آذوقه و علیق برای قشون خواستیم با کمال میل بمادادند (۱)

در این جا بطور جمله معترضه اضافه میکنم که در پائیز ۱۹۱۵ نقشه آلمان بهم خورد آنها میخواستند شاه را از تهران حرکت داده با سفیر آلمان باصفهان انتقال دهند و بعد ایران را برضد متحدین بچنگ وارد نمایند اما در آخرین لحظه سفرای روس و انگلیس بمیان افتاده و مانع حرکت شاه شدند . در همانوقت زمامداران روسی برای جلوگیری از وقایع احتمالی تصمیم گرفتند که ژنرال باراتوف بایک لشکر بایران فرستاده شود نیروی باراتوف بزودی وارد ایران شد و افراد آن دردنبال هم از بحر خزر تا سرحد بینالنهرین استقرار یافته و شهرهای قزوین و همدان و کرمانشاه را تصرف

(۱) رؤسای عمده طایفه قره پاپاخ در اینموقع اشخاص زیر بودند .

- ۱ - حسنعلی خان امیر تومان در دهکده محمدیار ۲ - رشید السلطنه در نقده
- ۳ - بابیر آقا میر پنج در حسنلو ۴ - حسین آقا میر پنج در فر قوزاد ۵ - سهولت السلطنه در میند ۶ - خان کیشی خان میر بهادر لشکر ۷ - آرس خان
- میر پنج در دورقا ۸ - میر آقا سرتیپ در شیخ احمد ۹ - تقی بك در آق چروه

کردند و بطور تفرق یا اتصال در چند صد کیلو متری ارومیه در جناح چپ ما بودند .

باری من در مراجعت در هیچ جا توقف نکرده باشتاب بارومیه آمدم و قبل از ورود قشون در آنجا بودم اوضاع شهر بصورت بسیار بدی درآمده بود توضیح آنکه قبایل نستوری پس از مقاومت سختی در مقابل حملات ترك در بالای رودخانه زاب بزرگ بواسطه فقدان ذخیره در طی تابستان ۱۹۱۵ مجبور شدند که بطرف خطوط جنگی ماعقب نشینی کنند و درپائیز همان سال سیل مانند بنواحی خوی و سلماس و ارومیه آمدند . ما هم نمیتوانستیم از آنها نگاهداری کنیم بد بختانه اشکالاتی که در تابستان برای آنها پیش آمد مقارن بود با عقب نشینی قشون ما ( موقعی که من بکوه یهودیان رفتم ناحیه وان هم تخلیه شد و حمله تعرضی ترك از طرف ملازگرد شروع گردید . )

شکست نستوری ها و عقب نشینی آنها با تمام اغنام و احشام برای ما سربازی شد و بکلی اوضاع را مختل کرد . پناه دادن ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر نستوری شکست خورده آنهم در ناحیه ای که بواسطه جنگهای قبلی بکلی غارت شده بود کار بسیار مشکلی بود بدیهی است نگاهداری و اداره کردن این جمعیت کوهستانی با آن افکار و اخلاق مخصوص غیر ممکن بود آنهم در موقعی که هنوز آثار وحشت و اضطراب جنگ در سیمای آنها پدیدار و ناچار مجبور بترك کانون خانوادگی شده بودند استقرار این کوهستانیهای وحشی در مجاورت مسلمانان آرام فلات نشین ابد امکان پذیر نبود . چگونه میتوان اصول زندگی مشترك با نژادهای مختلف را با آنها تلقین کرد اینها در طی قرون متمادی بزندگانی عشایری عادت کرده و در محیط کرد ها که بنوبه با آنها دشمنی یا اتحاد داشته اند زندگانی میکردند ، و بالاخره چگونه ممکن بود که آنها را بکار و ادات و تشکیلات منظمی برای آنها داد و نگهدارد که به بیکاری خطرناک عادت نمایند؟ اینها همه مسائل بسیار دقیق و مشکلی بود که بایستی حل کرد و من در فصل فعالیت و نسولی مفصلا بشرح آن خواهم پرداخت .

بهر حال من حاضر شدم که ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر آنها را در نواحی ارومیه

پندیرم زیرا که تمام دهکده‌های عیسوی نشین ویران شده و بومیان باقی‌مانده  
 بزحمت در آنجا زندگانی میکردند و اگر میخواستیم این وحشیان کوه نشین  
 را در قراء مسلمان نشین جای دهم فوق العاده خطرناک بود .  
 از طرفی هم عده نظامیان روسی در ارومیه برای تشکیل لشکر دوم  
 سوار نظام قفقاز رو با افزایش گذاشت .

در بهار سال ۱۹۱۶ ما در امتداد موصل مخصوصاً بطرف راواندوز  
 عملیات نظامی پرداختیم اما پیشروی ما نظریه‌ای که انگلیسها کوت‌العمار  
 را دوباره تسلیم کردند متوقف گردید در همین موقع بود که ترکها قوای  
 خود را در راواندوز متوجه ما کردند اوضاع نظامی ما از تابستان ۱۹۱۶  
 تا پاییز ۱۹۱۷ تقریباً استحکامی داشت و برای امور قنسولی اطمینان بخش  
 بود در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ نیز یک حمله تعرضی بششویق اکرنسکی **Kerensky**  
 صورت گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه بطرف  
 بین‌النهرین میرفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روزی  
 اتصال یافت .

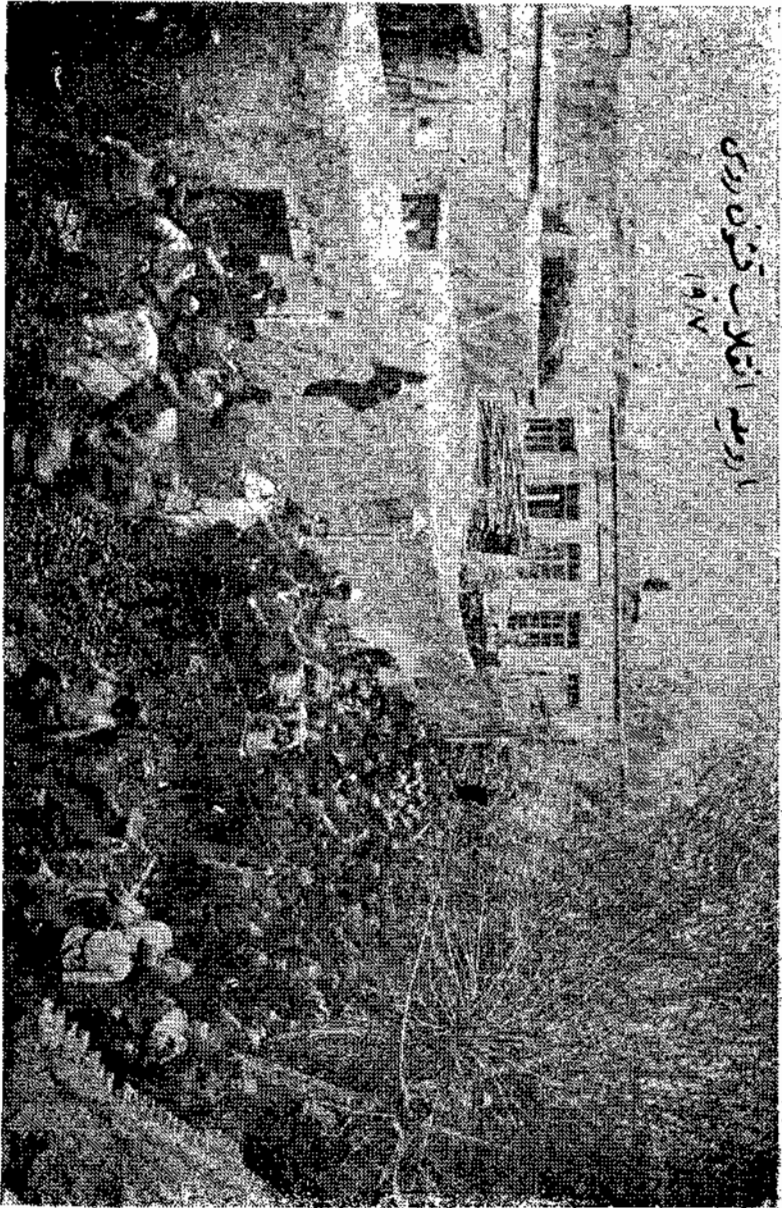
در همین موقع بود که من بعزم گردش بجبهه رفتم - با وجود قوای  
 تازه و زیاد و وسایل ارتباط کامل - تجزیه و تحلیل قشون برای من محرز  
 گردید. فراموش نکرده‌ام که در موقع توقف يك گردان پیاده نظام برای  
 راحت باش چگونه همان سربازانی که هنوز آثار اطاعت در آنها دیده  
 میشد فرمانده خود یرنس وادبولسکی **vadolsky** را مدت پنج  
 ساعت محاصره کردند و بالاخره شاهزاده مجبور شد که عقیده خود را راجع  
 بکنفرانس استکهلم و تئوری کارل مارکس در معرض افکار آنها بگذارد  
 در ماه سپتامبر همان سال يك عمل نظامی محلی بتوسط قوای آشوری و  
 کلدانی در تحت فرمان مارشیمون در ارامار **Oramar** در امتداد جولامرک و  
 موصل بوقوع پیوست .

اوضاع روز بروز وخیم تر میشد مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو  
**Kornilov** من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم زیرا که با  
 وجود روابط مورد اعتماد که با قشون داشتم یکروز صبح کمیسر مخصوصی  
 از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد و گفت که من از طرف کمیته

لشکر و کالت دارم که در عملیات و رفتار شما نظارت داشته باشم. در همین وقت انتخابات سازمانی همه جا در لشکر ما صورت گرفت و سوسیالیست‌های انقلابی اکثریت حاصل کردند و ظاهراً طوری نمایش داشت که تأثیر و نفوذ بلشویست در صفوف لشکرچندان قابل ملاحظه نیست. اما انتظامات و اطاعت سربازان با سرعت تحیر آمیزی روبرو می‌رفت حقیقت این است که ما قبل از واقعه بروز بلشویک هم در معنی دارای قشون نبودیم در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند که خوب می‌خوردند و استراحت می‌کردند و کار آنها منحصر باین بود که در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهر را غارت کنند. اموال غارتی را هم با لباس نظامی و چکمه های خود و ذخایر جنگی و بالاخره هر چه را که از آنها تقاضا میشد حتی تفنگ و فشنگ خود را هم فروختند.

ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمدها بودند. در موقع سرکشی بجهت یکی از افسران روسی بیانه ای بمن داد ترکها در این بیانه سربازان ما را ترغیب بصلح کرده و اطمینان داده بودند که کرنسکی خود را با انگلیسها فروخته است و چنین و چنان کرده. من فوراً جواب تندى باین بیانه نوشته و به ترکها خاطر نشان کردم که شکست شما قطعی است و ملت ترك عقرب منهدم خواهد شد و اشاره کردم که اگر بنای صلح باشد شما باید آنرا از ما درخواست کنید تا زودتر جنگ خاتمه یابد نسخه ای میدادی از این جواب تهیه کرده و در جاهائی که در دسترس ترکها بود منتشر کردم.

اکنون میپردازم بترك محاربه موصل که اگر اشتباه نکنم تاریخ دقیق آن چهارم دسامبر ۱۹۱۷ بوده است. فرمول بلشویست عبارت است از - صلح درجهیه و جنگ در عقب آن. تمام پیشرفتهای بلشویست در روی همین فرمول که حالت روحی آنها را خوب روشن میکند قرار دارد. بطور مثال سیاسی و مباحثات خیالی جز اتلاف وقت نتیجه ای نداشت و چنین بنظر می‌آمد که همه گرفتار هیئتوتیسم شده و به تشکیل مجلس مؤسسان که از آن ذکرى در میان بود اطمینان قطعی داشتند و خلاصه آنکه انکاء همه بهمین افکار - موهوم و خیالی بود. در میان انقلابی که بدون خونریزی صورت گرفت و افسانه مجلس مؤسسان فاصله مندی وجود داشت که در آن توده باحالت



اورینڈی اعلیٰ خانہ روسی  
۱۹۷۲

عصبانیت و اضطراب بر میبرد. و با کمال بی صبری منتظر حل مسئله بود. عاقبت بلشویست ها مسئله را بدون زحمت حل کردند. (۱)

موقعیکه در ارومیه در مذاکرات بی انتهای کنگره قشون حضور پیدا کردم و در آنجا تمام رنگهای سیاسی مختلف را از خطبای سرباز و سخن رانان قزاق و افسران شنیدم احساس بلنکه یقین حاصل کردم که برد بسا بالشویست است.

باری هیئت نمایندگی که پس از مبادله تلگرافهای بی سیم بموصل عزیمت کرد مرکب بود از کلنل ارکان حرب بنام ارن Ern و کاپیتن تسوریکو Tsourikov و کمیسر لشکر بنام تاسک Task که سوسیال دموکرات و مانشویک بود و سالتیکو Saltykov ملاح که بلشویک و نماینده کمیته لشکر بود.

این هیئت در موصل با یک افسر آلمانی موسوم به او برست پیراگت Oberst pizakin داخل مذاکره شد و مذاکراتی هم که از آنجا با تلگراف بیسیم میشد همه بزبان آلمانی بود شرح متارکه جنگ و غیره چندان مهم نبود که در اینجا قابل نقل باشد البته این مذاکرات راجع به متارکه جنگ صورت ظاهری داشت زیرا که قبل از مراجعت هیئت از موصل قوه نبود که بتواند قشون را در جبهه نگاهدارد. در دسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ قشون بالتام از جبهه عقب کشید و با وضع وحشیانه ای در معبر خود بغارت پرداخت و ابداً از فرماندهان خود اطاعت نداشت.

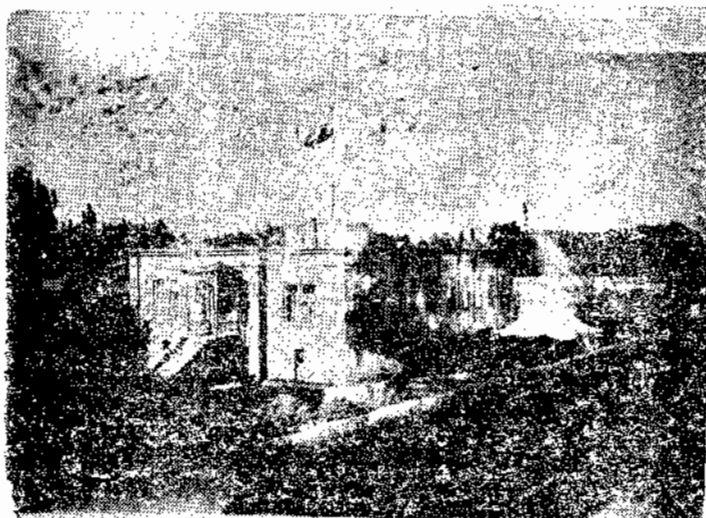
### فعالیت قونسولی در ارومیه

قسمت عمده وقایع سیاسی و نظامی ارومیه در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸

(۱) در این انقلاب اختلاف عقیده نسبت بمقدرات آتیه روسیه زیاد بود و خلاصه آنکه افکار آزادیخواهی و حقوقی و رفورم لازم همه حالت مبهم و موهومی داشت برعکس ظهور بلشویسم بیشتر بحقیقت نزدیک و با وضع روسیه در سال ۱۹۱۷ و با سنت هایی که در خاطرها مانده بود و با تفحص روس در حقیقت اجتماعی و جهانی که شامل جهت مادی باشد و بالاخره با متد حکومتی روسیه که اساس آن بر قوه قهریه بود بیشتر موافقت داشت.

(بردیائو Berdiaev سرچشمه و معنی کمونیسم روسیه صفحه ۱۵۲)

که من در آنجا اقامت داشتم در فوق ذکر شد باینکه شرح این وقایع صورت ساده خشک و بیروحی دارد همیشه در نظر من مانند هیولای زنده متحرکی است و هیچوقت از خاطر من نمیروود که چگونه دزهر آن سرو کله خود را در قونسولخانه بمن نشان میداد. مخصوصاً عملیات نظامی که بر طبق منطق خود پیوسته رو بتوسعه میرفت و غالباً بزبان اهالی بدبخت تمام میشد زیرا



قونسولخانه ارومیه

که بطور اضطرار در میان این عملیات واقع بودند. ترکها در موقع تصرف ارومیه در زمستان ۱۵ - ۱۹۱۴ از عنصر مسیحی که قسمت عمده آن راه حزن آور مهاجرت را پیش گرفت فدییه و جزیه زیادی گرفتند و مسلمانان بومی هم که بشرکت در جهاد دعوت شدند خساراتی دیده و قربانیهایی دادند طبق اطلاعات حاصله قشون منظم ترک بد رفتاری نداشته بلکه اهالی بیشتر از کردها و مجاهدین انقلابی ایرانی که با ترکها همدست شده بودند شکایت داشتند.

در پائیز سال ۱۹۱۵ نیز نستوریهای مارشیمون سربار قهر و بیچارگی اهالی آنجا شدند زیرا که این کوهستانیهای وحشی بحکم اجبار موطن خود را ترک و باین نواحی سرازیر گردیدند و در آخر کار هم پس از پیشرفت ما در کردستان در بهار ۱۹۱۶ جماعتی از پناهندگان کرد بارومیه آمدند و

ما نمی توانستیم آنها را بحال خود واگذاریم .  
برای اجتناب از امراض مسریه که مبادا در قشون ما هم رخنه کند لازم شد که باین جمعیت کثیر پناهندگان که فاقد همه چیز بودند مساعدتهائی بکنیم و واجب تر از هر کار این بود که آنها را تحت نظر گرفته نگذاریم موجب فراهم کردن اختلال اوضاع شوند و باهالی بومی صدمه زنند . اهالی بدبخت پس از دریدن آن همه مصائب و سختی ها تازه بکارهای زراعتی مشغول شده بودند . بعلوه روابط مسلمان و مسیحی هم صورت تیره ای بخود گرفته بود و ممکن بود با اندک بهانه ای در میان آنها مصادمه و کشمکش واقع گردد . اصلاح این اوضاع در بدو ورود بارومیه برای من لازم بود . بعلوه بمن دستور داده بودند که مهاجرین را در دهکده ها و منازل خودشان جای دهم و اموال آنها را که بغارت رفته بود بآنان مسترد نمایم . البته اگر ترگها و کردها ارومیه را تهدید نکرده بودند شاید تا اندازه ای می توانستم به اصلاحات موفق شوم . این قضیه ای بود که از دور بآن نگاه می کردند و باصطلاح معروف دستی از دور بآتش داشتند در صورتی که اگر بمحل می آمدند میدیدند که تا چه حد اوضاع پریشان و پیچیده و در واقع بحالت بفرنجی درآمده است .

این مسئله مسلم بود که در موقع مهاجرت مسیحیان مسلمانان از موقع استفاده کرده و اموال آنها را بقدری که توانستند تصاحب کردند اما وقتی که ترگها و کردها و مجاهدین ایرانی باین نواحی وارد شدند اموال مسلمانان نیز از دستبرد محفوظ نماند و آنها نیز بنوبه خود کمتر از مسیحیان غارت ندیدند در هر حال موقع مراجعت مسیحیان وضع زندگانی همه پریشان شده بود خواه مسلمان باشند یا مسیحی در این صورت چگونه ممکن بود بمسلمانان فشار وارد آورد و مطالبه اموال غارتی مسیحیان را نمود ؟ هر گاه می خواستیم از روی عدالت و انصاف رفتار کنیم میبایستی رفع خسارت هر دو ملت را در نظر بگیریم و چون ولایت ارومیه دارای یکصد دهکده مسلمان و مسیحی نشین و یا مختلط بود وجود یک نفر قنصل برای اصلاح اوضاع پریشان آنجا کافی نبود بلکه اقلا ده کمسیون لازم بود که هر یک بیک قسمت از امور رسیدگی کند پس فکر استرداد اموال غارت شده ابدأ عملی نمیشد بنا بر



این من این فکر را بکلی از سر بندر کردم و فقط از مالکین تقاضا نمودم که باندازه امکان با زارعین مساعدت کرده و وسائل استقرار آنها را در محل فراهم نمایند و آنها را بکارهای زراعتی وادارند و در گزارشات خود اشاره کردم که مسیحیان محتاج مساعدت و اعانه هستند بالاخره موفق شدم که چند عدل لباس بگیرم این لباسها را خانم من بكمك خواهران سن و نسان میسیون کاتولیک میان مستمندان و محتاجان قسمت کردند پس از هجوم سیل بزرگ نستوریها کمیته خیریه ای هم تشکیل دادم و اعتبار قابل ملاحظه ای گرفتم این کمیته مرکب بود از رؤسای میسیونها که خود ریاست آنرا قبول کردند و بعمل پرداختیم طریقه رفتار میسیون امریکائی بهتر از کمیته ما بود آنها مردان را براه سازی و زنان را بکارهای دستی گماشتند و در مقابل کار اجرتی بآنها میدادند سایر میسیون های کاتولیک و ارتودکس فقط بدادن اعانه اکتفا می کردند .

در عین حال که ریاست کمیته خیریه پناهندگان را داشتم عضویت تشکیلات مرکزی کل امور خیریه را هم که در تقلیس بهمت ژنرال تاماشو Tamamchev تأسیس یافته بود دارا بودم و من می بایستی حساب تقسیم اعانات را بآن مرکز بدهم در کمیته خیریه ما موسیو Moreau بلژیکی مدیر گمرک ارومیه نیز شرکت داشت و افتخاراً حسابداری کمیته ما را قبول کرده بود ما در هر ماه یکدفعه در محلی برای تقسیم اعانه جمع میشدیم در این مجمع جناب سرژ Serge رئیس میسیون ارتودکس و جناب سینتاک نماینده روحانی لازاریست و رئیس میسیون کاتولیک و دکتر آ. شید رئیس میسیون امریکائی و یک کشیش از منی و یک نماینده کمیته آشوروکلده و دکتر یونان مالیک و یکی از مأمورین ایران حضور داشتند با اینکه این میسیون مختلط و از اشخاص مختلف تشکیل یافته بود باهم سازش خوبی داشتند این کارهای خیریه تا اندازه ای باعث تخفیف رنج مسیحیان و سایر پناهندگان شد در اینجا باید علوهمت دولت امپراطوری روسیه را نیز در نظر داشت که از حیث مالی مساعدت شایانی بما کرد . عملیات ما هم بطور بی طرفانه انجام می گرفت حتی میسیون ارتودکس هم با سایر میسیونها در اخذ اعانه تفاوتی نداشت و هر یک از فرق مختلف مذهبی قسمت اعانه خود را

طبق تعداد کسانی که در پناه داشت دریافت می کرد این عمل نیک از نظر نوع دوستی انجام می گرفت بدون اینکه سیاستی در دنبال داشته باشد من توانستم از همین صندوق مساعدتی بچند صد نفر کردهای پناهنده بارومیه هم بکنم البته بهتر این بود که کارخانه‌هایی تأسیس نمود و این افراد واجب - الرعایه را بکار مشغول کرد ولی موقعیت اجازه چنین عملی را نمیداد زیرا که مهاجرین در تمام ناحیه ارومیه پراکنده بودند و اشخاص بی استعداد هم در میان آنها زیاد دیده میشدند ستوری‌های کوهستانی مارشیمون که اکثریت را تشکیل میدادند همه بی خانمان و بااستثنای سال ۱۹۱۶ در هر آن مراقب مخاطرات و پیش آمد های ناگوار بودند زیرا که ما بجهت جنگ نزدیک بودیم و هر گونه تشکیل بادوامی در این محیط غیر ممکن بود بطوریکه قبلا هم اشاره شد فقط میسیون امریکائی که مامور تعلیم و تربیت بود توانست سرمایه خیریه خود را درست بمصرف برساند این میسیون برای کارهای زراعتی هم مساعده می داد و کارگاههایی درست کرده بود که زنان لباس و لحاف میدوختند و بکارهای دستی و بافندگی و غیره اشتغال داشتند. من نیز توانستم یکمده اشخاص سالم را بوسیله نظامیان براه سازی و حفر خندق و سنگر بگمارم و کوهستانیها را مجبور کنم که با قاطرهای خود بامور حمل و نقل پردازند.

در پیش ذکر کردم که برای قنسول امکان نداشت که به تقصیرات رسیدگی کرده و به تفحص غارتگران پردازد و مسلمانان را که در این سختی اوضاع سهیم بوده اند مجازات کند مسلم است که در موقع مهاجرت مسیحیان در زمستان ۱۵ - ۱۹۱۴ که با عجله صورت گرفت نه فقط اموال مادی بفارت رفت بلکه غریزه های بد نیز تحریک شد و چند دختر جوان مسیحی بدست مسلمانها افتادند. من بامساعدت دکترشید کوششی کردم و بجاهائی که این اعمال وقوع یافته بود رفتم تا باندازه امکان اصلاحاتی بکنم و زنان را بخانواده های خود برگردانم. این اقدام بجز در چند مورد سودمند واقع نشد زیرا که زنان از ترس خود را نشان نمیدادند و بعضی هم آبتن شده بودند بنا بر این چاره نبود جز اینکه باملاطفت و مهربانی با اصلاحات پردازیم و اقلای مهربانه ای برای آنها معین کنیم دعاوی جزئی از قبیل یک گوسفند و یک کیسه

گندم و ابزار کارویک گلیم کهنه و غیره بدون مداخله رسمی در میان خودشان اصلاح شد. مسلمانان بسی خوشوقت شدند از اینکه مراجعت قنسول وقشون روس مزاحمتی برای آنها فراهم نکرد و آنچه را که با وحشت انتظار داشتند بوقوع نه پیوست و همین عمل موجب آن شد که با همسایگان مسیحی خود بدون آنکه نفوذ ما در آن دخالتی بکنند سازش داشته باشند.

در موقع ورود بارومیه مهمترین وظیفه من این بود که با کمال شجاعت در کار خود قضاوت کنم و بفهمم که برای چه باینجا آمده ام آیا باید مانند حاکم جباری باشم و یا آنکه از روی انصاف و عدالت بکار پرداخته باین اوضاع پریشان اهالی سروسامانی بدهم پس از مختصر فکری بر آن شدم که شق اخیر را اختیار کرده و تابلوی اعمال گذشته مسلمان و مسیحی را از نظر دور سازم زیرا که در این موقع انصاف و وجدان همین طریق را اقتضای کرد و با وظیفه من موافقت داشت. البته قونسول نباید فرماندهی قشونکشی مجازاتی را در مقابل اهالی کشوری که در آن مقیم است اختیار نماید آنهم در کشور ایران که بی طرفی خود را اعلان کرده و نه با دولت روس جنگ می کرد و نه روی خوشی به ترکیه نشان میداد بلکه موقعیت اقتضا کرده بود که ترک و روس در این کشور خصومت خود را تعقیب کنند و در نتیجه یک قسمت اهالی این ناحیه نسبت بقسمت دیگر مرتکب اعمال قابل ملامتی بشوند. بدیهی است که دخول قونسول در این کشمکش بی مورد است قونسول باید با عمالی رسیدگی کند که پای تبعه دولتش در میان باشد. در ضمن این افکار عاقلانه ناظر فعالیت میسیونرها هم بودم. کشیش باید در اعمال و رفتار خود فداکاری نشان داده و سطح اخلاق مسیحیانی را که در کشورهای شرقی پراکنده شده اند بلند کند. صورت ظاهر و ظائف آنها این است اما متأسفانه باید اقرار کنم که در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتار می کردند و در عملیات خلاف وجدان و عدالت حمایت قونسول را نیز تقاضا می نمودند و از افراد تحت الحمايه خود افواج تشکیل می دادند البته مخلوط کردن مذهب با سیاست صورت خوشی ندارد و من تصدیق دارم که این کشیشان پیوسته در این صدد بودند که خندق بسیار عمیقی در میان مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای مسیحیان امتیازاتی قائل شوند.

بدیهی است رئیس میسیون ارتودکس یعنی جناب سرژ اعمال و نظریات مرا نمی‌پسندید و مدت‌ها طول کشید تا روابط تیره ما صورت بهتری بخود بگیرد.

من در گزارشات خود بوزارتخانه و سفارت روس در ایران با اعمال این جناب اشاره‌ای کردم و با دلیل ثابت نمودم که روسیه از این طرز رفتار و حمایت مسیحیان و عداوت با مسلمانان بهره‌ای نخواهد برد بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریک خواهد کرد این کشیشان عقیده دارند که در مشاجرات همیشه باید از مسیحیان طرفداری کرد و با این طرز رفتار میسیون روسی را با نقوذ نمود.

در نتیجه این گزارش جناب سرژ که بمقامات عالی و حتی بمحیط دربار تزاری اتکاء داشت عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش پیمن Pimen قائم مقام او گردید. این کشیش کمتر مزاحم من بود و توانستم با او سازشی بکنم.

قضیه مضحك این است که عای جناب سرژ در آغاز آشنائی با نظر تعجب و تنفر بمن می‌نگریست که چرا زن من کاتولیک است. من بدون ملاحظه با او گفتم که این موضوع با مقام رسمی و ماموریت من منافاتی ندارد و نباید در وظائف شخصی هم ملاحظاتی در کار باشد.

بطوریکه قبلاً اشاره کردم خانم من در این موقع هم مهارتی نشان داده و مانند دیلمات زبردستی بفوریت ثابت کرد که عالی جناب مقصراست زیرا که بدون آشنائی و شناسائی کامل او را کاتولیک فرض می‌کند و او را میزبانی معرفی کرد که پیوسته مراقب سالون و مواظب رفتار میهمان خود است بعلاوه روزی هم مهارت دیگری بخرج داد که عکس آن مجلس را هنوز داریم. توضیح آنکه جناب سرژ را بمنزل ما دعوت کرد و او را اجباراً بملاقات جناب ستاک رئیس میسیون کاتولیک و ادار کرد در صورتیکه این دونفر بطوری از هم دوری می‌جستند که در مدت چندین سال توقف در ارومیه همدیگر را ندیده بودند.

خلاصه آنکه پست قونسولی ارومیه از بیت المقدس دست کمی نداشت و میبایستی پیوسته منافع مذاهب مختلفه را بحال تعادل نگاهداشت میسیون کاتولیک



که بوسیله لازاریست‌ها و خواهران سن و نسان اداره می‌شد نظر بقدمت تاریخی برتری بدون بحثی بر سایر میسیونرها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه می‌داد فعالیت میسیونرهای کاتولیک در این قسمت آسیا از زمانهای قدیم شروع شده است و چون بکتاب آسمانیوس **Assemanius** که بزبان لاتین راجع بمسیحیت ایران نوشته شده مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت می‌گردد. کاتولیک‌ها در شهر تبریز پایتخت آذربایجان نیز مؤسسه‌ای دارند و در سلماس هم شعبه‌ای دایر کرده اند در ارومیه هم نظر باینکه جناب سنتاک کشیش و نماینده روحانی پاپ حضور داشت و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته باشد میسیون کاتولیک دارای نفوذ قابل توجهی بود البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالی مقام و محترم خود بدست آورده بود اما وسایل مالی این میسیون بسیار کم و از این حیث بامیسیون امریکائی قابل مقایسه نبود امریکائی‌ها باتمام وسائل لازم مجهز بودند و میسیون ارتودکس هم نظر بنفوذ سیاسی روسیه در این نواحی دارای وسائل لازم بود و در امور مالی تقصی

نداشت .

در جنب این میسیونهای سه گانه لوتریهای آلمانی هم بودند اما بواسطه وقوع جنگ اجباراً مهاجرت کردند و من بدیدار آنها موفق نگردیدم چند نفری هم از پروتستانها و آنگلیکان در آنجا وجود داشتند . بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف قرار گرفته بودند از طوائف آشوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسورس *Aïssors* می شناختند عده قلیلی ارمنی هم در سه یا چهار دهکده امرار حیات می کردند و پیرو کشیشان خود بودند و میسیونرها نتوانسته بودند بآنها دست اندازی کنند . تعریف دقیق نژادی آیسورها بی نهایت مشکل است . صفت ممیزه آنها فقط زبان است ، این جمعیت بزبان سیریاک یا زبان آرامی شرقی حرف می زنند یعنی یکنوع زبان سمیتیک که ر . پ . دووال *R.P. Duval* آنرا خوب مطالعه کرده است حرف زدن باین زبان اجازه می دهد که این طایفه را به آرامی ها اتصال داد . تاریخ آنها چندی با آشوریها مخلوط بوده است در هر حال مدرک مثبت و قطعی راجع بآنها در دست نیست یکی از میسیونرهای امریکائی موسوم به گرانٹ *Grant* عقیده داشت که آیسورها از اقباق قبایل یهود هستند که با سارت نقل مکان داده شده اند اما این فرض مورد تصدیق دانشمندان واقع نشده است و ممکن نیست بطور علمی محل درستی در بین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص معین کرد . بعید نیست که خود آیسورها یا اقلا چند نفری که از مدارس امریکائی و اروپائی بیرون آمده اند مایل شده باشند که خود را از حیث نژاد و منشاء با آشوریها بچسبانند و برای دلیل هم تکیه کرده اند بمحل مسکونی خود در موصل ( نینوای قدیم ) که بعد هم در کوهستان مجاور موصل پراکنده شده و پیش آمده اند تا بخاک ایران رسیده اند و نام آشوری یا سوربائی را انتخاب نموده اند تصدیق بستگی این طایفه بملت آشور قدیم بسیار مشکل است بلکه می توان قبول کرد که این طایفه در زمینه مذهبی قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونر واقع شوند بستگی داشته اند بیک کلیسای شرقی بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم شروع می شود و مربوط است بتاریخ زمان ساسانیان که پایتختشان در تیسفون نزدیک بغداد بوده است بعلاوه نستوریها

ابتداء در بین النهرین و بعدها در حوزة دریاچه ارومیه بمنه ب کاتولیک گرویدند  
اند. هسته ابتدائی آنها که اتصال به نیاکانشان دارد در حوالی قرن شانزدهم  
در جبال کردستان مرکزی که در شمال دشت بین النهرین قتل خود را نشان



می دهد استقرار یافته و از حیث اداری مربوط می شوند بولایت وان و در  
همینجا بود که در موقع جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ زندگانی قبیله ای داشتند. این  
اجتماع یکنوع حکومت روحانی داشت که در رأس آن یک رئیس روحانی  
موروثی بوده بنام مارشیمون و در هر قبیله نیز مانند قبایل (جلو - باز - تخوما  
نیاری و غیره) در پهلوی ملیک که رئیس عرفی آنها بوده یک کشیش هم  
بنام آبونا Abouna بوده است

اکنون باید اصل دوم نام آنها یعنی کلدانی را نیز تحت بررسی قرار

داد در این جا هم تفکرات تاریخی با ارزشی بیان می آید که من به بحث آنها نمی پردازم زیرا که مسئله خیلی پیچیده است و تاریخ قدیم شرق نه فقط کلدانی های بین النهرین را می شناسد بلکه طایفه خالد را نیز می شناسد که در حوالی دریاچه وان سلطنتی داشته اند بنام سلطنت اورارتو **Ourartou** که در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح اقتداری بخود دید و با مملکت آشور رقابت میکرد و در هر حال این نکته قابل توجه است که در تشکیلات کشیشی بیزانس نام خالد محفوظ مانده و آن عبارت از اسقف نشینی در آسیا بوده است در اینجا نیز باید گفت که اگر روزی در سلسله انساب و نسلها تحقیق شود ما را نسبت باین طایفه بزمینه ای خواهد برد که بیشتر جنبه مذهبی دارد نه نژادی.

بهر حال این افکار و ملاحظات در مدت اقامت ارومیه از خاطر من می گذشت و بدوستی آنها اطمینان قطعی ندارم البته خاورشناسانی که از من عالم تر باشند باید بمطالعه گذشته این طایفه پردازند بعلاوه من فرصت لازم را هم نداشتم که در این موضوع غوررسی و تحقیقات کاملی بکنم زیرا مشاغل اداری که پیوسته مراد فرشار میگذاشت مانع این نوع مطالعات بود. خلاصه این بود وضع گوشه از ایران که مقدرات سکنه ارومیه را در بهار سال ۱۹۱۵ نمایش میداد.

در پیش اشاره کردم که برای من امکان نداشت و میل هم نداشتم که در اعمال گذشته دخالت کرده و در میان مسلمان و عیسوی که روابطشان بواسطه اعلان جهاد ترکیه تیره شده بود حکمیت کنم بواسطه همین اعلان بود که يك قسمت از سکنه مسیحی در موقع عقب نشینی موقتی قشون ما در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ بطرف سرحد روسیه فرار کرد و قسمتی هم بمیسون های کاتولیک و امریکائی پناه برد و پاره ای از مسلمانان بغارت اموال متروکه مسیحیان پرداختند این غارت هنگامی روی داد که قشون ترك باین نواحی وارد گردید. مقدمه الجیش آن سپاهیان چریک کرد و مجاهدین ایرانی بودند. این عده قبل از اینکه قسمت عمده لشکر خلیل بیك برسد بهره چه توانست و موافق سلیقه خود دید دست اندازی کرد و فرمانده ترك هم هنوز حضور نداشت که از آنها جلو گیری کند. بعلاوه باید دانست که اموال مسلمان



و مسیحی هردو در معرض غارت قرار گرفت . و منبهم نمی توانستم در این شکارگاه وحشتناک که همان غارتگران قبلی بنوبه خود غارت زده و قربانی شدند وارد شوم کاری که در نظر من بیستراهمیت داشت و می توانستم بآن توجه کنم این بود که باندازه امکان انتظاماتی برقرار کنم و کوشش نمایم که کینه ها و عداوت ها فراموش شده و سکنه مشغول کارهای خود بشوند متأسفانه در همان اوقات که مقارن بود با پائیز ۱۹۱۵ سیل قبایل نستوری مارشیمون پس از مقاومت دلیرانه با کردها و ترکها مجبور بترك کوهستان های خود شده و بطرف این ناحیه سرازیر گردید و براین اوضاع آشفته سرباری شد . ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری امراض مسریه دایر نمودم عقب نشینی نستوریها بطرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی را مختل کرد زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها و ترکها جنگیده بودند اگر رسماً از طرف مادعوت بجنک با ترکها نشده اقل از طرف فرماندهی نظامی ما تشویق و تحریک شده بودند و بنا بر این خواه و ناخواه از جمله متحدین شکست خورده ما محسوب می گردیدند و حق داشتند که بقشون ما ملحق شوند . از طرفی هم مسلم بود که روسیه در جنک با ترکیه مقاصد خود را که از آن جمله استخلاص ارمنستان بود تعقیب میکند و بالضروره باید در مقدرات قبایل آیسور مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل میدهد دخالت داشته باشد . از طرفی هم مسلم بود که مارشیمون بتغلیس رفته و با گران دوک نیکلا راجع بآزادی و استقلال قبایل آیسور مذاکراتی کرده و در نتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده است . علاوه بر نستوری های ترکیه که انتظار داشتند بعد از جنک آزاد و مستقل گردند آن عده هم که تبعه ایران و در ارومیه مسکن داشت صرف نظر از اختلاف مذهبی از همان نژاد بود اینها نیز که چند هزار نفر بودند امیدواری داشتند که بعد از جنک تغییراتی در اوضاعشان روی دهد و از تحت تسلط دول مسلمان بیرون روند . عده از آنها که در طی دو نسل در تحت نفوذ و تربیت میسیونرها بودند کشیش و آموزگار و دکترا شده و از حیث فهم و شعور بر دیگران برتری داشتند و مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی قائم و پیشوای ملت آیسور شده و در تحت سپر روسیه آرزوهای خود را

بمرحله عمل درآورند .

این دسته از موفقیت استفاده کرده يك انجمن ملی آشور و کلدیه در ارومیه تأسیس کردند و درحالی که بحسب ظاهر در مقابل مأمورین ایرانی اظهار اطاعت و انقیاد می کردند برنامه مقاصد نهائی آنها معلوم بود بنابراین من مجبور بودم که عملیات آنها را در زیر نظر داشته باشم . از طرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم که من قسولی بیش نیستم آنها در ایرانی که بی طرفی خود را رسماً اعلان کرده و در ارومیه هم نمایندگانی دارد که من باید رسمیت آنها را بشناسم و همین مأمورین دولتی باید امور سکنه این نواحی را اداره کنند . اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی و عملی در اینجا اختلاط پیدا کرده و قشون ما این ناحیه را میدان جنگ شناخته است زیرا که قشون ترك را از اینجا بعقب رانده و میدان را تصرف کرده است بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت کار مأمورین ایرانی موافقت نداشت و احتیاجات نظامی بر سایر احتیاجات برتری داشت .

خلاصه در همین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال بفعالیت پردازم و در میان منافع مختلفه که یومیه باهم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم . جلوگیری از مقاصد انجمن ملی آشور و کلدانی برای من چندان اشکالی نداشت و می توانستم آنها را تبدیل کنم بانجمنی که جنبه نوع پرستی داشته باشد نه جنبه سیاسی . رئیس آن دکتر یونان آدم عاقلی بود اما مراقبت عملیات عناصر متعدد مسیحی که باتکاء فرماندهان نظامی ما تحریک شده بودند بسیار مشکل بلکه غیرممکن بود اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خود را با مسلمانان تصفیه کنند در اینصورت من مجبور بودم از مسلمانان که در معرض تهدید واقع شده اند دفاع نمایم و نگذارم که این عناصر شورش طلب بواسطه حضور قشون ما در صدد انتقام برآیند و بمسلمانان آزار رسانند البته مواقع مساعدی هم برای آنها پیش می آمد زیرا که برای تهیه آذوقه و سایر لوازم قشون واسطه بودند و در فراهم کردن علیق و حیوانات باربر بر مسلمانان تحمیلاتی می کردند و حقاً باید اقرار کنم که در میان این واسطه ها اشخاص با کدامن و صلح جو بندرت دیده میشد و اغلب مردمان ضرور و فاسدی بودند .

در تمام اوقات اشخاص ناراضی بقسولخانه مراجعه می کردند و من مجبور بودم در کار دخالت کرده و اشکالات را بطوری که منافع مختلفه باهم سازش داشته باشند مرتفع نمایم. و این کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی میکرد. فقط در موقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کار آزموده ای بود و با نظامیان ما سازشی داشت قدری راحت بودم این حاکم با یک منطق عاقلانه ای بحل قضایای پیچیده که در آن عقاید مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله تشکیل یکدسته امنیه ای مرکب از مسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود نظم و آرامشی در نواحی ازومیه برقرار کرد و در خود شهر هم اداره پلیسی دایر نمود. برای روشنائی شهر و سنک فرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می کرد و من با کمال صداقت و اطمینان اقرار می کنم که نسبت باهالی جز نیکوکاری و خیرخواهی اقدامی نکرد برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خود سرواستیداد رأی داشتند و پیوسته امور مردم را با اشکال مواجه میکردند و افسران نظامی روسی را بشدت عصبانی مینمودند. هیچیک مانند اعتمادالدوله بفکر اصلاح امور شهری و فراهم ساختن وسایل سازش بین عناصر مختلفه نبود، هموطنانش قدر این مرد خیرخواه را ندانسته و او را در آغاز انقلاب روسیه معزول کردند و در تبریز زندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه در زندان رنج کشید عاقبت مسموم بشود و گذشت. من در اینجا نام او را با احترام یاد کرده و برای او طلب روان شادی میکنم. اعتمادالدوله در موقع حکومت در ازومیه از طرف دولت روسیه با افتخاراتی که ختماً لیاقت آنرا داشت نائل گشت.

اکنون که منظره امور اداری و سیاسی و نظامی را که پیوسته مرا در ازومیه مشغول میداشت تا اندازه ای نشان دادم بامور بهداشتی که با اقدامات من در صورتی گرفت میبرد ازم. مراجعت سکنه محلی که در مهاجرت رنجها کشیده و مصائب و سختیها دیده و در دستوری ها در پائیز ۱۹۱۵ و بعد هم ورود کردهای ناوچیا در ۱۹۱۶ و حضور قشون ما از دخامی در شهر ایجاد کرد و بنا بر این مسئله بهداشت جلب توجه مرا نمود. نسبت بقشون فرماندهی



نظامی بطوریکه لازم بود وسایل بهداشت را فراهم کرده بود امانت به جمعیت زیاد شهری توجهی نداشت درارومیه هم بغیر از بیمارستان میسیون امریکائی که بواسطه مراقبت و فعالیت قابل تمجید رئیس آن دکتر پاکارد Packard و شاگردان مدرسه طبیبی خودش و چند دکتر کلدانی خوب اداره میشد مؤسسه بهداشت دیگری وجود نداشت در پایان ۱۹۱۵ و بای خفیفی در شهر بروز کرده من توانستم از مؤسسه طبیبی احمر فقار مقدادی دارو بگیرم و بعد هم در نتیجه گزارشات و درخواستی که کردم وزارت امور خارجه

روسیه هیئت مخصوصی را برای جلوگیری از امراض مسریه بارومیه اعزام داشت که مدت آنرا در میسیون ارتودوکس جای دادم این هیئت خدمات قابل تقدیر فراموش نشدنی انجام داد و رئیس آن دکتر آ. کاش **A. Kach** پزشک دانشمند و میکرب شناس فعالیت شایانی کرد و پس از ورود بتأسیس یک بیمارستان مجانی پرداخت و سکنه اعم از مسیحی و مسلمان بآن مراجعه میکردند این بیمارستان تنها مؤسسه تبلیغاتی قابل ذکر بود.

سرویس بهداشت با افزایش دائمی وسایل لازم پیوسته رو بتوسعه و ترقی بود اداره صلیب احمر قفقاز ریاست آنرا بعهده من محول نمود من نیز با اجازه سفارت آنرا قبول کردم و در پهلوی ارکان حرب قشون آنرا اداره میکردم در موقع انقلاب روسیه دو بیمارستان با اضافه تشکیلات بهداشتی صلیب احمر در ارومیه تحت اختیار من بود علاوه دو درمانگاه روسی دیگر هم وجود داشت که اداره آنها بعهده دیگری بود.

در پائیز ۱۹۱۷ نیز یک آمبولانس کوهستانی قفقازی که از تشکیلات فرانسه بود از راه آرخانژل **Arkhangel** بارومیه آمد. ریاست آن با موسیو پ. کوژل **P. Coujole** بود. این آمبولانس دارای تشکیلات تازه و از هر حیث مکمل و بتوسط رئیس عالی قدری اداره میشد و برای مساعدت بکلنی کوچک فرانسه و بطور کلی برای کلنی های متحدین که عبارت بودند از میسیونرهای فرانسوی و امریکائی و قونسولگری روسیه بموقع رسید.

من احترامات خالصانه خود را باین هیئت فرانسوی که مخاطرات یک سفر طولانی را تحمل کرده و برای مساعدت بسکنه ارومیه باین آمدت تقدیم میکنم و بسی متأسفم که ورود آن مقارن شد با شورش و فساد اخلاق قشون ما و وقایع تنفر آوری که از این بی نظمی پدیدار گردید و در نتیجه آمبولانس فرانسه باوضع آشفته سیاسی بر خورد

ورود غیر مترقبه آمبولانس فرانسه بدون اینکه متضمن بر نامه معینی باشد تنها عمل خیر خواهانه و نوع دوستی بود که از طرف فرانسه در ایران صورت گرفت اما متأسفانه این هیئت نتوانست کاملاً بوظایف خود عمل نماید

## و با کدورت از ایران رفت (۱)

## مسئله گرد

در پائیز ۱۹۱۵ من به تفحص و مطالعه احوال طوائف پرداختم . ابتدا در ساوجبلاغ باین فکر افتادم و از یکنفر سکنه آنجا تحقیقاتی راجع باین موضوع نمودم و بعد با یک ملای متبحر نهری آشنا شدم که مردی ادیب و کاملاً باوضع خاوری آگاه بود و چون بزبان کردی آشنا شدم یک کتاب دستور مکالمه کردی و روسی برای نظامیان خودمان منتشر کردم و پس از آن هم کتاب دیگری راجع باحوال و خصوصیات قبایل کرد انتشار دادم . بی مورد نیست که در اینجا بطور اختصار شرح ملاقات و مذاکرات خود را با کردها ذکر کنم باوجود اینکه اکنون فاصله زیادی از آنها دارم خوب میبینم که کردها مردمانی بی اساس و فاقد اخلاق هستند و زماندهی نظامی ما میل داشت که کردها اسلحه خود را بر زمین گذارده و زنان مسیحی را که یاسارت برده و اموالی را که غارت کرده بودند مسترد دارند و در مقابل با آنها تأمین داده شود که بر راحتی در کوهستانهای خود زندگی کنند اما کردها باقرآن سوگند یاد کرده و معاهداتی می بستند و پس از رفتن دوباره تاخت و تاز خود را شروع می کردند. تنها راه حل مسئله موافقت با کرد میبایستی جنک یا تبلیغات و دادن پول زیاد باشد. خلع سلاح کرد و استرداد اموال غارتی آنها در موقع جنک جز بشوخی بچیز دیگری شباهت نداشت.

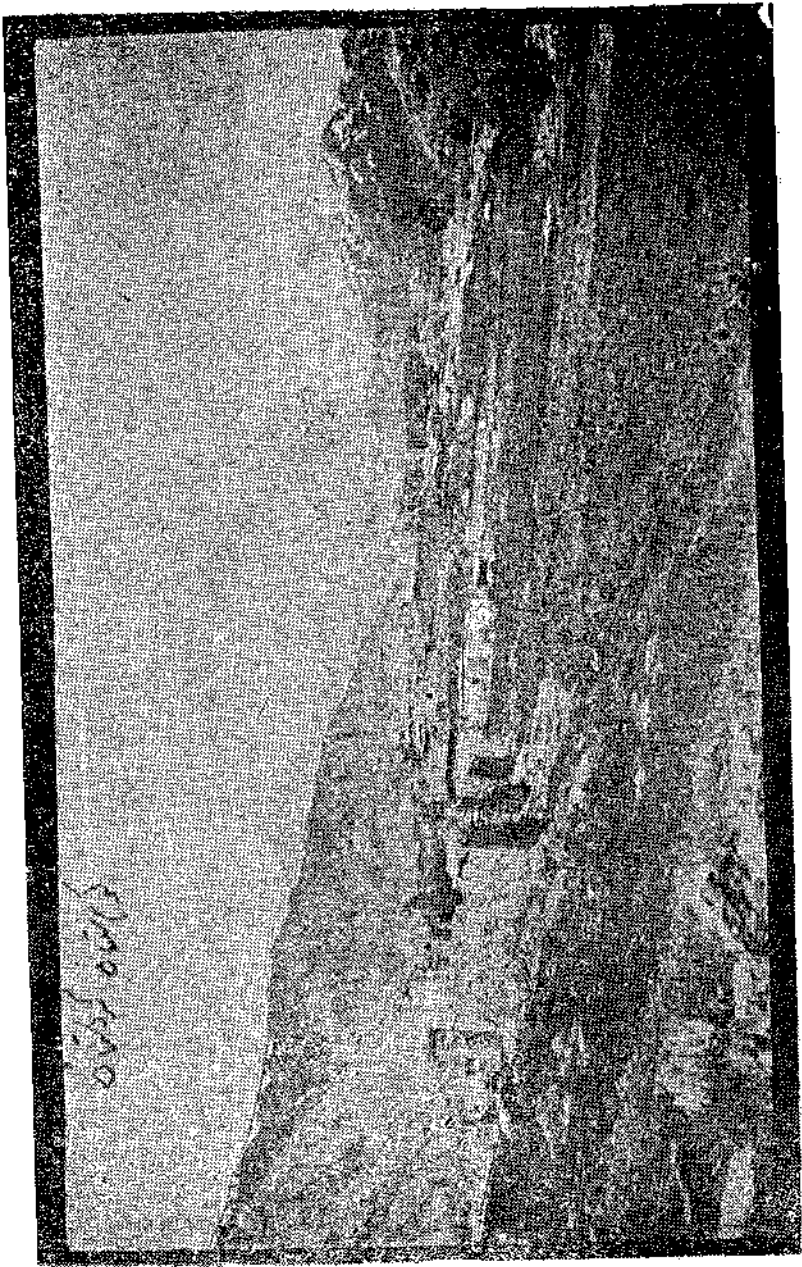
صرف نظر از این ملاحظات کلی نسبت باین قبایل باید سیاست خاصی

(۱) موسیو کوژل شرح عملیات و سرگذشت خود را در کتابی بعنوان مصائب آمبولانس فرانسه در ایران مفصلاً نوشته است یکی از اعضای این آمبولانس امیل زاوی Emile Zavier بود که چندین کتاب از مشاهدات خود در قفقاز و ایران منتشر ساخت. یک کتاب روسی هم بشکلوسکی B. Chklovsky نوشته است که بزبان فرانسه ترجمه شده و این شخص را من در ارومیه و وقتی که سمت کمیسر سیاسی داشت دیدم او در کتاب خود از وقایع سنوات ۱۸-۱۹۱۷ صحبت میکند و ضمناً مرانماینده کشور آهوان آبی رنگ معرفی میکند و مقصودش از این جمله این است که موهوم بودن قونسلخانه را در مقابل سر بازاران افسار گسیخته روسی تعریف کند

اتخاذ شود که همه آنرا تعقیب نمایند تا به نتیجه‌ای برسد. متأسفانه در آن موقع خط مشی مشترکی وجود نداشت. در ارکان حرب تفلیس پرنس شاخوسکوئی Chakhovakoi نسبت باین موضوع نظر عاقلانه‌ای داشت اما در ایران بهمان اندازه که قونسول وجود داشت اختلاف نظر در کار بود. هر یک از قنسولهای خوی و ارومیه و کرمانشاه و غیره نظر خاصی در حل مسئله داشت و بواسطه فقدان یک نقشه کلی هر یک از این قونسولها فکری در خاطر می‌پرورانید که نتایج آن بزودی مشهود گردید. در تفلیس بنا بر قرارداد و اطمینان رسمی یکی از رؤسای کرد از نژاد طایفه شاه‌منش بی‌تلیس برای تجهیز قبایل کرد این ناحیه پول زیادی بمصرف رسید و ابدأ نتیجه‌ای از آن گرفته نشد در خوی هم قنسول ما باظهار موافقت و همدستی یکی از رؤسای کرد موسوم با اسمعیل آقای سمیقو اعتماد حاصل کرده و بنا به تقاضای این قنسول نشانها و هدایای زیادی با اسمعیل آقا داده شد مادامی که ما در این ناحیه قوی بودیم این شخص ظاهراً آرام بود ولی باطناً با ترکها مکاتبه داشت و همینکه موقع را مناسب دید مارشیمون را در ۴ مارس ۱۹۱۸ در کهنه شهر خائنانه کشت.

بطوریکه شنیدم در منطقه عملیات ژنرال باراتووم معاهداتی با کردها صورت گرفت ولی به نتیجه مثبتی نرسید ابدأ اطمینان بقول و تمهیدات آنها نبود و غالباً ارتباطات قشون ما بواسطه دسته‌های مسلح کرد تهدید و قطع می‌گردید و نیز شنیدم که یکی از افسران عالی‌رتبه مام‌اوریت یافت که به بوجود رفته با رؤسای طوائف لر بندوبستی بکند و در ضمن وعده‌های گوناگون حق پوشیدن پالتوی ژنرالی را هم بآنها داده بود و من نفهمیدم نتیجه این مام‌وریت چه شد.

خود من نیز در ارومیه از این اشتباهات برکنار نبودم اما همینکه فهمیدم که هرگونه قراردادی با کرد بی نتیجه است بمطالعه اوضاع کردستان و زبان کردی پرداختم. اگرچه این اقدام من در سیر حوادث تأثیری نداشت ولی برای خاورشناسی ما بی‌فایده نبود تعرض قبایل کرد بیشتر بواسطه اعلان جهادی بود که از طرف ترکها منتشر شده بود یک قسمت از متن اعلان این است:



تمام مسلمانانی که در معرض آزار و اذیت دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده‌اند مانند اهالی کریمه و قازان و ترکستان و بخارا و خیوه و هندوستان و چین و افغانستان و افریقا و ایران و غیره باید در این جنگ بهیئت اجتماع دوش بدوش نظامیان عثمانی بوظائف مقدس

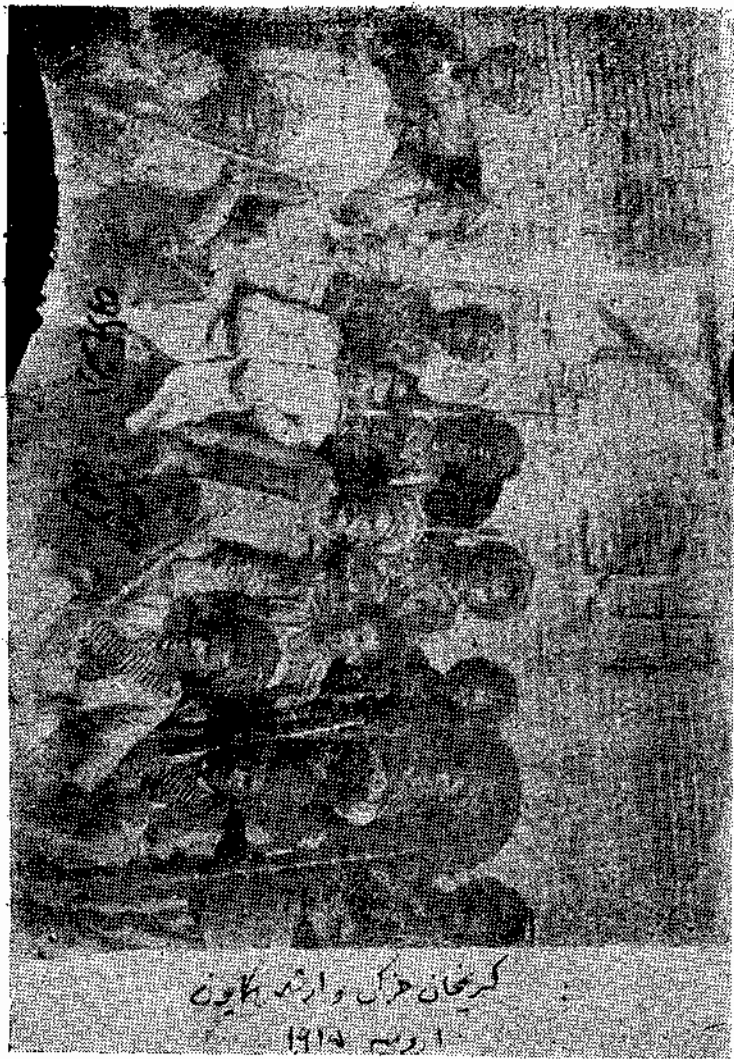


مذهبی اسلام عمل کرده باجان و مال در این جهاد مقدس شرکت نمایند (۱) عبارت فوق قسمتی است از اعلان جهاد که در هزاران نسخه برای دعوت مسلمانان بجهاد در آسیا منتشر شده بود و من نسخه‌های آنرا در ارومیه دیدم بواسطه همین اعلان جهاد بود که کردها بشورش پرداخته و در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ مانند سیل بطرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند و همین دعوت بجهاد بود که موجبات قتل و غارتها و خرابی‌ها را در این ایالت ممتاز زرخیز و پر ثروت فراهم ساخت و آنرا کاهلا مبدل بیک ویرانه کرد. همین دعوت زمینه مساعدی برای غارتگری کردها بوجود آورد من از یکی از رؤسای کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم پاسخی که بمن داد این بود: اهمیتی ندارد امروز من غارت میکنم فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد. نام پاره‌ای از رؤسای کرد که ما با آنها در این نواحی مذاکرات و بندوبستی کردیم بقرار زیر است:

بدر خان بیک و گرگین بیک از قبیله بیک زاده دشت - باروخالو و تیمور آقای شکاک - عبدالله بیک بیک زاده بنار - کریم خان و پیرو بک هر کی - سلیمانخان منصور الممالک زوزا اهل اشنو - حمزه سمان ممش - رؤسای مگری در حوالی بوکان و علی خان پسر سردار مگری که ترکها او را کشتند.

در میان رؤسای کرد فقط سلیمان خان اشوئی رامیتوان نام برد که عواقب اعمال کردهای ایرانی را در شرکت جهاد استنباط کرده بود و تنها کسی بود که در موقع اقامت ترکها در این نواحی بسلامت نرفت و از شکست خوردن در خان تختی و نتایج آن مصون ماند. او از شیخ جمال الدین رایت راجع به تبلیغ جهاد مطالب عجیبی برای من نقل کرد. مسئله جهاد بوسیله شیوخ و عوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت تنها یکی از شیوخ بنام شیخ بابا که در حوالی ساوجبلاغ زندگانی بازهد و تقوای داشت و در نظر کردها محترم بود با این اعلان جهاد مخالفت میکرد و ترکها او را در

(۱) متن کامل و تفصیل دعوت بجهاد را باید در کتاب موسیو آندره ماندلستام André Mandelstam در تحت عنوان مقدرات مملکت عثمانی دید.



زمستان ۱۶- ۱۹۱۵ بواسطه نظریات خلاف جهاد و رافتش نسبت به مسیحیان  
 بدار آویختند. شیخ بابا این جهاد را منافی بامقررات اسلامی میدانست و  
 نظریه نتایجی که دردنیال داشت تصویب نمیکرد. عقیده استوک هوراگریه  
 Sniouk. Hourgronje مستشرق بی طرف که در حقوق اسلامی تبحر  
 وبصیرت کاملی داشت با عقیده این مجتهد کرد موافق بود.  
 اساس روابط ترک و کرد در هنگام جنگ استحکامی نداشت و اشخاص  
 فهمیده بآن اعتمادی نداشتند زیرا که ترکان در موقع لزوم کسانی را که سد  
 راه میسده انستند از میان میبردند علاوه بر قتل شیخ بابا و سردار مسگری

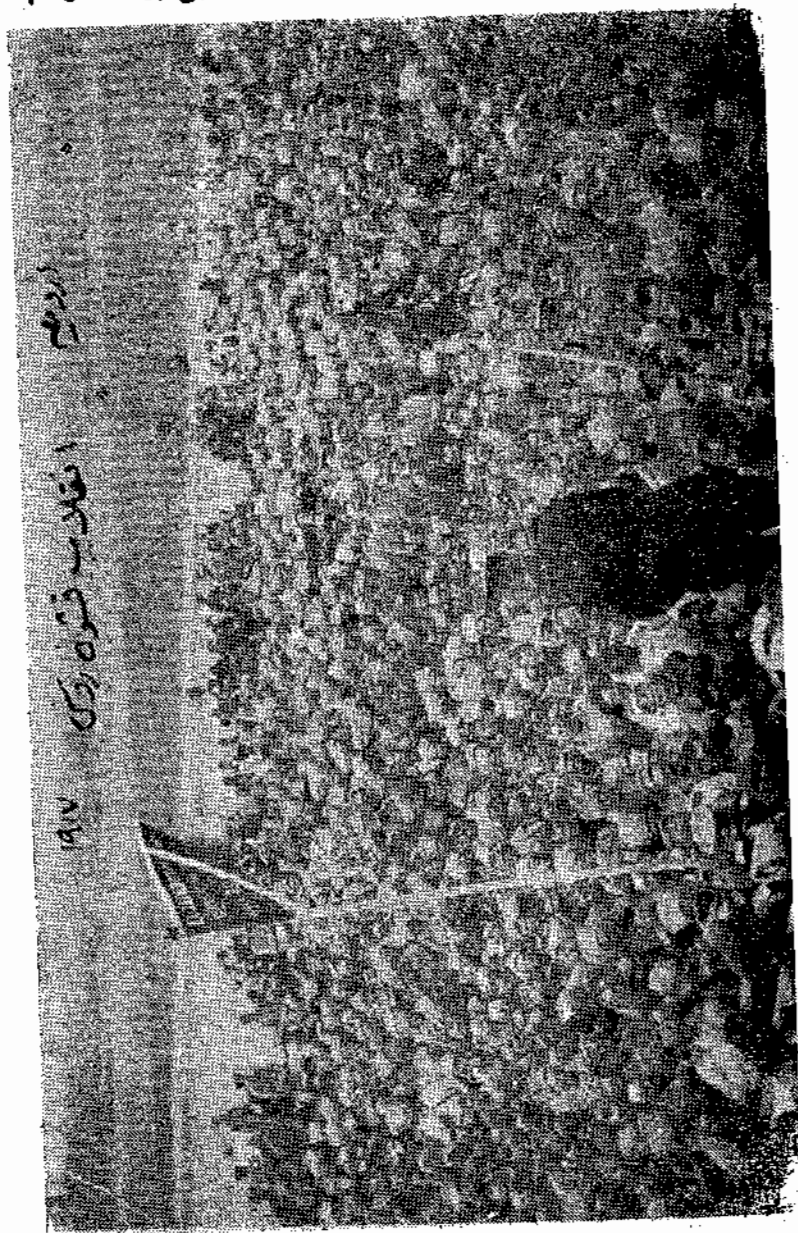
مثالهای دیگری نیز میتوان ذکر کرد :

درابتدای جنگ روحانیون مسلمان کرد که از تأثیرات سیاسی قسطنطنیه دور بودند و اعلان جهاد را فقط در تحت منظره مذهبی میدیدند کردها را بجهاد دعوت میکردند اما پاره‌ای از روحانیون که در خود ترکیه زندگانی میکردند و از سیاست دور نبودند نسبت به این اعلان جهاد مخالفت‌هایی بروز میدادند مانند ابر بکر افندی آریبلی (Erbil) (زبان کردی آنجا را هاولر Hawler تلفظ میکنند) و محمد افندی اهل قوی سنجاق و عبدالقادر افندی اهل بیاره Biareh و طا افندی اهل هکاری Hakkari و غیره. این روحانیون بکردها میگفتند : جنگی که شما را بآن دعوت می‌کنند مشروع نیست. این دعوت بجهاد با شرایطی که شریعت معین میکند موافقت ندارد. دردنیال فکر مذهبی مسئله ملیت کرد بمیان آمد. بطوری که میدانیم در اواسط قرن نوزدهم باب‌عالی در جاهایی بکردستان دست‌اندازی کرد که قبل از آن بوسیله نمایندگان موروثی اشرافی کرد اداره میشد و این موضوع هنوز در خاطر اشراف کرد باقی بود بنابر این اعقاب کسانی که از نفوذ و قدرت اشرافی محروم گردیده بودند بامکان عودت آن امیدواری پیدا کردند مانند خانواده بدرخان بك بهتان Bohtan از اعقاب ابراهیم پاشای ملانی Melani که خود را شاهزاده میدانستند و بیک های میر سو دینان Sevdinan و محمدیان و میرهای هاکاری اما این امیدواری بچسب و قتل منتهی گردید و اشخاص بزرگ و محترمی در کردستان مرکزی بقتل رسیدند مانند شیخ عبدالسلام بارزانی و شیخ سعید سلیمانیه‌ای و شیخ سلیم بیتلیسی و سید علی هیزانی و نواده او شیخ شهاب‌الدین و شیخ نور محمد بریکی beritki و غیره.

مقصود من از این شرح مفصل این نیست که بخواهم قبل از مطالعه و محاکمه قضاوتی کرده و یا اینکه بطور تئوری شالوده کردستان مستقلی را بریزم بلکه خواسته ام دخالت عمومی کردها را در مسئله جهاد برسانم و بظرفانه اوضاع آنوقت کردستان را نشان دهم.

بعلاوه پس از تغییراتی که بواسطه انقلاب در روسیه حاصل گردید روزی در اروپا می‌یکنفر کرد بملاقات من آمد که از طرف کمیته آزادی و استقلال

کردستان مأموریت داشت و نامه ای هم از کمیته بمن داد که مضمون آن  
آزادیخواهی و استقلال کردستان را میرسانید و مطالبی برضد ترکها در آن



نوشته شده بود . و با اینکه رئیس کمیته یکی از اشخاص بانفوذ و مقتدر کرد  
بود مقاصد آنها به نتیجه ای نرسید معیناً اقدامات این کمیته قابل توجه است  
زیرا که اولاً روحیه پاره ای از کردها را نشان میدهد ثانیاً میرساند که انقلاب

روسیه باچه سرعتی درخاورهم مرزخود تأثیر وانعکاس داشته است . البته من نخواستم از ذکر اوضاع واحوال فعلی طوائف گردنتیجه ای بگیرم زیرا که این مسئله متضمن مطالعات دقیق محلی است بلکه خواستم بباره ای از خصائص مسئله کرد که در موقع جنک بآن برخوردیم اشاره ای کرده باشم . (۱)

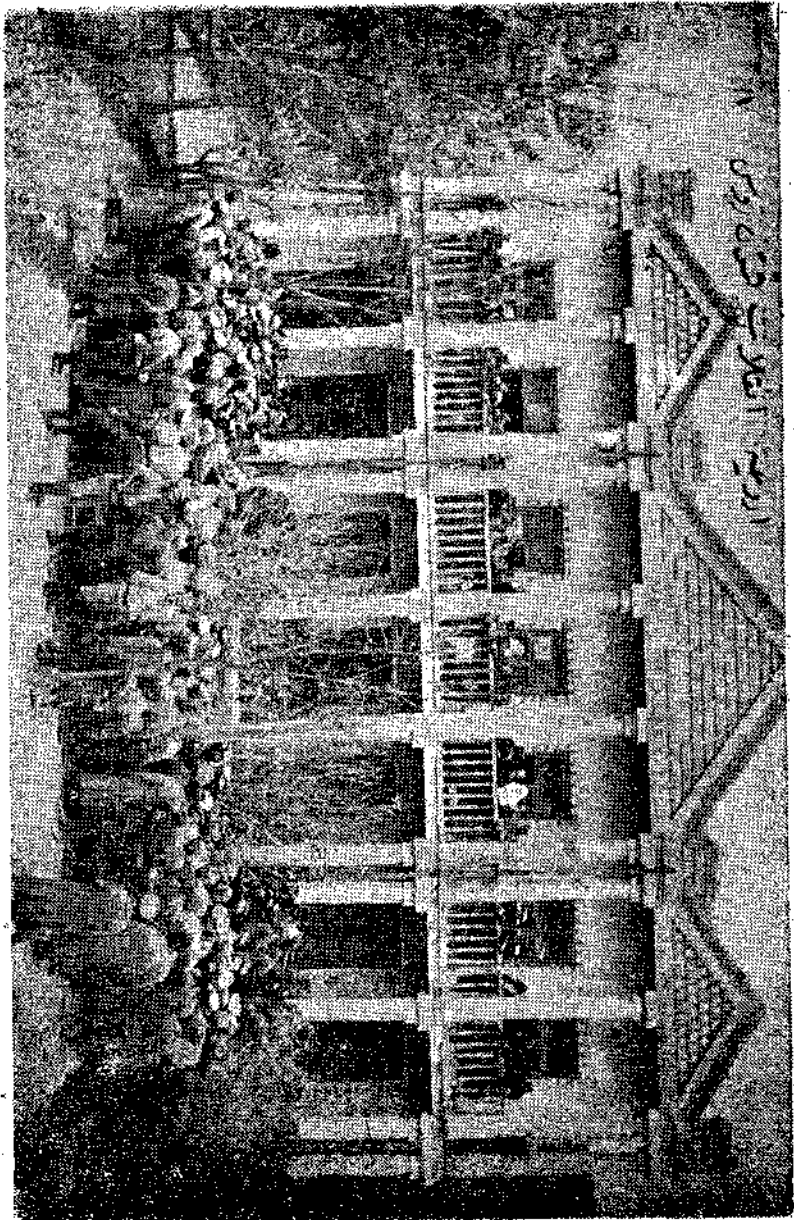
### تشکیلات نظامی مسیحی

بی نظمی وشورش قشون روس ومتار که عملیات جبهه مسیحیان را بوحشت انداخت ناچارهیئتى درماه اکتبر ۱۹۱۷ به تغلیس رفت واززمانمداران دولتی درخواست حمایت نمود پس از ورود این هیئت بلافاصله ژنرال لیدینسکی Lebedinsky فرمانده قشون قفقاز تلگرافی بمن اطلاع داد که تصمیم گرفته شده است که درارومیه قشون مسیحی تشکیل شود ( البته آتاشه های نظامی متحدین هم مانند کننل شاردینی Chardigny و کاپیتن مارچ March وماژوراستکس وکننل پیک Pyke هم بااین تصمیم موافقت دارند) این تشکیل جدیدباید علاوه بر تأمین مسیحیان عملیات جبهه ترک راهم تعقیب کند ازطرف متحدین هم وعده مساعدتهای فنی ومالی بما داده شدوبلافاصله سه نفر افسر فرانسوی شروع به تشکیلات نمودند اماکنل شاردینی درموقع ملاقات درارومیه بمن اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه دراین تشکیلات تازه موقعی است زیرا که ایران وقفقاز جزء منطقه عمل انگلیس شده است وژنرال دنستر ویل Dunsterville باید دراموراین دو کشور دخالت کند دراینجا باید بطورجمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال دراولین اقدام یعنی درموقع رفتن به تغلیس درآغازسال ۱۹۱۸ باشکال برخورد و کمیته انقلابی بلشویست او وافسران همراهش را درانزلی توقیف نمود وپس ازچندی او را رها کرد که با همراهان بقزوین مراجعت نمود باستثنای ماژورنوئل که بتوسط بلشویک ها تسلیم تشکیلات انقلابی جنگلی ایران گردید .

من در آنوقت از این قضایا اطلاعی نداشتم ام یقین حاصل کرده بودم که انگلیسها واقعا در تشکیل قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند

(۲) مطالعات اساسی من راجع بکردها در کبابی بعنوان کرد و کردستان

بوسیله کتابفروشی پایو منتشرخواهدشد



کرد. مستر ماک مورای Mac Murray رئیس کمیسیون مالی بریتانی که در همدان اقامت داشت بزرگال کارپو. Carпов که در ارومیه بود تلگرافی باین مضمون کرد: بعضی اینکه تشکیلات شروع و آموزش نظامی آن معین گردید و وجوه لازم فرستاده خواهد شد. به علاوه در غامه ژانویه ۱۹۱۸ کلپتن گراسی Gracey برای حفظ ازمنی ها و مراقبت در امور گردستان

در این باب  
بارومیه آمد و میجعی تشکیل داد اداره مجله ویگرام Wigram کتابی  
بعنوان کوچکترین متحد در تاریخ ۱۹۲۰ در لندن منتشر کرد. در صفحات  
۳۵ و ۳۶ چنین می نویسد:

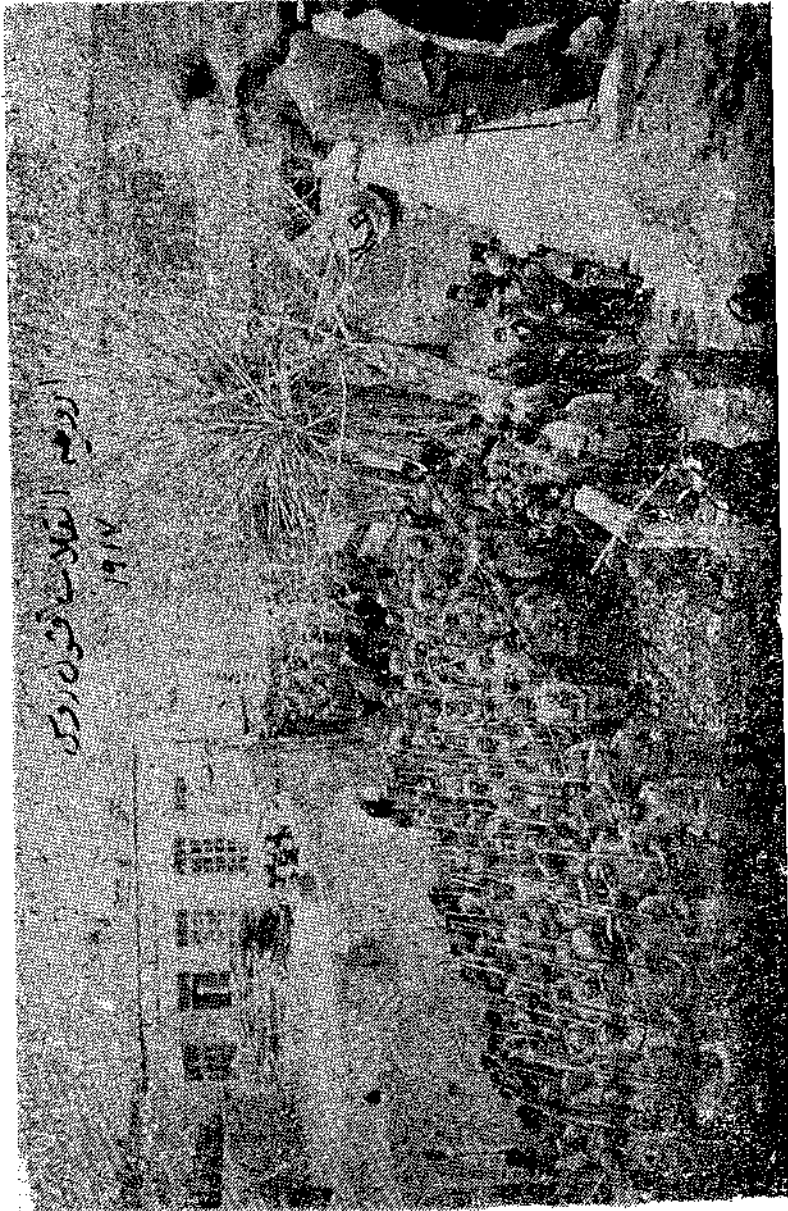
کاپیتن گراسی بارومیه رفت برای اینکه باملت آشوری تماس بگیرد.  
میتینگ بزرگی در آنجا تشکیل داد در هیران ملت آشور بیانات و نقشه عملیات  
اورا تصویب کردند. بنام ۲۵۰ نفر افسر روسی بارومیه فرستاده شود تا  
نیروی آشور را تشکیل دهند این نیرو میبایستی حافظ خط بحر اسود تا بغداد  
باشد پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود  
و با اعتماد این وعده ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته و بچنگ  
ادامه دهد.

در این میتینگ علاوه بر افراد با نفوذ ملت جناب سبتاک و دکتر  
آ. شید. که در آن موقع قونسول افتخاری امریکا بود و من و دکتر  
کوژل هم حضور داشتیم و تصدیق کردیم که اظهارات کاپیتن گراسی با خلوص  
نیت است.

جریان واقعی تشکیل بشرح زیر است:

تشکیل قشون مسیحی باشکالات زیادی برخوردار. اولادها کافی  
نبود زیرا که کلنل کوژمین Kouzmine (که در جنگ روس و ژاپون  
جراحات زیاد دیده بود) علاوه بر سه افسر فرانسوی فقط سی نفر افسر روسی  
بدرجات مختلف در زیر دست داشت و البته این عده برای تشکیلات بمنزله  
قطره آبی بود و ابد امکان نداشت که شش هزار نستوری خشن کوهستانی را  
که با هیچگونه نظمی آشنا نبودند در حوزة تشکیلات وارد و آنها را اداره  
نمود. اعلا از منیها که از حیث عده قلیل بودند نسبه افسران لایقی داشتند  
و نمایش آنها بهتر از نستوریها بود. ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضرورت  
داشت که میبایستی در این موقع پس از مذاکرات طولانی از واحدهای روسی که  
در شرف عزیمت بودند گرفت. من منظره تشکیل بجایه را هنوز در  
خاطر دارم که در آن اواخرای قطعی حاصل نگردید تا اینکه ملاح سالتیکو  
Saltykov بالشویست رئیس کمیته سربازان روسی بمیان افتاد و برای

مساجد و حمایت ارمنی‌ها حاضر شد که مقداری اسلحه و ذخایر بدهد. او



روم  
الحاکم  
۱۹۱۷

میگفت موقعیکه برای متار که جنک بموصل رفته بود شرح قتل و غارت  
تاثر آور ارمنی‌ها را از دهان خود والی آمدوح پاشا شنیده است. که چگونه  
در ارضی روم ترکها بقتل و غارت این طایفه پرداخته اند و اضافه کرد که یک  
عبه از زنان ارمنی که در آنجا بحال اسارت بسر میبردند تضرع و التماس



میکردند که این هیئت اعزامی آنها را از اسارت خلاص و همراه خود ببرد  
بهر حال اشکالات فنی بمراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر کمتر  
بود زیرا که تغلیس تهران را از جریان تشکیلات نظامی بکلی بی اطلاع  
گذارده بود بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجود نداشت  
با این حال جای تعجب نیست که چرا با وجود اینکه مارشیمون نامه ای بولیمهد  
نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه ای داده و حکومت آذربایجان از  
تشکیل قشون مسیحی نگران و سوء ظن حاصل کرده بود .

خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران  
قانونی نبود بلکه برعکس بمنزله تهدیدی نسبت بمسلمانان بنظر میآمد بعلاوه  
همینکه بلشویک قدرت و نفودی حاصل کرد اعمال روسیه در نظر ایران  
بصور مختلفه جلوه کرد . از یکطرف بلشویک ها به شارژہ ذافر ایران  
در بطر و گراد اطلاع و اطمینان داده بودند که عنقریب قشون روس ایران  
را تخلیه خواهد کرد و از طرف دیگر فرماندهی عالی قفقاز که بر ضد  
بلشویک ها رفتار میکرد کوشش داشت که با زهم با ترکها مقاومت نماید  
تهران هم هیچگونه ارتباط رسمی با شورویها نداشت و فقط باذقت بر رفتار  
و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با  
بنابرعادت دل خود را بازی میکرد مانند سابق بر رفتار عادی خود ادامه دهد  
مخصوصاً در موقعیکه دولت انگلیس خود را آماده میکرد که در ایران با  
قوة نظامی دخالت کند و در حفظ باد کوبه که تهدید شده بود بکوشد .

بنابراین مقدمه الحیش قشون انگلیس از راه قصر شیرین وارد ایران  
گردید در تیریز هم پس از عقب نشینی قشون روس در اواخر ژانویه ۱۹۱۸  
یک جمعیت انقلابی ملی بنام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری  
ایجاد شد و بزودی بر اوضاع تسلط یافت عده ای از آنها بخط نظامی  
شرفخانه دست اندازی کرد ( شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و  
تبریز است در کنار دریاچه ارومیه ) و هر چه ذخایر جنگی روس بود تصرف  
نمود حتی بر روی کشتی های کوچک بحریه نیز دست انداخت و در شرفخانه  
جبهه ای تشکیل داد . البته وقایع شرفخانه و سایر وقایع که شایسته کنجکوی  
است و حکومت تبریز هم محرمانه در آن دستی داشت و با این تشکیل انقلابی

موافق بود بعدها در مطبوعات منتشر خواهد شد. این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما در ارومیه مانند يك ساخلو محصور و محبوس باشیم.

بدیهی است چنین اوضاع آشفته‌ای دوام پیدانی کند و بلافاصله اوضاعی بدتر از آن بروز خواهد کرد. در نهم فوریه - نپیدانم محرکی داشت یا نه در میان مسلمان و مسیحی جنک شدیدی در کوچه‌های ارومیه بروز کرد که پس از سه شبانه روز بنفع مسیحیان خاتمه یافت. دنباله این جنک بسیار تأثرآور بود زیرا که سببیت ضعیف در هنگامی که غالب میگردد حدی ندارد در اینموقع اشخاص خیرخواهی از طایفه آشور برای قطع قتل و غارت از من درخواست کردند که دیکتاتور بشوم.... این تکلیف عجیب مضحکی بود که بيك قنسول خارجی میکردند. بعلاوه برای برقراری انتظامات قوه منظمی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنک و قتل و غارت ادامه داشت.

در ۴ مارس اسماعیل آقا سیتقو نیرنگی بکار برد و مارشیمون را بکهنه شهر دعوت نمود و بنو کرهای خود که قبلاً در بالای بام بودند دستور داده بود که در موقع بازگشت او را بقتل رسانند و آنها هم طبق دستور عمل کردند.

این قتل موجب آن شد که اوضاع پریشان آن سامان آشفته‌تر گردد اوباش افسارگسیخته دوباره شروع بقتل و غارت کردند یکمده از مسیحیان مسلح بطرف قلعهٔ چهاربیک که منزل اسماعیل آقا بود بزم انتقام حمله کردند اسماعیل آقا فرار اختیار کرد و مقر او بتصرف مسیحیان درآمد (۱)

در آخر ماه مارس موقعی که آتشون مادر اشغال مشغول مدافعه بود تلال و بی نظمی رویداد و طلیعه قشون منظم ترك از طرف اشنو در جنوب پدیدار گردید این جنک در کوچه‌های ارومیه شروع شد و چندان بعید نیست که محرك این جنك عوامل ترکیه باشند.

### تبدیل سلاح بلباس قضائی

فعلیت من در ارومیه تابع مقتضیات زمان جنک بود و البته با فعالیت

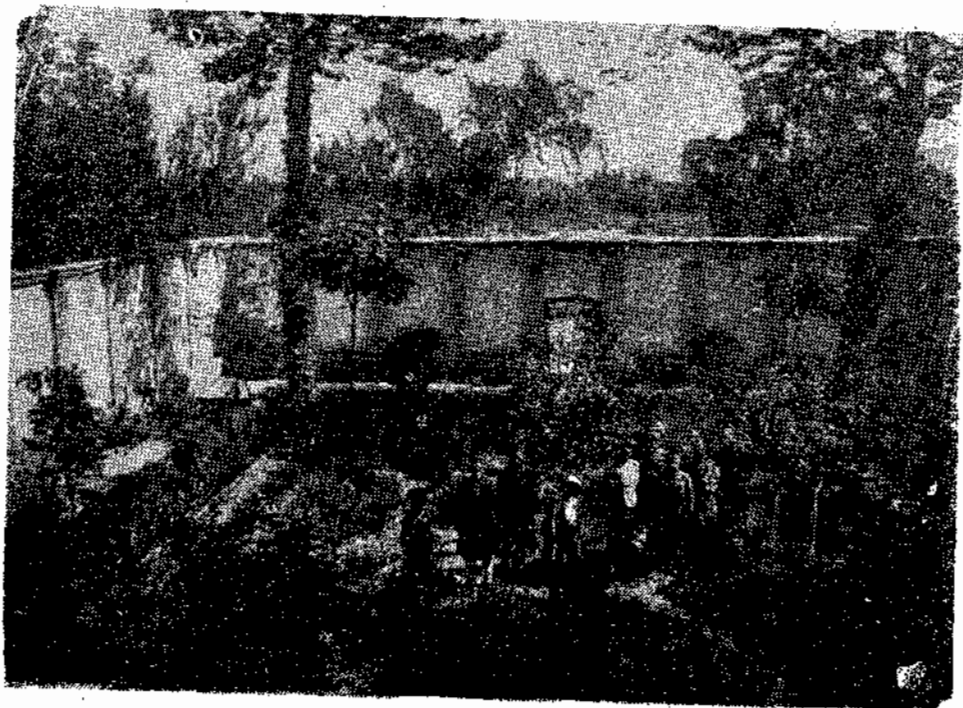
(۱) شاید اشتباه نگرده باشم که باب قبل از ایشکه بشریز مثنقل و مقتوله گردد در همین قلعه چهاربیک مدتی محبوس بوده است.

من در موقع اقامت در رشت تفاوت زیادی داشت اما باید بگویم که اگر چه همکاری قسولگری با ارکان حرب بر حسب ضرورت نزدیک شده بود بست من از ضمایم ارکان حرب بشمار نمیرفت و با اینکه کاملاً در منطقه جنگ واقع بود روش خود را حفظ میکرد. نظر باینکه مدتی در ارومیه بسر بردم لازم میدانم بطور اختصار بشرح منظره آن پردازم.

کرزن انگلیسی در کتاب کلاسیکی خود راجع بایران ناحیه ارومیه را

لمباردی Lombardie ایران مینامد (۱)

این فلات مرتفع در مغرب دریایچه شور ارومیه واقع است که در اوستا بنام چی چستا یا آن اشاره شده است و از ترکیه بوسیله رشته جبال مرتفعی جدا می گردد و دارای رودخانه های متمدن پر آبی است اراضی آن بسیار ممتاز و حاصلخیز و بهمین جهت جمعیت بسیاری در آن سکونت دارد و بطورشایسته مزروع و آباد است مزارع خرم و تا کستانهای مرغوب و باغهای نشاط آور منظره خندان جالب توجهی بآن داده اند. این ناحیه در زمانهای قدیم نیز



(۱) قسمت شمالی ایتالیا که پایتخت آن شهر میلان است

آباد بوده است. در تواریخ آشور يك کشور مقتدر برمیخوریم بنام اورارتو **Ourartou** که پایتخت آن شهر توشپا **Touchpa** بوده است واقع در کنار دریاچه شور دیگر که در قدیم نامش بیاینا **Biaïna** و اکنون موسوم است بدریاچه وان. در این تواریخ راجع بناحیه ارومیه زیاد صحبت شده است. اشخاصی که عالم باآثار و ابنیه باستانی باشند محققاً در اینجا بغنائم ممتازی برمیخورند اما تاکنون بطور علمی در این ناحیه حفريات و کشفیاتی نشده است آنچه بطورتصادف کشف شده عبارت است از مقابر و ظروف سفالی منقش و مهرهای استوانه‌ای شکل و غیره یکصورت حجاری برجسته هم در کوه در قسمت شمالی این ناحیه در خان تختی از زمان ساسانیان پیادگار مانده است و تصور میرود که مجسمه اردشیر بابکان باشد. افسانه می گوید که هلاکو فاتح بزرگ مغول با خزائن خود در یکی از جزایر این دریاچه مدفون است کوهها هم دارای مغاره‌هایی است که هنوز اکتشافاتی در آنها بعمل نیامده است و ممکن است آثار باستانی در آنها یافت شود این آثار تاریخی از فریژی **Phrygie** شروع و تا فلات ایران امتداد دارد. سکه‌های اسکندر کبیر در این نواحی زیاد پیدا شده. یکی از کیشهای انگلیکان کلکسیون آجری بمن نشان داد که از خطوط میخی مستور بود. در نزدیکی ارومیه خرابه‌های قصر محکمی بنام دیم دیم **Dymdim** کرد وجود دارد که بنا بر داستانهای ملی کرد دیم دیم آنرا برای دفاع خود از شاه عباس کبیر ساخته است.

بطوریکه ذکر شد عاشقان آثار و ابنیه باستانی ممکن است در ارومیه اشیاء نفیس زیادی بدست آورند امامت فقط يك اثر قدیمی برخوردارم و آن مجسمه معروفی است که در بدنه آن عبارتی بدوزبان مختلف آشور و کلدی حک شده است و در گردنه کلشین **Kelechine** در جنوب غربی دریاچه ارومیه در امتداد خط راه واندوز و موصل قرار دارد و ندانستیم از چه کسی است روزی ژنرال چرنوزوبو بمن گفت که گرانسوک نیکلا امر کرده است که این سنگ را بموزه تفلیس منتقل نمایند ولی من باین عمل اکتیسیم **Elgenisme** معتقد نبودم (۱) و تصور کردم که يك گواه بزرگ تاریخ

(۱) مربوط است به الژن **Elgin** که دیپلمات و آنتیک دوست و اهل اسکاتلند بوده و کلکسیون قیمتی سنگ مرمر معبد پارتنون **Parthnon** را بسرقت برد.

باستانی حقاً باید محترم شمرده شود و برای روشنی تاریخ در تحقیقات آتیه بعالم علمی بهتر خدمت خواهد کرد و بنا بر این بایستی در جای خود باقی بماند و چون این حکم در تابستان صادر شده بود من بژنرال مذکور گفتم که فصل مقتضی انتقال مجسمه نیست بهتر آن است که در زمستان اقدام باین عمل شود تا برف زیادی روی زمین باشد و بتوانیم بوسیله سورتمه آنرا انتقال دهیم همینکه زمستان رسید ژنرال دوباره نزد من آمد که ماموریت خود را انجام دهد ناچار به بهانه دیگری توسل جسته و گفتم در این جا پای حقوق بین الملل در کار است و این مجسمه در موقع تحدید حدود ترك و ایران در روز های قبل از جنگ در این جا نصب شده است و ما نباید در آن مداخله کنیم زیرا که در کمیسیون مختلط سرحدی کمیسر امپراطوری روسیه نیز حضور داشته است و چون به کاغذ بازی نظامی آشنا بودم باز هم مهلتی برای این عمل حاصل گردید ولی ژنرال از رفتار من ناراضی و غالباً مرا عصبانی میکرد چندی نگذشت که باز قدرت در کار دخیل شد و تقلیس مجدداً مجسمه را مطالبه کرد و بملاحظات دیپلماتیک واقعی نگذارد و من در حال یاس تدبیر دیگری بکار بردم یعنی چون میدانستم که ژنرال بموهومات عقیده دارد از وهم پرستی او استفاده کردم و او را از امور سری مخفی ترساندم ... باو گفتم که در خطوط بدنه مجسمه عبارتی است که نفرین میکند بکسی که جرئت انتقال آنرا داشته باشد این دفعه نشانه گیری من خوب شد و تیر بهدف خورد و نمیدانم ژنرال باچه وسیله ای اجرای حکم رسمی را بتعویق انداخت البته موقعیت هم در این تعویق دخالت داشت شورشهای انقلابی دقت فرماندهی نظامی را متوجه قضایای دیگری کرد و بسی متأسفم که باوجود اینکه ژنرال با مجسمه با احترام رفتار کرد از تقاص و انتقام خدایان انقلابی محروظ نماند و بمحض اینکه علامت انقلاب یعنی نوارهای قرمز را در سینه سر بازان دید اجباراً پست خود را ترك کرد و از ارومیه رفت .

این مطلب را هم باین داستان کوچک ضمیمه میکنم که باقی ماندن این مجسمه بعلامت یادگارفروحات مادر جبهه ترك با منطق موافقت داشت روزی هم بمن خبر دادند که کمیسیونی برای تعیین علامات و یادگاریهای فتح بارومیه آمده است اعضاء آنهم چند نفر بودند که لیاقت چنین عملی را داشتند اما متأسفانه من نام و مشخصات آنها را فراموش کرده ام فقط نام نقاشی که همراه

آنها بود یعنی با کمن سن Bakmanon در خاطر من مانده است که از اهالی فنلاند و برای فراهم کردن آلبومی از نمونه های قابل توجه تاریخی و دورنماها آمده بود. من با و نصیحتی کردم که همه را قبول کرد و قدر دانست يك تفنگ قشنگ قدیمی کردی دو شاخه دار که لوله آن از فولاد و با کمال ظرافت حکاکی شده بود بعنوان یادگار باو تقدیم کردم قنداق این تفنگ هم مثبت کاری با سلیقه ای داشت نقاش مذکور هم برای اینکه از ماتشگری کرده باشد تابلوی تمام اندام از خانم من بالباس کردی ترسیم کرد و برای اتمام با خود به پتروگراد برد اما مادیگر بیدار او موفق نگردیدیم. کمیسیونهای دیگری را هم در ارومیه دیدیم که ورود آنها خالی از فایده نبود یکی از این کمیسیونها به تحقیقات معرفة الارضی حوزه دریاچه مشغول گردید و در طرف شرقی آن در حوالی مراغه بکشف بقایای پالتو تنولژیکسی بسیار ممتازی موفق گردید (اسکلت شیرمغاره ها) و بطوریکه نقل کردند شبیه آنها فقط در یونان کشف کرده اند.

هیئت های دیگری هم در این مدت سه سال اقامت ما بارومیه آمدند از قبیل هیئت صلیب احمر و هیئت مامور شهرداری و هیئت کومک به پناهندگان این هیئت های مفید از طرف کمیته خیریه تفلیس اعزام می شدند اشخاص عالی رتبه ای هم بارومیه آمدند مانند يك نفر امیرال که از بادکوبه برای مطالعه دریانوردی دریاچه ارومیه آمده بود و بالاخره اگر جنک در میان نبود ارومیه يك دوک عالی مقام روسی یعنی والا حضرت بوریس ولادیمیروویچ Boris . vladimirovitch که بسمت آتامان بزرگ قزاقها در سال ۱۹۱۶ با آنجا آمد در محوطه خود تمییدید من بقدری که توانستم تشریفات مجللی برای او در نظر ارا اهالی فراهم نمودم و میدانم که دوک عالی مقام از دیدن این تشریفات خرسند گردید چندین طاق نصرت بسته شد و رؤسای کرد با لباس های عجیب و جالب توجه در مراسم حاضر شدند میسیون ارتودکس بخواندن سرودهای مقدس پرداخت و رژه نظامی و پذیرایی های باشکوه بعمل آمد میهمان جلیل القدر ما از این پذیراییها اظهار خستگی میکرد اما در قنصلخانه حالت تعجب با و دست داد زیرا که در اینجا خانم مرا دید که بطرز جالب توجهی برای عصرانه از او پذیرایی میکرد و خانه ایرا دید که مطابق سلیقه

فرانسویها مرتب و منظم بود این نوع پذیرائی مورد پسند او واقع گردید و از ما تمجید کرد البته او انتظار نداشت که در این گوشه دور افتاده کردستان يك خانم فرانسوی با سلیقه ای را ببیند .

فترهای مکانیسم تاریخی گاهی بازیهای عجیب و غریبی میکند مثل اینکه گراندوک بوریس را از مقدرات شوم و تاتار آورفامیل امپراطوری روس فرار داده مانند سایرین بمیان مامیاندازد و يك نفر بنام بودیونی را که در موقع جنگ در قشون روسی مقیم ارومیه بقراولی مشغول بود بدرجه مارشالی میرساند (۱)

در جنب اجتماع نظامی روس يك کلنی خارجی هم در ارومیه وجود داشت که اعضاء آن میسیونرها و بلژیکی های مأمور گمرک بودند و در سنوات ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اعضاء آمبولانس فرانسه نیز با آنها ملحق گردیدند و بالاخره سومین عنصر این اجتماع مأموزین ایرانی و اشراف محلی بودند حقا باید نام این دسته اخیر را اول ذکر کرده باشم اما نظر باینکه ما خارجی و رفتنی بودیم و آنها ماندنی بودند و میبایستی شاهد حوادثی باشند که بنفع آنها واقع یابد و ما از مشاهده آن محروم ماندیم نام آنها در آخر ذکر شد

اجتماع ایرانی ارومیه با اجتماع مترقی و متمدن رشت تفاوت آشکاری داشت . اکثریت این اجتماع از اشراف طایفه افشار تشکیل شده بود اجداد آنها مردمان جنگی دلیری بودند که در طی حوادث نظامی کشور ایران باین ناحیه منتقل شده و در مجاورت کردها و ترکها زندگانی میکردند و اعقاب آنها هنوز در این جا امر احویات میکنند (۲) هنگامیکه اهالی رشت

(۱) در موقع رفتن باصفهان در سال ۱۹۰۹ چنانکه قبلا هم ذکر کردم در راه برخوردیم بمجاهدین قفقازی که در شورش ایران شرکت داشتند و برای خلع محمدعلیشاه از رشت بتهران میرفتند در میان آنها یک نفر بنام ارچنی کیدزه Ordjonikidze بود که بعدها در شورشوی بمقامات عالی رسید و بالاخره سمت کمیسرملت را پیدا کرد .

(۲) مطالعات من راجع بافشارهای ارومیه در روزنامه آسیایی شماره ۱۹ در سال ۱۹۲۹ انتشار یافته است .

در نهضت انقلابی شرکت کرده و بر ضد دولت قاجار میجنگیدند. افشارارومیه در عقیده سابق خود باقی و بعنوان خدمت بدولت از سرحدات غربی بقدر امکان دفاع میکردند. بطوریکه نقل میکردند در زمانهای پیش ممکن بوده است که در این ناحیه هشت فوج افشار را تحت سلاح آورد. این طایفه در زمانهای گذشته در تمام جنگها شرکت داشته و افتخارات نظامی تحصیل کرده بودند خوانین حالیه یادگارهای پرافتخار نیاکان خود را حفظ کرده و بنژاد و نسب خود فخر و مباهات میکنند.

من برای مطالعه تاریخ محلی ارومیه توانستم مدارکی بوسیله آنها بدست آورم بعلاوه عقیده دارم که برای تهیت تاریخ عمومی ایران مسلمان مقدمتاً باید بنقاط اتکاء محلی تکیه داشت. زیرا که ارتقاء تاریخی در طی قرون در ایالات بصور مختلفه انجام یافته است و هر ایالتی قیافه جداگانه ای نشان میدهد. مثلاً ساختمان وتر کیب دهقان گیلان که من آنرا خوب مطالعه کرده ام با ساختمان دهقان ارومیه تفاوت کلی مشخصی دارد. دهقان ارومیه شباهت زیادی با افراد عشایر دارد و باز هم این دهقان با دهقان عشایری تفاوت آشکاری دارد. در ارومیه دهقان مسیحی هم دیده میشود که از دیر زمانی در آنجا سکونت داشته و ترتیب کارش با دهقان مسلمان متفاوت است.

باری من با افشارها دوستی پیدا کرده و زیاد با آنها معاشر بودم و استفاده های تاریخی میکردم مصاحبت آنها یادگارهای مطبوعی در خاطر من گذارده است. این ولایت سابقاً بدست همین افشارها اداره میشده و اداره کننده را بیک لربگی مینامیده اند اما موقعیکه من در آنجا بودم حکومت در دست این طایفه نبود. در پیش اشاره کردم که اعتماد الدوله توانست با موقعیت هم آهنگ گردد پیش از او هم حکام دیگری آمدند که آن جنبه ملایمت و سازش با روسها را نداشتند. مخصوصاً در خاطر دارم که وقتی شاهزاده یمین الدوله قاجار بحکومت این ناحیه منصوب گردید و مدت کمی در آنجا اقامت داشت شاید هم نصیب او باین نظر بوده است که چون از خانواده سلطنتی است بهتر میتواند نفوذ و اقتدار دولت را در آنجا حفظ کند. این شاهزاده از اقوام نزدیک احمد شاه و بسیار خوش محضر و مهربان بود. اما موقعیت اقتضای میکرد که در اینوقت ملاحظه شخصیت در کار نباشد و برای





بنا به درخواست جناب سر  
میرزا علی قاسم خان  
میرزا علی قاسم خان  
میرزا علی قاسم خان  
میرزا علی قاسم خان

شماره اول مجله که در حکم از رجب ۱۳۱۰

حکومت این جا مردکار آزموده با تدبیری را بفرستند که بتواند باقشون روس کنار آمده و اشکالات محلی را بر طرف سازد . ما با این شاهزاده روابط خصوصی داشتیم و از معاشرت با او خوش بودیم مسلک درویشی داشت و از اعضاء انجمن اخوت ظهیرالدوله بود بعد هم او را در طهران دیدم که کاملاً در عالم تصوف و درویشی غرق شده بود در میان اشخاص مهم افشار ارومیه عظیم السلطنه سردار را باید نامبرد که شخص قابل ملاحظه ای بود اهالی در موقع تصرفات و دخالت های قشون ترك در زمستان ۱۵ - ۱۹۱۴ همیشه با او مراجعه میکردند و بطوریکه میسیونهای کاتولیک و امریکائی نقل میکردند در حل اختلاف مهارتی بروز میداد و پیوسته منافع اهالی را در مد نظر داشت و من بسی تعجب کردم که عمال نظامی روس در سال ۱۹۱۶ او را به تغلیس تبعید کردند و در آنجا تحت نظر بود یقین دارم که در این مورد سیاستی در کار بوده است و هیچ دلیلی در دست نبود که سردار بر ضد منافع روسیه رفتاری کرده باشد . بعدها من اقدام جدی کردم که سردار را به ارومیه عودت دهند .

بطوریکه قبلاً هم اشاره کردم اشراف افشار خدمات نظامی زیادی بکشور ایران کرده اند پاره ای از آنها هم از طرق دیگر بشخصیت رسیده اند من مقدار زیادی از فرمانهای گذشتگان آنها را دارم که دوستان افشار رو نوشت آنها را بمن داده اند این فرمانها بعنوان کاغذهای خانوادگی در آنجا نزد خوانین محفوظ مانده است.

بوسیله این فرمانها و مدارک دیگر من توانستم بر ژیم مالی که در آن زمان معمول بوده آگاهی دقیقی حاصل نمایم در آن زمان غالباً خانهای محلی مالیات اراضی را بعنوان جیره و مواجب نظامی و سیورغال از مردم میگرفته اند سیورغال از اصطلاحات مغول است که در ایران معمول گردیده و آن يك قسم وظیفه و مستمری بوده که از مالیات املاك وصول میکردند و دولت هم در اخذ این نوع مالیات دخالتی نداشته است . این املاك بطور وراثت تیول آنها بوده و مجاز بوده اند که هر گونه مداخله و تصرفی بمیل خود در آنها بکنند . در این نوع کاغذهای فامیلی فرمانهایی هم بود که بعنوان مهبانداري صادر شده بود . صاحب فرمان مأوریت داشته که تسا

سرحده ایران باستقبال سفرا و اشخاص فوق العاده که بایران میآمده اند برود و همه جا از آنها مهمانداری و مراقبت نماید تا وارد پایتخت شوند و در موقع مراجعت آنها نیز باید تا سرحده همراه باشد و در طی مسافرت از آنها پذیرائی کرده و سایل آسایش آنها را از هر حیث فراهم نماید. یکی از این فرماتها مربوط است به ورود کنت دو گوینو معروف که از طرف دولت فرانسه به سفارت ایران میآمده است. پاره‌ای از این افشارها هم بواسطه عملیات دیپلماتیک دارای شخصیت شده بودند و عده‌ای هم در دربار سلطنتی و حکومت ایالات و وصول مالیات خدماتی کرده اند. این نکته نیز قابل ذکر است که اگرچه افشارهای ارومیه هسته مرکزی این قبیله هستند که شاید بامقول‌ها یا قبل از ورود آنها بایران آمده باشند افراد دیگری هم از این قبیله در سایر ولایات و ایالات ایران پراکنده هستند و نیز میدانیم که نادر شاه سلطان بزرگ ایران در قرن ۱۸ از افشارهای ایران شرقی بوده است.

مخصوصاً اشاره میکنم بیک بانوی اصیل و نجیب‌زاده افشار موسوم به قیصر خانم که مالک عمارت قونسولگری ما بود و ما با او معاشرت دوستانه‌ای داشتیم و غالباً بخانه مهمان نواز او میرفتیم منزل مسکونی خودش هم در جنب قونسولخانه بود این بانوی بلند همت همیشه بطرز ایرانی از ما پذیرائی میکرد سفره زاروی زمین اطاق که باقالی مفروش بود میانداخت و بهترین غذاهای ایرانی را برای ما فراهم میکرد بعضی اوقات ما بهمراهی افسران نظامی روس یا اعضای آمبولانس فرانسه بمنزل او می‌رفتیم قیصر خانم زن باهوش و فهمیده‌ای بود و ما از معاشرت و مصاحبت او لذت میبردیم دو پسر او هم حسین خان و اکبرخان تحصیلات خود را در فرانسه بیابان رسانده بودند و با دختران مجد السلطنه که او هم یکی از اشخاص نامی افشار بود ازدواج کردند روسها با مجد السلطنه نظر خوبی نداشتند زیرا که از اشخاص آزادیخواه ایران بود و در آغاز جنگ بطور اجبار او را در تقلیس در توقیف داشتند. مجد السلطنه بعدها بترکان پیوست و دامادها نیز با او ملحق گردیدند و در عملیات با او شرکت میکردند قیصر خانم نسبت بآنها تشویش و نگرانی زیادی داشت و اضطراب خود را از ما

پنهان نمی‌کرد. گمان می‌کنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروز دادند.

روابط ما با سایر عناصر هم از قبیل ایرانیان و خارجیان و نظامیان برقرار بود گاهی هم این عناصر مختلف در قنسولخانه جمع می‌شدند و ما از آنها پذیرائی می‌کردیم من و خانم بسی مایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنگ بود نظامیان روسی بیش از دیگران میز ما را اشغال می‌کردند از طرفی هم بواسطه اختلاف زبانها تماس با این عناصر مختلف کمتر صورت می‌گرفت ...

فقط در جلسات مختلط ماهیانه کمیته خیریه که برای پناهندگان تشکیل می‌یافت با وجود اختلاف زبانها مقاصد یکدیگر را بخوبی می‌فهمیدند در جنب زبان روسی بزبانهای فرانسه و انگلیسی و فارسی و ترکی و آذربایجانی و ارمنی و کلدانی و کردی هم صحبت می‌شد. این اجتماع هیچوقت پیراکنده و اختلاف بر نمی‌خورد بلکه برعکس با سازش کاملی به نتایج خوب منتهی می‌گردید البته ما همه دارای یک مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود بعلاوه پاره‌ای از افراد این کمیته هم بچند زبان آشنا بودند.

با وجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف در رشت بهواخوری و اسب سواری و میهمانیهای پیک نیک و شکار و صید ماهی میرداختیم خانم من همه روزه منظمأ با اسب بگردش میرفت و این کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفریح و تفریح پردازم و بمحض اینکه مختصر فراغتی حاصل می‌کردم سیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم میهمانیهای پیک نیک بیشتر در دهکده موسوم به بند صورت می‌گرفت که واقع است در یک کیلومتری شهر در محلی که شهر چای در میان جبال کردستان برای خود معموری درست کرده است دره بند جای بسیار باصفائی است کبک و خرگوش زیاد دارد که گاهی هم با با قرقی آنها را شکار میکنند شکار ارومیه از حیث نوع با شکار رشت تفاوت دارد. در رشت گراز و قرقاول و بلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش و بلدرچین و کبک و تیهو و هوبره دیده میشود شکارچیان در کوهستان یخرس هم بر می‌خورند من در مواقع فراغت با دوست خود



گرفتار گشته

دکتر کاش Kach در حوالی غروب بطرف دریاچه میرفتیم و شب را در دهکده ای بسر برده و قبل از سفیده بامداد در کنار دریاچه در نی زاری پنهان میشدیم و بشکار اردک و غاز می پرداختیم بگونه مرغ غواص که محلی و از نوع مرغان مهاجر نیست در آنجا فراوان است اما نظر باینکه گوشتش مأکول نیست کسی آنرا شکار نمیکند غاز های درشت وحشی

هنگامی که با آن پر وبالهای رنگارنگ قشنگ مانند قطار شتر در هوا پرواز میکنند تماشای فرح آوری دارند. در شبهه جزیره شاهی گاو وحشی هم دیده میشود بطوریکه نقل میکردند یکی از شاهزادگان بنام امامقلی میرزا یکمده حیوانات اهلی را در آنجا سرداده که بمرور زمان عده آنها زیاد شده و بحالت حیوانات وحشی درآمده اند و شکارچیان گاهی بشکار آنها میپردازند.

شکار با باز و قرقی و قوش هم بی تماشا نیست این نوع شکار اکنون مانند زمان قدیم معمول نیست من گاهی در آن حضور داشته ام. البته آن نمایش را که در مینیاتورهای نفیس قدیمی بکار برده اند ندارد.

بطوریکه قبلاً هم اشاره کرده ام شکار برای من بهانه ای بود که گاهی از کارهای اداری کناره گرفته بتفریح و تجدید قوا پردازم من هیچوقت در گیلان بشکار ببر و یوز پلنگ نرفته ام در این جا هم خرسهای کوهستان کردستان را بوحشت نیانداخته ام ولی میل وافری داشتم که همیشه در اطراف ما حیواناتی باشند در ارومیه باغ وحش کوچکی درست کرده بودم که در آن مرغ غواص و قمری و یک جغد بزرگ و یک بز کوهی و دو توله خرس در آن جای داشتند جغد بزرگ آزادانه در باغ گردش میکرد و برای مرغ غواص هم آب جاری و حوض وجود داشت در تمام خانه های ایرانی حوضی هست و اگر خانه ای بی حوض باشد آن را ناقص میدانند. جغد بزرگ شبی بوقلمون قشنگی را کشته بود بنا بر این اجباراً بخدمت آن خاتمه دادیم توله های خرس هم که یک شکارچی برای ما آورده بود ابتدا اسباب بازی و برای ما یکنوع سرگرمی بودند اما پس از شش ماه بزرگ شده و مزاحم ما گردیدند من خواستم آنها را بباغ وحش تفلیس بفرستم اما چون وسیله اینکار فراهم نبود بعنوان هدیه بیک رژیمان قزاق سپردم بعدها دیدم که بعد از بدی گرفتار شده و عرق میخورند عاقبت یکی از آنها بواسطه استخوانی که در گلویش گیر کرده بود خفه شد و دیگری هم چون تنها ماند فرار اختیار کرده و بکوهستانهای میهن خود رفت.

باری ناحیه ارومیه که ما مدت سه سال در آن با حوادث تأثر آوری مواجه بودیم بقدری مناظر دلکش و باصفا و فرح آوز دارد که قلم من نمیتواند

کاملاً بتوصیف آن پردازد. ما گاهی می توانستیم از این حوادث حزن آور فرار کرده از استنشاق هوای لطیف امکانه مرتفع آن بهره ور گردیم آب و هوای جبال باشکوه کردستان حیات بخش است. سطح نیلگون دریاچه ارومیه تا اندازه ای که در زیر نظر قرار داشت در برتواشعه آفتاب مانند آئینه بسیار بزرگی درخشان بود. منظره زمردین و طرب انگیز مزارع و تا کستانهای خرم و باغهای باصفا و قطارهای درختان تبریزی با برگهای نقره ای و قله برهنه تپه ها هنوز هم در خاطر من جلوه گر هستند از طرفی هم هرگز نمیتوانم این محوطه را که دست طبیعت با انواع زیناتیها آراسته بود و جنگ قتل و غارت و مصائب تأثر آوری در آن بوجود آورد فراموش نمایم در تمام این دهکده های خرم که آرامش و صفاد آنها حکیم فرائی می کرد اوضاع دلخراشی پدیدار گردید همه یکباره متروک و رو با نهادم گذارد علف های بی ثمر و خار و خاشاک جای گزین محصولات ممتاز آن گردید راحتی ها و آرامش های معصومانه سپری شد. سکنه بشهر روی آوردند و در میسیونها بدون غذا و بهداشت متراکم گردیدند و دسته دسته بازندگان و داع کردند. مجاری آبها از گل و لای پر شد و آبها بدون استفاده در اراضی بایر جریان داشت. مشاهده این ناحیه آباد و ممتاز که دارای همه نوع وسایل ترقی و تمدن بود و مؤسسات آبرومندی داشت و در نتیجه جنگ بکلی منهدم گردید بستی طاعت فرسا و حزن آور شد. آنچه مناظر زیبا از میان رفت و بحالت توحش عود کرد. درست مثل این است که یک موجود مفید بنی اذیتی را بطور وحشیگری مجو و اعدام نمایند در صورتیکه هیچگونه مخالفتی بروز نداده و وسایل مقاومت هم نداشته است... در واقع مثل این است که کودک زیبای ناتوانی را با قساوت قلب کشته باشند.

خلاصه در آغاز ماه آوریل ۱۹۱۸ ما با وضع متزلزلی با ارومیه و داع گردیم تشکیلات مسیحی هم در مله ژوئیه همین سال پس از آنکه مدتها بیپوده با انتظار مساعدت انگلیس بسر برد عاقبت مأیوس شده متوجه همدان گردید که شاید بتواند باردوی باکوبا Bakouba در بین النهرین ملحق گردد. عالی جناب سنتاک نیز در ارومیه قربانی فداکاریهای خود شد. دکتر شیدهم در موقع مهاجرت بهمدان در گذشت و متجاوز از دو ساله ارومیه در تحت تسلط

اسمعیل آقا سفیلقو و اعمال وحشینه او باقی ماند تا آنکه قشون منظم ایران او را در سال ۱۹۲۲ شکست داد و او رو بفرار گذارد و ارومیه کمی بحال عادی برگشت با این تفاوت که جمعیت مسیحی آن بکلی پراکنده و ناپدید شده بود. میسیونرها هم دیگر هیچگونه فعالیتی نداشتند نام شهر هم تغییر کرد و اکنون بافتخار و یادگار پادشاه فاتح آن موسوم شده است برضایه.

### تزیمت به تبریز در آوریل ۱۹۱۸

قبلا اشاره کردم که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه محاصره شده و رابطه ما با تبریز بکلی قطع گردید در نیمه دوم ماه مارس قاصدی از تبریز وارد شد و او موسیو شاتل Chatel دواساز آمبولانس فرانسه بود که قبل از بروز حوادث برای انجام مأموریتی از ارومیه به تبریز رفته بود. دمکراتهای تبریز مدتی او را در توقیف نگاهداشتند و پس از آنکه آزاد گردید با مراسلاتی بارومیه بازگشت در میان این مراسلات نامه هائی بود که سفارت تهران برای من فرستاده و ضمناً نوشته بودند که در تهران از اوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست بنا بر این لازم بود که من بفوریت با تهران تماس بگیرم و در حل مسائل با آنها مذاکراتی بکنم. در همان وقت که موسیو شاتل وارد شد هیئتی هم از دمکراتهای تبریز بارومیه آمد و من راجع بجرکت خود با آنها مذاکره کردم و موافقتی حاصل شد که از راه دریایچه و شرفخانه به تبریز بروم پس از حصول اطمینان با دکتر کوژل و آمبولانس او که دستور داشتند بفرانسه مزاجعت نمایند در ۱۵ آوریل از ارومیه خارج شدیم فقط یکی از اعضای آمبولانس بنام لیوتیان گاسفیلد Gasfield برای شرکت در تشکیلات مسیحیان در آنجا ماند.

بعرض ورود به تبریز من در این فکر بودم که با سفارت تهران تماس بگیرم و بیالخره توانستم در آن چند ساعتی که قونسلخانه اجازه مغایره داشت با تهران مذاکراتی بکنم. مذاکراتی را که تلگرافی مبادله شد در بین کاغذهای خود نگاه داشته ام. طرف خطاب من میسیونر M نایب سفارت بود خلاصه مذاکرات ما بشرح زیر است:



پس از سلام منشی سفارت بمن گفت که اعضای سفارت حتی خود سفیر هم نسبت بشما نگران بودند اکنون لازم است بگوئید: وضعیت آیسورها چگونه است آیا پول و ذخایر جنگی بقدر کفایت دارند یا نه؟ چند نفر افسر با چه درجاتی نزد آنها مانده اند؟ چگونه شما به تبریز وارد شدید؟ ترکها کجا هستند؟ آیا تصور میکنید سازش میان آیسورها و ایرانیان امکان داشته باشد؟ آیا راه حل دیگری بنظر شما میرسد؟ باید بدانید که فعلاً با پیشرفت ترکها اوضاع اساساً تغییر کرده است. لازم است آیسورها را فوراً بچنگ واداشت ولی قبل از اینکار باید میان آنها و ایرانیان سازشی حاصل گردد و بقتل و غارت و زد و خورد خاتمه داده شود. به پیشرفت انگلیسها هم اعتماد و امیدواری نیست. از قرار معلوم - محرمانه است - شاید عملیات آنها بطرف زنجان شروع گردد. ایرانیها نسبت بآیسورها بدبین و عصبانی شده اند من در اینجا کوشش کردم که کنفرانسی تشکیل یابد و برای صلح دادن این دو عنصر اقداماتی بکنیم ولی هنوز نقطه اتکائی پیدا نکرده ام امور آنجا در دست دموکراتهای آذربایجان است و البته آنها به ترکها متمایل هستند. کوشش کنید که بانوبری رئیس آنها ملاقاتی بکنید. اگر با او تماس بگیریید شاید برای استولیتسا قونسول ژنرال روس در تبریز مفید باشد اگر ایرانیها میتوانند سرحد غربی آذربایجان را حفظ کنند ممکن بود آن ایالت را از صحنه جنگ خارج نمایند در نظر داشته باشید که در تمام ایالات ایران احساسات ضد انگلیسی شدیدی تولید شده است در تهران انگلیسها دستی روی شانه دموکراتها گذارده و آنها را تهدید میکنند.

در پایان موسیو M بطور خصوصی بمن گفت که اگر مایل باشم ممکن است نزد کلنل بیچراخوو Bitcherakhov بروم زیرا که کلنل، مذکور افرادی را که همه مایل بادامه جنگ هستند در تحت فرمان در آورده و با ژنرال دنسکرویل انگلیسی همکاری میکند و بایستی مقدمه الجیش قشون انگلیس باشد و بیاد کوبه برود من باو گفتم این ماموریت مطابق میل من نیست و بهتر آن است که دورشت ماموریتی بمن داده شود که در راه باذ کوبه

واقع و نظر بسوابق خدمت و آشنائی که با آن ایالت دارم ممکن است بتوانم خدمات عمده ای بکنم از این مذاکرات فهمیدم که نظر سفارت نسبت بآیسورها برگشته و میخواهد با آنها مساعدت کند و آنها را بچنگ و ادار نماید در صورتیکه چندماه قبل بمن دستور میدادند که وسیله خلع سلاح آنها را فراهم سازم. اکنون که موقع شکست و هزیمت رسیده حاضر شده اند که باین چند هزار آسوری متوسل گردند و مانعی در مقابل تصرفات و دخالت های ترکیه ایجاد کنند. البته نقشه خوبی کشیده شده و باین طریق ممکن بود دفاعی بشود باین شرط که انگلیسها هم شتاب کرده و تا کار از دست نرفته است برسند.

برای اینکار در تبریز مجمعی از قونسول فرانسه موسیوسو گون **Saigon** و قونسول انگلیس مستر بریستو **Bristow** و قونسول امریکا مسقر پادک **Paddock** و قونسول روس استولیتسا **Stolitsa** تشکیل یافت و من بطریقی که در فوق ذکر شد نظریات خود را اظهار کردم و همه پسندیدند و بنا شد طرح این نقشه را بسفارت های خود تلگرافی اطلاع دهند تا مطابق آن شروع بعملیات شود.

بدیهی است برای عملی شدن نقشه پیشنهادی من لازم بود که خود زودتر حرکت کنم و بدستور موسیوسو **M** هر چه زودتر بقزوین رفته بژنرال بیچراخوو ملحق گردم فصل هم مقتضی مسافرت با درشکه نبود و ناچار باید این مسافت را با کاروان طی کنم بنابراین بغلامباشی رضا که همراه من بود دستور دادم که زودتر وسایل مسافرت با کاروان را فراهم سازد. البته اینهم کار آسانی نبود زیرا که در طول جنگ سه ساله وسایل حمل و نقل رو بکاهش گذارده و حیوانات را دائماً برای حمل و نقل وسائل جنگی بکار برده بودند. آذوقه هم پیدا نمیشد عاقبت رضا موفق گردید که چارواداری (چهارپادار) را راضی کند که ما را بقزوین برساند و ما توانستیم روز حرکت را معین کنیم. در فصل آینده بشرح این مسافرت سخت و تاثیر آور خواهم پرداخت و میدانم که دیگران هم نتوانستند بهتر از من این مسافرت را پایان برسانند. یکی از همکاران من بنام براوین **Bravin** در خوی قونسول بود چون بخشنامه تروتسکی **Trotsky** رسید که همه کارمندان باید ببرنامج حکومت کارگری ملحق گردند هیچکس باو پاسخ موافقی نداد.

تقط بر اوین بالحاق رضایت داد و بلا فاصله بسمت سفیر روسیه در طهران منصوب گردید و این قضیه باعث تعجب همه شد که بر اوین کجا و سفارت کجا؟ در اینوقت هیچگونه روابط دیپلماسی در میان طهران و شوروی وجود نداشت بهر حال بر اوین از تبریز عبور کرده و بتهران رفت استولیتساقونسول ژنرال تبریز از ورود او بیمناک گردید که مبادا حکم توقیف او را بدهد زیرا که هنوز عده ای از سالداتهای یاغی در تبریز بودند ولی بعد معلوم شد که بر اوین هم از قونسول تبریز ترسیده و بدون توقف از تبریز گذشته است او در این مسافرت نیرنگی بکار برده بود باین معنی که نوکر خود را تاجر و خود را نوکر او قلمداد کرده بود اما بدبختانه بر اوین پس از این بازی عمر زیادی نکرده و بعد از آنکه مدت کمی در طهران بسر برد بکابل رفت و در آنجا کشته شد.

### مسافرت با کاروان از تبریز بقره وین

در ۲۴ آوریل ۱۹۱۸ کاروان ما مهیای حرکت شد این کاروان مرکب بود از ده حیوان بارکش که دوتای آنها برای حمل تخت روان اختصاص داشت و ۵ رأس برای حمل اثاثیه و سه رأس زین دار برای سواری من و خانم و رضا غلامباشی. کاروان در ساعت ۱۱ داش قاپو (محل قونسول ژنرالی تبریز) را ترک کرد ماهم قدری بعد با درشکه تا باغ صاحب دیوان که در بیرون شهر در سمت مشرق واقع است رفتیم و در آنجا بانتظار ورود کاروان توقف کردیم نیمساعت از ظهر گذشته کاروان رسید و ما براه افتادیم مشهدی محمد غلام قونسول ژنرالی تبریز برضا که برادرزاده او بود نصیحتی کرد زیرا که رضا تا این وقت با چاروادار سروکاری پیدا نکرده بعود صاحبان مالها سید محمود و مشهدی اکبر کتباً متعهد شده بودند که مارا با اثاثیه در مقابل ۳۷۰ تومان بقره وین برسانند. نصف این مبلغ در موقع تنظیم قرارداد بآنها تحویل گردید و بنامش بقیه پس از ورود بمقصد بآنها داده شود تخت روان با خرج خود من ساخته شد که با تمام لوازم ۳۷ تومان در بهای آن دادم سید من کور از تبریز با کاروان پیاده آمد و کمی بعد شروع ببلنگیدن کرد و اسب آشپز ما را سوار شد این مرد آشپز چون میخواست بتهران برود ما با او قرارداد کردیم که مخارج او را متحمل شویم و در عوض در طی این مسافرت طبخی ما را

عده دار شود. خانم هم روز اول بتخت روان نرفت و سواره حرکت میکرد در تخت روان فقط مقداری اثاثیه سبک جای داده بودیم و مالهایی که آنرا حمل میکردند راحت بودند سه ساعت بعد رسیدیم به نعمت آباد (محل بیلاقی قونسول تبریز) و یکساعت در آنجا توقف کردیم اما اثاثیه را جلوتر به باسمنج که اولین منزل بود فرستادیم در نعمت آباد بمنزل پدر رضا فرود آمدیم. ملاقات پدر با پسر خالی از تاثیر نبود زیرا که رضا هم در ارومیه سختی ها کشیده و مانند سایر نوکران مسلمان از بیم آنکه آیسوری ها یا ارمنی ها او را نکشند نمیتوانست از قونسولخانه بیرون برود و اگر احياناً خروج او لزوم پیدا میکرد با و دستور میدادم که مانند کردها دستاری بر سر بپنجد و دو نفر مسیحی را که از افراد اسکورت من بودند با او همراه میکردم. محیط ارومیه در اواخر اقامت ما پس از جنگی که در میان مسلمان و مسیحی در کوچه ها روی داد و سه شبانه روز طول کشید و مسیحیان با کومک کرد ها فاجع شدند باز هم تا چندی خطرناک بود و چون اسکورت قزاق من بتدریج رفته بودند اجباراً چند نفر آیسوری کوهستانی را برای حفظ قونسولخانه استخدام کردم علاوه بر رضا عبدالله هم که در ارومیه سرایداری ما را داشت نعمت آبادی بود و هر دو سالم بموطن خود مراجعت کردند. اقوام و دوستان آنها از دیدارشان خوشوقت شده و از ما تشکر می کردند و نان و پنیر و تخم مرغ برای ما آوردند یکی از اشخاص مشهور آن ده که لقب صمصام دیوان داشت و شکارچی خوبی بود بوسیله رضا بمن معرفی شد تر کها در مدت اقامت کوتاه خود در آذربایجان در ضمن غارت محل بیلاقی قونسول روس خانه او را هم غارت کرده بودند و او هم برای تلافی در جنگ صوفیان در ۱۹۱۵ با قشون ما شرکت کرده بود. خلاصه ساعت ۵ به باسمنج که دارای کاروانسراهای متعدد است رسیدیم. شب را در خانه ای بسر بردیم در موقع گردش در دهکده بیک نفر یاور قزاق ایرانی برخوردارم او بمن اظهار کرد که امنیت راه تا سرحد آذربایجان با او سپرده شده است قبل از حرکت از تبریز من از قونسول ژنرال تقاضا کردم که یک اسکورت چهار نفری قره سوران همراه ما باشند یکی از این سواران در موقعیکه کاروان از شهر خارج میشد خود را بمن معرفی کرد. رضا بمن گفت که باید مخارج

آنهارا متحمل شده و روزانه بهر يك يكتومان انعام بدهم بنابراین من حاضر شدم آنهارا مرخص کرده و از باسنج فقط با این یاور قزاق حرکت کنم . در روز ۲۷ آوریل از باسنج حرکت کرده از قریه قزلیچه میدان و دفترستی سید آباد که در سمت چپ جاده واقع شده گذشتیم و بقریه کوچک شبلی رسیدیم در آنجا برای صرف نهار توقف کردیم جز يك کاروانسرای خرابه بنای دیگری نبود بطوریکه میگفتند سکنه این قریه تمام از قحطی تلف شده بودند خانم تاشبلی با تخت روان رفت بعد احساس کردیم که حیوانات در زیر این بار باشکال جلو میروند بطور کلی ما از همان منزل دوم فهمیدیم که حیوانات بسیار ضعیف هستند با اینکه ما اثنائیه سنگینی نداشتیم و بار هر حیوانی بطور متوسط از چهار تا پنج پود تجاوز نمیکرد (پود معادل است با ۱۶ کیلوگرم) بزحمت راه می پیمودند در موقع صرف نهار سواری بدون توقف از پیش ما عبور کرد و قراسورانی هم همراه داشت یا پونچی پشمی پوشیده بود و اسبان قوی راهواری داشتند من بخانم گفتم بنظر من این سوار باید از افسران ترك باشد و تعجبی هم نداشت که افسر ترك در اینجا دیده شود زیرا که دو روز قبل از حرکت ما از تبریز قونسول روس دو افسر ترك را ملاقات کرد که یکی از آنها مظفر بيك نام داشت و از نقشه تصرفات ترك در آذربایجان آگاه شد این دو افسر بسی تعجب کردند که قونسول از معاهده برست لیتووسك (Brest Litovsk) (۱) آگاهی ندارد و باو خاطر نشان کردند که در موقع تصرفات ماهیئت قونسولگری روسی باید از تبریز خارج شود اما اینکار بغوریت صورت نخواهد گرفت .

خلاصه پس از استراحت در ساعت ۱۵ از شبلی حرکت کردیم خانم هم براسب سوار شد گردنه شبلی صعب العبور اما مسافت آن کم بود پس از عبور از گردنه از قره گل و قاسم آباد گذشته ساعت ۶ بمنزلی رسیدیم که موسوم بود بحاجی آقا بمحض ورود باین ده اهالی مسارا احاطه کرده و هر يك از منزل خود تعریف و توصیفی تحویل داد و اصرار داشت بآنجا وارد شویم در این هنگامه مضحك خانم کمی از من فاصله داشت ناگاه صدای او

(۱) برطبق این عهدنامه نه فقط روسها باید از تصرفات در آذربایجان دست بکشند بلکه باید آنجا را بکلی تخلیه نمایند .

بلند شد و با حالت عصبانی مرا صدا کرد چون باو نزدیک شدم مردی را دیدم که شباهت بمسلمانان قفقازی دارد و از خانم تقاضای تفنگی میکند من با تعجب و تشدد این مرد فضول را از آنجا راندم درحین رفتن نگاه بدی بمن کرد حضور یاور هم در اینجا بی تأثیر نبود بعد ها فهمیدم که این مرد از اهالی باد کوبه است و پس از قتل و غارتی که ارمنی ها از مسلمانان کرده اند بایران گریخته است و اصراری دارد که تفنگی بدست آورد این برخورد غیر مترقبه دوباره ارومیه را که در آنجا حوادث پر رنج و ملالی را ناظر بودم بیاد من آورد و بسی خوشوقت گردیدم که در هر قدم از آن مناظر دلغراش دورتر می شوم . باری من باصرار و تقاضای دهقانان گوش نداده در کاروانسرائی که اطاق تمیزی بها دادند منزل کردم دیوارهای این اطاق پر از نقش و نگار و از هر حیث بر اطاقهای منازل دهقانان ترجیح داشت و این کار در میان هیاهو و تقاضاهای پی در پی اهالی بسهولت انجام یافت زیرا که صاحب این کاروانسرا پیرمرد سیدی بود که لباس سبزی پوشیده و کلاه قلاب دوزی بر سر تراشیده خود داشت و بطوریکه بعد فهمیدم این سید یکی از سارقین معروف بوده که بهمدستی هشت نفر پسران خود وحشتی در این نواحی ایجاد نموده بوده اقدامات حکام هم برای دستگیری او همیشه بی نتیجه بوده است اما اکنون دست از عملیات خود برداشته و در این کاروانسرا سکونت گزیده و آنرا ملك طلق خود میدانست . این گزارش را رضا برای من حکایت کرد و گفت این آقای سارق هرگز بکسانیکه بمنزل او وارد میشوند دستبرد نمی زند و شجاع الدوله (۱) با آنهمه قدرت نتوانست او را دستگیر کند .

در این روز در طی مسافرت دهقانان زیادیرا دیدم که در طول راه گدائی میکردند قحطی آنانرا بصورت اسکلت های زنده ای در آورده بود دیدن اطفال بسی حزن انگیز تر بود . صورتهای کوچک آنها چین خورده و بطور (۱) خیال میکنم که این نام را ذکر کرده باشم . این شخص یکی از مالکین عمده آذربایجان بود و از ستونهای محکم نفوذ روش بشمار میرفت در موقع پیشرفت ترك در پائیز ۱۹۱۴ زد و خورد شدیدی با آنها کرد و بالاخره در میان دو آب در این جنک کشته شد .

عجیبی با استخوانهای برآمده صورت پیر بنظر میآمدند (۱) اما بنظر نمی آمد که دهکده حاجی آقاچندان از قحطی رنج دیده باشد زیرا که سکنه آن سالم و دارای صورتهای با آب و رنگی بودند ما تصمیم گرفتیم که قبل از طلوع آفتاب حرکت کنیم زیرا که در موقع حرکت از باسمنج چاروادارها بپن گفته بودند که باید صبح زود حرکت کرد تا حیوانات از حرارت آفتاب در زحمت نباشند منم با اصطلاحات این کاروانیان و نیرنگهای آنها آشنا شده بودم. مثلا صبح در موقع بار کردن اثاثیه با تعجب میگفتند که شبانه بارها سنگین شده اند و پیا آنکه زمزمه میکردند که عجب بدبختی بما روی آورده است نه خودمان نان سیر میخوریم ونه زن و بچه مان پول دارند که زندگانی کنند پیوسته این جملات در حضور من تکرار میشد و من بآنها اعتنائی نمی کردم زیرا که بر طبق قرارداد نصف پول را داده بودم و تصور میکردم که باید رئیس آنها متحمل مخارج آدمها و چهارپایان باشد.

۲۸ آوریل ۱۹۱۸ در ساعت ۴ از خواب برخاستیم ولی در ساعت ۸ وربع حرکت کردیم زیرا که در اینجا صحنه اول درام با چاروادارها شروع شد رئیس آنها یعنی چاروادار باشی که پول گرفته و میبایستی متحمل مخارج کاروان باشد پس از دوروز حرکت دیده نشد رفیق و معاون او سید محمود با اوقات تلخ و ترشروئی بمن میگفت که او باید حالا پیدا شود و گاهی هم از کاروانسرا بیرون میرفت و بافق نظری می انداخت که شاید مشهدی اکبر را ببیند... این کمدی ناهنجار مرا عصبانی میکرد و نمیتوانستم پولی بآنها بدهم زیرا پولی که همراه داشتم فقط برای مخارج شخص خودم با حساب در نظر گرفته بودم نه برای مخارج تمام کاروان. بنا بر این متغیر شدم و برضاخان غلامباشی پرخاش کردم آن بیچاره هم بواسطه عدم تجربه در مقابل چاروادارها که نمیخواستند بدون حضور چاروادار باشی حرکت کنند گیج شده بود بالاخره تصمیم گرفتم که بمسافرت ادامه دهم و گفتم هرچه بادا باد و بیست تومان برای مخارج بآنها دادم بعلاوه از پیدا شدن پیش قراولان آمبولانس فرانسه که از همین راه قصد رفتن بفرانسه را داشتند (۱) ناحیه ارومیه هم قحطی را باصورت هولناکش دید اشخاص موثقی مردار خواری اهالی را برای من نقل کرده اند.

اطمینانی حاصل کردم با وجود کشمکش با چاروادارها و حالت عصبانی که بمن دست داده بود نتوانستم از خنده خود داری کنم زیرا که همان آدم باد کوبه ای دیروزی را دیدم که با احتیاط تمام با قدمهای محکم بینگنفر فرانسوی که از خستگی درحال خمیازه و ضعف بود و فقط کلاه خودی که بر سر داشت او را از ایرانیان متمایز می ساخت نزدیک شد. این مرد مشتاق تفنگ با او مذاکراتی کرد ولی بنتیجه ای نرسید زیرا که فرانسوی ضعیف یکدفعه جانی گرفته دست بتفنگ برد و او را طوری تهدید کرد که متوحشانه عقب نشینی اختیار نمود فرانسوی هم خمیازه را فراموش کرده و شلیک خنده را سرداد که حتی شترها هم که دایره وار خوابیده و موقرانه نشخوار میکردند سرهای غاز مانند خود را بلند کرده و متوجه این صحنه شدند.

باری وضع جدی من تأثیر خود را بخشید و رضاخان جرئتی پیدا کرد چاروادارها برای خرید نان بطرف ده دویدند و بلافاصله اثاثیه را بار کردند اما سید محمود هنوز تأملی داشت و مردد بود که آیا باید مطابق میل من رفتار کند و یا باز هم منتظر مشهدی اکبر باشد بنا براین من اجباراً با او تهدیدی کرده و گفتم اگر حرکت نکنی نسبت بتو وهم دست متقلبیت چنین و چنان خواهم کرد سید ناچار تسلیم گردید و پس از آنکه رئیس سارقین دعائی بدرقه ما کرد براه افتادیم. بواسطه تأخیر در حرکت اینروز بما بدگذشت و از حرارت آفتاب رنج دیدیم. راه هم ناهموار و از تپه های لم بزرع عبور میکرد پس از یکساعت بدشت وسیع باتلاقی رسیدیم قاطرهای حامل تخت روان در یکی از نه‌های متعدد لجن زار فرورفتند با زحمت خانم را از تخت بیرون آوردیم و چاروادارها با کوشش زیاد حیوانات را از لجن زار خلاص کردند و براه افتادیم. از دهکده کوچکی گذشتیم، در کنار آن در سمت راست جاده آثار برجی در دامنه تپه ای نمودار بود که با سنگهای بزرگ ساخته شده و دارای ۲۵ متر طول و ده متر عرض بود پس از عبور از این دشت دوباره گرفتار تپه های متعدد شدیم اشعه آفتاب سوزان ما را ناراحت کرده بود در طول راه هم آثار آبسادی دیده نمیشد بالاخره پس از دو ساعت بکاروانسرای کوچکی رسیدیم. در فاصله دو کیلومتری دهکده تکمه داش واقع بود (می گفتند در آنجا سنگ متخلخلی است که در روزهای جمعه نوری



از آن متصاعد میگردد) یاور میگفت نایبالحکومه و رئیس قزاسورانها در این ده هستند قبل از رسیدن باین کاروانسرا من قدری از کاروان که نظر بضعف حیوانات و سنگینی تخت روان عقب مانده بود جلو بودم بالاخره پس از ۶ ساعت راه پیمائی که بیشتر آنرا پیاده طی کرده بودم بمنزل رسیدیم بحض و رود همان دو سوار دیروزی را دیدم که آماده حرکت بودند این دفعه از مکالمه آنها که بزبان ترکی عثمانی بود یقین حاصل کردم که حدس من صائب بوده و این افسر ترک است خلاصه او با موزری که در دست داشت سوار بر اسب شد من با نظر حسرت باسبان آنها نگاه میکردم زیرا که اسب من بقدری ضعیف و ناتوان بود که سر را پائین انداخته و نمیخواست بسایه نزدیک هم پناهنده شود.

کمی بعد کاروان رسید اما منظره آن بی اندازه رقت آور و امکان اعتمادی بآن نبود از همه بدتر گاه هم در این کاروانسرا یافت نمیشد و ناچار توشک کهنه ای را شکافته و مقداری گاه از آن بیرون آورده بحیوانات دادند برآستی ما فوق العاده ناراحت بودیم علاوه بر تقلب چاروادار باشی قحطی هم این نواحی را از هر چیز محروم ساخته بود در تبریز با اهتمام موسیو مولیتور Molitor مدیر گمرک ممکن بود آذوقه ای تدارک شود در آنجا من کاروانهایی را میدیدم که کیسه های گندم حمل میکردند و روی آنها نوشته بودند غله دولتی اما در خارج تبریز و منازل بین راه قحطی شدیدی وجود داشت و کسی هم در فکر علاج نبود. آدمها بصورت های خیالی و اشباح اموات شباهت داشتند تا چه رسد بحیوانات. پس از مختصر فکری تصمیم گرفتم تا اندازه ای که حیوانات توانائی دارند براه ادامه دهم اما این حساب را نکردم که تا منزل گچین چگونه باید راه طی شود. حقیقت با فرض من بسیار تفاوت داشت بعضی اینکه از کاروانسرا جدا شدید جاده به مسیل های عمیقی بر میخورد و فرار و نشیب های بسیار سختی داشت. حیوانات نیرومند هم بزحمت میتوانند در این جاده راه بروند تا چه رسد بحیوانات ضعیف و بیجان ما و چقدر خوشوقت شدم که از این محل موسوم باوچ دره (سه دره) خارج گردیدیم و عاقبت در تاریکی شب بدهکده خرابه ای رسیدیم که دارای دونا م بود یکی دوات گرو دیگری امامیه این ده دور افتاده فقط

۱۵ خانه داشت که در اطراف کاروانسرای قدیمی شاه عباسی واقع شده بود در ساعت هفت و نیم ما دور هم جمع شدیم يك کلبه گلی بدوی برای من و خانم معین کردند که با لنسبه تمیز بود. من اقلاً صد بار لعنت خدا و پیغمبر را بر سر سید محمود و اعقاب او فروریختم اما بلافاصله باطناً نسبت با او و حیوانش که در سلاخ خانه هم آنها را قبول نمی کردند حس ترحمی در من ایجاد گردید وقتی که این حیوانات را در تبریز با نشان دادند مدتی استراحت کرده بودند اما پس از سه روز راه پیمائی بکلی از کار افتاده و در نهایت ضعف نفس زنان با قدمهای سست حرکت می کردند این نکته نیز قابل توجه است که ایرانیها نسبت براه و فواصلی که باید طی کرد کاملاً بی اطلاع هستند مثلاً من می رسیدم که چه وقت راه خوب خواهد شد در پاسخ می گفتند که از تبریز تا اینجا ما در راه شوشه حرکت کرده ایم از اینجا بیعد راه خراب تر است هیچکس در فکر تعمیر راه نیست و با این حال در مواقع خشکی آنرا راه گالنیکه رو میدادند. بحرف اشخاص هم نباید اعتماد پیدا کرد. اگر برسید تا فلان محل چقدر مانده فوراً میگویند یارم آقاج (نیم فرسخ) شما خوشوقت میشوید که سه کیلومتر و نیم راه دارید اما پس از آنکه ۵ کیلومتر رفتید باز از رهگذری فاصله را می رسید با کمال تعجب میشنوید بیر آقاج (۷ کیلومتر) البته در ایران جمله (وقت گرانبهاست) معنی ندارد. راستی خانم من بقدری حوصله نشان داد که از توصیف خارج است بالاخره بمنزل خرابی رسیدیم همینطور که سایرین هم گفته اند باید گفت کسانی که حوصله ندارند در خاور آنرا پیدا میکنند و کسانی که حوصله دارند در آنجا آنرا از دست میدهند ...

روز بعد ۲۹ ر ۴۱۸ ر ۱۹۱۸ صبح زود سید با وضع غیر مترقبه ای به جنب و جوش افتاده و با وجود ناتوانی حیوانات و تحمل سختی های اوچ دره با قیافه محجوبانه و اطمینان بخشی گفت باید حرکت کنیم ولی من عقیده داشتم که اقلاً یکروز توقف خواهد کرد تا حیوانات جانی بگیرند یاور بمن گفت که این حيله چارواداری است معمول این است که اگر مسافر کاروانرا مجبور بتوقف نماید باید مخارج آن روز را شخصاً پردازد و روی همین حيله بود که ما را از خواب بیدار کردند و باهای وهوی زیادی شروع کردند بیار کردن حیوانات و طوری وانمود می کردند که این حیوانات سرکشند و

باید زودتر آنها را بار کرد تا مطیع گردند و اطمینان هم داشتند که ما امروز از فرط خستگی حرکت نخواهیم کرد ولی بعد ملتفت شدند که در حساب خود اشتباه کرده اند زیرا که من بالحن جدی و تندى باو گفتم که در رفتن شتاب دارم و پولی هم در کار نیست که برای کاروان آذوقه و غلیق خریداری کنم. در صورتیکه خود شما مایل بماندن باشید مسئله ایست جداگانه ظاهر اگفتار من در او تأثیری نکرده هیاهوئی راه انداخت و پیوسته فریاد میکشید یا الله... یا هو.. یا علی.. بار کنید اما من ایستاده تماشا میکردم و اعتنائی بر رفتار او نداشتم دیدم ناگهان صدای سید قطع شد و مثل این بود که تمام انرژی خود را از دست داده است. من فقط محض تسلی باو گفتم مانعی ندارد یکروز توقف میکنیم انشاءالله چاروا دار باشی هم میرسد و کارها رو براه خواهد شد. البته این کلام من از روی ظاهر بود و باطناً میدانستم که باید تا خاتمه مسافرت متحمل مخارج کاروان باشم رفتار فرشتگان نگاهبان ما یعنی قرا سورانها هم خالی از سرگرمی نبود با اینکه من آنها را رسماً مرخص کرده بودم و در طی مسافرت هم دیده نمیشدند میدانم چگونه صبح یا عصر سر و کله آنها پیدا میشد و مطالبه انعام میکردند اما ایندفعه من بسختی بآنها جواب دادم و آنها فهمیدند که تمام فرنگیان سر کیسه خود را بر طبق میل آنها باز نگاه نمیدارند و از آن بیعت ناپدید گردیدند و تنها یاور ماند که همه روزه عصر بیکتومان خود را میگرفت و پس از تماشای آن آهی کشیده در جیب خود میگذارد.

خلاصه در این روز ما استراحت کاملی کردیم در اینجا مناظر جالب توجهی نبود این دهکده خراب و فقیر در میان تپه ها واقع و نهر آبی زمزمه کنان از آن میگذشت من دستور دادم چادر سفری را در آن طرف نهر سرپا کردند و مشغول مطالعه شدم چند نفر دهقان بدبخت در کنار نهر بزی را که در حال مردن بود کشته و در میان خود تقسیم میکردند و سگها را با هیاهو دور میساختند که مبادا خانواده آنها را از قطعات این گوشت محروم نمایند. کاروانسرای شاه عباسی هم چیز دیدنی نداشت اینگونه خرابه های درهم ریخته که مأمین خفاشان و جفدها و غیره هستند همه جا در شاهراه ها دیده میشوند در صورتیکه اگر بخواهند تعمیر آنها اشکالی ندارد و مسافری

پناهگاههای مطلوبی خواهند داشت این دهکده که بر حسب تصادف ما يك روز در آن ماندیم پامام جمعه تبریز تعلق داشت و بهمین مناسبت نام آنرا امامیه گذارده بودند مالک آن کمی پیش بنا بر رأی انقلابیون ایران بقتل رسیده بود بطوریکه میگفتند آقای امام مالک ۱۴۰ دهکده بوده و مانند سایر مالکین قحطی را مفتنم شمرده و گندها را احتکار کرده بود تا بینهای گرافی بفروشد بحدی این ده فلاکت زده بود که زارعین بزمرده ای را مانده بهشتی تصور میکردند .

رضاخان ما توانست بازحمت ده دانه تخم مرغ از تمام این خانه های ویران جمع کند . من نیز دهقانی را فرستادم که از دهکده مجاور بره ای برای ما خریداری کند او هم سوار الاغ ضعیفی شده و رفت این حیوان خستگی ناپذیر و بسیار مفید را در تمام جاده های ایران خواهید دید بهترین خانه این دهکده همین بود که ما در آن منزل داشتیم در کنار آن سنگ پاره های زیادی رویهم ریخته و معلوم بود بناهایی در این جا وجود داشته که همه ویران شده است اطاق ما دیوارهای گلی داشت که بشکل منحنی بسقف متصل میگردد در سقف آنهم چند تیر بد شکل دیده میشد برای تزئین هم سوراخی داشت که روشنائی از آن بدرون میتابید و دارای دو لنگه در خشت بود اما چون محل سکونت دهقانان نبود تمیزمانده بود و قتیکه تخت خوابهای مارا باز کردند دیگرجائی برای حرکت نداشتیم از منزل همسایه که نصفش جای سکونت آدم و نصف دیگرش طویله حیوانات بود بوی عفونتی استشمام میکردید با این حال این کلبه نظر بسادگی بدوی مطبوع طبع خانم و من واقع گردید . بعدها درطی مسافرت بصاحبان منازل یعنی دهقانان خوش ذات که اخلاقشان بواسطه کثرت مسافرتین فاسد نشده بود بزخوردیم که با مهربانی خاصی از ما پذیرائیهای گرم بعمل میآوردند و ما از مصاحبت آنها لذت میبردیم .

روز ۳۰ ر ۴۱۸ ۱۹ ساعت ۴ بامداد برخاستیم و ساعت ۶ حرکت کردیم من تقریباً همیشه از کاروان فاصله داشتم خانم دوباره میل کرد در تخت روان به نشیند چون کاروان کند حرکت میکرد من با یاوز جلو افتادیم و او مرا از نقل داستان شورش حاج امیر تومان سرابی سرگرم میداشت . میگفت



در سال گذشته امیر تومان بقدری از قدرت خود اطمینان حاصل کرده بود که تبریز و حکومت آنرا بکلی فراموش کرده و بنام خود سکه میزد البته حکومت هم نمیتوانست با او مقاومت کند بالاخره قشون نظامی در تحت فرمان کاپیتان اسلیویتسکی Slivitsky با توپخانه قلعه او را محاصره

کرد و پس از چند روز امیر تومان دستگیر و با امر ولیعهد تبر باران گردید  
زیرا ولیعهد میترسید که مبادا ورود او به تبریز باعث شورش شود. یاور  
هم این داستان را بمناسبت دیدن قلّه های جبال سراب مستورد در برف که از  
سمت چپ خود نمائی میکرد و منظره یکنواخت تپه‌ها را تغییر میداد شروع



کرد در نزدیکی دهکده غریب دوست گرفتار طوفان و تگرگ شدید در این قریه برای صرف ناهار توقف نمودیم یکساعت بعد کاروان رسید غذائی با اشتها خوردیم و با زمزمه گوش نواز رودخانه که از باغهای بادام عبور میکرد یکساعت بخواب رفتیم .

در این جا قبل از ورود کاروان باز تخت روان در باتلاقی مانده و خانم بزحمت افتاده بود من مانند بازیگری که تنها روی صحنه آمیده و بازی نا مطبوعی بکند با ژست های مخصوصی بسید پرخاش کردم حتی جملات - تردید آمیزی هم نسبت بسیادتش بزبان آوردم که موجب خنده دهقانان گردید و آنها بسی خرسند شدند که یکی از این سورچرانها که به بهانه سیادت در منزل آنها وارد میشود و غذای خوب میخورد و در عوض حضور بابرکت خود را بآنها تحویل میدهد مورد عتاب و خطاب من واقع شده است پس از خروج از غریب دوست من غفلت کردم که به نصیحت یاور گوش دادم او بمن پیشنهاد کرد که ممکن است از راه نزدیکتری بخواجه غیاث برویم بنابراین همراه او حرکت کردیم و پس از طی مسافتی در مزارع شخم خورده که تازه کاشته و آب داده بودند بزحمت افتادیم و پس از آن هم در میان تپه هاسر - گردان ماندم تیرهای تلگراف که راه را نشان میدهند از نظر نا پدید شده بودند خوشبختانه بچوپان پیری برخوردیم که ما را براه باریکی دلالت کرد عبور از این راه بسیار سخت و خطرناک بود مخصوصاً آنجائی که بقریه تاریخی ترکمان چای (محللی که عهد نامه روس و ایران در سال ۱۸۲۹ در آن انعقاد یافت ) نزدیک بود راهی که باید ما را برودخانه برساند سر اشیب بود و میبایستی از میان مزارع سبز عبور کنیم و به تخته سنگهای فراوانی برمی خوردیم در این جا فکر من موجه کردستان شد که بحالت توحش باقی مانده و در عین حال آزاد و توانا و دست نخورده باقی مانده است سید که بعد از شنیدن تغییرات من راجع به تخت روان با کسالت حرکت میکرد همینکه دانست بمنزل نزدیک شده ایم ناگهان قدم را تند کرد و در میان تپه ها نا پدید گردید او همیشه این کار را میکرد یعنی در نزدیکی منزل جلو میرفت و کاروانسرای را انتخاب میکرد پهلوی سماور قهوه چای می نشست و چقی میکشید اما من بعنوان صاحب اختیار کاروان درخواجه غیاث دوباره او را

مورد ملامت قرار دادم که چرا از کاروان جدا شده است. خواجه غیاث ده بزرگی است که بوضع غربی در چین خوردگی زمین در دو طرف رودخانه عمیقی واقع شده است همینکه سید ما را دید که بطرف رودخانه سرازیر می شویم جلو آمد و فریاد کرد منزل خوبی برای شب تهیه کرده ام چون بی اعتنائی مرا دید خاموش شد گفتم زودتر بطرف کاروان که عقب مانده است برو تو باید همیشه در فکر کاروان باشی در این جاهم بمحض ورود مانند منزل حاجی آقا دهقانان هجوم آوردند و هر یک منزلی را با اوصاف زیاد پیشنهاد میکردند اما من خانه ای را که در مدخل قریه واقع و تازه ساز بود انتخاب کردم دهقانان با اوقات تلخی باستئزای صاحب خانه پرداختند در حال این لحظه ورود بمنزل بهترین لحظات اوقات مامیاشد و میتوانیم در کنار ساور دزاز بکشیم و غذائی بخوریم و بخوابیم معلوم است پس از طی مسافت زیاد و خسته شدن بر روی زمین این لحظه لذت مخصوصی دارد و اقلاً چند ساعتی از اسباب ضعیف نیمه جان که میترسیدیم بآنها شلاق بزنیم مبادا آخرین انرژی حیاتی آنها از دست برود خلاصی حاصل کرده ایم.

در حین استراحت من درباره تصادفات این روز فکر میکردم. یک دفعه بدهقانی برخوردیم که بخوبی شناخت که من روسی هستم باشتاب تمام بطرف من دوید و گفت: میگویند در روسیه مجدداً نظمی پیدا شده و پادشاهی به تخت نشسته است این جمله را گفت و بغوریت دور شد و مرا در تحت تأثیر گفتار خود گذارد دفعه دیگر نیز دهقانی بمن برخورد که با اوصحبت زیاد کردیم او سوار بر الاغی بود هنگامیکه هر دو توقف کردیم که حیوانات نفسی بکشند الاغ او فوراً بخوردن خار مشغول شد اما یابوی بیجان من سررا پائین انداخت و پوزه اش در خاک فرو رفت و مگسان درشت بآن حمله ور شدند. دهقان از وضع قریه خود صحبت میکرد و ضمناً بهای يك باتمان نان را در تبریز از من میپرسید و موجب تعجب او شد که من نتوانستم پاسخ درستی بآو بدهم بعد کیف پول خود را باز کرد و از آن يك منات کاغذی بیرون آورد و از من بهای آنرا پرسید من بآو گفتم که این از منتهای رومانو و بهتر از اسکناسهای دیگر است. پادشاهی بمن گفت من این مسئله را خوب میدانم و فقط اسکناس نیکلا ابوانویچ را قبول میکنم شنیدن این کلمات از دهان یک نفر



دهقان فقیر ایرانی در آن جاده پر گرد و خاک اسباب تعجب من شد او چپ خود را کشید و از من خدا حافظی کرد و مرا با افکار حزن آورم گذارد و رفت . بطور کلی ایرانیان مردمان بسیار مهربان و مؤدبی هستند از ساده ترین اشخاص گرفته تا اشخاص متشخص همه خوش معضرانند و انسان از معاشرت آنها لذت میبرد بشرط اینکه در موقع صحبت مقاصد خاصی نداشته باشند چه اگر راجع بکاری ملاقات نمایند قضیه برعکس است و در چنین مواقع آدم باید مجرب و آزموده و آگاه باشد و حوصله زیادی بخرج دهد و نباید از نظر دور داشت که در این موارد وقتی که ایرانی بگفتار شما گوش میدهد در این فکر نیست که شما چه میگوئید بلکه در فکر این است که برای چه شما این مطالب را با او میگوئید . البته ممکن است کسانی این عقیده مرا نپسندند اما میدانم اشخاصی که در ایران کار کرده اند عقیده مرا تکذیب نخواهند کرد (۱)

اگر من از این ملاقاتها ذکر می کنم برای این است که بغیر از صحبت با یاور و ملامت کردن بسید سرگرمی دیگری نداشتم . طی کردن اینراه پر مشقت و همیشه یکنواخت بود . در این کشور بدبخت و بدون امید که گرفتار قحطی شدیدی هم شده بود جزیك مرك با آرامش چیز دیگر مشاهده و احساس نمیشد یاور میگفت که ما در فصل مساعدی مسافرت میکنیم زیرا کمی بعد شاهسونها ( قبایل ترك ) با اغنام و احشام از این نواحی عبور میکنند و بطرف هشت رود میروند و در طول راه بخانه دهقانان دستبرد میزنند حتی بزنان هم دست تعدی دراز میکنند اینگونه سرقتها در این تپه ها زیاد واقع میشود بهرحال من خیال میکنم که این مسافرت پر زحمت برای من خالی از فایده نبود زیرا که با اوضاع فلاکت بار طبقه دهقان این سرزمین کاملاً آشنا شدم . برای آگاهی از این اوضاع لازم است طعم نامطبوع رنجهای ملال آور خاوری را چشید و در ضمن مسافرت با کاروان درخراجه های پراز پهن و کثافات منزل کرد و از حرارت تپاله خشک گاوگرم شد و زنانی را مشاهده کرد که از شدت سختی کارها و ازدواجهای قبل از وقت زود (۱) بعدها در زمان مهاجرت با مردمان فهمیده ایرانی آشنائی پیدا کردم و با آنها روابط صادقانه و با اعتمادی داشتم.

پیر میشوند و اطفالی را دید که در میان حیوانات اهلی و کثافات آنها با چشمان مریض و سرهای کچل و پر جرب و خوردن غذاهای نفرت آورزندگانی می کنند و کاملاً در این اوضاع وحشت آور که برای خاور شناسان مجهول مانده است وارد گردید و عیناً این زندگانی فقیرانه را که فاقد شجاعت است و آن نیرو را ندارد که در مبارزه حیاتی داخل گردد مشاهده کرد. بیچاره و بدبخت دهقان که باید انواع شکنجه و زحمت را از مباشر گرفته که محصول را برای مالک از دست آنها میرباید تا افزودن قبایلی که مسلحانه می آیند و او را لغت میکنند و آخرین حاجت دست او را میبرند تحمل نماید و برای او علاجی غیر از مردن نیست و کسی هم دیده نمیشود که از این اوضاع اسف آورتأثیری حاصل کند و یا مختصرحس ترحم و شفقتی ببردهد هزارها دهقان در این قحط سالی جان سپردند خلاصه اینکه انسان در حال عبور از چنین کشوری کاملاً ناراحت و متأثر میگردد و تعجب میکند که تا چه اندازه دهقان ایرانی صبور و بردبار و زحمت کش است و اگر لقمه نانی داشته باشد بانشاط است و خود را خوشبخت مینداند.

در روز ۱۹۱۸ ر ۵ ساعت ۸ حرکت کردیم و من ناچار میبایستی تمام مخارج کاروان را متحمل شوم سید هم چون استطاعت پرداخت مخارج را در من دید احترامی نشان میداد حتی از این بیعد رضای ما را هم رضاخان خطاب میکرد رضا هم چون فهمید که کفه ترازو بطرف ما میچرخد مانند روزهای اول دیگر او را سید آقا خطاب نمیکرد بلکه بطور اختصار او را سید میگفت گاهی هم بشوخی القاب و عناوین خاصی باو میداد خانم در تخت روان بود و پس از طی ۴ یا ۵ کیلومتر حیوانات حامل آن در نهری که از جاده عبور میکرد خوابیدند خانم اجباراً بر اسب سوار شده و بنا ملحق گردید و واقعه تالم آور خود را نقل کرد. من و یاو و او سه نفری براه ادامه دادیم و از کاروان جلو افتادیم این یاو و مختبرم که بخرج ما زندگی میکرد بکلی از راه بیخبر بود در صورتیکه بقول خودش همیشه این راه را برای تأمین و حفظ مسافرین باید طی کند او بمن اطمینان داد که ظهر بکاروانسرای خوبی خواهیم رسید و در آنجا باصرف جای استراحتی میگذریم تا کاروان برسد بر عکس سنت معتود رسیدیم بخوابه ای که هیچگونه پناهگاه و سایه ای نداشت

آفتاب سوزان هم درست الرأس بود نه فقط در اینجا قهوه خانه و آدمی پیدا نمیشد بلکه سایه ای هم نبود که لحظه ای از حرارت آفتاب در پناه باشیم این کاروانسرای خرابه درهم نداشت و خار و خاشاک اطراف آنرا احاطه کرده بود در نزدیکی آن چند سیاه چادر دیده میشد بخیال اینکه در آنجا چای و قاتق (ماست) پیدا میشود بآنها نزدیک شدیم چای و ماستی آوردند اما اولی را از شدت شوری و دومی را از گرمی و ترشی نتوانستیم بلب برسانیم خواننده میتواند حال ما را بتصور آورد که با وجود خستگی و حرارت آفتاب تاچه درجه یأس و بیماری آورد و فهمیدیم که یاور با تضاویر خیالی ما را فریب داده است اما خود او مثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده اسب خود را بست و در سایه آن دراز کشید. من با انتظار رسیدن کاروان بارانی خود را با پلاس بر سر چوب کرده مختصر سایه ای فراهم کردم و استراحتی کردیم غافل از اینکه اوضاع بدتری در پیش داریم خلاصه پس از استراحت دوباره براه افتادیم جاده بتدریج متروک و وارد تنگه باریکی بر از تخته سنگ شده و از کنار مسیلی رو بیالامیرفت بالاخره بقله تپه ای صعود کردیم و ناگهان گرفتارر گبار شدید مخلوط باتگرک شدیم از یاور پرسیدم ما کجا هستیم و کاروان چه شد متأسفانه از پاسخ او چیزی نفهمیدم پیوسته بمن اطمینان میداد که شاهرآه همین است و بزودی بمیانه خواهیم رسید من بجوابهای او قانع نمیشدم زیرا که با تعیین مسافت ایرانی آشنا شده بودم و با اینکه میدانستم غلامباشی همراه کاروان است باز تشویش داشتم. باطراف نظر انداختم بنظر آمد که در سمت چپ در نقطه بسیار دوری در رأس کوهی نقطه سفیدی در حرکت است تصور کردم که شاید همان تخت روان ما باشد اما مشاهده آن موقتی بود و بزودی ناپدید گردید باران قطع شد از گردنه پائین آمدیم، گرسنگی و تشنگی فشار زیاد بر ما وارد میآورد و از لباسها هم آب میریخت اما کمی بعد در اثر تابش آفتاب که تازه از زیر ابر پیرون آمده و حرارت آن طاقت فرسا بود خشک شد قدری بعد دره ای در مقابل ما پدیدار گردید که در آن رودخانه بزرگی جریان داشت. آب آن مانند ریژه های نقره در اثر تابش خورشید میندرخشید در پائین دره کاروانسرائی نمودار شد و ما از دیدن آن خوشوقت گردیدیم و تصور کردیم که محل مسکون و آبادی است یاور متقلب هم تصورات ما را

تأیید میکرد اما چون بان نزدیک شدیم متأسفانه تصورات  
ما نقش بر آب شد. کاروانسرائی بود که آثار تعمیر در آن دیده میشد ولی  
متروک و غیر مسکون بود. از شدت گرسنگی و تشنگی بیطاقت شده بودیم زیرا  
که از ساعت ۸ باینطرف روزه گرفته بودیم یاور را فرستادم که محل  
مسکونی پیدا کند ولی نتیجه ای حاصل نشد. ابد آثار آبادی در آنحوالی دیده  
نمیشد نه باغی بود و نه مزرعه ای تنها همان رودخانه بزرگ را میدیدیم که  
بانهایت شدت آب گل آلود خود را میفلطانید و طیور بحری در بالای آن در  
پرواز و صداهای غریبی میکردند منظره این تابلو بسیار جالب و دلربا بود  
ولی بشرط اینکه باخاطری خوش بان نظر اندازند نه باشکم گرسنه و پریشان  
حالی. این همان رودخانه ای بود که از میان عبور میکرد و موسوم است بمیان  
چای تخته سنگهای ساحل چپ آن جایجا مناظر غریبی ارائه میدادند گاهی  
مانند دیوارهای کنگره دار و گاهی مانند برجهای صعب الوصول در زیر  
آسمان نیلگون خود نمائی میکردند چین خوردگیهای عمیقی در این دیوارها  
راه عبوری به سبیل که در وسط علف های سبز جریان داشت میدادند گاهی  
هم اشجاری در مسیلی دیده میشدند من برای کشف منزلی با کمال دقت  
بانها مینگریستم اما جزیاس نتیجه ای نیگرفتم ناگهان یاور تند کرد و بما  
فشار آورد که باید زودتر رفت زیرا که راه در این کوهستان صعب العبور است  
و باید قبل از غروب آفتاب بمیان برسیم این راه باریک بتدریج از رودخانه  
دور میشد و در کنار کوهی گاهی بیلا و گاهی پیاپی میرفت و زاویه های  
ناراحتی داشت در این زمین سنگلاخ باز من بخیال کردستان و پرتگاهها و  
کوه پاره های غلطیده افتادم ولی در مقابل خانم جرئت آنرا نداشتم که  
در این باب اظهاری بکنم اسبهای ما ناتوان شده بودند و ما مجبور شدیم  
که پیاده راه برویم و آنها را بدنبال خود بکشیم مبادا در اولین برخورد  
براه سر بالائی بایستند و ما مجبور شویم در بالای این رودخانه پرهیاهو  
بمانیم باری با هر زحمتی بود بالاخره رسیدیم بمحلی که راه  
بالنسبه بهتر بود و فهمیدم که کاروان از چنین راهی عبور نمیکند زیرا که  
در این راه تخت روان را نمیتوان برد در حالیکه به یاور و مقدرات خود لغت  
میفرستادم بانهایت ناتوانی تا ساعت ۵ راه پیمودیم بدون آنکه آثاری از

میانہ پیدا شود از شدت تشنگی هر نوع فکری را از خاطر دور ساخته در کنار نهری روی زمین خوابیدیم و از آب آن خریصانه نوشیدیم طعم نامطبوعی از آن آب گل آلود در دهان ما پیدا شد معینا نیروئی یاقیم واسبان ما هم از آشامیدن این آب جانی گرفتند در همین موقع صدای فریادی بلند شد چون بطرف آن متوجه شدم رضا را دیدم که صدا گنان بطرف ما میدود و اسب خود را در دنبال میکشد آنوقت من یقین کردم که نقطه سفیدی که قبلا بنظر من آمده بود همان تخت روین بوده و رضاهم در همان موقع ما را دیده است و چون میدانست که ما آذوقه همراه نداریم کیسه آذوقه و بطری ترمس Thermos را برداشته و بسراغ ما آمده است و سه ساعت در بیابان سرگردانی کشیده تا بیمار سیده است من اظهار امتنان زیادی از او کردم. یاور هم در زیر لب چیزهایی میگفت که اشتباه خود را از میان ببرد. رضا بما گفت که شما راه خوبی را انتخاب نکرده اید راه معمول همان است که آنرا توپ یلی (راه توپ رو) میگویند که از قلل کوهستان عبور میکند و میانہ چای درست راست فاصله زیادی از آن دارد و فقط در نزدیکی میانہ بآن ملحق میگردد. بنا بر این ما از رودخانه جدا شدیم و پس از عبور از گردنه ای باغهای میانہ را دیدیم و بالاخره در ساعت ۶ بحوالی شهر رسیدیم از اسبان پیاده شده مدتی در کنار جاده بانتظار ورود کاروان توقف کردیم من یاور را بشهر فرستادم و به رئیس تلگرافخانه انگلیس پیغام دادم که منزلی برای ما تهیه کند مبادا در کاروانسرا به مله که حشره ای موزیست گرفتار شویم اگر این حشره انسان را بگزد تب شدیدی عارض میشود و مدتی باید رنج کشید تا معالجه گردد اما باید دانست که فقط اشخاص غریب از این حیوان آزار میبینند و سکنه بومی چون بسم آن عادت کرده اند از آزار آن برکنار هستند.

در این موقع آفتاب در شرف زوال بود و پسران کوچک گله های مواشی را بطرف شهر میبردند ما از آنها تقاضا کردیم که مقداری شیر بماندهند اما آنها در حالیکه بر الاغهای کوچک سوار و پاها را از دو طرف آویخته و حرکت میدادند و در رفتن شتابی داشتند بدرخواست ما اعتنائی نکردند و حاضر نشدند که پولی گرفته بشیر بدهند بتدریج آفتاب رفت و تاریکی شروع شد و انتظار ما در کنار راه نتیجه ای نداشت ناچار بطرف دفتر تلگرافخانه

حرکت کردیم و چون دفتر در آن طرف شهر واقع بود اجباراً میبایستی از میان شهر عبور کنیم اهالی شهر همه در خواب بودند گاهی بروشنائی کم نوری بر میخوردیم عبور از شهر ایرانی در هنگام شب حزن آوراست دیوارهای طولیل گلی خاکستری رنگی رامی بینید که بندرت پنجره ای در آنها دیده میشود در خانه ها و دکانها با نخته های بد شکل خشنی ساخته شده دکانها همه بسته و توده های کثافات و مجاری با عفونت را در معبر خود مشاهده میکنید اسب شما گاهی در خاک فرو میرود و گاهی در گل و لجن . هوای این منازل قابل تحمل نیست علاوه بر این اوضاع ناگوار در میانه آه و ناله و فریاد گدایان گرسنه رامیشنوید که در رهگذر مقابل در خانه های ستاده و با صدای حزن انگیز یکنواختی تکرار میکنند یا علی - یا حضرت عباس - یا امیرالمؤمنین و غیره و خلاصه آنچه که شب در محل اجتماعی مشاهده خواهید کرد همین است باری همینکه عمارت تلگرافخانه پیدا شد فوق العاده خوشوقت شدیم این بنا در انتهای شهر در روی تپه ای واقع گردیده و چقدر بر خوشوقتی ما اضافه شد که از دهان میرزا فضل الله خان ایمانوور رئیس دفتر بزبان روسی سلامی شنیدیم . اطاقی برای ما تهیه کرده بود و چون وارد خانه شدیم خوشوقتی ما باز هم رو با افزایش رفت زیرا که دوستان و آشنایان ارومیه و تبریز را در آنجا دیدیم که همه انگلیسی یا امریکائی بودند و یکروز قبل از ما از تبریز حرکت کرده و برای استراحت در اینجا توقف نموده بودند

پس از سلام و تبادل جمل معمول مارا بصرف شام دعوت نمودند ولی ما چون از فرط خستگی در حال نزع بودیم در تخت خواب افتادیم تقریباً نیمه شب بود که صدای ورود کاروانرا شنیدیم من یاور و رضارا برای جلوگیری از حقه بازیهای سید قیلا با استقبال آن فرستاده بودم

پس از حرکت از میانه سرگذشت من مختصر خواهد شد زیرا که تأثرات قسمت اول مسافرت خود را با کاروان بتفصیل یادداشت کرده بودم و بقیه را از روی یادداشتهای مختصری که در دفترچه بغلی نوشته بودم و در پاریس آنرا پیدا کردم بقلم آوردم اکنون ۲۳ سال از این مسافرت کاروانی من میگذرد و این وقایع تأثر آوز درست در خاطر من مانده است.

خلاصه روز ۲ ماه مه ۱۹۱۸ را وقف استراحت کردیم و مهمان نوازی رئیس دفتر تلگرافخانه را غنیمت شمردیم اینمرد بطوریکه از خودش شنیدم بایی بود و با من از این مسلک صحبت میکرد من نیز از روابطی که در رشت با طایفه بهائی داشتم با او سخن میراندم. رئیس دفتر بغیر از ما مهمانهای دیگریهم داشت در اینجا عده زیادی از انگلیسها و امریکائیهها را دیدم که از آن جمله موسیو شپپلی Shippley قنصل انگلیس بود که مردی بسیار مهربان و خوش محضر بود و ما از روی مزاح عنوانی باو داده بودیم و آن عبارت بود از - یک چیز و همه همین - زیرا که او این جمله را در موقع و گاهی بی موقع هم استعمال میکرد. انگلیسها و امریکائیهها صبح همان روز پس از کشمکش با چاروادارهای خودشان حرکت کردند این قضیه تا اندازه ای باعث تسلی خاطر من شد و دانستم که من تنها نیستم که با این هیئت محترم چارواداران پیوسته در کشمکش هستم و در غیبت کاروان باشی اجباراً باید متحمل مخارج باشم البته اگر میخواستم غیر از این رفتار کنم مسافرت غیر ممکن میگردد در میانه برای تهیه مخارج مجبور شدم چکی را که بحواله بانک شاهی داشتم بفروشم و اینکار با کسر تنزیل زیادی صورت گرفت و بجای یک تکه کاغذ که سهولت در کیف من جایداشت چند کیسه پول دوقرانی نقره گرفتم که دارای حجمی بود و حمل و نقل آن اشکال داشت ولی نظر باینکه در مسافرت اسکناس را با زحمت قبول میکردند خوشوقت بودم که پول نقره با اندازه کافی همراه دارم و از این حیث خیالم آسوده است

در کنار شهر اعضای آمبولانس فرانسه را که از دوستان من بودند ملاقات کردم (۱) اینها پس از طی ۴۶ کیلومتر راه اکنون در اردوی خود استراحت میکردند ما بعد از این بملاقات آنها موفق نخواهیم شد زیرا که آنها پیاده راه می پیمایند و در هر حال کاروان ما از آنها جلوتر خواهد بود

فیلیپو Philippov کلنل بریگاد قزاق ایران که از تهران می آمد در میانه ما برخورد تبادل اخبار تازه ای با او بعمل آمد او بما اطلاع داد که آلتون کپرو Altoun Keprou در بین النهرین بتصرف انگلیسها در آمده است کلنل مذکور برای سرکشی بقزاقان ایرانی بتبیز میرفت بدون (۱) مراجعه شود بکتاب مصائب آمبولانس فرانسه در ایران تألیف دکتر پ کوژل

آنکه از طرف او اظهاری بشود من میدانستم که او مأموریت دارد تبریز را تخلیه کند زیرا که کلنل استاروسلسکی Starosselsky که فرسانده بریگاد قزاق ایران و در تهران بود پیشرفت ترکان را مسلم میدانست البته رسیدگی بامور ارومیه نیز ضمیمه مأموریت او بود مخصوصاً قتل افسر روسی قزاقان ایرانی موسوم به ایساوول استلدر Esaoul Stelder که او را با زنش قطعه قطعه کرده بودند. این قضیه موقعی رویداد که قزاقانش در کشمکش مسلحانه مسلمان و مسیحی مداخله کردند و او مجبور گردید که از شهر خارج شود. البته قاتلین او ارمینیا یا کلدانیها بودند که دستگیر نشدند.

روز ۳۰ اردیبهشت ۱۹۱۸ در ساعت ۹ از میانه حرکت کردیم قبل از حرکت با برادر سالار معظم که یکی از اشخاص متنفذ آن ناحیه بود ملاقاتی کردم اینها با خان سراپی که مدتی قبل برضد دولت مرکزی شورش کرده بود خویش هستند او حکایت میکرد که ده روز قبل از تبریز یک فوج هزار نفری سوار و پیاده از گرم رود خواسته بودند که بارومیه بفرستند اما کمی بعد ناسخ این حکم رسید علت هم این بود که رؤسای گرم رود که تقریباً ۲۰ نفر میشوند در اجرای این حکم که بتوسط سالار معظم بآنها رسیده بود اعمال کردند زیرا که در میان آنها رقابتی بود این خبر دلالت داشت که تبریز قصد دارد ارومیه را پس از عزیمت قشون ما دوباره تصرف کند باری تقریباً دو ساعت بعد از ظهر به پل مشهور قزل اوزن رسیدیم و پس از مختصر توقفی در ساعت ۴ حرکت کردیم و از گردنه قافلانکوه که سرحد مابین آذربایجان و زنجان است عبور کردیم در این جا راه دارای سنگهای پراکنده زیادی است که سابقاً برای سنگ فرش جاده بکار رفته و بمرور زمان از جا درآمده و مانع حرکت بود. چون راه سنگلاخ و سخت و من مجبور بودم که پیاده از گردنه بالا بروم از فرط خستگی عصبانی شده بودم که ناگهان صحنه غیر منتظره ای پیش آمد در اینجا مشهدی اکبر کاروان باشی را دیدم این مرد متقلب که موجبات کسالت ما را فراهم کرده بود در قله گردنه با حالت معصومانه ای ایستاده بود مثل اینکه هیچگونه زحمت و اتفاقی برای ما روی نداده است اما او در علوهت من اشتباه کرده بود و من بطوریکه سزاوار بود او را تنبیه کردم و فوراً یادداشتی بحکومت تبریز نوشتم و او را بامستحفظی بتبریز



عودت دادم زیرا که نمیبایستی حرکات و رفتار او را بدون عکس العمل گنجاورده و ساده تلقی کرد من از حکومت تقاضا کردم که مقصرا را مجبور سازد که جریمه قرارداد را بپردازد تا از این پس با سایر مسافرین چنین رفتار ناپسندی نکنند پس از خاتمه این قضیه از گردنه سرازیر شدیم و در ساعت ۶ رسیدیم بجمال آباد که در زیر گردنه واقع است در این دهکده هزار نفر قزاق ایرانی اردوزده بودند مادر کناری چادر زده استراحت کردیم.

شب بسیار بد گذشت باد شدید میوزید و ما از گرد و خاک در پناه نبودیم یا در این جا از ما مرخصی گرفت و برگشت زیرا که معمولاً تا سرحد آذربایجان میتوانست با ما همراه باشد از این جا در ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه حرکت کردیم و در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه بتازه کندر رسیدیم و در ساعت ۱۵ و ۱ دقیقه بسرچم وارد شدیم تمام این نواحی از میانه باینطرف لم یزرع مانده و تپه ها با قله های مخروطی شکل در این نواحی شبیه بمنظر جبال کوه قمر هستند همه خالی از سکنه و منظره حزن انگیزی دارند در سرچم توقف کردیم کاروانیان نسبت بمشهدی اکبر متغیر شده و جملاتی میگفتند که من یادداشت میکردم میگفتند : ما را ببین که گرفتار چنین آدم احمقی شده ایم نه نان داریم نه آب و نه راه خوب (عجب قمر ساقه راست گلمیشیک نه ایچمه ای میزنه یه ای یل کنمه ای میزوار) این جمله ها برای تکمیل زبان ترکی من خوب بود اما موجب رقت من نگردید زیرا که تا کنون تمام مخارج کاروان را تحمل کرده و بجای چک بانگی مقداری پول نقره در اثنایه ام مانده بود باری در ساعت ۴ و نیم از سرچم حرکت و در ساعت ۶ و نیم بمنزل تازه کندر رسیدیم و امیدوار بودیم که ناراحتی شب گذشته را جبران کنیم. از سرچم سوار مسلحی همراه ما آمد او میخواست پیاده بیاید ولی من راضی نشده و مال سواری برای او گرفتم اکنون در دره رودخانه زنجان هستیم که آنرا زنجان چای میگویند این ناحیه تحت سرپرستی شخصی است موسوم به خنیفه سلطان و جزء خلخال محسوب میشود اراضی آن حاصل خیز نیست و سکنه غالباً برای تأمین معاش مجبور بمهاجرت هستند.

روز ۵ در ۱۹۱۸ صبح زود ساعت ۶ و نیم حرکت کردیم در آن طرف رودخانه قبیله افشار یعنی ایل دویرن ساکن است که ۲۰ هزار خانه وار

هستند و تاهمدان پراکنده میباشند در این جا دوباره من این طایفه را که مدت سه سال در ارومیه با آن تماس داشتم دیدم در باین زنجان چای قبایل قره پشلو ورشوند سکونت دارند که اولی ترک و دومی کرد است اما نام هر دو دارای لفظ مشترک است که بمعنی سیاه است (قره - رش) ممکن است این قبیله مختلط باشد بطوریکه میگفتند در این ناحیه نیز قحطی وجود داشته و از ۱۸ ناحیه نصف اهالی از گرسنگی بدروء حیات گفته اند رئیس محلی جهانشاه خان معروف بود که میگفتند سه هفته است بنخل مراجعت کرده . املاک را بقیمت نازلی خرید و فروش میکردند با این شرط که یک قسمت بهای آن را جووبات بگیرند این قحطی بیشتر بواسطه دوام جنگ و بردن گندم و جو بروز کرده بود متأسفانه در این جا هم به اسکت های متحرک زیادی برخورداریم که باشتاب خود را بر روی ته سفره ما میانداختند دیدن کودکان تأثر آورتر بود و برای ما ممکن نشد که مساعدتی بآنها بکنیم زیرا که پول در این موقع درد آنها را علاج نمیکرد و خوراکی لازم بود که مانند اشپیم باری در ساعت ۱۰ و نیم رسیدیم بقریه آق مزار در طرف راست ما قلل جبال دمیرلوداغ و در طرف چپ جبال طارم داغ که از آنجا از گدوک ماسوله میتوان از زنجان به گیلان رفت سر بلند کرده گیلان در اینوقت تحت تصرف میرزا کوچک خان بود که اشخاص مسلحی را در جنگل زین فرمان داشت اینها انقلابیون ملی بودند و بمناسبت اینکه محل اجتماع آنها در جنگل بود آنها را جنگلی میگفتند . و یکدسته از آنها در حدود ۵۰ نفر در تحت فرمان غلامحسین خان نامی بزنجان آمده بود تهران هم از این تشکیلات نگران بود زیرا که اجتماع آنها برای مبارزه با حکومت مرکزی و از روی احساسات وطن پرستی تشکیل یافته بود بطوریکه میگفتند سه نفر از تجار ارمنی هم بدست مسلمانان در زنجان بقتل رسیده بودند (۱) باری در ساعت یک و ۴۵ دقیقه از آق مزار حرکت کردیم و در طول راه پیوسته با اسکت های متحرک بر میخوردیم در ساعت ۳ و ۲۰ دقیقه در قریه نوجی مختصر توقیفی کردیم تا رگباری که شروع شده بود تمام شود (۱) چون دموکراتهای زنجان شنیده بودند که مسیحیان عده از مسلمانان را در ارومیه کشته اند باین عمل مبادرت کردند .

برای اینکه زودتر برسیم مایل بودیم که تند حرکت کنیم اما اسبان ناتوان ما قادر به تند رفتن نبودند و ناچار مدتی در زیر گبار راه پیمودیم خوشبختانه در این جا بخیریدن يك بره و چند مرغ موفق شدیم در این جا یکی از کاروانیان ما مریض شد و با آه و ناله تکرار میکرد اولدوم (مردم) من با و دوای دادم که کاملاً او را شفا داد و آن عبارت بود از ده تومان پول نقره که برسم انعام با و دادم و او با اظهار تشکر گرفت و حالش بهتر شد در ساعت ۶ و نیم بقریه نيك پی رسیدیم کاروانسرای خراب دو طبقه ای در آنجا بود من تخت خوابهای سفری را همراه آورده بودم ولی کاروان با ائاثیه در عقب بود. در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه الله تا پوشیدیم یعنی خوابیدیم و خود را بخدا سپردیم. صبح روز بعد کربلائی ناصر یکی از کاروانیان میگفت دیروز ۲۰ آقاج (فرسخ) راه آمده ایم آیا این فاصله درست بود یا نه من نمیدانم مسافت بسته است بحالت روحی مسافر و وضع راه من با توضیح کردم که چون یابوی تو خیلی راه رفته و خسته شده بهتر آن است که آنرا بر پشت مشهدی اکبر سوار کنی خنده کاروانیان در گرفت و مهبای حرکت شدند در ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه رسیدیم به قریه ینگجه در این جا دره وسعت دارد و اراضی مشجروسبز است مزارع را خوب زراعت کرده اند و طراوتی دیده میشود در ساعت ۲ و نیم از ینگجه حرکت کردیم و يك قسمت ائاثیه را همراه محمد آتش با گاری پست فرستادیم از این جا به بعد دهکده های زیاد و مزارع آبادی دیده میشود قحطی آثار کمتری نشان میدهد. چون کاروانیان وضع فلاکت بار حیوانات را مشاهده میکردند در موقع حرکت یا توقف بشوخی میگفتند اول بازها را باید کشید و بعد سید را بدار کشید باری از دهکده چی برگزشتیم. در راه بيك نفر برخوردیم که در ضمن صحبت از کميابی قند که صدور آن بواسطه بروز جنگ از روسیه متوقف شده بود شکایت میکرد نام این شخص را ندانستم ولی پاره ای از مذاکرات او را یادداشت کردم از جمله میگفت سالداتهای از جبهه برگشته همه تفنگ و فشنگ خود را فروخته اند و اظهار تعجب میکرد که چگونه خانم من اینطور سواز براسب شده است میگفت زنان ایرانی هرگز نمی توانند اینطور سوار شوند حتماً باید بالش یا توشکی در زیر پای آنها گذارد زیرا که خستگی را تحمل نمیکنند

و از جمله میگفت اگر در راه بگله گوسفندی برخوردند نباید از میان آن عبور نمایند چون من اینگونه خرافات را نشنیده بودم یادداشت کردم و بالاخره در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه بشهر زنجان رسیدیم .

روز ۷ و ۱۸ ر ۱۹۱۸ مادر زنجان که تنها شهر آباد میان تبریز و قزوین است بودیم این شهر تقریباً ۲۰ هزار سکنه دارد نظر باینکه رئیس تلگراف از فراهم کردن منزل عذر خواست ناچار در کاروانسرای کشیفی منزل کردیم حاکم این شهر در آنوقت شخصی بود بنام احتشام دیوان من بملاقات او رفتم در آنجا صحبت از میرزا کوچک خان که برضد دولت مرکزی و بیگانگان اقداماتی کرده بود بمیان آمد این حاکم اصفهان را هم دیده بود ما از آن شهر زیبا و یادگارهای تاریخی آن و حکومت صمصام السلطنه صحبت کردیم از ارومیه نیز گفتگو شد و من اوضاع آنجا را بطوریکه دیده بودم شرح دادم گفتگوهای اغراق آمیزی نسبت بارومیه در تمام ایران انتشار یافته بود . بازار زرگری مشهور این شهر را نیز دیدم ولی صنایع آن مانند صنایع اصفهان نیست فکر من پیوسته در بی ادامه مسافرت بود توقف دو روزه در این شهر موجب آن شد که حیوانات کاروانی مختصر جانی بگیرند ولی رو بهمرفته وضع آنها اطمینان بخش نبود از چگونگی پست پرسیدم که آیا ممکن است مقداری از اثنایه را با آن بفرستیم ولی بطوریکه میگفتند اطمینانی حاصل نبود و ناچار برای کمک بکاروان یک الاغ خریداری کردم زنجان بعیر از باغ حکومتی محل قابل توجهی نداشت .

در روز ۹ و ۱۸ ر ۱۹۱۸ از زنجان راترک کردیم در ساعت ۵ و ۶ از کاروانسرا حرکت و در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه از شهر خارج شدیم زیرا که شهر در طول راه واقع است و مدتی باید راه طی کرد تا از آن گذشت من تنها در جلوی کاروان میرفتم در ساعت ۱۱ بقهوه خانه تازه گند رسیدیم از گردنه قافلانکوه تا اینجا این قریه سوم است که باین نام ذکر میشود تکرار این نام نشان میدهد که در این ناحیه دهقان برای تجسس اراضی قابل زراعت پیوسته نقل مکان میکنند و بآبادی دهکده تازه ای میرزاد از در ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه رسیدیم به یوسف آباد که معمولاً باید در آنجا توقف کرد راه در میان دره وسیعی از وسط دور دیف تپه ها عبور میکنند و زراعت کمی در آنجا دیده میشود در طرف

راست جاده خرابه های شهر قدیم سلطانیه پایتخت مغولها در فاصله چند- کیلومتری نمایان بود گنبد بلند و مجلل مسجد آن هنوز از دور نمایش باشکوهی دارد مخصوصا در محوطه متروک و بدون آبادی جلوه آن بیشتر است. در ساعت ۳ و ده دقیقه از یوسف آباد حرکت و در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه بخیر آباد که بایستی در آنجا منزل کنیم رسیدیم این دهکده نسبتاً آباد بود زیرا که دیدیم سید مامجد آقا خطاب میشود و در روی پلاسی جلوس کرده و زنها دور او جمع شده اند.

روز ۱۰ اردیبهشت ۱۹۱۸ یکی از حیوانات کاروان ترکید و چاروا داری که مراقب او بود همانجا ماند و مطالبه انعام کرد در اینجا ما بزرگواران بر خوردیم صاحب منزل شبانه ماهم تریاکی بود و بطوریکه میگفت روزی شش قران تریاک دود میکند پول زیادی از ما تقاضا کرد و ماهم از روی ناچاری دادیم و در ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه براه افتادیم. همه روزه صبح در موقع حرکت من حاضر میشدم و کاروانیان با فریاد و هیاهوی غریبی اثنایه را بار میکردند و به بخت بد خود لعنت میفرستادند پاره ای از جملات آنها را من یادداشت کرده ام از قبیل خرج یخوم دی - چاتاهیس - قوزا - دوزلتی - انون تای هارا - سوراخ - مال یخیلدی - اسباب تکولوپ - انشالله یتی شیر - یرین - یاخشی منزل تاپ اورا دوشاخ - قوی اتلاسون - که فارسی آنها چنین است پول برای خرجی ندارم - طناب رابکش - بلند کن - درست شد - لنگه دیگر کجاست - برویم - مال افتاد - اثنایه زمین ریخت - انشالله خواهد رسید - عجله کنید - منزل خوبی برای توقف پیدا کنید - بگذار علف بخورد. خلاصه من نتوانستم از راه خارج شده بتماشای خرابه های سلطانیه

بروم و مجبور بودم که نیروی اسب را حفظ کنم از جلوی دهکده ای گذشتیم که دارای نام شاه خدا بنده یعنی مؤسس این پایتخت بود چمن سلطانیه که مرتع اسبان شاه میباشد در همین جا واقع است. چندی قبل در همین محل جنگی میان حاکم زنجان برادر شجاع الدوله با امیر جهان شاه خان رئیس مقتدر قبایل این ناحیه واقع گردید. امور اداری ایران طوری است که دولت برای حفظ مقام خود پیوسته باید بنیروی نظامی متوسل گردد و اگر این نیرو وجود نداشته باشد هر یک از رؤسای قبایل برای خود سلطنت جداگانه ای

تشکیل داده و بمیل خود در ناحیه مسکونی حکمرانی میکنند همه جا اختلاف عقیده موجود است و چون موقع مساعد شد این اختلاف ظاهر میشود قزاقی که از زنجان برای معافطت ما معین شده بود حکایت میکرد که چندی قبل در اینجا جنگ مختصری با نیروی جنگلی گیلان بوقوع پیوست. خلاصه معلوم شد که همه جا علاوه بر قحطی که مالیات زیادی از اهالی می گیرد بی نظمی و هرج و مرج هم وجود دارد و امنیتی برقرار نیست. ساعت ۹ در قهوه - خانه ای توقف کردیم و قزاق را با اثنایه بجلو فرستادیم پس از گذشتن از قراء قره بولاغ و حسین آباد ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه رسیدیم بامیرآباد در اینجا نظر باینکه در راه غفلتاً گرفتار طوفانی از گرد و خاک شده بودیم مختصر توقفی کردیم و در ساعت ۱ و ۴۵ دقیقه براه افتادیم و از چمنهای سبزی عبور کردیم و نفسی براحث کشیدیم در فاصله زیادی در دامنه کوه خرابه هائی را بمن نشان دادند که سابقاً شکارگاه پادشاهان بوده است در این وقت گاری پست رسید من موقع را غنیمت شمرده بافسر قزاقی که در آن بود نامه ای دادم که وزود ما را بفسول روس مقیم قزوین اطلاع دهد و در ساعت ۴ و ۳۵ دقیقه رسیدیم بمنزل صائین قلعه در مقابل ما دهکده ای بود که می گفتند سکنه آن تمام علی اللهی هستند باید دانست که در میان شیعه و سنی اختلاف عقیده زیادی وجود دارد. شیعه نسبت بعلی داماد پیغمبر و خلیفه چهارم احترام خاصی دارد و فقط امامانی را می شناسد که از اعقاب او باشند. آخرین این امامها بطور مرموزی غایب گردیده و روزی ظهور خواهد کرد این امام مخفی را صاحب الزمان هم میگویند شیعه باین اعتبار که در انتظار موعودی است شباهت بمسیحیت دارد. در ایران در جنب تشیع که مذهب رسمی است فرق متعدد دیگری نیز هستند که مذاهب خاصی را در سینه خود پنهان کرده و نسبت باسلام تا اندازه ای بیگانه هستند و این خود یکی از صفات ممیزه روح ایرانی است که مانند ترکان باصولی قانع نمیشود و پیوسته بطرق مختلف در فکر خداجویی است. من در موقعی راجع بفرقه طاووسی مطالعاتی کرده و در دائرة المعارف اسلامی مقاله ای انتشار داده ام

روز ۱۱ اردیبهشت ۱۹۱۸ در صائین قلعه بودیم میزبان ما از کسانی بود

که مدتی در روسیه زندگانی میکردند است شاکلی بود که اکنون فعالیتش در کار نیست و در راه رفت و آمد کم شده است این مرد سیاه چهره کوچک اندام بزبان روسی با من صحبت میکرد و مقصودش این بود که تجارت روس و ایران بواسطه جنگ متوقف شده است در موقع حرکت هم نامه ای بمن داد که بطرفش برسانم و هرچه اصرار کردم انعامی از من نگرفت در اینجا رنگ کاروان ماهم تغییر کرد توضیح آنکه چون خانم ناراحت بود کجاوه ای برای او تهیه کردیم او در یکطرف نشست و طرف دیگر را با انانیه پر کردیم تا تعادلی حاصل شود. کجاوه وسیله راحتی است بشرط اینکه آنرا قاطر نیرومندی حمل نماید و اگر حیوان ضعیف باشد باصطلاح چاروادارها سرسم بند میکنند و سکندری میخورند و ممکن است حوادثی روی دهد و همین کار روز بعد موقع خروج از منزل رویداد اما زیبایی حاصل نگردید. در ساعت ۸ و نیم حرکت کردیم و ساعت ۹ و نیم رسیدیم بقهوه خانه ناصر آباد در این جا بار دیگر کجاوه آسیب دید و خانم تصمیم گرفت که سواره حرکت کند بنابراین غلامباشی را با کاروان گذارده و براه ادامه دادیم تا رسیدیم بخرم دره از قیرستانی عبور کردیم که قدمت تاریخی داشت سنگهای روی قبر (۱۲۲۱ هجری) را نشان میداد پس از دو ساعت توقف دوباره براه افتادیم و در ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه رسیدیم به چینوا در این جا از طرف چپ راهی است که به مشکین و بیداغ و ابهر میرود این دهکده منظره بسیار زیبایی دارد تا کستانهای خرم و باغهای باصفا و دره های سبز و مشجری در آن دیده میشود آب هم فراوان است از پهلوی امامزاده ای عبور کردیم در همه جای ایران مقبره اولاد امامان دیده میشود و شباهت به مارابوتهای (مرباط) افریقای شمالی دارد. این محوطه بسیار دلکش و مفرح بود ولی راه پیمائی ما باشکال صورت میگرفت زیرا که حیوانات ما بزحمت راه می پیمودند غلامباشی یعنی رضای باوفای ما کمی بعد رسید و دو الاغ کرایه کرده و انانیه را با آنها بمنزل آورد سکنه این چامایل به پذیرائی ما نبودند زیرا که قشون روس در مدت اقامت در این نواحی یاد گاریهای بدی از خود باقی گذارده بود. بالاخره موافقتی حاصل شد و در خانه یک نفر حاجی وارد شدیم در این خانه دستگاہ قالی بافی را تماشا کردیم چهار دختر کوچک روی تخته های

آویخته از سقف نشسته و براه نمائی زنی که مقوائی از نقشه قالی در دست داشت کار میکردند. در این جا من یادداشتی بجا کم ابهر نوشتم و تقاضا کردم چند حیوان بارکش برای ماتمیه کند تا بتوانیم بمسافرت خود ادامه دهیم نام این دهکده قوئینه است که پنجاه خانوار در آن منزل دارد و باید ۶۰ نفر قزاق بدولت بدهد.

حاکم تقاضای مرا انجام دادند و کران اوسه الاغ برای ماتمیه کردند زن صاحب خانه نسبت بما مهربانی زیادی کرد نان خوب و کره و پنیر برای ما آورد اما ... بی اعتمادی برجای خود باقی بود زیرا که اهل خانه میترسیدند بشکلات و شیرینی که خانم بعنوان اظهار امتنان بآنها داد دست بزنند باری در روز ۱۲ ر ۵ ۱۹۱۸ در ساعت ۷ ر ۵ از اینجا حرکت کردیم و در ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه با حمد آباد رسیدیم در نزدیکی دهکده قره بولاغ مجدداً کجاوه بجاده ای برخورد خوشبختانه زیبایی وارد شد. ما مینایستی از گردنه ای عبور کنیم که دزدگاه بود میگفتند نوکران ایلخانی که یکی از متنفذین محلی است مسافری را در این جا لخت میکنند ایلخانی صاحب ۵۰ قریه و رئیس ایل کردهای سنجابی است. در راه بزنی که گریه میکرد بر خوردیم و شاکی بود که دزدان دارائی او را برده اند دو قزاق مستحفظ ما غیرتی بخرج داده بتاخت و تاز برداختند و تپه ها را بازرسی کردند. خوشبختانه ما بدون آسیب از گردنه عبور کردیم و بقبوه خانه ای رسیدیم چند نفر مرد مسلح در آنجا بودند که وضع مشکوک و مبهمی داشتند از گفتگوی آنها فهمیدم که کردها هستند با زبان کردی با آنها صحبت کردم و اوضاع ارومیه و قبایل کرد آن ناحیه را برای آنها شرح دادم و تفاوت حرف زدن آنها را بیان کردم مشکل ما حل شد و دزدان بطور دوستانه با ما رفتار کردند قدری بعد با آنها خدا حافظی کرده براه افتادیم از حسن لیک و تای کند گذشته ساعت ۶ رسیدیم بقریه کیشکین که آخرین منزل ما قبل از قزوین بود از حسن لیک راهی بطرف چپ جدا میشود که از یوزباشی چای برشت میرود.

در اینجا شب را در اطاق تیمیزی استراحت کردیم و در روز ۱۳ ر ۵ ۱۹۱۸ در ساعت ۸ حرکت کرده و در ساعت ۱ ر ۵ رسیدیم بقریه شیخ اصفهان راه از دشت حاصلخیزی عبور میکرد در سمت چپ رشته جبال طالقان دیده می



شد در اینجا چند نفر ژاندارم اقامت داشتند من گفتم بهتر این است که اینجا در گردنه و اطراف آن اقامت کنند در اینجا سراسری را دیدیم که دریا بانهای مرکزی ایران زیاد دیده میشود در ساعت ۳۵ از شیخ اصفهان حرکت کردیم و در ساعت ۷۵ رسیدیم بقزوین در مدت ۴ ساعت راه پیمائی فقط در قهوه خانه ای مختصر توقفی کردیم در آنجا گفتند که نظامیان انگلیسی در فاصله کمی در سلطان آباد اردو زده اند .

خلاصه پس از ۱۸ روزه ترتیبی که گذشت مامسافت بین تبریز و قزوین را که تقریباً ۵۰۰ کیلومتر است بامشقت زیادی پیمودیم و متجاوز از ۵۰۰۰ فرانک خرج ما شد درست همان اندازه که در سال ۱۹۱۸ از طهران از طریق بانوم و قسطنطنیه پیاریس خرج کردیم . مسافری دیگر هم مانند من گرفتار زحمت این راهها و مخارج گزاف شده بودند مثل اینکه خانواده (D) که مر کب بود از پدر و مادر و ۴ طفل برای طی کردن همین مسافت ۲۳۰۰ تومان یعنی ۲۳۰۰۰ فرانک خرج کرده بود تنها تفاوت در این بود که آنها بادرشکه مسافرت میکردند و یک گاری هم برای حمل اثاثیه داشتند یک جمعیت ۱۵ نفری بلژیکی از تبریز تا تهران ۷۳۰۰ تومان تقریباً ۷۳۰۰۰ فرانک خرج کرده بود در صورتیکه اشخاص مجرد با اسب و سایرین با گاری مسافرت میکردند یکی از دوستان من (M.C) مدیر گمرک برای رفتن از تهران تا ناصر آباد سیستان یعنی تا سرحد افغانستان متجاوز از نهمصد تومان (۹۰۰۰ فرانک) خرج کرده بود .

خوشبختانه اکنون راه آهنی ایجاد شده که تهران را بزجان و میانه از خط قزوین اتصال میدهد و عنقریب به تبریز خواهد رسید و از این به بعد مسافتی را که ما در ظرف ۱۸ روز با آنهمه مشقت پیمودیم در کمال راحتی در مدت یکروز طی خواهند کرد مسلم است وقت کمتری تلف میشود اما در منزلی توقف نخواهند کرد و بدون شناسائی این کشور عبور خواهند نمود بدیهی است که مسافرین امروز با چاروادار باشی خائن و سید حقه باز و پاور راه نما که اتصال راه را گم میکرد و مسافرین را دریا بانهای عاری از آبادی سرگردان میگنارد و اهالی عجیب و غریب بومی که نمونه و یادگار خوبی از زمانهای گذشته هستند و مخصوصاً بامستخیمی فداکار مانند رضا

غلامباشی ما آشنائی پیدا نخواهند کرد .

### در جبهه ایران - رشت و جنگلیها

پس از ورود بقزوین بلافاصله من خود را تحت اختیار فرمانده روسی گذاردم یعنی فرمانده قشون داوطلبی که عده آن ۱۵۰۰ نفر بود و دارای توپخانه و مسلسل و تمام لوازم جنگی بود که از بقایای لشکر اعزامی ژنرال باراتو در ایران باقی مانده بود فرمانده (B) بنا بر اطلاعی که نایب سفارت باو داده منتظر ورود من بود از ورود من اظهار خوشوقتی کرده و گفت شما باید مدت کمی با من مساعدت کنید زیرا که من باید هرچه زود تر بققاز بروم با- شورویهای باد کوبه هم که در تحت فرمان شائومیان Chaoumiane هستند مذاکراتی کرده ام آنها از من تقاضا کرده اند که باشتاب خود را بیاد کوبه برسانم و از خطر ترك و تاتار که بآنجا نزدیک میشوند جلوگیری نمایم این فرمانده که هوش و نیرومندی و شجاعت و حسن عمل از نشانهای سنت ژرژ و آثار زخمهای متعدد در بدنش پیدا بود مرا از نقشه عملیات آتیه خود بشرح زیر آگاه کرد .

او بمن گفت : چنین بنظر میآید که روسیه از مسلك بشوایسم باندازه کافی تجربه حاصل کرده باشد . يك نهضت عاقلانه و سیاست مناسبی در محیط شوروی بوجود آمده است این نکته را هم باید در نظر داشت که شورویها در ایالاتی که سکنه آن غیر روسی است بواسطه فشار موقعیت تنها نمایندگان روسی هستند که بتمام جهات توجه دارند و این مسئله هم مسلم است که شورویها برضد تجزیه کشور مبارزه میکنند و متفقاً با روسیه مرکزی همکاری دارند . بعلاوه متحدین ما هم تصمیم گرفته اند که نیروی نظامی بمیدان آورده و روسیه را از پرتگاهی که بواسطه حوادث انقلابی در آن افتاده است نجات دهند و چنین بنظر میآید که مقصود اصلی حرکت آنها بطرف بحر خزر ریختن شالوده است حکامی است از طرف جنوب برای بهبود و سلامتی کشور روسیه از طرف شمال هم آرخانژل در نظر گرفته شده و در شرق اقصی ولادیوسک و قرار است که آنها از این نواحی که ذکر شد ما را تقویت نمایند پس لازم است که من بدون تأخیر با قشون انگلیس برشت و آنزلی رفته و بعد هم بیاد کوبه بروم و در آنجا زمینه را مساعد کنم تا قشون انگلیس بتواند در دنبال من بیاید و

باید اقدامات ما طوری باشد که موجب وحشت سوسیالیستها نگردد و برای عملی کردن این نقشه ابتدا باید با جنگلیها که راهرا از منجیل با آنطرف در تصرف دارند مذاکراتی بعمل آید آنها دارای نیروی مسلح قابل توجهی هستند و در میان آنها افسران آلمانی هم فعالیت بخرج میدهند .

من از این اخبار که فرمانده اظهار کرد کاملاً بی اطلاع بودم زیرا که تازه از ارومیه رسیده و کمترین آگاهی از چنین نقشه ای نداشتم و در آنجا کارم منحصر باین بود که در مواقع لزوم باستعانت نیروی مسیحی از حملات کردها و ترکها و غیره دفاع کنم . البته من از این تغییر خط مشی شوروی چیزی نفهمیدم زیرا که برنامه عملیات آنها همیشه بشکل دیگری در نظر من جلوه میکرد و کوچکترین تمایل ملی را در آن احساس نمیکردم با این حال از بحث در سیاست داخلی روسیه در مقابل فرمانده خود داری کرده و گفتم که در اجرای او امر شما حاضر هستم و میتوانم در روابط شما با ایرانیها و سازش با آنها مساعدتهائی بکنم و نظر باینکه سه سال در رشت اقامت داشته ام شاید فراهم کردن سازش با جنگلیها برای من امکان پذیر باشد ولی نمیتوانم تا باد کوبه همراه شما باشم زیرا که اولاً اجازه افسیر خود ندارم و ثانیاً با اوضاع سوسیالیستی روسیه آشنا نیستم بالاخره قرار بر این شد مادامیکه فرمانده در ایران باشد من با او همراه باشم ولی او میل زیادی داشت که تا قفقاز رفته با او همکاری نمایم و من بعد از اینکه در این باب دستوری از سفیر ندارم پاسخ قطعی باو ندادم .

تصادفاً در همین موقع فرستادگان جنگل بقزوین وارد شدند و من بلافاصله شروع بکار کردم این فرستادگان دونفر بودند یکی یوسف خان کسمائی که سمت معاونت حکومت جنگل را در انزلی داشت و دیگری حسین بالا فتحعلی که سابقاً ناخدای کشتی قدیمی تجارتهی و در اینوقت از ملاکین انزلی و تبعه ایران بود و احساس کردم که شخص اخیر باید یکی از تاتارهای باد کوبه و از اعضاء حزب مساوات آنجا باشد و بنابراین در گیلان جاسوس و گماشته ترکیه است .

این دونفر پس از مذاکرات مفصل قول صریح دادند که باقشون روس که از راه رشت میگذرد و سقا نه رفتار خواهد شد و اظهار داشتند که مجمع

مقدس اتحاد اسلام یعنی اجتماع جنگل مانعی نمی بیند که نیروی ب (B) از گیلان عبور کرده بققازبرود حتی اجازه داشتند که بگویند آذوقه وعلیق هم بآنها داده خواهد شد بعلاوه نیروی مسلح گیلان در موقع عبور ب نیروی بیچرفرس Bicherforce سلام خواهد داد و تشریفات و تجلیلی برای آنها قائل خواهد گردید .

فرمانده B نیز در مقابل این اظهارات دوستانه تشکر کرد و کارها با خوشی روبراه میشد اگر مسئله کلی دیگری دردنبال نبود و آن مسئله این بود که مساعی مشترک نیروی انگلیسی با نیروی B چگونه عملی خواهد شد و لازم بود برای عبور نیروی انگلیس هم اجازه گرفته شود

البته تمام این مقدمات و احتیاطات فقط برای نیروی مسلح جنگلی بعمل نمی آمد بلکه باریکی موقعیت نیز در کار دخیل بود که مبادا کشمکش با جنگلی ها با احساسات دوائر دموکرات ایران برخورد کند و از طرف دیگر لازم بود که اشتراك عمل انگلیس و روس قبل از وقت در میان بلشویکهای باد کوبه اشاعه نیابد. قسمت اخیر این احتیاط نظر بهمدستی آشکاری که بین اتحاد اسلام و کمیته بلشویست انزلی وجود داشت و من بعد بآن برخورد مهمتر بود ریاست کمیته انزلی در آن موقع بسا چلیاپین Tcheliapine نامی بود که سابقاً سمت سرپرستی بنگاه صید ماهی لیانوزورا داشت . نیروی انگلیس موسوم به دنسترفرس مرکب بود از چند اتومبیل زره پوش و چند هواپیما که آشیانه آنها در همدان قرار داشت و اسکادرن ۱۴ یعنی سواران نیزه دار بنگالی که همه در یک فرسخی قزوین اردو زده بودند و چون معلوم نبود که قدرت واقعی جنگلی ها تا چه اندازه است بالضروره این احتیاطات میبایستی بعمل آید از طرفی هم ممکن بود که براوین عامل دیپلماسی حکومت شوروی در تهران این عملیات را بد تفسیر کند و مخاطراتی تولید شود برای اینکه زمینه مساعد گردد و معلوم شود که فرستادگان جنگل راجع با اشتراك مساعی نیروهای انگلیس و روس و رفتن بطرف رشت چه عقیده ای خواهند داشت قرار شد جلسه ملاقاتی بتوسط فرمانده B بعنوان اینکه میخواهد فرستادگانرا با دوستانش آشنا سازد تشکیل یابد در این جلسه نایب سرهنگ استکس و کلوتر بوک Clutterbuck

و فرمانده و من و دو نفر جنگلی حضور داشتیم کلنل استکس چون بزبان فارسی خوب آشنا بود توانست مقاصد خود را بفرستادگان بگوید. خلاصه اش این بود که فرماندهی نیروی انگلیس اظهار تعجب میکند که برای عبور او اشکال تراشی میشود و اشاره کرد برلی که شخصاً در بدو انقلاب ایران بازی کرده است و گفت که با تقی زاده که یکی از لیدرهای دموکرات است دوستی دارد و چون بوحشت جنگلی ها پی برده بود دلایلی ذکر میکرد و میگفت که بنا بر تدابیر جنگی انگلیسها مجبور شده اند بقیقاز بروند و جنگلی ها نیز باید اطمینان کامل داشته باشند که ما ابداً وارد سیاست داخلی آنها نخواهیم شد و هیچگونه دخالتی در تشکیلات آنها بعمل نخواهیم آورد. پس از مذاکرات زیاد فرستادگان باو پاسخ دادند که در این باب ما بایستی از رشت کسب تکلیف کنیم اما برای قشون B هیچ مانعی نیست که از گیلان عبور کرده بکشور خود بازگردد راجع بعبور قشون انگلیس ما نمیتوانیم اظهار نظر کنیم و اتحاد اسلام باید در این باب دستور قطعی بدهد.

چون وقت گرانبها بود و بایستی بیهوده تلف شود قرار شد فرستادگان تلگرافی بر رشت اطلاع دهند که فرمانده B نماینده خود را با یک نفر از دوستانش خواهد فرستاد تا با میرزا کوچک خان ملاقات و در این باب تصمیم قطعی اتخاذ شود و مقصود از دوست همان کلنل استکس بود البته معلوم بود که نمایندگی من از طرف B بعدم کامیابی بر خواهد خورد. اما لازم بود که این آخرین اقدام هم بمنظور اینکه کارها بصورت خوش و دوستانه با اتحاد اسلام انجام یابد بعمل آید. بعقیده ما فرمانده اتحاد اسلام فقط میرزا کوچک خان بود که تدارکات جنگی و شهرتش از سرحدات گیلان گذشته و در نظر ملیون ایران و کسانی که مایل بودند پرچم میهن پرستی را از زاویه فراموشی بیرون آورده در ایران بلند کنند یگانه تکیه گاه و مایه امیدواری بود (بعدها معلوم شد که این عقیده درست نبوده است)

باری چند روزی بانتظار جواب رشت سپری شد یکروز بواسطه عید تلگرافخانه تعطیل بود روز دیگر بهانه این بود که رئیس کمیته در رشت نیست و ...

فرمانده B از طول کشیدن پاسخ تلگراف بی حوصله شده و میخواست

فرمان پیشروی بدهد و اعتنائی بنیروی جنگل نکند او اطمینان داشت که میتواند با قزاقان که اشتیاق مراجعت بمیهن را دارند بسهولت جنگلی هارا از سرراه برکنار کند البته قزاقان هم برای اینکه زودتر بدیدار خانواده خود نائل گردند در این موقع جز حرکت فکری نداشتند و مخاطرات را بجیزی نمی شمردند .

من از این انتظار استفاده کرده وارکان حرب ژنرال دسترویل را از جریان اوضاع نظامی مسیحیانی که درارومیه مانده بودند آگاه کردم و بآنها فهماندم که هیچگونه کومک مؤثری از طرف انگلیسها نسبت بآنها



بعل نیامده و فقط در ماه ژوئن هواپیمائی با آنجا فرستادند که با آنها تماس گرفت و توصیه کرد که بطرف همدان عقب نشینی کنند در فصل آینده راجع بارومیه و وقایعی که پس از حرکت ما در آنجا رویداد صحبت خواهم کرد.



خلاصه پس از چند روز انتظار عاقبت جواب مساعدی رسید که حاضرند نماینده فرماندهی B و دوست او را بپذیرند و در ۲۱ ماه مه ما بطرف رشت حرکت کردیم فرستادگان جنگلی و همراهان آنها در یک اتومبیل نشستند و در دیگری من و کلنل استکس و یکی از شاگردان مدرسه نظامی جنگل این شاگرد مدرسه را با اینکه ما مایل نبودیم بعنوان کومک و راهنما همراه ما کردند در این مسافرت دو چیز اساسی که اسباب خوشی مسافرت

است وجود نداشت یکی سرعت در حرکت و دیگری ادب و خوش اخلاقی را نبند  
 موافقی پیش می‌آمد که بد اخلاقی و بی احتیاطی را نبند ما را سخت عصبانی  
 میکرد حتی کلنل استکس گاهی مجبور میشد که بتغییرات و تهدیدات انگلیسی  
 مبادرت کند بالاخره هر طور بود طرف عصر رسیدیم به گراند هتل منجیل  
 که با اصطلاح جنگلیها در منطقه بیطرف در میان پیش قراول نیروی B و نیروی  
 جنگل واقع بود. پیش قراول B مرکب بود از ۳۰ نفر قزاق سواره و ۶۰  
 نفر پیاده نیروی جنگل پل منجیل را در تصرف داشت و در دامنه تپه سنگرهای  
 ساخته بود یک عده ده نفری پشمالو با ریشهای بلند و سرهای تراشیده  
 پیش قراول جنگل بود که برخلاف منطق جنگی در عقب پیش قراولان B  
 موضع گرفته بودند این کار خلاف قاعده نظامی که اجازه بدشمن احتمالی داده  
 بود که در عقب خطوط موضع بگیرند یکتونوع تفکیک قوا بود که در تمام  
 وقایع جنگی که من شاهد و گاهی هم بازیگر آن بودم نظیر نداشت اینها  
 اتومبیل ما را نگاه داشتند و پس از آنکه فهمیدند ما فرستاده هستیم با اجازه  
 حرکت دادند پس از گذشتن از این پست جنگلی رسیدیم پیش قراول B  
 و برای صرف چای توقف کردیم من از آنها علت برقراری این پست جنگلی  
 کوچک را در این جا پرسیدم گفتند نظر باینکه اشخاصی از جنگل گریخته و  
 بقزوین میروند این پست را با رضایت ما در اینجا گذاشته اند زیرا که چندی  
 قبل چند نفر قزاق ایرانی را که بطور اجبار در جنگل نگاهداشته بودند فرار  
 کرده و از این راه بقزوین رفته اند

اگر چه من و کلنل استکس در رفتن عجله داشتیم که زودتر برشت  
 برسیم اما شوفرها بیبانه اینکه ممکن است شب مورد حمله واقع گردند  
 و بعلاوه چراغ هم نداشتند از رفتن امتناع کردند و ما مجبور شدیم که در  
 گراند هتل منجیل پیاده شویم اما شوفرها با سرعت غریبی قبل از ما بهترین  
 اطاق را تصرف کردند.

مانیز به تصمیم شوفرها که با مقدرات ما بستگی داشت تسلیم شدیم و  
 صبح در ساعت ۶ براه افتادیم قبل از رسیدن به پل منجیل چند نفر جنگلی باز  
 فرمان ایست بما دادند ولی فرستادگان جنگلی که همراه ما بودند با آنها  
 مذاکراتی کردند و اجازه عبور داده شد در حین عبور از پل کلنل استکس



بدقت بیازرسی پل پرداخت و معلوم شد که شهرت خراب شدن آن در قزوین صحت نداشته است پس از عبور از پل در سمت چپ جاده تپه‌ای بود که در آن سنگ‌های محکمی با آشیانه برای توپهای مسلسل ساخته بودند اتومبیل‌ها با سرعت میرفتند و ما بدون حادثه از دهکده بزرگ رود باز عبور کردیم اما فرستادگان جنگلی در عقب توقف کردند ناچار شو فرما هم ایستاد و بلافاصله دسته‌ای از جنگلیها با تومبیل نزدیک شدند ما هم ناچار پیاده شده و بایک نفر که لباس نظامی در بر و کلاه ایرانی بر سر داشت با انگلیسی گفتگویی کردیم این موسیویکی از افسران آلمانی بود که از طرف جنگلیها در این جا بساختن استحکامات اشتغال داشت .

افسر آلمانی با آن ریش بزی بلوطی رنگ بزبان انگلیسی از ما معذرت خواست و گفت بموجب دستورات مخصوصی که دارد نمیتواند اجازه عبور با افسران انگلیسی بدهد و بالضرورة ما باید توقف کنیم تا او از رشت برای عبور ما کسب تکلیف نماید بکلنل میگفت شما میدانید که جنک در کار است و چون نظامی هستید البته خوب میدانید که من بر حسب وظیفه نمیتوانم برخلاف دستور رفتار کنم ما نیز با و حق دادیم و چون گفتگوهام با او نتیجه‌ای نداشت بنا بدعوتش برای صرف چای بمنزل او رفتیم و در انتظار کسب تکلیف وقت میگذرانیدیم من همیشه این صحنه را در خاطر دارم که سه نفری در بالای بام یک خانه ایرانی نشسته و با صرف چای مشغول صحبت شدیم مثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده است افسر آلمانی بکلنل استکس میگفت که من شما را میشناسم و خود را بنام ماژور پاشن معرفی کرد کلنل هم با این نام اظهار آشنایی کرد و گفت ستاد ارتش انگلیس دو نفر آلمانی را باین نام میشناسد که در ایران مأموریت دارند یکی پتر Peter و دیگری ویلیام william مخاطب اظهار داشت که من همان ویلیام هستم و برادرم پتر پاشن فوت کرده است کلنل گفت پس شما هستید که در جنوب ایران بتوسط نیروی انگلیس دستگیر و محبوس و بعد بروسها تحویل داده شدید ؟ مخاطب گفت آری - کلنل گفت راستی شما مردمان عجیبی هستید بسیاری از افسران شما را مادر چیترال Chitral و جاهای دیگر دستگیر و توقیف کردیم با این حال باز ملاقات شما نائل میگردیم افسر آلمانی باین تعجب کلنل اعتنائی

نکرد و مثل این بود که طبیعتاً باید در این جنگل‌های گیلان با این آدم‌های ریش‌و‌پشمالو که ما را احاطه کرده و مشغول تماشا هستند باشد چون تلفون پاسخی نداد ما را تنها گذارد و رفت به تلگرافخانه ما از این اتلاف وقت کمی متحیر ماندیم و چنین استنباط کردیم که اتحاد اسلام چندان مقید نیست که اجازه عبور ما را باین آلمانی وظیفه شناس اطلاع دهد. از طرفی هم تصور می‌کردیم که شاید سوء تفاهمی در کار باشد که بزودی خاتمه پیدا میکند بهر حال در انتظار رسیدن جواب دعوت او را برای خوردن ششلیک (کباب) که از روی صفا و محبت بود پذیرفتیم و رفتیم باطاق او از نداشتن نان معذرت خواست و کباب با برنج پخته صرف شد در این اطاق دو افسر قزاق ایرانی و چند نفر مردان مسلح جنگلی هم بودند و یک نفر آلمانی هم به تعمیر تلفون مشغول بود دکتر ابوالقاسم رشتی که گمان می‌کنم سابقاً او را در رشت دیده بودم در آنجا بود که برای بازرسی بیمارستان جنگلیها آمده بود او کوشش میکرد که ما را با صحبت‌های خود سرگرم کند اما صحبت او نظر بعدم تناسب موقع آنطور که باید تأمیری نداشت بالاخره پس از دو ساعت انتظار ما زور پ ما مؤده داد که در حرکت آزاد هستیم و باز هم معذرت خواست که اجباراً بتوقیف ما مبادرت کرده است.

بنابراین ما حرکت کردیم و از رودبار تا رشت حادثه ای روی نداد مقارن ساعت ۳ اتومبیل ما در مقابل قونسولخانه روس توقف کرد و چون فرستادگان همراه کمی عقب مانده بودند با کلنل استکس بقونسولخانه رفتیم که موسیو گریگوریو Grigoriev انتظار ورود مرا داشت در قونسولخانه مدت دو ساعت توقف داشتیم و گریگوریو ما را کاملاً در جریان اوضاع وارد کرد و گفت جنگلی‌ها فوق العاده از خود راضی و خودستائی دارند از نفوذ خود استفاده کرده مالیات زیادی باهالی رشت و انزلی تحمیل کرده اند بیهانه اینکه بدون پول نمیتوان تشکیلات نیروی دلیر آزاد میخواه رشت را اداره کرد تجار هم از عملیات آنها ناراضی و حاضر شده بودند که تصمیمی اتخاذ کنند اما وقتیکه شنیدند فرستادگانی از قزوین می‌آیند (خبر ورود ما در شهر انتشار یافته بود) تصور کردند که شاید روزهای خوشی برای گیلانیها فرا رسد و از اجرای تصمیمات

خودداری کردند فعالیت اتحاد اسلام با ظاهر خیر خواهانه خوش نما بطور محسوس متوجه کیسه تروتمندان بود و انعکاس این عمل موجب رنج و زحمت طبقات پست شده بود. در نتیجه این رفتار برنج نایاب و بسیار گرانها گردیده و جنگلیها هم ابدأ در فکر اصلاح اوضاع فلاکت بار بازار نبودند و از روی استبداد و جبر مقدار زیادی آذوقه در محل ارکان حرب خود در کسما و گوراب زرمخ احتکار کرده بودند برآستی من گیلانی را که در مدت سه سال با آرامش و خوشی دیده بودم دیگر بار باز نشناختم این ایالت بواسطه بیحسی دولت مرکزی در رنج و اندوه غرق شده و نفوذ منحوس یکدسته اشخاص جسور غارتگر در این ناحیه که مصر ایران محسوب میشود ریشه دوانیده و به تهران اعتنائی نداشتند و تمام قدرت اداری و امتیازات را بدست گرفته بودند نقطه های بحراری میهن پرستی برای انحراف دقت و توجه عامه هر روز ایراد میشد طبقه روحانی هم که همیشه در ایران متمایل بظرفی است که نفع خود را در آن میبیند موجبات تقویت و استحکام این دسته یغماگر را فراهم ساخته بود در واقع حکومت گیلان در بدست قدرت مجلس سنائی بود که در کسما منعقد میشد و اعضای آن تقریباً ۱۲ نفر میشدند که اغلب آخوند و ملا بودند و احکام آنها بوسیله نیروی مسلحی که در زیر فرمان میرزا کوچک خان بود اجرا میگردد مرکزی این نیرو هم در گوراب زرمخ بود. تخلیه با عجله قشون روس در این جا هم مانند سایر نواحی ایران شمالی به تهور و جسارت این اشخاص که خود را میلیون خطاب میکنند افزوده و مقدار زیادی اسلحه و ذخیره با بهای بسیار نازل برای آنها فراهم ساخته است از طرفی هم همدمستی جنگلیها با بلشویکهای انزلی نمونه های بارز و آشکاری داشت بلشویکها با طبقه زارع و کارگر ایرانی اظهار اخوت کرده و در قید منافع امپریالیستی روس نبودند و با حزب مساوات قفقاز نیز همدمستی داشتند.

باری پس از مذاکرات مختصر با گریگوریو اتومبیل فرستادگان جنگای هم وارد شد و صحبت ماقطع گردید و با آنها بطرف شهر رشت حرکت کردیم همدمستان آنها در خانه سپهدار (سردار منصور) انتظار ورود ما را داشتند در حال عبور از بازار عده زیادی از کنجکاوان بعنوان تماشا در معبر ما جمع شده بودند بالاخره رسیدیم بخانه سردار منصور که بسبب ازو پائی

بناشده و بسی خوشوقت شدیم که مارا در اطاق مخصوصی جای دادند که از اشخاص نامناسب دور باشیم .

بلافاصله بمن خبر دادند که چند نفر آشنایان قدیمی میخواهند شما را ملاقات نمایند ناچار از آنها پذیرائی کردم و تعجب کردم که میر منصور معاون قدیمی کارگزاری نیز در میان آنها دیده میشد . میر منصور عمامه سبزی بر سر داشت و با عزت الله خان که او هم از عمال بانفوذ جنگل بود بما اظهار محبت کرده و گفتند که کمیته نظامی اتحاد اسلام این خانه را مخصوصاً برای اقامت شما تخصیص داده است رئیس کمیته باریش بلخند آبی زندگ موزری بکمر بسته و با خوش روئی و تبسم از ما احوالپرسی کرد در حیاط این خانه جمعیت زیادی افراد مسلح با کلاههای ناجور وجود داشت مخصوصاً خانه های اعیان و ثروتمندانرا برای منزل نیروی مسلح معین کرده بودند .

پس از سلام و تعارفات معموله و تبادل مکالمات فارسی که جنگلیها از شنیدن آن معظوظ میشدند تشریفات درباری را کنار گذارده وارد مقاصد اساسی خود شدیم و از میزبانان پرسیدیم چه وقت ممکن است با میرزا کوچک خان ملاقات حاصل شود میر منصور اصرار داشت که قبلاً با کمیته رشت باید ملاقات و مذاکراتی کرد و پس از اتخاذ تصمیم نتیجه را با اتحاد اسلام گزارش داد اما من احساس کردم که باین وسیله میخواهند ملاقات ما را به تعویق اندازند بنا بر این تقاضا کردم که چون مطالب فوری داریم باید زود ترتیب ملاقات با میرزا داده شود (معمولاً همه میرزا کوچک خان را میرزا خطاب میکردند) یوسف خان کسمائی که از قزوین با ما همراه بود گفت من فردا بکسمامیروم و وسیله ملاقات را زودتر فراهم خواهم کرد .

بالاخره سه روز طول کشید تا امکان ملاقات دست داد و یکروز صبح بایک اسکورت سواره نفری جنگلی از رشت خارج شده بطرف آتشگاه که واقع است در سه کیلومتری غربی جنگل رفتیم و خوب احساس کردیم که برای نشان دادن ابهت تشکیلات نظامی جنگل و سایل مخصوصی فراهم کرده اند . بعضی خروج از شهر درشکه مادر هر ۳ تا ۵ دقیقه بسواران مسلحی برمیخورد که وضع جنگی خوبی داشتند و بالباس نظامی بما سلام میدادند و معلوم بود که همه برای برخورد با ما آمده اند و دو بدو حرکت میکردند

پس از ۲۰ دقیقه نوبت پیادگان رسید که در دوصف در فواصل پنجاه متری ایستاده بودند وضعیت نظامی آنها بد نبود و بترتیب منظمی برای ما پیشفک میکردند و چون بیاغ آتشگاه رسیدیم دسته سر باز پیاده ای را دیدیم که در تحت فرماندهی افسری مشغول تمرین بود. این افسر بارش خرمائی شباهت زیادی بآلمانیها داشت. خلاصه تشریفات کاملا بر طبق قواعد و رسوم نظامی برگزار شد و با همان افسر آلمانی مذکور وارد خانه کوچکی شدیم میرمنصور جلو تر آمده و در آنجا منتظر ورود ما بود پس از تبادل تعارفات شروع بصحبت کردیم و منتظر ورود میرزا بودیم بالاخره پس از چند دقیقه میرزا بهمراهی حاجی احمد که بمنزله بازوی راست او و در عین حال ملک موکل او بود وارد شد فرمانفرما وصاحب اختیار گیلان یعنی میرزا وضع ساده ای داشت و بیشتر شبیه باشخاص سیویل بود نه نظامی او نیز مانند سایر جنگلیها ریش و گیسوان بلندی داشت. (۱)

در سرا و کلاه عرقچین ماندنی بود اما در ظاهر اسلحه ای نزد او دیده نمیشد بعد معلوم شد که موزری در زیر دامن نیم تنه پنهان دارد من میتوانم سوگند یاد کنم که درست يك كشيش روسی را با چشمان آبی رنگ و فرورفته در مقابل خود میدیدم.

بر طبق نقشه قبلی که با استکس کشیده بودیم ابتدا من هیبایستی شروع بصحبت کنم بنا بر این پس از تعارفات رسمی بمیرزا گفتم: کلنل بیچراخو و پس از تقدیم سلام اظهار تشکر میکند که حاضر شده اید با فرستادگان او مذاکراتی بکنید مقصود کلنل این است که هر چه زودتر بتواند خود را بیاد کویه برساند زیرا که موقعیت چنین اقتضا میکند. او با اوضاع گیلان کاملا آشنائی دارد و نمیخواهد هیچگونه دخالتی در امور این ناحیه بکند بلکه فقط میل دارد که با شما سازشی حاصل کند و بدون زحمت بطرف مقصد خود رهسپار گردد و با کمال بی صبری منتظر قرارداد و شرایطی است که برای طرفین قابل قبول باشد اضافه کردم نظر باینکه شما میهن پرست عالیمقامی هستید خوب استنباط میکنید که کلنل در اینموقع عجله دارد که زودتر خود را بیاد-

(۱) جنگلیها سوگند یاد کرده بودند مادامیکه خاک ایران پایمال

قشون بیگانه است سرو صورترا تراشند.

کوبه رساننده و از تصرفات و مداخلات تر کها در آنجا جلوگیری نباید مطلب دیگر اینکه کلنل با متحدین مسا یعنی انگلیسها موافقت و اتحادی دارد و میخواهد بداند نسبت بمقطاران مسلح او چگونه رفتار خواهد شد من از طرف خود تردیدی ندارم که مأموریت من با کلنل استکس بی نتیجه نخواهد بود و ما فقط از شما آزادی عبور از قزوین تا انزلی را تقاضا میکنیم که برای ما ضرورت فوری دارد و راجع بر روابط شما با اجتماع محلی و دولت ایران کاملاً بیطرف خواهیم بود و ابداً مایل نیستیم که در اوضاع سیاسی کشور شما دخالت کنیم. هر گاه با این تقاضا موافقت فرمائید من شخصاً با خلوص نیت از شما تشکر خواهم کرد و امیدوارم که پاسخ شما مثبت باشد و این ایالت ممتاز و مهمان نواز گیلان که من مدت سه سال افتخار اقامت در آنرا داشته‌ام و اکنون در تصرف شما میباشد از حوادث خزن آور و عواقب وخیم بکلی برکنار باشد اکنون رشته صحبت را میدهم برفیق خودم کلنل استکس که بهتر از من مقصود و علت این مأموریت را تشریح خواهد کرد

کلنل استو کس که زبان فارسی را خوب میداندست بنوبه خود شروع بصحبت کرد در ضمن صحبت احساس کردم که اگرچه بیانات من با دقت گوش میدادند برعکس بگفتار او روی خوشی نشان ندادند زیرا که او دستور داشت رسماً در مواد و موضوعات دیگر بهم داخل شود مفاد صحبتش این بود که قبل از هر چیز او امر دولت بریتانی کبیر باید اجرا شود دولت انگلیس امر میکند که ماژور نوئل که چندی است در جنگل توقیف است آزاد گردد و...

دخول او در این موضوعات مطبوع طبع رؤسای جنگل واقع نگردید و حاجی احمد سخن او را قطع کرد و مذاکرات تلخ و ترشی بمیان آمد مخصوصاً راجع بسلیمان میرزا لیدر دمو کراتهای ایران که انگلیسها با او بد رفتاری کرده و در کرمانشاه موقعی که در ایل سنجایی افراد ایل را ترغیب بمقاومت میکرد غفلتا او را دستگیر نمودند. مجلس کم کم وضع بدی بخود میگرفت برای اینکه صحبت بزمنه خطرناکی کشیده نشود من بمیان افتاده و گفتم عجالاً تیمورد است که وقت خود را صرف حوادث گذشته کنیم بهتر آن است که در مقصود اصلی و فعلی ما صحبت شود و عبور نیروهای بیچراخو و دسترویل مطرح مذاکره قرار گیرد و قضایا با روح مسالمتی حل گردد

تردیدى نیست که طرفین میل دارند با احترام باهم رفتار کنند.

میرزا کوچک خان که تا آنوقت ساکت بود و گوش میداد آغاز سخن کرد و بمن گفت: مقصود بیچراخوو و همراهان او را خوب فهمیدم برای اینکه با آنها مخالفت و ممانعتی روی ندهد ببلاقات شما راضی شدم و چون بایستی عبور قشون با بهترین ترتیبی صورت گیرد باید باین دستور عمل شود که افراد آن با دسته های صد و دویست نفری بیایند و اسلحه خود را در منجیل تحویل نیروی جنگل داده و در انزلی درموقع سوارشدن بکشتی دریافت دارند. خود من هم در حین عبور با تمام افرادم در کنار راه حضور خواهم داشت و بنیروی روسی که میخواهد بوطن خود عودت نماید سلام خواهم داد و احتیاجات آنها را کاملاً فراهم خواهم ساخت. اما راجع بعبور نیروی انگلیس من فعلاً نمیتوانم داخل مذاکره شوم و باید اینموضوع بکمیته اتحاد اسلام رجوع شود. ما درمقابل یک امپراتوری توانا چه هستیم؟ ما مانند مورچه های کوچکی هستیم که میخواهیم در جنگل های خود آزاد باشیم من هیچ نمیدانستم که مسئله عبور نیروی انگلیس هم در میان هست و در این باب نمیتوانم بلافاصله جواب اطمینان بخشی بدهم اینموضوع بکمیته رجوع میشود و بعد نتیجه را بشما اطلاع خواهیم داد.

البته درجهٔ بهت من و استکس در چنین موقعی معلوم است زیرا که در تحت صورت پسندیده و مؤدبانه ای که فقط ایرانیها با زبان زیبا و تمجیب آور خود را از آن را مالک هستند پاسخ منفی بما داده شد این یک نوع تدبیری است که ایرانیان بکار میبرند تا طرف را بطور خشونت پذیرائی نکرده باشند من و استکس که زبان فارسی را خوب پراتیک کرده بودیم مقصود را دریافتیم و با بیاناتی عدم رضایت خود را رسانده و در عین حال از این ملاقات اظهار خوشوقتی کردیم و گفتیم که ناچاریم بدون تأخیر بقزوین رفته و نتایج خوبی که از این ملاقات حاصل گردیده گزارش دهیم.

در پایان جلسه ناهاری هم با آن مهمان نوازی که از خصائص ممتاز ایرانیان است صرف شد و بلافاصله سمت رشت حرکت کردیم.

همینکه بمنزل رسیدیم با فکر آزاد آنچه را که گذشته بود مخصوصاً صحبت های حاجی احمد خان را تحت مذاقه قرار دادیم و بخوبی دانستیم که این

آدم بی ثریت و جزیب داخل در تشکیلات جنگل نشده است مگر برای تأمین آتیه خود مخصوصاً بمناسبت سمت خزانه داری و تصدی امور دارائی چنان نفوذی داشت که حتی در مقابل میرزا کوچک هم مقاومت بخرج میداد. اما خود میرزا آدمی بود که کمال مطلوب خود را می جست و مقید بجمع آوری ثروت نبود از طرف دیگر خوب فهمیدیم که در این کمندی نفوذ حکومت باد کوبه نیز وجود داشت و بالاخره افسران آلمانی هم از تأخیر نیروی روسی در رفتن بطرف باد کوبه بدون تردید مسرور بودند خلاصه بطوریکه ذکاوت و رشد مأموریت ما منتهی بیأس گردید و حوادث هم روز بروز بشکل بدتری بروز میکرد.

ما از دوستان رشتی خود تودیع بعمل آورده و قصد داشتیم که هرچه زودتر بطرف قزوین حرکت کنیم نتیجه ملاقات راهم بطور اختصار بقرین تلگراف کردیم.

تقدیر چنین خواست که ما نتوانیم بمقصد موفق گردیم زیرا که در ساعت ۴ صبح بنا بود اتومبیل حاضر باشد و ما حرکت کنیم مدتی وقت مادران نظار اتومبیل بیهوده تلف شد و بعد فهمیدیم که اتومبیلی در کار نیست و به بهانه تعمیر در گاراژ توقیف شده است با کمال اضطراب و بی صبوری در عمارت راهداری راه شوسه انزلی بقزوین که در مقابل قونسولخانه روس بود توقف کردیم مقارن ظهر چند کامیون از طرف بیچراخوو رسید. جوانی پیاده شد و باشتاب بطرف قونسولخانه میرفت.

من باستکس گفتم خوب است بساین تازه وارد صحبتی بکنیم بنا بر این اورا صدا کرده و مشغول صحبت شدیم این جوان ارمنی بود و از طرف حکومت باد کوبه برای درک مقاصد بیچراخوو بقزوین رفته و با عجله مراجعت کرده بود او بما اطلاع داد که کلنل بیچراخوو از انتظار خسته شده و با قسمت عمده نیروی خود حرکت کرده است و عملیات نظامی عنقریب شروع خواهد شد. مقاصد بیچراخوو کاملاً در خاطر من نیست همین قدر میدانم که او اظهار کرده بود که توانسته است ذخائر کلنی که پس از ژنرال باراتو در ایران بجای مانده همه را بیاد کوبه حمل نماید و خود نیز مانند سر بازی باهمراهان عازم دفاع از باد کوبه است.



پس از این مذاکرات مختصر که با جوان ارمنی کردیم تا اندازه ای اوضاع برای ما روشن گردید و بخاطر آوردن ما که در موقع جدا شدن از میرزا کوچک خان باو خاطر نشان کرده بودم که من حتی الامکان کوشش خواهم کرد که خصومتی بروز نکند اما نظر باینکه وقت زیادی برای این ملاقات تلف شده است اطمینانی بقول خود ندارم. پس همانطور که گفته بودم پیش بینی من بوقوع پیوست و در هر آن منتظر زد و خورد بودیم از طرف دیگر من و کلنل استکس در حال یأس مانده و مراجعت بستاد آرتش خودمان هم امکان پذیر نبود و ما هم ابدآ مایل نبودیم که گرفتار سر نوشت ماژور نوئل و ماک لارن Mac Laren قونسول انگلیس بشویم که آن يك در اعماق جنگل گیلان ناپدید شده و دیگری هم اگر چه بحسب ظاهر آزاد شده بود اما کاملا در تحت نظر جنگلیها بسر میبرد

بنابراین تنها راه این بود که با کامیونهای بیچراخو و بانزلی برویم در آنجا يك دستگاه تلگراف بی سیم وجود داشت و میتوانستیم اوضاع را مفصلا برای ژنرال بیچراخو و دسترویل شرح دهیم و منتظر دستورات آنها باشیم و بواسطه حضور گارد احمد در قازیان از گزند جنگلیها در پناه بمانیم و بالاخره این فکر عملی شد و حرکت کردیم

در قازیان بینگاه مهمان نواز صید ماهی لیانوزو وارد شدیم و بوسیله بی سیم گزارش مفصلی بقزوین دادیم و با تلفن از کمیته جنگلی استفسار کردیم که مذاکرات بکیجا انجامید قدری بعد جواب تلگرافی از ژنرال دسترویل و بیچراخو باین مضمون رسید: ما بدون اینکه بخواهیم در اوضاع سیاسی و نظامی جنگل دخالت کنیم مایلیم که تا انزلی مزاحم ما نشوند و پیش از این تحمل اتلاف وقت ممکن نیست و اگر جواب فوری ندهند خود جنگلیها مسئول پیش آمدها هستند. بنابراین ما بلافاصله نامه ای ب جنگلیها نوشته و ترجمه تلگرام را هم برای کمیته ضمیمه کرده توسط اسماعیل خان که از طرف کمیته حکومت انزلی را داشت فرستادیم و لزوم جواب فوری را خاطر نشان کردیم

با همه اقداماتی که ما بطور بیفرضانه برای حصول سازشی بعمل آوردیم جنگلیها تصمیم گرفته بودند که بتقاضای ما تسلیم نشوند و منتظر

پیش آمد باشند من خیال میکنم مقصود آنها این بود که بیچراخو و راهم مخاطراتی دچار کرده و در نظر کمیتر فوق العاده شور و بهای قفقاز و رئیس حکومت بلشویک باد کوبه یعنی موسیوشا و میان او را مفتضح نمایند. زیرا که باطناً با حکومت بلشویک باد کوبه همدست بودند و چون بخیال خود مقصودشان از این تشکیلات آزادی و استخلاص میهن از رقبه امپریالیستی بود و اکنون با نیروهای انگلیس و روس مواجه شده بودند باین نوع دیپلماسی متمایل گردیده بودند و چون بشیروی خود مغرور بودند عواقب وخیم آنرا بنظر نمی آوردند. بدیهی است نیکلا براوین هنکار قدیمی من هم که سابقاً در خوی قونسول و در این وقت سفیر بلشویست تهران بود از این پیش آمد و نتایج آن استفاده میکرد براوین در موقع بروز بلشویسم تلگرافات متعددی بمن کرد و تقاضا داشت که مرا با خود همراه کرده در عملیات شرکت دهد ولی چون من گرفتار تشکیلات دفاعی بودم با او جوابی ندادم بعلاوه افکار ما هم در دو نقشه مختلف کار میکرد

برای اینکه زود تر بشرح خود خاتمه دهم راجع بکلنل استکس و مأموریت مشترک ما در ماه مه ۱۹۱۸ باختصار میپردازم زیرا کتابی که ژنرال دنسترویل بعنوان حوادث دنسترفرس نوشته است حاوی تمام تفصیل وقایع رشت و زد و خورد با نیروی جنگلی هاهست و کسانی که مایل بدانستن این وقایع باشند ممکن است بآن مراجعه نمایند این کتاب بقیه سرگذشت مرا در رشت تکمیل مینماید. اگر احیاناً این سطور از نظر کلنل استکس بگذرد (صرف نظر از وقایع سال ۱۹۱۱ یعنی کشمکش روس و ایران که او بنفع انگلیس در ایران بر ضد روس کار میکرد) خواهد دید که شرح این مأموریت مشترک را من با کمال بی غرضی نوشته ام و مقصودم این است که بر حسب اقتضای موقعیت ما مجبور شدیم که با هم تشریک مساعی نمائیم تا از حمله ثانوی ترکان بیاد کوبه جلوگیری بعمل آید و البته بدون نقشه یا فکر بعدی باهم کوشش میکردیم تا بدون اتلاف وقت بمقصود فائل گردیم بعقیده من ورود نیروی دنسترویل بقفقاز بقصد زبان رساندن بمنافع ملی ما نبود بلکه مقصودش همکاری با ما بود اما بعدم موفقیت برخورد و زود برگشت و در واقع این عمل بمنزله اظهار امتنان مضموری بود از عملیات

ما در ایران که در سنوات ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ انجام دادیم. کتاب دسترویل این عقیده مرا ثابت میکند این ژنرال که من افتخار آشنائی او را پیدا کردم آدم صادق و بیغرضی بود اما نمیدانم که آیا عملیات فرماندهی بین‌النهرین هم همینطور بود یا نه. قیاس و تصدیق آنرا بخواننده واگذار میکنم.

بهر حال بعدها با طرز ماهرانه‌ای سیاست جدیدی بمیان آمد این دفعه ژنرال تمسن Thomson پس از ترك محاربهٔ مودرس Moudros بیاد کوبه وارد شد و اعلان کرد که بقصد پس گرفتن این شهر از ترکها آمده است اما در باب روسیه و حقوق آن گفتگویی در کار نبود گویی انگلیس‌ها کلمهٔ روسیه را بکنی فراموش <sup>کردند</sup> این دفعه تمسن آمده بود که رشته جبال قفقاز را که آنهمه خون روسی در آن ریخته شده بود در امتداد جبال هیمالایا قرار دهد و بطوری که شاعر حماسه سرای انگلیس ر. کیپلینگ میگوید: این داستان دیگری است که با سایر داستانها فرق دارد. باری بمحض اینکه عزیمت ما بانزلی در رشت شایع گردید ماک لارن و او آکشوت Oakshott که هنوز یادگاریهای اسارت خود را در نزد جنگلیها در خاطر داشتند از بیم آنکه مبدا مجدداً بمخاطره گرفتار شوند محرمانه فاصدی نزد ما فرستاده و تقاضا کردند که وسیله فرار آنها را فراهم نمایم و ما توانستیم بدستکاری گارد احمر تقاضای آنها را انجام دهیم توضیح آنکه ایندسته قشون سرخ که در انزلی اقامت داشت مرکب بود از افراد ارمنی که باطناً بازیگران صحنهٔ دیگری بودند در این جا من خود را با اقدامی مواجه دیدم که نظایر آنرا در ارومیه دیده بودم. پانزده نفر ارمنی در یک کامیون بایک مسلسل بقصد تقویت پست نزدیک شهر حرکت کردند اتومبیلی هم در همان وقت بقصد گردش داخل شهر رشت شد و افسر راننده بخیا بانی که <sup>ماک لارن</sup> و او آکشوت در آن گردش میکردند رفت و مقصود بسهولت انجام یافت بمحض اینکه اتومبیل در دسترس رفقای ما قرار گرفت بارولور مستحفظ جنگلی را تهدید کردند و هر دو در اتومبیل جستجو و فرار اختیار کردند جنگلیها هم نتوانستند خبر به پست سر راه رشت و انزلی بدهند زیرا که ارمنی‌ها قبلاً محض احتیاط سیم تلفن را قطع کرده بودند.

اکنون برگردیم باصل موضوع. نیروهای انگلیس و روس چون جواب مساعدی از جنگلیها دریافت نکردند ناچار از قزوین حرکت کرده

و در منجیل با جنگلیها زد و خوردی کردند شرح این جنگ مضحك را ژنرال دنسترویل در کتاب خود نوشته است خلاصه پس از این جنگ مختصر عبور آزاد شد و نیروهای انگلیسی و روسی وارد رشت شدند ژنرال بیچراخو ویش از یکهفته در رشت نماند و با کشتی بطرف باد کوبه رفت انگلیسها در طول راه پست های نظامی گذاردند و مرکز نظامی آنها در رشت در مقابل قونسولخانه روس بود فرمانده این قسمت مرکزی نایب سرهنگ ماتئوس بود و من نیز در میان این قسمت و قونسولخانه و شهر رابط بودم چند روز بعد تشریفات رسمی افتتاح قونسولخانه انگلیس با حضور ژنرال دنسترویل صورت گرفت و ایرانیان از عملیات خود معذرت خواستند و پلیس هم در مقابل پرچم انگلیس که دوباره برافراشته شد رژه داد ماک لارن قونسول قبلی انگلیس رفت و بجای او مستر . ی . موئیر Mr. i. Moir منصوب گردید من با مستر موئیر که اهل اسکاتلند و مانند ماک لارن فعالیت و جوش و خروشی داشت برای استخلاص ماژور نوئل اقداماتی کردیم اما بایک نفر جنگلی سرو کار پیدا کردیم که جز گرفتن پول مقصودی نداشت و چون از این معامله اطمینانی نبود نتیجه ای نگرفتیم .

ماتئوس افراد نظامی قلیلی در اختیار داشت زیرا که قسمت عمده نظامیان انگلیس در طول راه با اتومبیل های زره پوش پراکنده بودند و اوضاع رضایت بخش نبود و در واقع شهر رشت بصورت ظاهر تصرف شده بود . پاسبانان انگلیسی در بانک و قونسولخانه انگلیس بودند اما شهر پر از افراد نظامی جنگلی بود مخصوصاً رفتن بطرف مشرق شهر یعنی آنطرفی که من با استکس با تشکاه رفتیم خالی از خطر نبود در این امتداد قتل و جراحاتی رویداد و اتومبیل های فرد نیز بواسطه بی احتیاطی در این قسمت مفقود شدند در راه شوسه انزلی و قزوین نیز حوادثی رویداد و چهار نفر از افسران کل و جزء بدست جنگلیها بقتل رسیدند و اجساد آنها را بعنوان یادگار در قونسولخانه روس دفن کردند جنگلیها از هر طرف ما را احاطه کرده و خود در جنگل که بلافاصله بعد از شهر شروع میشود محفوظ بودند حمل و نقل تحت حمایت اتومبیل زره پوش انجام میگرفت و جنگلیها در موقع شب حتی در روز روشن هم انگلیسها را نابود میکردند و مانند پشه های پیکه

در مزارع پرنج کاری فراوان و پیوسته از آزار و اذیت انسان دست نمی‌کشند اینها نیز به نظامیان انگلیسی در پنهانی آزار میرساندند و در ضمن این عملیات بیابانه ها و روزنامه ای موسوم بجنگل با چاپ سنگی انتشار میدادند که گویا در کسما چاپ میشد من این بیابانه ها و روزنامه ها را که دارای مطالب زننده و تهدید آمیز بود جمع کرده بودم متأسفانه اکنون آنها را در دسترس خود ندارم این اوراق نسبت به امپریالیسم انگلیس حملات شدیدی میکردند البته نویسندگان متخصصی در جنگل بودند و من بعدها در تهران بایکی از نویسندگان آن آشنا شدم او جوانی بود بنام میرزا رضاخان که از ممالک متحده امریکا فارغ التحصیل شده بود البته این اوضاع غیر طبیعی امکان دوام نداشت انگلیس ها هم بعزت قوت نفرات نمی توانستند حالت تعرضی بخود بگیرند بلکه تعرض همیشه از طرف جنگلیها بروز میکرد .

یکروز صبح در ماه ژویه صدای ناگهانی شلیک از خواب بیدار شدم گلوله مانند رگبار تگرگ بدیوارهای قنسولخانه میبارید صدای تاق تاق خشک مسلسل نیز شنیده میشد من حدس زدم که جنگلیها بانگلیسها حمله کرده اند زود لباس پوشیده از اطاق بیرون آمدم و خود را پیلکان انداخته از دیوار مشترک بخانه ای که انگلیسها در آن توقف داشتند نگاه کردم دیدم سربازان با لباسهای کم بشتاب بطرف بیرون میدویدند اتومبیل زره پوش هم آماده خروج از گاراژ بود بی نظمی و آشفتگی اوضاع بعدی بود که نمی توانستیم بهمیم تهدید از کدام طرف میشود گلوله ها با صفرهای گوشخراش از هر طرف میبارید چند نفر سپاهی انگلیسی از پلکان عمارت ما بالا آمدند تا بروند زیر شیروانی و بدفاع بپردازند .

منهم در اینموقع فعالیتی کردم خانهای قنسولخانه را در پناهگاهی جای داده و فوراً نزد نایب سرهنگ ماتیوس که مشغول تدارکات جنگی بود رفتم میدان جنگ وضع بدی داشت قنسولخانه روس و سربازخانه انگلیسها از سه طرف بوسیله جنگل که بیابانه اتصال داشت احاطه شده و فقط از طرف شمال ممکن بود راهی باز شود اما اینطرف هم ساختمانهایی وجود داشت که مانع عملیات سریع بود جنگلیها مطابق نقشه خاص خود از هر طرف شروع بحمله نموده بودند در این ضمن خبر رسید که در شهر هم قنسول

خانه انگلیس و بانک مورد حمله واقع شده است. ما در خارج شهر بودیم و رودخانه‌ای بین ما و شهر واقع بود رابطه ما با شهر بوسیله دو پل صورت میگرفت که یکی در صد متری واقع و از ساختمانهای قدیم ایرانی بود و سقف بلندی داشت و عبور از آن خالی از اشکال نبود و دیگری در فاصله سه ربع کیلومتر که از چوب ساخته شده و استحکامی نداشت که بتوان اتومبیل زره پوش را از روی آن عبور داد بدبختانه از ابتدای حمله گلوله‌ها تلگراف بی سیم را نیز خراب و از کار انداخته بودند و حرف زدن با تلفن هم با پست های گمرکی جاده انزلی به تهران بسته بیخت و اقبال بود که جواب بدهد یا نه. نایب سرهنگ ماتئوس توانست بالاخره با عده قلیل خود با حمله مواجه شود سر بازان هندی طوائف هانتس و کورگا رشادتی بخرج دادند و دشمن را بتدریج بطرف جنگل عقب نشانند از طرفی هم که راه چندان آزاد نبود خطی از سر بازان با اتومبیل های زره پوش مراقب حملات شد اما در جنگل چنک باشکال بر میخورد زیرا که جنگلیها بالای درختان کهن موضع گرفته و تفوق داشتند در اینجا تقریباً چنک تن به تن شروع شد و گورگاهای شجاع با صورت های کوچک مغولی و قداره های بزرگ که خوب بکار میبردند در این اولین حمله فاتح گردیدند و اسیرانی را آوردند در میان آنها یک نفر اطریشی را دیدم که در شرف هلاکت بود و با لکنت بزبان آلمانی التماس میکرد و میگفت: ( آقای عزیز من خطا کار نیستم ) وجود او در میان اسیران دلیل بود که بغیر از افسران آلمانی که چنک را اداره می کردند مجبوسین بدبخت چنک هم پس از انقلاب روسیه فرار کرده و داخل صفوف جنگلیها شده بودند.

با وجود رشادت سر بازان هندی و خونسردی انگلیسها باز هم اوضاع خطرناک بنظر میآمد و هیچ وسیله ای هم نبود که از پست های طول راه امدادی خواسته شود پست امامزاده هاشم هم دریناه نبود تلفن هم کار نمی کرد علاوه فرستادن کمک هم امکان پذیر نبود مگر بوسیله زره پوش که آنها را سرهنگ ماتئوس برای محافظت قونسولخانه و بانک در شهر رشت لازم داشت و خلاصه آنکه عملیات جنگی به نتیجه قطعی منتهی نگردید این اوضاع تا نزدیکی ظهر بطول انجامید من بناتئوس تکلیف کردم که بانزلی

تلفن کنیم و گارد احمر را بكمك ظليم گفت اگر بشود خوب است بنا بر این با تلفن با انزلی صحبت کردم در پاسخ گفتند با اینکه ما با کمال میل حاضر بجرکت هستیم لازم است با کمیته هم مذاکراتی بشود و خلاصه آنکه از این اقدام هم نتیجه ای گرفته نشد و کارها بصورت دیگری اصلاح شد توضیح آنکه جنگلیها مانند تمام ملل شرقی پس از کوشش و حمله اول که واقعا جالب توجه بود و از حیث افراد هم برتری داشتند نتوانستند عملیات خود را تعقیب نمایند و بفکر صلح و سازش افتادند (تصور میکنم در مقابل ۴۰۰ سرباز انگلیسی اقل ۱۲۰۰ نفر جنگلی وجود داشت) مقاومت سخت و بی باکانه سربازان هندی که با وضع وحشت آوری میجنگیدند باعث فتح گردید.

در حوالی غروب آفتاب موقعیتی حاصل شد و سربازان توانستند راهی از میان کوچه و بازار تا مرکز شهر باز کنند و مستر مویر و مستر او آگشوت را با مدافعین شجاع همراه بیاورند.

در این جامن شرح وقایع گیلان خاتمه میدهم و بطور خلاصه میگویم همینکه آرامشی حاصل شد نظر باینکه از اوضاع ارومیه ورشت خسته شده بودم خیال کردم حق آنرا دارم که چندی استراحت کنم بنا بر این به تهران رفتم و در آنجا شنیدم که بعد از حرکت من هواپیماهایی از قزوین بگیلان پرواز کرده و شهر رشت را بمباران نمود و جنگلیها پراکنده شدند و شهر کاملاً بتصرف انگلیسها درآمد و تقریباً دو هفته بعد مراسم صلح بعمل آمد اینمطلب را هم باید در خاتمه ذکر کنم که هم قطار من قونسول فرانسه موسیو ژول - سامپ Jules Sempé در تمام مدت شورش در پست خود در رشت باقی ماند و پس از تصرف شهر علو همتی بخرج داد و واسطه صلح گردید.

### وقایع ارومیه در تابستان ۱۹۱۸

اکنون باید دید در موقع شورش رشت که منم در آن شرکت داشتم در ارومیه چه میگذشت؟

در بدو بروز جنگ قشون مسیحی از واحدهای زیر تشکیل یافته بود :  
تیرانداز آیسورها (۴ گردان) تیرانداز ارمنی (۲ گردان) با چهار توپ  
کوهستانی و سیصد سوار و یک گروهان مسلسل و یک سرویس تلگرافی .  
اولین برخورد با قشون منظم ترک در ماه آوریل واقع شد عساکر

عثمانی که در طرف حیدرآباد در موقع جنگ اسیر شده بودند میگفتند که گروهان آنها پس از شکست خوردن از انگلیسها از طرف لشکر پنجم قشون ترك مأموریت یافته است که در این نواحی با کتشافات پردازد. و در ضمن از اوضاع واحوال روسها که جبهه جنگ را ترك کرده اند اطلاع حاصل نماید و حکایت میکردند که لشکر ترك برای تدارك آذوقه و تجهیزات در این نواحی ویران باشکالات زیادی بر خورده است.

در ماه مه (از سوم تا پنجم) جنگ جدیدی با ترکها که از طرف خوی آمده و قسمتی از لشکر ششم ترك بودند بوقوع پیوست. آندرونیک رئیس نیروی ارمنی ها که در این نواحی پیشرفتی حاصل کرده بود ترکها را در گردنه قره تپه غافل گیر کرده شکست داد با این حال دوستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه و دیگری از اهالی ارومیه تشکیل یافته بود موفق نشدند که باهم اتصال یابند.

بهر حال مسیحیان در نتیجه این شکست که در شمال واقع گردید توانستند با فعالیت زیادی با لشکر پنجم که در دنبال گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه آمده بود بجنگند در این جا شکست فاحشی بتر که دادند و ۳۰ نفر افسر و ۳۰۰ عسکر عثمانی را اسیر کردند و غنائم زیادی از قبیل توپ و مسلسل وقاطرهای حامل ذخیره وغیره نصیب آنها گردید.

در آغاز ماه ژوئن ترکها دوباره در شمال بحمله پرداختند و مسیحیان را با ۱۵۰۰۰ نفر ارمنی که از وان آمده و با آنها ملحق شده بودند شکست دادند و مجبور کردند که سلماس را تخلیه کرده بطرف ارومیه عقب نشینی کنند. تخلیه سلماس باعث بی نظمی صفوف مسیحیان گردید و فشار ترکها هم از طرف وان بواسطه تقویت لشکر یازدهم زیادتر شد و در ۲۵ ژویه واحدهای نظامی و سکنه مسیحی ارومیه که توانائی داشتند بطرف همدان فرار کردند.

کمی قبل از این مهاجرت يك خلبان انگلیسی موسوم به پنینگتون بارومیه فرود آمد ولی خیلی دیر شده بود و ممکن نبود تصمیمات مؤثری اتخاذ شود. اسکادران چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد که در صائین قلعه (میان ساوجبلاغ و بیجار) بمسیحیان ملحق گردید اما باشکست



مواجه شد و نتوانست بمسیحیان مساعدتی بکند فقط عقب نشینی سریع آنها را کمی متوقف کرد .

بطوریکه در فوق ذکر شد این خلبان دیر بارومیه فرستاده شد یعنی در همان موقع که من بقروین وارد شدم و اوضاع ارومیه را گزارش دادم او را به آنجا فرستادند .

جناب سنتاک که نمیخواست باقی مانده مسیحیان ارومیه را که در میسیون فرانسه پناهنده شده بودند ترك کند با سایر میسیونرها از قبیل پرلوتلیه و دنگهال بقوسط کردها که پس از مهاجرت مسیحیان ارومیه را در ۳۱ ژویه ۱۹۱۸ تصرف کردند بقتل رسیدند .

از این مقدمه مختصر میتوان فهمید که تشکیلات ناقص مسیحیان فقط چند ماهی توانست در مقابل ترکها مقاومت نماید و تصرف آذربایجان را برای آنها بتأخیر اندازد و برای نیروی دسترویل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد .

پس از مهاجرت مسیحیان در ماه ژویه قشون ترك تحت فرماندهی علی احسان پاشا بتصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید و در ماه سپتامبر انگلیس ها در گردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده و مجبور به عقب نشینی شدند گروهان سوار نظام ترك تاساری در حوالی زنجان آنها را تعقیب کرد و بالاخره ترك محاربه موندانیا Mondania باین اوضاع خاتمه داد (۱)



(۱) پس از آنکه ارومیه در زمان پهلوی بتصرف ایران درآمدن از طرف وزارت فرهنگ ماموریت یافتیم که در آنجا مدارس تأسیس نمایم . بطوریکه اهالی نقل میکردند اوضاع آنجا در تمام مدت جنگ بسیار دلخراش و تاثر آور بوده است از قراریکه معتمدین محلی می گفتند در این کشمکشهای روس و ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تنه ایران در ارومیه و قراء اطراف آن از مسیحی و مسلمان بقتل رسیده بودند و ارومیه که شهرت داشت در زینائی عروس ایران و بقول اروپائیا سوئیس ایران است بویرانه ای مبدل گردیده بود .

پس از کشته شدن مارشیمون رئیس آشوریها بدست اسمعیل آقای

کرد آشوریه‌ها از قتل و غارت مسلمانان این ناحیه باندازه‌ای که توانستند فروگذاری نکردند و مسلمانانی را که موفق بفرار نشده بودند کشتند و در دهکده‌های اطراف هم بقتل و غارت پرداختند از جمله قریه بزرگی بود بنام عسگرآباد که حصاری داشت سکنه مسلمان قراء اطراف آن نظر به استحکام این قلعه همه با زن و بچه بآنجا پناه بردند آشوریه‌ها آن قلعه را به توپ بسته خراب کردند مردان بکوهستان فرار کردند و عده زیادی زن و بچه که نتوانسته بودند فرار کنند در مسجدی پناهنده شده بودند آشوریه‌ها آن مسجد را بتوپ و مسلسل بسته برسر پناهندگان خراب نمودند و هیچیک از آنها نتوانست جان بدر برد. من وقتی بعزم گردش باین دهکده ویران خالی از سکنه رفتم در بیرون قلعه اجساد مقتولین را دیدم که با لباس دفن کرده بودند و چون قبور درستی نداشتند بمرور زمان اسکلت‌های آنها با لباس از خاک بیرون افتاده و منظره بسیار حزن‌انگیز و تآثر آوری را نشان میداد.

روسها پس از شورش سربازان و عدم اطاعت آنان از فرماندهان با بی‌نظمی از این نواحی رفتند و ذخایر زیادی در شرفخانه و مرند و جلفا و سایر نواحی آذربایجان برجای گذاردند که دولت وقت نتوانست از آنها استفاده کند در جلفا هزاران لکوموتیو و واگن‌های راه آهن را دیدم که همه در محوطه بی‌سقفی در زیر باران مانده و زنگ زده و از کار افتاده بودند در جاده شوسه جلفا به تبریز غلطک‌های بزرگ و کوچک جاده کوب‌ودر مرند تراکتورها و ماشین‌های فلاحتی دیده میشد که همه خراب و بیمصرفا شده بودند در شرفخانه عمارات زیادی ساخته شده بود که همه پر از مهمات و ذخایر جنگی بود از قبیل تفنگ و فشنگ و مسلسل و لباس‌های نظامی و دارو و پارچه و آذوقه و غیره که همه به یغما رفت. قسمت عمده این ذخایر را بطوریکه می‌گفتند عثمانی‌ها بگارت بردند و بقیه بدست مجاهدین تبریز افتاد که به ثمن بخشی می‌فروختند از جمله از شخص موثقی شنیدم که مثلاً فشنگ را هر یکصد دانه بیک ریال می‌فروختند قبل از ورود مجاهدین دهقانان بآنجا آمده و هرچه توانستند و بکارشان می‌آمد غارت کردند مثلاً شیشه‌های بزرگ پر از داروهای قیمتی را برداشته محتوی آنرا بزمین

ریخته و شیشه خالی را میبردند در تمام خانه های روستائی ارومیه و حوالی دریاچه بیل و کلنک و دوچرخه های دستی و اسبی دیده میشد که همه از بقایای شرفخانه بود هنوز پس از مدتی بقایای اتومبیل شکسته و کشتیهای نیمه تمام و رایل های آهن و سیم های خاردار در شرفخانه در کنار دریاچه بمقدار زیاد در روی زمین دیده میشد. عماراتی که روسها در شرفخانه ساخته بودند همه خراب شده و آثاری از آنها برجای بود روسها خیال داشتند که از کنار دریاچه تا شهر ارومیه واگن اسبی بکشند و برای انجام این مقصود رایل آهن زیادی در کنار دریاچه ریخته بودند که مقداری را دهقانان برای تیربام برده و هنوز مقدار زیادی در کنار دریا بحالت زنک زدگی باقی بود.

در این موقع میسیونهای کاتولیک و امریکائی دوباره شروع بکار کرده و در هر دهکده یک دبستان چهار یا سه کلاسه و یک نمازخانه دایر کرده بودند. امریکائی ها در خود شهر دو دبیرستان پسرانه و دخترانه و چند دبستان بایک مریضخانه داشتند اما فرانسویها در شهر بجز یک پانسیون که در آن تقریباً پنجاه نفر شاگرد آشوری تحصیل میکردند چیز دیگری نداشتند سایر میسیونهای روسی و آلمانی و انگلیسی و غیره همه در موقع جنگ مهاجرت نموده و مؤسسات آنها خراب شده بود پس از چندی دولت تمام مؤسسات امریکائی را خرید و میسیون آنها از ارومیه رفت ما موفق شدیم که در شهر یک دبیرستان شش کلاسه و چند دبستان و بالاخره دودانشسرای مقدماتی برای پسران و دختران دایر نماییم.

ارومیه قبل از جنگ یکی از شهرهای آباد و پر ثروت ایران بود در وقتیکه هنوز در تهران پایتخت کشور نمایش و سینما رونقی نگرفته بود در این شهر چندین نمایشگاه و سینما دایر بود از قراریکه میگفتند اسمعیل آقای کرد قریب پنجاه پیانو از این شهر بغارت برد.

از وحشیگری اسمعیل آقا داستانهای وحشت آور نقل میکردند از جمله اینکه تا ممکن بود بانواع زجر و شکنجه های وحشیانه پول و جواهر از اعیان و ثروتمندان میگرفت و چون نداشتند یا از دادن امتناع می کردند آخرین شکنجه او این بود که امر میکرد دو درخت تبریزی را بهم نزدیک

کرده بهر کدام يك پای شخص را می بستند و در حالی که آن مرد از سر آویخته بود ناگهان درخت ها را رها می کردند تا دو شقه شود. از قبایح اعمال او و دست اندازی بزنان و دختران داستان های نفرت آوری نقل میکردند.

موقمی که قشون دولتی او را تعقیب میکرد قصد فرار از سرحد را داشت همراه او چند قاطر بود که صندوقهای لیره بار داشتند عثمانیان در موقع عبور از سرحد همه را از او گرفتند.

اسمعیل آقا چندین دفعه دیگر بایران آمد و بغارت پرداخت و هر دفعه از قشون دولتی شکست خورده بخارج فرار میکرد اما در دفعه اخیر به امر رضاشاه فقید و تدبیر فرمانده لشکر آذربایجان که آنوقت سر تیب ظفرالدوله بود در اشنو بقتل رسید و طغیان و شرارت او خاتمه یافت. مترجم



### وداع با ایران (۱۹۱۸ - ۱۹۱۹)

در ماه ژوئیه ۱۹۱۸ من از رشت بتهران وارد شدم و احساس میکردم که اقامت من در سفارت روسیه باید موقتی باشد زیرا که فعالیت سیاسی در کار نبود رژیم قدیم بکلی تغییر یافته و کارها صورت تازه ای بخود گرفته بود جنگی که قشون سفید در جنوب روسیه بر ضد شورویها ادامه میداد بنظر نمی آمد که با وجود فتوحات جزئی محلی بفتح کلی منتهی گردد زیرا که عدم تناسب آشکاری بین این دو قوه وجود داشت. متحدین هم در این موقع فعالیتی بروز نمیدادند و با نظر تأمل باوضاع مینگریستند بعلاوه در میان آنها سازش کاملی برقرار نبود آینده کشور روسیه هم مبهم بود با این احوال چگونه میتوان يك روش قطعی سیاسی در ایران برای چنین کشوری اتخاذ کرد بعلاوه علل دیگری هم در کار بود که مانع فعالیت سفارت میشد سرمایه ای هم که سفارت برای تدارکات لازم داشت از میان رفته و در آینده هم بحصول آن امیدواری نبود تا چندی اعتماد به تفلیس در کار بود اما بزودی قفقاز هم نظر بمنافع محلی جهة خاصی را اختیار کرد و خلاصه اینکه ایام توقف ما در ایران بسر رسیده و هر کس از روی ناچاری میبایستی تصمیمی برای خود بگیرد من تصمیم گرفتم بیازیس که در آنجا فعالیت سیاسیون روسی ضد -

بلشویست تمرکز یافته بود بروم بخصوص که از اقوام پانخانم هم نامه هائی میرسید که ما را بیاریس دعوت میکردند بنابراین چند ماهی لازم بود که در تهران بمانیم و به تهیه وسائل مسافرت پردازیم در این موقع من سمت آتاشه سفارت را داشتم. باری سفارت روس در شهر تهران باغ بزرگی را در تصرف داشت که قبلاً معروف بپارک اتابک و سفارت آنرا خریداری کرده بود منزل شخصی سفیر و عمارت پرسنل و دفترخانه و غیره هم در این پارک قرار داشت.



کاخ بیلاقی سفارت هم در دهکده زرگنده در فاصله ده کیلومتری تهران در روی تپه های شمالی که منتهی برشته جبال آلبرز میشوند واقع بود.

من چون بفعالیت دائمی عادت داشتم احساس کردم که در این محیط تازه کمی سست شده ام و نیروی ابتکار و حس استقلال و آن انرژی که مراحتی در مواقع خطرناک حفظ میکرد از دست داده ام. وظیفه من آنوقت در سفارت تجزیه و تفکیک مطبوعات ایرانی و کفالت کمیته امور مالی سفارت بود. مخصوصاً رسیدگی و مطالعه پرونده های طلبکاران که ما بحتاج قشون اعزامی ژنرال باراتو را فراهم میکردند. و اینکار را با شرکت دو نفر افسر روسی

انجام میدادم. در موقع لزوم طلبکاران را احضار و با آنها مذاکرات لازم میکردم بعلاوه این کار فقط صورت ظاهر داشت زیرا که صندوق ژنرال خالی بود و فرمانده عالی انگلیس هم که همه تصور میکردند باید این حسابها را تصفیه کند با وجود وعده و قول صریحی که در موقع مسافرتش به هندوستان بیار اتوداده بود برای انجام وظیفه حاضر نشد من از مطالعه این پرونده هامدار کی را که مربوط به ناپایداری احوال و خلاف عهد متحدين ما بود و عواقب وخیم و زیانی را که این جنگ برای ایران بیطرف داشت استخراج میکردم من وجدانا و با کمال صداقت اعتراف میکنم که اگر ایران نتوانست در این جنگ بی - طرفی خود را حفظ کند بیشتر بعلت تخطی و تجاوزات ما بود این پروندهها با صراحت مدلل میکرد که فعالیت نظامی در ایران را متحدين بروسیه تحمیل کردند باین بهانه که ایران توانائی جلوگیری عملیات خصمانه را ندارد. دولت انگلیس دخول مسلح ما را در ایران برای حفظ هندوستان خود غنیمت شمرد و از آن استفاده کرد و وقتی که موقع تأدیبه وجه کوزه های شکسته رسید خود را بقتل سامعه زدورفتاری که با کلنل کوزمین کرد این مسئله راثابت میکند. در موقعیکه کلنل مز کور برای مطالبه حقوق افسران روسی که تشکیلات مسیحیان را اداره میکردند از همدان به تهران آمد فرماندهی انگلیس خیلی زود رلی را که قشون مسیحی بدستور او بازی کرده بود فراموش کرد و در پاسخ ادعای طلب کلنل کوزمین در يك سند رسمی چنین نوشته شده: ادعای طلب کلنل کوزمین راجع بحقوق افسران روسی بدقت مورد مطالعه قرار گرفت اما وزارت جنگ لندن اعلام داشته است که نمی تواند باین درخواست ترتیب اثر دهد زیرا که بعقیده او هیچگونه خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت حقوقی را داشته باشد ژنرال فرمانده بین النهرین هم با این عقیده همراه است.

این بود جواب وزارت جنگ انگلیس در صورتیکه مسلم است که اگر تر که پاس از عزیمت قشون روس در آغاز سال ۱۹۱۸ برای تصرف آذربایجان بموانعی برخوردند بواسطه وجود آیسورها و ارمینی ها با کادرهای روسی بود که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند و وسیله شدند که انگلیس ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحر خزر استقرار حاصل نمایند

در عین حال که من این مطالب را استنباط می‌کردم نمیتوانستم خیال کنم که چند سال بعد همین انگلیسها پس از آنکه آیسورها را بر ضد کردها و اعراب در عراق بفعالیت واداشتند در پایان کار با کمال بروقت آنها را رها کرده و در معرض قتل و غارت قرار خواهند دادند (۱) حتی خود انگلیسها هم از این طرز رفتار اظهار تنفر کردند و این قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدائی راه انداخت .

مطبوعات ایران در سال ۱۹۱۸ متن موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را تفسیر می‌کردند بنا بقیده ایرانیها در همان لحظه که روسیه تزاریست یکی از طرفین معاهده دست خود را از روی این نقشه برداشت عمر این معاهده هم پایان رسید . این مطالب را که من ذکر می‌کنم و در این جا وارد بحث موجه بودن و یا نبودن آنها میشوم بریتانی کبیر نمی تواند تکذیب کند . یا در نظر گرفتن این اصل که تغییر رژیم کشوری باعث ابراز و افشای عهدنامه ها و الزامهای حقوقی رژیم ملغی شده نمیگردد سرپرسی کوکس سفیر - انگلیس در آغاز سال ۱۹۱۹ بدولت ایران اعلان کرد که موافقت نامه ۱۹۰۷ باید بحال تعویق بماند تا پس از تشکیل دولت جدید روسیه که برسمیت شناخته شود معاهده دیگری منعقد گردد .

خلاصه آنکه انگلیسها بی سروصدا از ضعف نفوذ روس در ایران استفاده کرده نه فقط میخواستند تحمیل نفوذی بایران کرده باشند بلکه میخواستند این کشور را کاملا تحت الجمایه خود قرار دهند و این کار در ۹ اوت ۱۹۱۹ که تاریخ امضای وثوق الدوله با سرپرسی است صورت گرفت .

سرپرسی کوکس نماینده خاصی بود از «جی اف ال دیپلماتیک هندوستان» که هر نوع افکار و ملاحظاتی را تابع منافع دهلی می‌کرد نام او در محیط انگلستان اسم عامی شده بود برای تعیین این نوع کارمندان . روزی سرتونلی Townly<sup>e</sup> سفیر انگلیس در تهران به سابلین شارژه دافر روس گفته بود که بهترین راه نفوذ انگلیس در ایران این است که در پهلوی هر يك از افراد

(۱) مراجعه شود بگزارشی که من در این باب به آکادمی دیپلماتیک

بین المللی دادم و کتاب Y. Malek که راجع با شوریهها نوشته است .

قاجار يك كو كسى قرار دهند انگلیسها امثال كو كس را خوب می پسندند انتخاب اوبیقام د کترافتخاری دانشگاه آکسفورد این مسئله را ثابت میکند در آنجا نسبت باو گفته شد که کو کس مرد با حزم و اجتناطی است که شهرت و نفوذ انگلیس را همیشه نگاه داشته و منافع ایندولت را خوب تأمین کرده است. جوانانیکه بسر مشق اور رفتار کنند در خاور برای ما قابل استفاده خواهند بود. البته ایرانیان طور دیگر از او تقدیر نمودند زیرا که موافقت نامه ۱۹۱۹ راحتی در حال ضعف و ناتوانی آنوقت ایران ابدأ بر سمیت نشناختند بلکه این موافقت نامه موجب آن شد که ایران بشوروی نزدیکتر شود

آنچه ذکر کردم عین واقع است البته دوستان انگلیسی من هم از ذکر این مطالب نخواهند رنجید زیرا که خود اولین کسانی هستند که بصراحت لهجه معروف میباشند من باید بگویم: سرپرسی را که دانشگاه آکسفورد مخصوصاً بواسطه هنری که در بین النهرین بروز داده بود مفتخر نمود و اورا دانشمند حشره شناس معرفی کرد ابدأ بعواقب و نتایج حاصله از این عهدنامه آشنا نبود.

این عهدنامه را موقعی بست که روسیه بلشویست نسبت بانگلیس در ایران حالت تهدیدی نداشت. و عوامل مخفی روس هم مانند بر اوین در این موقع تحت نظر بودند و در موقع لزوم تبعید میگردیدند هنگامیکه من از رشت بتهران میآمدم یکنفر از فرستادگان بلشویست هم باهمان کامیون میآمدم بنام کلومی ایت سو Colomiitsov که در تهران قائم مقام بر اوین شود در ورود و نصب اوبسمت سفارت مسانعتی بعمل نیامد اما در آغاز ماه نوامبر انگلیسها کاری کردند که مجبور شد فرار اختیار کند او دوباره اقداماتی کرد و در ۱۹۱۹ بایران مراجعت نمود و بمحض پیاده شدن از کشتی در ساحل بحر خزر در گوشه ای محبوس گردید و بعد هم در جزیره آشوراده که تکیه گاه قدیمی بحرپیمایی روس و آنوقت در تصرف انگلیسها بود تیرباران شد انگلیسها در این موقع در بحر خزر تسلط یافته و روی چند واحد کشتی های جنگی مسلح روسی و کشتی های تجارتنی آنها دست انداخته بودند واقعه قتل ۲۶ نفر کمیسرهای بلشویست باد کوبه در کراسنودسک نیز در



همین موقع رویداد بطوریکه قبلاذ کرشدرکنل بیچارخوودربدوورودیاد کوبه به کودتائی مبادرت کرد و حکومت بلشویست را از میان برد و خود را بسمت دیکتاتورمرکزی بحرخرزمرعرفی کرد و ژنرال دنسترویل را هم بقفقاز (۱) دعوت کرد و کمیسرهای بلشویست که در رأس آنها شائومیان قرار داشت مجاز شدند که بطرف حاجی طرخان بروند اما آنها را اجباراً بطرف کرانسنوودسک بردند که دو آنجا بامرافسرا انگلیسی تیک جونس همه تیرباران شدند گمان میکنم درباد کوبه بنائی بیادگاروا احترام آنها ساخته شده باشد بطوریکه از مذکورات فوق استنباط میگردد دولت انگلیس نسبت بشورویها وضع خاصی اختیار کرد بهلاوه بخت کمونیسم هم یاری نکرد که در ایران استقرار یابد زیرا که آب و هوای ایران بزاج آن ناسازگار بود. درباد کوبه یک جمعیت کمونیست تاتار بنام حزب همت وجود داشت و حزب دیگری هم بود بنام مساوات ولی نفوذ آنها از محیط کارگران محلی تجاوز نمیکرد حتی بعدها هم که باد کوبه در سال ۱۹۲۰ بتصرف شورویها در آمد این احزاب هم در تعقیب قوای بحری نظامی موسوم بدسته کشتی سفید آمدند و در انزلی پیاده شدند و حکومت انقلابی در تحت لوای آنها در ایران اعلام گردید اما نتیجه ای نگرفتند و این اعلام روز بعدی را بخود ندیدمیرزا کوچک خان هم که روابطی با بلشویکها داشت در این فکر بود که بوسیله آنها مقاصد وطن خواهی خود را انجام دهد و از حیث عقیده با آنها همراه نبود بطوریکه یکی از همکاران خود را بنام حیدرخان که با کمونیست ها همدست شده بود تیرباران کرد .

با این احوال موقعی هم رسید که تهران بنا بر سیاست دیرین برای رهایی از فشار انگلیسها بشورویها که دوباره بر قفقاز تسلط یافتند تکیه کرد و این قضیه در سال ۱۹۲۱ رویداد که معاهده بین تهران و مسکو منعقد گردید و دوباره روابط دیپلماتیک پیدا شد و موافقتنامه وثوق الدوله و سرپرسی کوکس برای همیشه از بین رفت . اگرچه من از موضوع خارج

(۱) نیروی دنسترویل برای مواجه شدن با اوضاع کافی نبود و در آغاز سپتامبر ۱۹۱۸ ترکها در تحت فرمان نوری پاشا باد کوبه را تصرف کردند و انگلیس ها بطرف انزلی عقب نشستند .

شده ام ولی مقصودم این بود که سیاست سرپرسی را در جریان حوادث روشن نمایم. کار اینقدرها مشکل نبود و شاید انگلستان میتواند با روش دیگری اوضاع خود را در ایران بدون اینکه لطمه ای بنفوذ او وارد شود بهتر حفظ نماید. معروف است کسیکه زیاد آغوش باز میکند ....

اکنون بر میگردم بشرح حال خود اوقاتی که ما در تهران بودیم این تغییرات بدون اطلاع ما صورت میگرفت و رو بنشو و نما بود. در موقی که انگلستان احساس میکرد که بمنتهای نفوذ خود رسیده است محیط نیرنگ و خدعه ای در میان افسران بریگاد قزاق و عوامل بانک روس ایجاد شده بود که پیوسته آنها را رو بتحلیل میبرد و نزدیک بود سفارت ماراهم احاطه نماید ولی خوشبختانه بآنجا سرایت نکرد. قرار بود که مستشار سفارت چین موسوم به شچکین *Chtchekine* تهران بیاید و سفیر حاضر ما اتر *Etter* بجای او برود اما هنوز آن یک نیامده و این یک هم بکار اشتغال داشت. تنها خاطره مطبوعی که من در مدت اقامت پر زحمت خود در تهران دارم ایجاد یک مجمع خاورشناسی روسی بود ما تقریباً ده نفر بودیم که از میان اعضای سفارت و افسران بریگاد قزاق ایرانی و کارمندان بانک روس دور هم جمع میشدیم و جلسات ما منظمأ دایر بود و موفق شدیم که تنها اولین بیانیه خود را انتشار دهیم از تشکیل این انجمن اطلاعات مفیدی راجع بقتل گریبایدو *Griboïedov* مؤلف مشهور روسی که دیپلمات و امضاء کننده عهدنامه ترکمانچای (۱۸۲۹ ر ۲۱۰) بود برای ما حاصل گردید مدارک محرمانه عجیبی در ایران وجود دارد که از حادثه شوم قتل گریبایدو و همکاران او حکایت میکند اینها همه قربانی تمصبات ملی شدند تنها یک نفر توانست از این واقعه جان بدر برد یعنی این مدارک مسخره آمیز و نشان میدهد که ایرانیان بفرستی و گذشتهی که در این موقع از طرف روسیه بروز کرد درست پی نبرده بودند. روسیه در قضیه گریبایدو و علوهتمی نشان داد و فرستادن هیئتی از ایران برای مهندرت خواهی از این عمل قناعت کرده مجسمه کوچک قابل انتقال این شاعر دیپلمات در باغهای سفارت در طهران وزیر گنده این واقعه نثر آور را بخاطر می آورد گریبایدو قربانی بی احتیاطی خود گردید زیرا که از تسلیم زنان اومنی که جبراً مسلمان شده بودند

## بایرانیان خودداری کرد

بیمورد نیست که چند کلمه ای هم راجع باجتماعات طهران ذکر کنم. در ایالات و ولایات ما روابط نزدیکی با ایرانیها داشتیم و همه روزه با آنها تماس میگرفتیم در طهران قضیه برعکس بود افراد کلنی اروپائی در این شهر زیاد و بدون اینکه با ایرانیان تماس زیادی داشته باشند احتیاجات زندگانی و اسباب سرگرمی خود را فراهم میکردند کلوب مخصوصی در طهران دایر کرده بودند که ایرانیان در آن راه نداشتند و اگر قبلا ذکر کردم که کلنی روس در طهران در زحمت بود علتش این است که در این موقع همه در اوضاع ناگواری مستغرق و بطور کلی در تمام کلنیهای اروپائی یکنوع سنگینی و کسالتی احساس میشد.

در این وقت جنگ سال چهارم خود را طی میکرد اعصاب انبساطی پیدا کرده و سست شده بودند همه آرزوی صلح را داشتند تا بتوانند آزادانه روی کشور خود را ببینند دردها و سختیها بعدی فشار آورده بود که این عده قلیل اروپائی دور از میهن همه در رنج و زحمت بودند ذکر دو حادثه که در جریان این زمستان شوم کلنی را عزادار کرد برای اثبات مدعی کافی است یکی اینکه همکار انگلیسی رشت من ماك لارن ماژور بارتلت **Bartlett** آتاشه نظامی سفارت را کشت و دیگر اینکه موسیو آریو ابین **Arrivabene** وزیر مختار ایتالیا اقدام بخود کشی کرد.

این مقدمات میرساند که ما تا چه اندازه مایل بترك طهران بودیم در صورتیکه بحسب ظاهر مانعی هم برای حرکت ما در کار نبود و فقط از پیش آمدهای جنگ و اغتشاش راهها بیم داشتیم بالاخره در ماه ژوئن ۱۹۱۹ توانستیم با اجرای مقصود پرداخته با موسیو اتراز راه باد کوبه و باتوم و قسطنطنیه بطرف پاریس برویم گذرنامه من هم بعنوان مرخصی شش ماه بود اما این مرخصی تا امروز طول کشیده است.

## حاشیه

مهاجرت ما بیاریس بمنزله قطع روابط کلی با گذشته بود زندگانی ما روی اساس جدیدی قرار گرفت در طی این تغییر زندگانی مادر مقدرات ایران هم تغییرات زیاد روی داد البته این تغییرات هم بر حسب اتفاق و

بطور غیر مترقبه بعمل نیامد. انقلاب روسیه که منجر به تغییر اوضاع ما گردید در ایران نیز تأثیراتی داشت و این تأثیر از دو جهت بود از یک طرف روسیه شوروی که پیوسته همکاری و خیرخواهی خود را با مملکت خاوری اعلان میکرد موجب آن شد که فشار خود را که تا آنوقت اسباب زحمت ایران بود ترك کند از طرف دیگر تبلیغاتی میکرد که باید از تحت رقیب و قیمومیت بیگانگان خارج و آزاد گردید. همین تبلیغات باعث نگرانی بریتانیایی کبیر در آسیا شد و آنرا مجبور کرد که از مداخلات و فشار خود در ایران بکاهد بنا بر این ایران هم که در طی قرن نوزدهم موضوع ملامت سیاست بین المللی و بازیچه رقابت روس و انگلیس بود شایسته آن گردید که بشخصه در صحنه شطرنج دیپلماتیک عرض اندام نماید و بالاخره موقعیت هم تقاضا کرد که در این وقت يك شخصیت برجسته و نیرومندی در ایران ظهور کند و از ایام مساعدی که تاریخ

برای این کشور باستانی بوجود آورده است استفاده نماید در ماه فوریه ۱۹۲۱ کودتایی در تهران بعمل آمد و سرهنگ بریگاد

قزاق ایران موسوم بر رضاخان که قسمت عملیات نظامی شمال ایران باو سپرده شده بود مؤسس این کودتا شد. در آنروز ایران بدون تردید وارد عومانی در مرحله نوینی از تاریخ خود وارد گردید.

تشریح فعالیت های رضاخان که متوالیاً وزیر جنگ و رئیس قوا و نخست وزیر و بالاخره در ۱۹۲۵ به تخت سلطنت جلوس و تاج کیانی را تصاحب کرد ارتباطی با من ندارد زیرا که در مدت زمامداری رضا شاه در ایران نبودم و نتوانستم نشو و ارتقاء این کشور را مراقب باشم بلکه از دور نظری با اوضاع آن داشته ام و تنها از ایرانی که شناخته ام صحبت میکنم روابط من با دوستان ایرانی در پاریس و مطالعه روزنامه های تهران و غیره بمن اجازه داده اند که عقیده خود را نسبت بایران نوین بطور اختصار اظهار نمایم. صرف نظر از تنقیداتی که پس از استعفای رضا شاه از او کرده و میکنند از قبیل دارا بودن صفات ( استبداد و میل به ثروتمندی و غیره ) ( ۱ )

( ۱ ) همه میدانند که رژیم رضا شاه مورد تنقید روزنامه پیکار که در برلن بوسیله مرتضی علوی در ۱۹۳۱ چاپ و منتشر میگردد قرار گرفت و نظر باعتبار سفارت ایران این روزنامه در ۱۹۳۲ توقیف و مطبعه جریبه شد و علوی نیز تبعید گردید.

من عملیات او را میستایم کارهای او همه نسبت باحوال ایران مفید بود این مرد باعزم و همت پس از آنکه بمرحله اقتدار رسید وزمام امور را بدست گرفت وارث يك کشور فلاحتی گردید که فاقد وسایل ارتباطی بود و در نتیجه جنگ بکلی فقیر و ناتوان شده و هرج و مرج و ملوک الطوائفی در آن میدان وسیعی داشت قدرت مرکزی ابدأ ظهور و بروز نداشت در چنین کشوری بود که در زمان سلطنت پهلوی تغییرات و تحولات اساسی مهمی در تمام شئون ملی ایران پدیدار گردید مانند طرق ارتباطی و ساختمان راه آهن سراسری که وسایل نزدیکی و معاشرت ایرانیان را فراهم ساخت چادر نشینی و بیابان گردی رو به نقصان رفت خدمت نظام اجباری شد طبقه روستائی برای پرداخت مالیات وضع مرتبی دید و استبداد و دلخواه مأمورین از میان رفت و بطور کلی مالیات مستقیم و غیر مستقیم شکل منظمی بخود دید بودجه مملکت منظم شد مسکوکات با اصول علمی رایج گردید فعالیت بانکی از تحت قیمومیت بیگانگان بیرون آمد استقلال و آزادی گمرک و مسائل قضائی بوجود آمد قوانین غربی قائم مقام قوانین شرعی گردید روحانیون از مسند محاکمات و قضاوت و دخالت در امور بر کنار شدند ایجاد کارخانه های صنعتی گوناگون بمحصولات کشور قدر و قیمتی داد قشون منظمی بوجود آمد و امنیت در سراسر کشور حتی در زوایای دور افتاده مملکت حاصل شد و بسا کارهای دیگر که شرح آنها موجب تطویل کلام خواهد شد. اینها همه از ابتکارات سلطنت نوین ایران است احتیاجی باثبات نیست که ایجاد این وسایل در تمام اوضاع و احوال و شئون ملی و زندگی ایرانی بالطبع پیوستگی و الحاق مطبوعی بوجود آورد. در میان تمام عناصر ایرانی یکنوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی بامستولیت مشترک بروز کرد قوانین قضائی که از پای بند مذهبی آزاد شد تغییراتی در خود دید و بطور منصفانه اجرا گردید. عملیات بی اعتبار قدیم از میان رفت و فکر اقتصادی که تا کنون بی تأثیر و نتیجه مانده بود بکار افتاد و توسعه یافت و بالاخره حیات خانوادگی و اجتماعی بواسطه آزادی زنان در طریقی افتاد که میتوان مدارج ترقی و آثار خوش آنرا در آینده پیش بینی کرد. با فراهم شدن این اوضاع دیگر نمیتوان اهمیت فردی را در حرکت تدریجی تاریخی انکار نمود.

بالاخره من میدانم که لیاقت و عزم و همت و اصلاح طلبی رضا شاه موجبات استحکام و تشکیلات ملی ایران را فراهم ساخت. اگرچه تشکیل مائیت از زمان صفویه (در قرون ۱۶ - ۱۷) شروع شد که برای پیشرفت مقاصد خود در تحت عنوان مذهب تشکیلاتی دادند و پیکر اداری و بیوستگی و تشکیل کادر اتحاد ملی را بوجود آوردند ولی سلاطین اخیر این سلسله نتوانستند بطوریکه باید آنرا حفظ نمایند زیرا که لیاقت و شایستگی این کار را نداشتند. مخصوصاً در دوره سلطنت قاجار این بی لیاقتی بعدی رسید که بیم آن میرفت که یکبارہ کشور ایران بحالت بردگی در آید اما ظهور رضا شاه ثابت کرد که ایران در گذشته پر افتخار هزاران ساله خود همیشه قوای محکم و استواری را محفوظ داشته و پیوسته در موقع مقتضی بمعرض بروز خواهد آورد.

در این ساعت که من این سطور را مینویسم بنا بر تصرفات نظامی مشترک انگلیس و شوروی عملیات رضاشاه در معرض تنقید واقع شده است تجربیات و مطالعات من در امور ایران مرا از این همکاری دو همسایه قوی در تردید انداخته است و جای بسی افسوس است اگر این دخالتها بطول انجامد و بواسطه نیرنگ های بیگانگان و اغراض آنان دوباره ایران در دریای هرج و مرج و بی نظمی غوطه ور گردد. استعفای رضاشاه را میتوان یک نوع انتقام دیپلماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون بحث الفای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ می باشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد در هر حال مقاصد انگلیس و شوروی نسبت با ایران هرچه باشد من یقین دارم که بالاخره پیک مخالفت میهن پرستانه سخت و مؤثری بر خواهد خورد. اگر ایران در هنگام زوال قاجار در ۱۹۲۱ توانست در مقابل مداخلات انگلیس مقاومت نماید بدون تردید میتواند در آتیہ بانسل جدیدی که از محصلین مدارس غرب تشکیل یافته با هر اقدامی که برضد استقلالش باشد با تمام قوا مواجه و مقابل گردد. پاینده باد استقلال ایران.